UNIVERSAL
LIBRARY
OU_232063
UNIVERSAL
LIBRARY

الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیہم ولا ہم یحزنون

تالیف منیف وتصنیف نظیف عالم نحریر فاضل نبیل مولوی محمد لطف اللہ صاحب

انار اللہ برہانہ وقدس سرہ

ثمرۃ الفوائد

حسب فرمایش

جناب شیخ گل محمد صاحب باہتمام بیچہ ان سید ظہور حسین رضوی عفی عنہ

در مطبع اعجاز صفدر عرف اعجاز محمدی طبع شد

الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیہم ولا ہم یحزنون

تالیف منیف وتصنیف نظیف علامہ تحریر فاضل نبیل مولوی محمد لطف اللہ حفظہ اللہ

برہانہ قدس سرہ

ثمرۃ الفواد

حسب فرمایش

جناب شیخ گل محمد صاحب باہتمام سید ناظم حسین رضوی موہانی

در مطبع اعجاز صفدری عرف اعجاز محمدی طبع شد

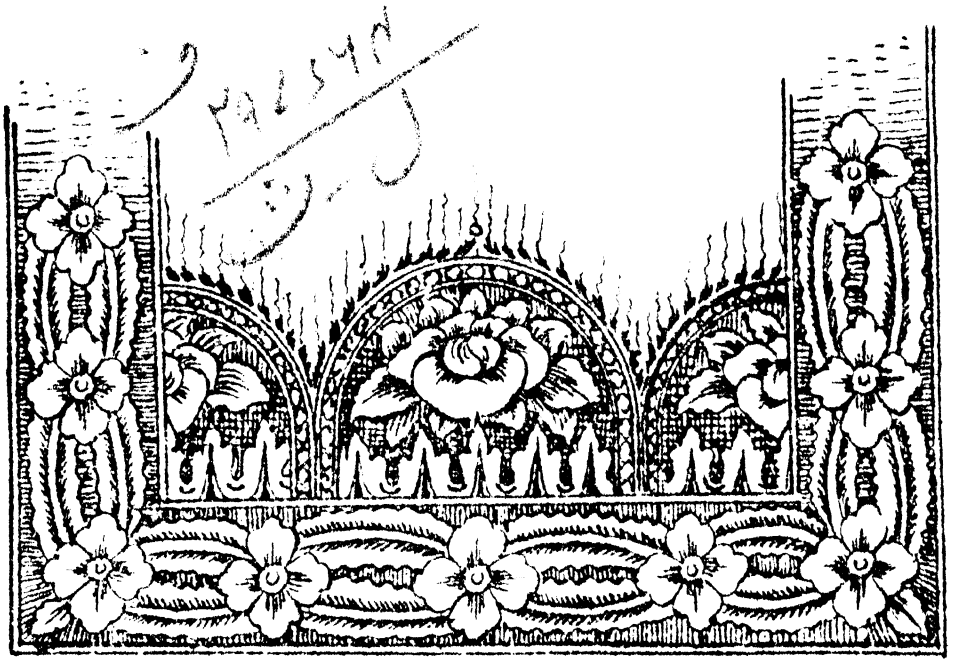

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد اسمی است ذاتی آن حق مطلق را که منزه است از عقول و نفوس و ارواح و مقدس از اجرام و اجسام و اشباح اول و آخر و را و نه کنجد زمان و مکان با و نه پیوندد و کیفیت و کمیت را در و گزارنه فعل و انفعال را با و بارنه مقرا از او ضاع و اضافات منزا از حرکات و سکنات احدیت او را به صمدیت توامیت ازلیت و را یگانگیت بابدیت همیست صفاتی آفریدگاریرا که بامر کن کارخانه ایجاد و ابقاء و اقتار صورت گرفت و معموره بهشت و دنیا و دوزخ بنا پذیرفت عقول ادراک سر برافراخت نفوس با سحرکات بنواخت ارواح را با شباح پیوند بخشید هیولی بصورت رسید عرش برقص درافتاد خورشید نقاب از چهره برکشاد خرقهٔ افلاک به بخیه ستارگان مکلل شد شجره ماه بمهر ضیاء آفتاب مستجل شب لباس مشکین در بر نمود روز دستار کافوری بر سر زمان پیدای گرفت مکان هویدای زمین فرش گسترید آب جداول کشید باران بسقائی کمر بست باد بمروحه روانی نشست نبات الوان نعمات را ذخیره گردانید بمطبخ آتش چنانچه باید بپخت رسانید انواع همه موجودات سر از نهانخانهٔ عدم برآورد و حدت پای خود را در دامان کثرت بفشرد آدم ابو البشر لوای خلافت برافرشت علم الاسماء از لوح دانش بشناخت طغراء مناشیر انبیاء مرسل فاتحه کتیب خدای عزوجل کلید گنجینه اسرار الهی نمونهٔ معانی نامتناهی شعله انوار ایزد سبحان تخم مزرعه هر دو جهان دل کلمه واحدانیت زورق بحر حقانیت رهبر گم گشتگان بادیه ضلالت شمع سرگشتگان ظلمات بطالت مصقله قلب مجاهدان غم زادی خاطر آشفتگان ابجد نوآموزان مکتب ارشاد مطول و اتقان مدرسه معاد سبق اول مبتدیان ختم الکتاب منتهیان مفرح دلکشای بقراران طلب دستاویز طالبان

عطار و وهب تریاق سمیات دنیا صراط دریا عقبی نقش تصور طالبان طلسم مطالعهٔ عارفان رونق بازار متقدان
سرمایه سعادت محققان کیمیا سعادت ابدی پارس نعمات سرمدی برق خرمن آلودگی طلسم گنج آسودگی زر دیوان
ایوان بهشت طوبی ریاض صمدانیت آره شاخ نفاق اصل شجرهٔ اتفاق طالبان تبذکر آن سرفراز عارفان متفکران
ممتاز مریدان باور بگرای راستی پیران باور نهای درستی فی الجمله شجری است که شاخ و برگ او شریعت و طریقت
شگوفه و ثمرهٔ او حقیقت و معرفت سپاس مر آن ذات برحق را که این عجوبه هم اوست ستایش خاص آن آفریدگار مطلق را
که این نادره رسم او

در نعت حضرت سید کونین خواجه قاب قوسین احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم

نام آن محبوبی است که خالق اول او را بیافرید احمد اسم آن گوهریست که کان موجودات بدو ارجمند گردید گردهی
امر کن دانند جوقی قدرت الهی خوانند طایفه مرسوم معقل کل نامند جمعی در خلق و خالق برزخ شناسند زمره
رسول الله نامند فرقهٔ محبوب الهی ستایند واسطهٔ ایجاد کائنات وسیلهٔ نجات موجودات ناسخ بنیان کفر و ضلالت
بانی مبانی اسلام و هدایت رهنمای گمراهان بادیه بطالت شفیع یوم القیامت رساندهٔ پیغام باری گزارندهٔ رسم
کفاری واضع دین متین خاتم النبیین دیباچه کتاب ازلی و سرمدی خاتمه صحیفه لم یزلی و ابدی مقصود موجودات
خلاصهٔ کائنات الحاصل نوریست که اول از دریای نورانی صمدانی بتافت پس انواع چشمه سار کائنات از و اجزای یافت
وجود در اول و ظهور در آخر مثالی بادیا همینی درست در فهم آید پوشیده نیست که بنا را اول داعیه احداث محل پدید آید
پس فکر او صناعش سر زند چون عالم اسباب نخستین از چوب و سنگ آنچه درخور باشد فراهم آورده خانه را مرتب کند
همچنان در ارادت وجود نور محمدی و چشم نور انیش گرنشت از آنجا که دریای قدرت است از همان ارادت افلاک
و ستارگان و عناصر و آدم ابوالبشر کاین شد آن نور چشمانی و جسم نورانی از مطلع کون بدرخشید مصداق آیه لولاک
است و عدم ظل دلیل جسم پاک صلوات الانتهار بر محمد صلی الله علیه وآله وصحابه وسلم که واسطهٔ موجودات تحیات غیر
احصار بر احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم که زبدهٔ کائنات اند صلوات الله علیه وآله وصحابه وسلم

در مناقب اصحاب کبار عالیمقدار حضرت چهار یار رضی الله تعالی عنهم

هرچند که آفتاب یکسان تابد و باران همه جا بارد و نسیم در هر مکان وزد نور محمدی عالم را فروگیرد و تربیت جا را
نکند شوره زار را نشگفاند خرزهره را بوی نرساند طلب ابوجهل از دایره درین الوف حکمت حقایق و صنوف
اسرار ربانی است طوائف گوناگون که صفای طینت و سعتقاد در سرشت و شتند فیض پذیرفته بحقایق والاتفاق

اصحاب ممتاز گشتند و سعادت ابدی اندوختند اگرچه اشعهٔ خورشید در شیشه خانه برابر افتد و قطرات نیسان
در اصداف یکسان ریزد و در گلزار نسیم موافق وزد فوراحمدی همه را نبخشد لیکن آنچنین شیشه را نیستی دیگر است در یتیم
آبی جدا گل را بوی علیحده اصحاب کبار را ممیز خصوصاً و آن چهارتن از یاران خاص پیغمبر منظور نظر انور مقربان
بساط محمدی راز داران درگاه احمدی درجات منبر نبوت ارکان رسمات فتوت برافراز ندگان اعلام دین
قاهران ظلمه جاهلین رهنمایان طریق یقین فدائیان دین متین جویندگان عقبی یار کان دنیا اول افضل الصحابه
حضرت ابی بکر ابن ابی قحافه ثانی هم رئیس الاصحاب حضرت عمر ابن الخطاب ثالث شان جامع القرآن حضرت
عثمان ابن عفان رابع هم اسد الله الغالب حضرت علی ابن ابیطالب علیهم السلام پیغمبر را در ثنای ایشان گفتارها
و ایشانرا در عقیدت و اخلاص قبول کردارها رضی الله عنهم اجمعین **و در مناقب حضرت امامین فرزندان
رسول الثقلین حضرت امام حسن و حضرت امام حسین رضی الله تعالی عنهما**
نتائج شه گونه باشد کمتر از اصل چون کپسر نوح علیه السلام یا نبیره همچو ابراهیم یا مانند حضرت اسمعیل متساوی الدرجتین
امامین الهامین حضرت ابو محمد الحسن و حضرت ابی عبد الله الحسین صلوات الله علیهما بزرین عرش الوهیت قطبین فلک نبوت
بابین مدینه رسالت درجتین منبر ولایت قرة العین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و صحابه وسلم ثمرتین شجرهٔ فاطمة الزهرا
علیها السلام جگر گوشه گان پیغمبر نور دیدگان حیدر محبوبگان آفریدگار ببهال مقبولان داور بمثال آثار نبوت
از انوار جبهه شان پیدا فرولایت از کشاده پیشانی آشکارا آفتاب دریوزه گر اشعه جلال ماهتاب گدای انوار جمال
چرخ مهد وار پای انداز باد بمروحه روانی سرفرا زمین امید وار پای بوس آب را بسقائی راه ناموس پیغمبر اشارت را
بجان خود مرتقبی سخن را در دل جا دهد هر قدم که بردارند حضرت فاطمه شکر بجا آرند مکیه بر دوش محمد زنند باری صدر
علی آرند لوح محفوظ تختهٔ ابجد ستوده خوانان مدرسهٔ محمد دانندگان علم الهی خوانندگان کتب نامتناهی دقیقه شناسان
حل مشکل واقفان ماضی و مستقبل شناسندگان باطن و ظاهر ممیزان خیر و شر جبریل خلعت امامت رساند پیغمبر سوره الحمد
بخواند فاطمه دست دعا بر دارد حضرت علی شاد یانه شکرانه نواخت اصحاب سر گنجینه بنثار کشاد غلغله تهنیت در عالم افتاد
خواتین جهان خراج فرستاد سرکشان بنیاد اطاعت نهاد رسم کفر از لوح زمین بشست نقش اسلام درست نشست
زیبندهٔ سجادهٔ خلافت آرایندهٔ صدر امامت حلهٔ فردوسی در بر کلاه آسمانی بر سر عالم از خلق تهذیب یافت نوال عالم
جهان را بنواخت حاتم از فیض گران عام سلیمان از کمترین احشام چشم آکودهٔ ذوالفقار چین جبین خنجر خونخوار رسم
ظلم دفتنه برافتاد شیر و آهو در یک مربط سر داد عالم آئین نو گرفت نقش رسم کهنه دگیسا دست او آواز بوق و زنگوله
فرو نشست صدای صلوة عالم را فرو گرفت نسخهٔ دین متین مکمل شد بنای آئین آذری و زردشتی متحلل شریعت از گفتار
پیدا و طریقت از کردار هویدا تفکر و تذکر از حالات عیان معرفت از انوار جبهه نمایان رسم رسالت اتمام یافت

آئین ولایت سرانجام امامت بکمال عالم بفیض اسلام شهره و رگردید نور خلافت جهانگیری نمود دنیا در چشم تیرگی طار روح هوای آسمانی گرفت کالبد خاکی برافشانی فردوسیان منتظر دیدار و ملاء اعلی بر راه بقرار فرمان طلبه رسید بصد منت طلب جان بیوسید در بادیه رضا شتافتند تشنگی و گرسنگی در ساختند اهل را گوارا ساختند خبر قضای بر جسم جان گزاشتند علیهما الصلوة والسلام کثیرا کثیرا **و در مدح پیر دستگیر هادی روشن ضمیر حضرت سید شاه بهیک قدس الله سره العزیز** از افراد الناس هر که طالب مولی شود آنرا خاص گویند هر کسکه در آرزوی دنیا فرود از اعالم نامند آنکس را که میل هر دو سرای دارد متوسط الحال شناسند خاص منقسم میشود بمقسم فیض پذیرو فیض رسان فیض پذیر آنست که بارادت درست و عقیدت راست پای در بادیه طلب نهند و به انقیاد و پیروی مرشد رهبر سلوک و قطع منازل نماید و زاد و راحله این طریق را از فیض زهد و رنها بهم رساند و تا وصول منزل مقصود توقف و رجعت جائز نشمارند و آنرا مرید نیز گویند فیضرسان آن عارف کامل است که بعد از تهذیب اخلاق و مجاهده با نفس سرکش و ظفر بر آن و ضبط حواس ظاهر و باطن و طی منازل سلوک و حل مشکلات و حصول گنج معرفت و امتحان بمعیار صاحب عیار کامل باشد مدعای پیشوای بر سجاده ارشاد بنشیند و فیض او علم و لطف او تمام باشد و آنرا پیر نامند الحمد لله والمنه که این منصب گرامی و مزید عطای ذات ملکی صفات پیشوای رهبران کامل گره کشای عقدهای لاحل و اندوه دقایق معانی مزرشناس کلام آسمانی غواص دریای عرفان و یتیم صدف زمان واقف اسرار غیبی کشاف مشکلات لاریبی مستغرق تجلیات الهی محو انوار مشاهد نامتناهی خوانندهٔ رقوم لوح اول و اندوهٔ دفتر ابد و ازل ستاره روضهٔ عرش عالم ذرات فرش شنونده الحان تسبیح کروبیان بینندهٔ اطوار سرقامت خاکیان سرآمد اولیاء کبار سرگروه محققان روزگار والی ولایت فقر زبده اولاد آدم ابوالبشر هادی هر گروه رهنمای والاشکوه عیسی موقت مرده دلان موسی نقش فرعون سیرتان پیشرو قوافل سلوک مرجع غربا و ملوک نمایندهٔ راه مستقیم ابدی رساندهٔ نعمات نعیم سرمدی بخشندهٔ گنج قارون و شایان دهنده سعادت ابد جاودان متکفل نمایش مفتقدان موکل نجات مریدان ملکی سیرت روحانی صورت پارس آهن سرستان کیمیای مس وجودان مشکلکشای درماندگان شفا بخش دردمندان دستگیر افتادگان دلیل گمگشتگان دردریای مصطفوی گوهر معدن مرتضوی بخشندهٔ نعمت جاوید حضرت محمد سعید عرف سید شاه بهیک محمد یوسف چشتی ترمذی سیوانیه قدس الله سره العزیز **قصیده در مدح حضرت پیر دستگیر قدس سره العزیز**

آفتاب افق دولت آن سعادت دید — کز نسیم فیض سحری بخت دل او شکفید — در بیابان طلب کسکه محمل بست — بوی ریحان محبت را زهر خار شمید
آفتاب حشر مستقبل زانوار ش شود — دل که او از تابش عشق الهی پر طپید — از سفینه زندگی ز دغوطه کور بحر موت — گوهر مقصود را در رشته همتا کشید
روضهٔ فردوس فرد اسکن و ما وا بود — زاهد کامروز و روز و شب بلا محنت دوید — آشیانه او بشاخ طوبی جنت مدام — هر که طائر رش از قید قفس تن رهید
مهر قفل دل نگشتش زهد تقوی کی گشاد — گنج خانه معرفت گر آرزو داری کلید — در قیامت سایه از کوه گنهان می شود — هر که آمد زیر سایه دامن او را بوسید

کی شود محروم از انوار دیدار خدا — هر که چشمش باز شد دیدار بین پیدا شد
در دریای محمد گوهر کان علی — کاشف سر معانی واقف اسرار شد
جلوه اجناس بازار جهان چون کم شد — ماه عقلش متاع زهد و تقوی می خرید
کرد فوری خود بسجاده زنار آفتاب — ذره کو در راه خاکش از سر سجده نمید
جلوه طوری نمایان دید از هر سنگ بت — هر بن هر خاک پایش قبله آسا گشت پید
طوبی جنت شده باسده باغ منتها — مرغیلا را کبیخ از باده پیدا برید
زانش خورتو به محشر چه کم سازد دو — هر طلاکان بر عیار بصیرفی کامل رسید
دست او بر لوح محفوظست پایش بر فلک — بر بساط وحدت کرسی نشست رضوان گزید
آب کوثر سبزه افلاک را رخ کی کند — دانه کو از مربط انعام او دانه چرید
بخیه دوزان عیسی مریم فلاطون را چه کار — خنجر غضبش که بر سر راه اسپه دوید
سرخ در هر دو جهان هر که گوید یا سعید — سر خروی یافت سر خاک گر گفتن فرید
میسر دو کیا گر عالم خرید ارزش او بود — گوهر مدحش چو از صدف دهن بیرون چهید

والی ملک ولایت هادی راه خدا — عارف حق حقیقت سایه حق دو وحید
جلوه فردوس تن بشد چو دشت کربلا — بسکه نفسی بافت از خنجر رصاص گشته
سایه دیوار قناعت سایه بال همان — هر دو حاضر مدید و بس زاویه لزلت گزید
از مساس طشت نورانی عجب نتوان نمود — شیخ در محراب مسجد گر تجلی را بدید
در گلستان جهان شد فتنه فتنه دلستان — غنچه دل گر نسیم زلف مشکش را بوزید
از تجلی فیض کس محروم نه الا خود — از ضیا خورشید محروم و خود ظلمت گزید
شعله غضب آتش دوزخ چه باب آرزو — روی هر گز صندل و کافور طفش ندید
گنبد گردان نشست روضه رضوان غزا — طایر کو در هوای اوج اخلاصش پرید
از دم عیسی و تریاق فلاطونی چه سود — کج رو گمراه را گر فهم قهرش گزید
گر سلیمان راست همدم نامه بر دورش چو دود — میرسد هر روز از انحوان جنت صد برید
از کدورت پاک سازد کیمیا هر مس را — دور نبود گر گناهان از توجه اوید

قصیده دیگر

ای معلی ذات تو ارکان کون و مکان — سید ملک ولایت رهنمای انس و جان
در زمانه آخرین نایب محمد مصطفی — حضرتم صاحب ولایت بیکه شد قطب زمان
خاندان چشت را از ذات عالی فتوت — همچو موسی را عصا بودست دایم در زبان
از تجلیهای ربانی وجود آئینه شد — هر کسی طالب بود مطلوب را مند عیان
گر کسی خواهد که واقف گردد از توحید حق — فی المثل خورشید گردان سر بسر دعوی بیان
عقل باشد مذاکان شاه عالی او کیا — زانکه نام پاک او تسبیح اهل آسمان
رحمة للعالمین هر قوم در علم قدیم — هر که در ظل رواش آمد ره جان یافت
ذات والا چون خلیل الله بر اسلام دین — فیض عامت بشکند بتخانه سینه کافران
چون بقفیر غزنوی گفت با اصحاب خویش — تا بدت دو قصد این خرقه بر بالای آن
گر نبودی لائقی هرگز نمزدی کائنات — آمد از اثبات این عالم بعالم در جهان
عرض چو هر گفت ملا روم در تصنیف خویش — عرض اصلی آمد اثبات ولایت را بدان

تضعیف کرد نازل فیض بر هندوستان — نور چشم آله الا علی سرور نبیا
معرفت حق پذیر شد ز دست صورتیان — قول فعل و حال احمد تو مستولی تمام
تا که در بزمش مدامت شد دو منوشان — قلب مومن عرش آمد چون رسول الله گفت
مرده دلها را بیکدم بخشد عمر جاودان — بعد عیسی دگر از اجاز داد فضل حق
کرد چون قبله نمایش کرد وی صوفیان — آیت دعوات کعبه اهل تلقین مسلمین
کفر و ظلمت فتنه و بدعت شود یکسر نهان — تا که خورشید ولایت سر کشید از مطلع شرع
جرم او ریزد ز تن همچو برگ از مردان — روی پاکش در تصور هر که دید صد دل
الحمد لله ذاکرش گردد همه چون زبان — با دل پاکش توجه گر کند بر سنگدل
کشور شیطان ز عالم شد جلا اصلا از مکان — احتمالش بس بجمع گشته در اطراف
آب حیوان از لبت خورشد دایم لنجوان — ای ز ذات پاک تو اسلام را پشت قوی
گشته خم در بندگی آن شاه چون چلیپا سان — ای فلک سر بر کشیده بر همه دین جهان

وسخاوتهای کشر کی نویسد شمار	از کرامات کاتبین بسوده گرد و دمان	از کرمهای تو حاتم دیده باشد در نجوم	سخوت از شکوهات فرقت زیر خاکدان
فرض خویشید فلک بر نان وهمی بازگشت	بس زغربت روز آخر جبل گردد دمان	ابر دریا از کف و سخاوت بس خجل	نعره از گردو کف دریا دهان
گرچه آن شداد و فرعون آمد در این عصر	بی تکلف کلمه توحید گفته از زبان	بی شمشیر قدرت ز اخلاق بس حجت بدید	از کرم تعظیم ابر و بر مین و لبران
ذره آسا خاکپای این مرید است سلیم	در قیامت باد زیر سایه آن طوبی نشان	یا الهی تا بود در خاک هم مهر و ماه	بر صراط المستقیمش باد جمله دوستان
	یا الهی تا بود بر جای خود شرق و غرب	سایه آن بال اجلال باد ابد فرق خادمان	

در بیان باعث تالیف و تسوید این کتاب و احوال مولف و ابتدای و آغاز حال

چون از سپاس خدای رحمن و نعت پیغمبر آخر الزمان و ستایش اصحاب کبار و مناقب ائمه عالی تبار روح پرور تحریر عنوان کتاب زینت یافت اکنون شروع میرود بچیزیکه شرح آن بالبداهت دفائد و آن تمام باعث آن شده تالیف این رساله متفرع است بر اظهار احوال مولف پیش از تسوید این مکتوب مخفی نیست مرید را تصویر پیکر پیر بهمون بسعادت است خاص اگر بمعنی باشد و معنی حقیقت است و حقیقت حال باشد و این حاصل نگردد مگر در مطالعه و تکرار حال و اینصورت نه بندد و تا بقید تسلم در آورده پیش نظر ندارند پس مهم است تحریر حالات پیر مرید را فائده تمام باشد اگر بعینه بی کم و بیش نویسد چنانچه معنی احمر رنگی سرخ است و حقیقت او همین است پس حمرت حال باشد در وجوه بیند معنی احمر را باید که رنگی سرخ نگاشته پیش نظر دارد و تکرار مطالعه ساخته ذهن نشین گرداند تا رنگ سرخ انطباع یابد و این زمانی حاصل گردد که از لوث و زیادات و آمیزش غیر خالی نقش نماید والا فائده صورت نه بندد اگرچه این تفصیل کافیست بر اینکه البته مرید حالت پیر را متبع بعینه درج نماید لیکن چون احوال اولیا خالی از کرامت و کشف و اعجاز و خرق عادات نباشد در هر زمان اهل انکار و شک و بدگمانی میباشد بخوف آنکه مبادا خاطر را بغبار رشک آلوده ساخته از ثواب یکه از مطالعه احوال اولیاء الله حاصل می شود محروم مانده در عذاب افتد لازم نموده سطری از حالات خود نگاشتن بیش از فهرست کتاب تا بوقت بر احوال از نعره زیاده

گویان نه پنداشته بدگمانی گرفتار نه شوند مصدر را جبه گرداند

احوال مولف

چنانچه جذبه مقناطیس آهن را بخود کشد کشش کهرباگاه را هم آغوش سازد تابش خورشید شبنم را هم رنگ نور کند نسیم سحری گلهارا بوی بخشد همچنان توجه پیر مرشد را بدولت قرب رسانیده فیض ها ارزانی دارد شاید این گفتار حال این گنهگار امیدوار است چون والد این فقیر بتفیض ارشاد پیر دستگیر سعادت اندوز شد فرمودند فرزندیکه حق تعالی کرامت فرماید سوسم بلطف الله شود موافق فرموده اتفاق تولد و نام و پرورش در قصبه انباله افتاد در بدو شعور رسانیدند

تا چهار سالگی در تحصیل علم مقرری روز را بشب و شب را بروز میرساند اتفاقا میان شاه عنایت نام درویشی از مریدان
آنجناب در کمپیری سادات متصل مدرسه شب باش شد و بذکر خیر انام ذات شروع نموده آوازش خوش و دلپسند
افتاد تعلیمش آغاز کردم شوق شورافزا گوشه تنهائی میخواست سر بصحرا نهاده باواز بلند اسم الله میگرفتم سبق موش
فراموش گشت مدرسه گم کردم جذبه سراپا دل فرو گرفت تپش باطن بیقراری افزود روزی طعام و شراب منقطع گردید گروهی
جذبه میگفتند طائفه چنون و ارثان باحتیاط نگاهداشتند علاجها میکردند مفید نمی افتاد سررشته اختیار و محافظت
گسسته شد مضطربانه میگشتم قرار نمی یافتم نمیدانستم که چه کنم و چه باید کرد شور شش طپش شعله زداز خویش قلب تن میگداخت
لاغری غلبه آورد جذبه جوش زد آوازهای دور باگوش می افتاد چیزهای مسطور بنظر می آمد بی اختیاری سر زد راه دائره
شریفه پیش گرفتم در شب و روز فرق نماند از منزل و مقام نشان یافتم بدائره رسیدم بی اختیار بودم حال بعرض رسید
اجازت یافته بحضور بردند بر چهارپائی نشسته بودند برابر نشانده دست بر سینه نهادند بهوش آمدم تپش و بیقراری
فرو نشست ده و سه باش ادب از دل برآمد بموجب امر فرو نشستم آنچه می بایست تلقین فرمودند بعد یاد کرد آرائی رخصت شدم
در ضبط آموخته و مبالغه و تکرار هرچند جهد بلیغ بکار می بود لشباشت قلبی روی می نمود فرموده بجا آمد چیزی معاینه می شد
شوق دیدار و عرض حال جوش زد بخدمت رسیدم حکم امتحان نزبدة المحققین میان محمد شاه کرمانی صادر شد انشان
بگوشه برده استفسار نمودند گزارش کردم شنیده بحضور گزاردند درود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم خواندند بر تلقین سابق
سبق دیگر اضافه فرمودند و چند مرتبه حفظ گردید حکم رخصت شد بخانه رسیده بر طبق ارشاد مشق می نمودم عارضه تپ
سخت گرفت هرچند علاج مینمودند فائده نمی بخشید مدت سه ماه دی برآمد هرگاه که تپ غلبه میکرد بیهوش میشدم پیر دستگیر را باین
نشسته میدیدم گاهی خواب می انگاشتم حتی صریح می نمیدانستم زمانی بهوشی قرار میدادم تا که از مرض رهائی یافتم دانستم یاد
گرفتم لذتی افزود که بیان نه پذیرد آرزوی قدمبوسی سبق دیگر سرزد بحضور مشرف فرمودند که برای لطف امید زیاده
از دو ماه محنت کشیدم و نزد این نشسته ماندم بی آنکه فرصت عرض سبق دست دهد رخصت کردند بخانه آمدم شوق دولتا
شد باز بدائره رفتم عرض کردند بار ندادند روانه ساختند چون بوطن رسیدم تپش و بیقراری از دیاد پذیرفت عین موسم
بارش بود سه بار آمد و شد نمود بار نیافت بار چهارم بحضور بردند توجهات مبذول فرموده بشرف معانقه مشرف
ساخته بخدمت قرب منصوب کردند هر روز توجهی دیگر بود و نعمتی تازه و فیضی بی اندازه میرسید این نمونه داری که
حقیقت نوشتم آگاهی می بخشد بر توجه پیر دستگیر بی اختیاری و فیض پذیری این عاجز و ابتدای جذبیت و آغاز حال
و کفایت میکند برای ازاله شک هرگمان که درگزارش حالات پیر دستگیر ستایش شناسند یا مبالغه پندارد مانند شاعری
یاد آجی تا از ثواب محروم نماند اضعف عباد الله فقیر حقیر اسیر نفس شریر لطف الله اگرچه شرح عظمت شان اختر فلک سروری
کوکب سپهر برتری زیاده از انست که این بی سواد مکتب دانش تمه ازان بدستیاری خامه بریده زبان بیان تواند نمود

وذکر بزرگواری آنجناب در السنه خواص وعوام نه چندان مشهور ومذکور است که به تحریر این سراپا قصور حاجت افتد
خاک کجا معرفت جان کجا مور کجا وصف سلیمان کجا چونکه فائده در ترقیم آن محفوظ است از روی تیمن
وتبرک بذکر بعضی کلام فرخنده ختام آن قافله سالار طریق شریعت وپیشوای سبیل طریقت که از هزاران یکی
بیاد این بیچیدان ذاکر یاران مشتمل بر حقایق ومعارف وکشف اسرار وحل نکات مشکله در اصطلاحات صوفیه
بود ایراد مینماید بالله المستعان وحسن توفیقه بیت کتاب فضل او را آب بحر کافی نیست * که ترکنی سر انگشت وصفحه بشماری
واز صاحبدلان سینه صاف وروشن ضمیران صفا انصاف توقع آنداردکه اگر هنگام مطالعه بر قصور این سطور عبور فرمایند
معذور وار معاف فرموده باصلاح کوشند چراکه فقیر از قلت بضاعت وعدم لیاقت خود نیندیشیده باوجود
قصور فکر وتنوع خاطر باین عزم تصمیم نموده ونیز نسبت عدم بصارت ولیاقت در پی آرایش عبارت نگردیده
که کتاب بسیار افسانه بیشمار است از ضروریات بر کلام ما قل ودل اکتفا نموده واین مختصر را ثمرة الفوائد
موسوم گردانیده مشتمل بر مقدمه باب وخاتمه ترتیب داده وجائیکه لفظ مرشد آفاق بقلم آید کنایت از آفتاب کرم و
احسان دریای ورع وعرفان مقبول درگاه لایزالی پیر حضرت شاه ابوالمعالی قدس الله سره وآنجا که عبارت
از حضرت پیر دستگیر تحریر گردید اشارت از نام مبارک آنسخاخر اسرار طریقت وآن ناظر انوار حقیقت
حضرت سید شاه بهیک قدس سره شناسند

باب اول در بیان حسب ونسب مشتمل است بر چهار فصل

فصل اول در بیان تشریف آوری حضرت شاه برید قدس سره از ولایت ترمذ هندوستان بحکم وارشاد حضرت پیغمبر آخر الزمان ورسول الرحمن

آن ثمره ریحان مصطفوی وآن سرو گلستان علی مرتضوی صلی الله علیه وآله وسلم

وآن شمع شبستان حسن الرضا وحسین شهید دشت کربلا سید زاهد بن سید حمیده ترمذی انار الله اسرارهم
مورد الطاف سبحانی مصدر عطیات یزدانی عز افتخار واشرف استظهار یافته رئیس وقت انیس قادر مطلق
صاحب کشف وکرامات وخوارقات عجیبه وغریبه بودند با وجود یکه دوازده هزار سوار ولاوران نبرد کیش
وغازیان شهامت اندیش برکاب سعادت مآب پیش از خداشدن سبحان فشانی نرد معادقت می باختند
وسه پسر نامدار کامگار بودند روزی بخاطر شریف درگزشت که دستار بایست مکه عطا فرمائیم ودرین عرصه مشرف
بجمال جهان آرای آنسرور کائنات حضرت رسالت پناه صلعم گردیده ارشاد شد ای فرزند من این دستار
من بکسی که شایان این نعمت عظمی باشد مرحمت سازند از سنوح این سانحه سر تفکر گریبان تامل فرو برده بنا آورده

بموقف قدسیه متعرض شدند کسیکه شایان این امر عالی بوده باشد اشارت فرمایند باجابت اقدس پدر استاد از زبان
گوهرفشان فرمودند که زید ؛ کانسه چشم حریصان پر نشد تا صدف قانع نشد پر درنشد بطبق اشارت
آنحضرت صلعم پرداختند مجمع دانش امید حضرت سید شاه زید در ایام خورد سالگی بمکتب معلم تعلیم میشدند حضرت صاحب
دستار از دست خاص چیده بزیر بغل جاداده بعوام الناس رونق افروز مکتب شدند بر کرسی نشستند از آنجا که فرزند
ارجمند از میان کودکان نبسان ماه تابان از صف ستارگان نشانه متوجه آستان بوس عطیه کبری گردید
آوایی که شایان شان بود بجا آورد حضرت تفضل کریمانه فرمود که ای جان پدر پیش آئی آن در یکتا جواب داد
که این عاصی را چه یارای که حلقه مجلس انس امین گردد باری چند قدم پیش آمدند ساکت شدند تا که همین روش
سه قول امر عالی بتقدیم آداب خدمتگاری محرم سرای خلوت قدس شدند لیکن خود بدولت از دست خاص دستار
بر سر آن بلند اختر نهاده بر کرسی خویش نشانده و بعهده خویش گردانیدند آن درة التاج معرفت عرض کرد که این
لایق این چنین نوازشهای نامتناهی نبود که عطا فرمودند هر چه شرائط این دستار باشد بیان فرمایند آن حضرت
مقرون باجابت فرموده نعمتهای فراوان دینی و دنیوی چنانچه بایست عطا فرمود قبل ازین آن سید سادات و قافله
سالاران دانش و فرهنگ زینت افزای افسر و اورنگ عارف معارف صاحب خوارقات و کشف و کرامات زبدة دودمان
حریم دقایق آگاهی حق پرستی و حق جوئی مجلس سید عالم صلعم مفخر و مباهی بودند پیشتر اشارت کرده بودای فرزند من
بشما عطا شد بهوشیاری باید پرداخت آن گلدسته حسین نبوی غنچه نهال مرتضوی نرگس بستان حضرت حسن و قرة
العین امام حسین آن سرو زنکته پرداز ان سخن آرائی صدر نشین انجمن سخن سازان حقیقت آگاهی حضرت شاه زید
ترمذی قدس سره هر روز در مجلس آنحضرت صلعم مفخر و مباهی بودی و چهره مراد مشاهد جمال جهان آرای منور
گردانیدی روزی آنحضرت صلعم فرمودند که ای فرزند من جانب هندوستان متوجه شوکه مسکن و وطن شما
آنجا باشد بعد از تامل بعرض اقدس رسانید که اگر حکم آنحضرت بر اینمعنی نشان باید فرمود که نقش خاتم نگین خاطر و آمال
باطن کرده آید آنحضرت علیه السلام فرمودند بمکانیکه از زیر رائت ایشان کشوری پر از صندل تر و تنگه زر خالص برآید
وطن مالوف خود نمایند و هنگام عیش فشاط و ایام حس انبساط اسباب خورمی آماده و ابواب معنی بروی جهانیان کشاده
باندام کافرین این سرزمین قطع منازل و طی مراحل نموده متصل موضع دهیر دائرهٔ دولت و اقبال نزول اجلال
فرموده چون در آن عساکر ظفر طراز چندین سردار کثیر الاقتدار مقدمة الجیش معارک بستانی و تقدمة العشیر کامبخشی
از اولاد جامع القران حضرت عثمان بن عفان رضی رفیق و همرکاب حضرت آب بودند و جناب سید سالار بشارع فرمان
ساخت که این خطه عجائب بهت دل نشین باوجود آب روان سیر گلستان و نادر بوستان متیاست اگر بمزاج
شریف پسند آید مقرون صلاحست منزل آرامگاه باید ساخت در جواب فرمودند که فی الواقع همچنین بست لیکن نشان

حکم نافذ حضرت صلعم تعویذ جان دارم بمکانیکه از مکمن بطون بعالم ظهور خواهد یافت قرار گاه خود کرده خواهد شد
والا سیر ست دشما مسکن خود را درینجا نمائید بمنزل عمارت پرداز ند آنها مضمون اشارت دریافتند بعبارت پرداختند
از انجا که لشکر اسلام کوچ بکوچ بلغار بضلع حصار رونق افزا شد مجلس آنحضرت بسالار لشکر میسر آمد فرمودند که
فرزندمن مکان خود را انتخاب گذاشته بشتر رسیدید از انجا که مراجعت فرمودند بعد از چند منزل مخیم سرادق
عز و جلال مضرب خیام دولت و اقبال متصل موضع سیله جلوه افروز گشت چون بعلم بردار بشتر فرمودند که بارگاه
علم بوقت صبح یا کوچ یا مقام مشاهده نمایند هر جا از مکامن قوه بفعل آید اظهار نمایند در همگام سعید و زمان محمود درین
مکان خلد نشان صدر در یافت شادان و خندان بنظر اشرف گزرانیدند چون آنحضرت بسندل بر سینه بکینه مالیدند
مشام جان را معنبر و معطر گردانیدند و تکه بر خالص در کیسه آئینه نهاده از فیض رسانی عالمیان گردانیدند
و از اکرام بی پایان مرعید شت و به انعام وافی الضمیر مغز ساخت سپاران لشکر ظفر طراز این مژده راحت
افزا رسانیدند و طنطنه کوس دولت و اقبال در گنبد نیلگون بلند ساخت و فرمود این مکان فردوس نشان
بموجب حکم حضرت اقدس اعلی مسکن اینجانب هست یقین ست از مردم اینجا مرتکب پرخاش از خود نخواهند شد چرا که
همسایه خود اند تا کار از بنها پرخاشی برنخیزد و نظامی ندارک کرده نشود چنانچه در آنوقت ساه نام سردار زنادار
کفار مسکن داشت از شهره عوام الناس سامع شد که این سوداگران این مکان را وطن خود می شمارند بعنوانی
با نها جنگ باید ساخت سوال کردند که ای سوداگران بغیر از ادای محصول ازینجا کوچ کردن نخواهیم داد خبر دار باشید
والا نوعیکه خواهد شد در جواب فرمودند اینجانب هم بغیر از ادای محصول کوچ نخواهیم ساخت چرا که این مکان دلکش
سیر شکار بسیار است چند مدت گزرانده خواهد شد درین عرصه تدبیر چاونی از عساکر اسلام بظهور پیوست آن عاقبت
نا اندیشان از عوام خبر یافتند که این سوداگران البته داعیه وطن مید ارند امر دیگر مخطور نیست باز سوال کردند
محصول شما را معاف کردیم اگر ازینجا کوچ نمائید بغیر والا فساد برپا خواهد شد نیز در جواب فرمودند که مایان مکان
خود بستیم شما بمکان خود باشند در غیر فائده نخواهند دید و این مکان چله شریف ما از حکم خدا تعالی بما عطا
فرموده هست از اینجا بکجا رویم بعد شنیدن این سخن آن بدکیشان از نواحی مردم کثیر فراهم کرده بجنگ در
پیوستند چون آن ناعاقبت اندیشان خود را ملک خود کردند از تقدیر الهی اندیشه ناکرده چون نیت حق پرست
لشکر اسلام محض بر استی و استقامت مبان کفار بودند چندی مقاهیر شقاوت تخمیر طعمه شمشیر خون آشام گردیدند
چند روز همین نوع گزشت بعده حرف صلح در میان آمد سردار مقهوران از نفران عساکر ظفر طراز دوستی
و ملاقات محکم نمود تا احوال لشکر مفهوم کرده شود روزی از نفران خاص حضرت پرسید که بر جسم مبارک سلاح کارگر
باشد یا نه آنها از کج نهادی خود بیان کردند هیچ سلاحی بر جسم مبارک کارگر نباشد مثال حضرت شاه مردان گر دشمن

به نماز مشغول می شوند آنوقت قتال موم می باشد همانوقت مضائقه ندارد وچون اکثر اوقات آن سید سالار
لشکر بقصبهٔ کهرام بروز جمعه بجامع مسجد متصل مزار مبارک حضرت صاحب شاه کهوکهو صاحب ولایت قدس سره
آمدی نماز جمعه ادا کردی مخصوص بدو خدمتگار بودی دکسان قصبه را متعین یقین کردی و باز مراجعت جانب
آرامگاه کردی نماز دیگر در اثناء راه ادا کردندی چون آن مقهور از همه کار اطلاع یافته بود بروز جمعه چندین کسان
فراهم آورده گفت که امروز سالار لشکر بنا بر ادای نماز جمعه بقصبه کهرام خواهد رفت و نماز دیگر بر لب دریا
موضع کلسه ادا خواهد کرد همانوقت در کمینگاه مخفی بوده از تعاقب آمده شهید نمایند آن بدکیشان بموجب گفتهٔ
آن لعین بدامن دریا پوشیده شدند چون آن سپه سالار لشکر از نماز جمعه مفروغ یافته متوجه آرامگاه گردید
مثل سابق در اثناء راه بر لب دریا ذکر نماز دیگر پرداختند دو رکعت ادا نموده بودند که آن بدکیشان از کمینگاه
برجستند و تیغ بیدریغ بر سر مبارک سپردند سر مبارک از تن جدا شد بعده فراری شده رفتند تن مبارک بسجده
باقی ادا ساخته بعده سر مشهده بر بال پیچیده بدست چپ گرفته و از دست راست شمشیر علم ساخته براسپ سوار
شده جانب میانه تعاقب آن مخدولان جلو ریز گشتند احدی مقابل نشد چندی از مقاهیر تیغ بیدریغ گذرانیده
بدار البوار رسانیدند خبر بفوج رسید بجنگ در پیوستند همین نوع متصل میانه رسیدند چند عورتان بجای
آب می کشیدند گفتند اینچه حالت که مسلمان بغیر از سر جنگ میکنند و میکشند قوم پیش رفته ساکت شدند زمین
اشارت شد که بشگافند تا خانه و کدهٔ قدسیان گردد بحر وارشاد در زمین شگاف پیدا شد سر و قد نزول اجلال
فرمود سر مبارک را بر تن مرتب ساخت بخدمتگار ارشاد شد چیزی موجود باشد بیار تا تناول کنیم خدمتگار
عرض ساخت که آب و کباب تیار هست هرچه ارشاد فرمودند تیار پیش آورد افطار ساختند دیواری بخشت
پخته متصل بود بآن دیوار ارتشاد شد ازین جهان فانی نقابی در افگن دیوار در افتاد آستانه بوس
عتبه گرای گردید و بمشاهده جمال خاص الخاص چهره مراد روشن و مزین کرد چون از واقعه شهادت آن شهید
سالار لشکر شش پسر دو برادر بودند متفق شده مصلحت کردند که از پنها جنگ باید کرد لیکن حضرت سید حامد
و سید حسن برادران سید محمد و سید شهاب الدین پسران سید سالار لشکر همین مصلحت کرده که دیره را بنجا
مسلم باید داشت خصوصا که سرداری لشکر بحضرت سید شاه میر جیو مقرر شد درین وقت بادشاه اسلام
شمس الدین التمش بانتظام هندوستان با هندام کفار در رسید تلافی و تدارک این امر ناگزیر باید ساخت
هر چهار تن بملازمت پادشاه اسلام روانه شدند بوقت رخصت سید شاه میر فرمودند از فوج خبردار و هوشیار
باشند قطع منازل و طی مراحل نموده بملازمت بادشاه پرداختند احوال خود را یک بیک بیان فرمودند که حضرت
سید شاه زید قدس سره سردار مایان با هندام کفار این سرزمین از حکم حضرت خاتم النبیین در بنجا تشریف فرمودند

وآنحضرت فرموده بودند که مسکن در هندوستان نمایند که وطن شما در آنجا باشد که از زیر علم کشوری پر از صندل
وتنگه زر خالص خواهد برآمد و بسنجا باشند چون بموجب حکم اقدس نشان از دیره سیانه دریا فت شد چنانچه کماز
ازین معنی خبر یافته مرتکب پرخاش شدند و آن سید السادات بنا بر نماز جمعه جریده بقصبه کهرام تشریف میفرمودند
آن کافران بکمین نشسته در عین نماز شهید ساختند امید از انصاف و مهربانی سلطان آنست که مدد و اعانت
فرمایند در انوقت وکلای راجه مکهند سیانه زنار دار بدربار حاضر بودند بعرض رسانیدند که آنها بجمعیت کثیر
بدعوی سلطنت دهلی عازم بودند مانده ها که نمک پرورده و رعیت این بارگاه ایم بنا سد راه شده جنگ ساخته
بگذاشتم که پیشتر قدم نهند بنیتر اختیار بدست مختار ست بادشاه نظر بر بسطا و سلطنت خود ساخته و التماس مخالفان
دین را در حق اهل اسلام صحیح و درست ندیدانسته بانها حکم زندان نمود چند روز همچو بس ماندند روزی در خواب
بادشاه را حضوری آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم میسر آمد فرمودند که سید حامد و سید حسن و سید شاه محمد و سید
شهاب الدین ترندی سیوانیه فرزندان من برای طلب کمک پیش شما آمده اند الآن بکمک آنها بپردا ختی ملکه مخالف
آن بظهور آمد که آنها در قید اند چون بادشاه از خواب بیدار شد بلنگ خود با داب سیدان بر زمین نشست
شاید که صاحبزاده ها را در قید چهار پائی میسر آمده باشد یا نه همانوقت خدمتگار خاص را برای استفسار احوال نزد
فرستاد چه می بیند که بر آتشکده نشسته حفظ سر ما میکنند و از میان آن چهار یکی میفرماید که چه شریف مانده گر دست
دیگر میفرماید که مدد کرده تا الآن خبر نگرفته خدمتگار دوان دوان پیش بادشاه رسید از سرگزشت اطلاع داد
از استماع این حالات بادشاه جانب زندان روانه شد صاحبزاده ها بستقبال بادشاه برخاستند بادشاه با غراز
تمام حصول ملازمت نمود با داب تمام بنشست و گفت که احوال با بشنوند صاحبزاده ها فرمودند که اول در انها احوال ما
مستحق ایم خواب انشان بیان نمایند فی الجمله بادشاه احوال خود ظاهر ساخت و عرض نمود که از چهار کس یکی از شما
دختر مرا قبول فرمایند بحضرت سید شهاب الدین نسبت مقرر شد بنا عقد بستند و فوج کمک تعین ساخت و مغذرت
بسیار نمود و عذرها خواست و بدختر خود از جهیز وغیره انچه لایق بوده بداد و رخصت ساخت تا که بکمنزل کوچ کرد
در قتیکه بادشاه بحضوری آنحضرت صلعم شده بود همانوقت بحضرت شاه سلیمان کفار شکن حضوری شده بود
که ای فرزند من برخیز کفار را زبن صبح تیاری جنگ نموده سیانه تاراج نموده بقتل رسانیدند و سیوانه نامی نهاده
و برای جنگ راجه کمنله عازم گردیدند رفته اورا مطیع الاسلام ساختند و نامه فتح و نصرت بجانب عمود برادر را
نوشتند بمجرد وصول نامه راحت شمول فوج بادشاه رخصت کرد همانوقت بادشاه برای ملاقات آمده بدختر خود
نصیحت کرد که بادب باشد نشود که بعتاب گرفتار گردد حضرت ملکه زمانه بیگانه عصمت و عفت بی بی لوبانه جمع
کمیسال با داب تمام با سیدانی ها بسر برده غرور سلطنت هیچ مبالغ نه پیچید نامه جانب بادشاه نبشت که تا حال با داب

ماندہ ام آینده تاید قایم ماندیانه جای وطن برای مرحمت فرمایند تا از ترک ادب محفوظ باشم بادشاه موضع مکند باسم
سید شهاب الدین رحمهم الله مرحمت فرمود و گوجران که ساکن آنجا بودند آنها را بامن حلقه دهلی که نخلا باد مشهورست و محمد شاه

فصل دوم دربیان نسب نامه والا حضرت پیر دستگیر قدس سره و اسم شریف والد آنحضرت مولانا

سیوانیه بن سید قطب بن سید عبدالواحد **سید محمد یوسف ترمذی** بن سید احمد بن سید امیر سعید بن سید نظام الدین
بن سید عزیز الدین بن سید شاه تاج الدین بن سید عزیز الدین نوهار بن سید عثمان بن سید شاه سلیمان کفار شکن
بن حضرت سید شاه زید سالار لشکر قدس الله سره بن امیر احمد زاهد بن سید امیر حمزه بن سید ابابکر علی بن امیر سید عمر علی
بن محمد سعید بن سید احمد یحیی امثال رسول بن سید علیشاه رهبر کاکی بن سید حسین ثانی ملقب حمیص بن سید محمد مدنی
بن حسن شاه ناصر ترمذی بن سید موسی حمیص بن سید علی حسن حمیص بن سید حسین اصغر بن سید علی اصغر زین العابدین
بن امام حسین رضی الله تعالی عنه بن حضرت شاه مردان مرتضی علی زوج فاطمة الزهرا بنت محمد رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم **فصل سوم دربیان نسب نامه جدماوری همین تفصیل است** که اسم والده شریفه
بی بی ملکوه همشیره سید علی اکبر بن سید صادق بن سید احمد بن سید محسن بن سید علی اکبر بن سید حسین سید خان
کلمتهی راجه کال دامار فاحه بدار غریب پرور بن سید شاه نظام الدین ساکن ساده هوره بن حضرت شاه عزیز الدین
ساکن سیوانیه بن شاه تاج الدین بن شاه عزیز الدین نوهار بن حضرت شاه عثمان بن حضرت شاه سلیمان
بن حضرت شاه زید شهید **فصل چهارم دربیان تولد آنحضرت وسبب** سالار لشکر قدس سره الخ

شرف ولقب مبارک وجه تسمیه آن ونوونه نام ولادت باسعادت آن

آفتاب سپهر ولایت بدر فلک هدایت تاریخ نهم شهر رجب المرجب ۱۲۴۶ هـ روز شنبه پیش از طلوع آفتاب مطابق سنه
یکهزار و چهل و شش هجریه بظهور آمده و عمر شریف آنحضرت هشتاد و چهار سال کسری زیاده بحساب می آید و سال
ورود وفات و اوصاف و اخلاق هفتم مشروحا بیان کرده آید انشاء الله تعالی اسم مبارک سالار طریقت بموجب
حدیث شریف السعید من سعد فی بطن امه سید محمد سعید است قدس سره و لقب مبارک آنحضرت شاه بهیک است
پوشیده نیست که لقب آنست شامل بصفات موسوم چون مومن و زاهد که لقب اهل ایمان و صاحب تقوی است
و صفت حالیست که در خداوند حال موجود باشد و مانند ایمان و زهد در مومن و زاهد پس لقب هر شی حالات
آن شی باشد چون غرض این فقیر از تحریر این رساله تقریر تفسیر حالات پیر دستگیر است لهذا معنی لقب را
اللامی نماید و پیش از انکه شروع به تفصیل رود نمونه داری یا اندکی از بسیار یا یکی از هزاری بموجب این ۵

من از دید و خویش کریم سخن نه چون داستان نامهای کهن ؛ بتفصیل گزارش معانی لقب جواهر خصایل و درجات سلوک و حالات را بسلک تحریر میدارد تا طالبان را شوق رهنمون و دیده وران را بصارت روز افزون گردد بدانکه درین لقب مبارک غرائب بشمار رست که طاقت ادراک این هیچدان بفهمید هریکی ازان عاجز لیکن بقدری که از آنجناب عطا شده و اشارتی صریح رفته سود می انگاشته اوقات را آباد میسازد

اول غریب بر وضع این لقب رست که واضح و معلوم نیست رفع شک عوام را دلیل آنکه اگر واضح بودی لقب از زبان عرب یا فارس یا هند نامزد کردی که در قرا قطای هند اکثر این هر سه زبان رواج دارد و هم اسمی بودی از اسمهای بزرگان سلف و یا حال چون این هر دو صورت نیست بلکه نامی رست بزبان سنسکرت که باعتقاد هریمان ملایک بدان زبان گویا اند پس دانای انصاف درست شناسد لقب اسمانیست حکمت درین آنست که زبان عام و خاص سهل گزرد و فرقه هنود نیز مقر بوده و پیشوای خود دانسته و فیضهای معنوی بردارند تا هیچکس محروم نماند **عجب دوم** آنست که نامهای هر گروه متمیز رست از گروه دیگر این علمیت که در هر فرقه مروج نادره **سوم** در یافت معنیست در خور حوصله ادراک خود چنانچه عوام در زبان هند رایج پنداشته اسم را مناسب مسمی قرار می دهند و خواص موافق فهمید در کفار سنسکرت دانسته بمطالعه معنیش لذتها و فیضها اندوزند **طرفه چهارم** آنکه مرکب رست از دو حرف که دانایان هند اسم دو حرف پس مبارک دانسته اند نهایت ناچار تا چهار حرف داین در مرتبه اول واقع شد **تحفه پنجم** آنکه عرب را کلامی رست خالی از حروف فارس و هند زمانش و حروف هر دو ولایت استئناس دارد و اسم مبارک یکسر ها و با رساکن و کاف مفتوح عربی بخواند همچنین با پارسی نزار بفتح یاء و کاف فارسی برگوید همچنین با وصف تبائن السنه معنی موافق حاصل آید چنانچه ترکیب گزارده آید چون شکر نهاد این احاطه فهم و فرست و حوزه عقل و کیاست بموجب این

۵ چسان غرائب این اسم را کنم انشا چگونه اشعه خورشید را کنم احصا شمارهٔ نبود در رهای یک روان ؛ کواکب ست فلک را بر آن زنگار کا ؛ بیرون میداند لهذا در آنچه غوض من از انشای این طرفگی ست آنرا قلمی همچنانکه اسم مبارک شامل ست هر گروه بان قسم هر طائفه از هند و عرب و فارس و غیره از دور و نزدیک و حضور پر نور مشرف شده و پیشوای خود دانسته مقاصد صوری و معنوی را گزارش میافتند آن دریای فضل و کرم هر کدام را از هند و مسلمان و غیره بچشم فیض توام نگریسته و بزبان فصاحت بیان کرمت ترجمان پرسیده و بعضی را نادیده و پرسیده هم آغوش مرادات ظاهر و باطن در خور این و حوصله می نوازند فیض عامش بموجب این

۵ نه از کشت داند نه از شور زار چو باران که آرد براد و راست کار

سپهر مساوی بوده نور او را شمرد تشنگی آرزو در گرد غرب میرود هر کس بمرتبه بلطف دیگری

میفرمود مذکر بکی میگفت آنچه بمن توجه دارند به دیگری نیست و دومی میپنداشت بر دوستی که دستگیری من کرده اند
غیرانه مسلمان هادی خود میدانست هندو رهبر خود می شناخت مسکین نخشیده نعمت جاودانه انگاشتی
غنی مهربان یگانه پنداشتی همه وقت وهمه جا بخویش و بیگانه و دور و نزدیک یکسان سلوک کردندی سبحان الله
این چه حسن خلق و هدایتی است عام وچه فراخی حوصله وجودیست تمام این ست خصائل حمیده اکنون بهیکه
بکسر باء و ها خفی و بار ساکن و کاف مفتوح و ها، اسمی ست بزبان سنسکرت که معنی آن خالف باشد یعنی مدام
در خوف الهی بوده بوده است که از ترس الهی تری چشم و تاسف و توبه و بیقراری و تبدیل رنگ و ناآرزوی
طعام و شراب و تنفر طبیعت از لباس و آرایش و آمیزش خلق و گفتار و ناآمدن خواب پیدا می شود همانا آن
چشم گریه ندامت ست از کرده خویش و تاسف باعث ست بهر توبه از ناهمواری گزشته و اختیار همواری
آینده و بیقراری و تبدیل رنگ از انتظار و منظر خود را فراموش میکند آرایش لباس و آمیزش خلق چه رسد
وچون دل بجای نسته شد زبان نمی جنبد و خواب چگونه بچشم منتظر راه باید لعظمت لله در همه وقت چشم تر
بودن و در جهاد کوشیدن و بحضور دل متوجه بودن و استغفار گفتن و تقلیل طعام و شراب کردن و مثله
آمیزش خلق و آرایش را بخود راه ندادن بی سود کلمات بر زبان نه راندن و شب زنده داشتن عادت آن
دستگیر بود اینست درجه اوسط از سلوک در طفلی گفتار در درجات سلوک لابد یست معنی لقب را بفتح کاف
نوشتم اسحال العضم می نویسیم وچون بندگان این راه را تیز رو و ادی طلب میسازم بهیک زبان زد عام است
خاص آنرا بهیکش گویند بکسر باء های خفی و سکون کاف تازی و ضم شین معجمه معنی آن زاهد طالب که بکوشش طلب
سلسلهٔ تعلق را گسیخته بقافله سالاران این راه پیوندد و در یوزه گری زاد این مسالک شود و این تفاوت
حالات اسم باشد امامن باختیار را ابتدا و انتها دو گونه شرح میدهم اول انکه از مرشد رهنما اداب طهارت و
بول غایط و صوم و صلوة بیاموزد و کتاب آسمانی یاد کند و طریقه حبس و ذکر و فکر تعلیم گیرد و بامر او تقلیل غذا و
خوراک و گفتار و کردش نماید و ترک لذات جسمانی عادت کند و شیرینی نخورد و بعض نمک هم گفته اند و زیاده
دو چار لباس نگیرد و روی زن نه بیند و اختلاط مردم نکند گوشه گزیند یا روی بصحرا نهد و ذخیره فوت نسازد
و حواس ظاهر و باطن را جمع کند و هم نهجیکه ارشاد یافته بذکر و فکر مشغول باشد و بتصفیه و تزکیه دل کوشد و واردات را
عوض کند و در خور و خواب جهد کند تا جاده مستقیم این ملک را بچشم یقین بنیا گردد بارک الله مرشد برحق ابتدای
شعور سررشته تعلق گسیخته بخداشناسان پیوندد گرفتد انچه می بایست دانستند و بکار گرو آورد و ندزد ابتدا
غذا از برگ درختان ساختندی روی بصحرا نهادندی از آبادی و آمیزش مردم متنفر گردیدی شبانه روز
بذکر بودندی چنانچه آواز ذکر مردمان را برفت آوردی لباس سبز پوشیدندی چیزی خوردندی

آخر کار چلهای متواتر کشیده گوهر مقصود بدست آورد مذاهبست ابتدا ساوک گاهی از جوش عرفان مانند دریا و قطره یکرنگ و محو مطلق باشد وقتی بدریافت وحدت چون آفتاب و اشعه او در سجده تماشا غوطه زن و اکثر خود را امیدوار زمانی از غایت صفائی سینه از نسبت پیدا کند حتی از زنگ روی آئینه آسا محل پرتو گردد و در کاری از درستی عقل شناسا آمده تسکین پذیرد وقتی بر پستی فکر درستی دریافت خشنود گردد گاهی منصور رسم ذات مهارت نموده غمزده شود این و خور حالات باقسام بیشمار منقسم میشود درین تذکره شرح از اگنجائی نه دبخیر بودن دوستان زدن و حرکات کردن و اخرها کشیدن و سرزدن دوم سر و پا گرم برآوردن و گریه نمودن و بسمل وار طپیدن و بی اختیار رقص درآوردن باستماع آوازهای موزون و دیدن اشکال معتدل و سبزه و آب روان و گلزار و غیره و طیور و رویات صادقه رحمانی و اطلاع از آینده و مقبول دعا مقدمه درستی عقل و صفائی دل است و در انتهاء نیز می باشد باوصف این حالات سرشته ساوک را از دست ندهد و نفس سرکش را عنان کشیده دارد و الحمد لله که سالک با وجود معرفت تام و محویت تمام هر روز مراتب ذکر و فکر را پایه می افزود و هر لحظه نفس را مسخر و مطیع میداشتند و اراوت گزینان را در خور حوصله حالت هر کدام رهنمای فرموده شناسا می ساختند انیست انتهای سلوک چون معنی لقب در زبان سنسکرت و بهاکها گزارده آمده اکنون در لغت عرب و فارسی و ترک میگویم بهیک از لک مشتق میماند معنی آن گریه کننده که موافق ست به بهیکه عرب و فارس و ترک معنی بهیک رهنمود شناسند که همرنگ افتد به بهیکش یعنی مبشر و سالکان شاه که بر لقب مبارک مضاف سازند معنی آن نزدیک آشکارد

نود و نه نام آنحضرت بدین تفصیلست

قطب المشایخ بهیک	قطب الواصلین بهیک	قطب العالمین بهیک	قطب الاقطاب بهیک	قطب المحققین بهیک
قطب المجتهدین بهیک	قطب الکاملین بهیک	قطب المکملین بهیک	قطب المعین بهیک	قطب الصدیقین بهیک
قطب العارفین بهیک	قطب العابدین بهیک	قطب الزاهدین بهیک	قطب السالکین بهیک	قطب المقربین بهیک
قطب الشاهدین بهیک	قطب الموحدین بهیک	قطب المعظمین بهیک	قطب المکرمین بهیک	قطب المجددین بهیک
قطب العزیزین بهیک	قطب الماضین بهیک	قطب المجبین بهیک	قطب المخلصین بهیک	قطب الشاکرین بهیک
قطب الفاتحین بهیک	قطب الصابرین بهیک	قطب الظاهرین بهیک	قطب الفاضلین بهیک	قطب الشاغلین بهیک
قطب الراشدین بهیک	قطب المساکین بهیک	قطب الصادقین بهیک	قطب الورعین بهیک	قطب الاکبرین بهیک
قطب الروحین بهیک	قطب الراکعین بهیک	قطب الساجدین بهیک	قطب الصابرین بهیک	قطب المنورین بهیک
قطب المستقرین بهیک	قطب المشوقین بهیک	قطب المحبوبین بهیک	قطب المتوکلین بهیک	قطب المسلمین بهیک

قطب العاشقین بهیک	قطب الاولین بهیک	قطب الاخرین بهیک	قطب الظاهرین بهیک	قطب الباطنین بهیک
قطب المومنین بهیک	قطب العاکفین بهیک	قطب المطلوبین بهیک	قطب المشهدین بهیک	قطب الاظهرین بهیک
قطب الافضلین بهیک	قطب الاسعدین بهیک	قطب الاعلی علیین بهیک	قطب الحامدین بهیک	قطب الشارعین بهیک
قطب المقبولین بهیک	قطب المجاهدین بهیک	قطب الواصلین بهیک	قطب السائلین بهیک	قطب المفخرین بهیک
قطب المنازلین بهیک	قطب الشارکین بهیک	قطب المشتاقین بهیک	قطب القائلین بهیک	قطب الناطقین بهیک
قطب المستغفرین بهیک	قطب النجاشین بهیک	قطب الصائمین بهیک	قطب الحافظین بهیک	قطب الطالبین بهیک
قطب المنتهین بهیک	قطب الناصرین بهیک	قطب الناظرین بهیک	قطب الشافعین بهیک	قطب المحدثین بهیک
قطب المهاجرین بهیک	قطب الاخیارین بهیک	قطب المغفورین بهیک	قطب الراجعین بهیک	قطب المشرقین بهیک
قطب المغربین بهیک	قطب الثقلین بهیک	قطب الکونین بهیک	قطب الذاکرین بهیک	قطب الحامدین بهیک
	قطب الواعظین بهیک	قطب الحامدین بهیک		

باب دوم در بیان تعلم و تحصیل علوم ظاهر باطنی و بعضی اقوال

که آن محبوب الٰهی حضرت پیر دستگیر قدس سره مشتمل بر چهار فصل **اول در تحصیل علم ظاهر** از اعلم علمای زمان و افضل فضلای دوران مدرس مدرس توحید آخوند فرید رحمة الله علیه چون عمر شریف به نه سالگی رسید منبع اسرار طریقت شمع انوار حقیقت سید محمد یوسف والد آن غوث دوران ازین جهان فانی گوش هوش به ندای یٰاَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِی اِلٰی رَبِّكِ رَاضِیَةً مَّرْضِیَّةً فَادْخُلِی فِی عِبَادِی وَادْخُلِی جَنَّتِی نهاده در جنب وصال آسوده گردیده حضرت پیر دستگیر را مخدومه جهان والده شریفه پیش اعلم علمای زمان افضل فضلای دوران مدرس مسئله توحید آخوند فرید رحمة الله علیه فرستاده برای ترتیب و تحصیل علوم ظاهری تقیید فرموده چنانچه آنحضرت بشوق و ذوق تمام بدرس کلام الله اشتغال میداشتند درهمین اثنا گنجور حقیقت خازن خزاین معرفت مجمع فضل و کمال حضرت شیخ جلال قدس سره درهمان مقام نزول فرمودند اکثر مردم رئیس سکنه اسحاقیان گویان و شرفا و نجبا در مجلس حاضر بودند حضرت پیر دستگیر با جماعه صبیان بچوگان بازی مشغول بودند حضرت شیخ جماعه صبیان را دیده از آباء و اجداد هریک استفسار نمودند و از حسب و نسب حضرت پیر دستگیر نقیب تحقیق می نمودند گویندگان بعرض رسانیدند که از سادات سیوانیه خلف عبد محمد یوسف ترمذی اند و ما هم بجان و دل زیاده از اولاد و اطفال خود هادر پرورش خدمت حاضر ایم و عزیز میداریم حضرت شیخ قدس سره پیش خود نشاندند و دست التفات بر سر و پشت بحضور خود طلبیده پنجروپیه از کیسه برآورده ما خوذ مرحمت کرده

فرمودند که این طفل قطب زمان و غوث دوران خواهد شد که متاخرین را با این خیال همسری محال و دعوی
برابری بیجا محال و سایه عالیش ربع مسکون را محیط خواهد بود و از همه اولیا و کملین عصر خویش مرتا روز ممتاز خواهد
گشت باید که در تحصیل علوم ظاهری کوتاهی نکند کوشش بجا مبذول نماید چون مشیت ازلی بترتب آن
مظهر لم یزلی قرار گرفته بود در اندک زمان از علوم ظاهری بهره وافی برداشتند حتیکه از ختم کلام الله
انفراغ حاصل کرده کتاب گلستان شروع کرده بودند در آن مکتب اکثر طالبان علم کتب ها از علم صرف و نحو و منطق
و معانی و فقه و تفسیر و نظم و نثر میخواندند و آنحضرت باستعداد باطنی در سبق هر یک دخل میکردند و فراموش شده را
یاد میدادند و آنچه عوام الناس میگویند که حضرت پیر دستگیر را خواندند فرید دست گرفته از مکتب خانه بدر کرد
محض افترا است از کسی مقربان بارگاه انچنین شنیده نشد و راوی حقیر گوید روزیکه والد بزرگوار متوجه سفر
آخرت گردیده حضرت پیر دستگیر در حجاره کودکان چوگان می باختند غلغله افتاد که پدر بیکبار علت
نموده چون این آواز بگوش مبارک رسید همانوقت ردای مبارک را از میان چاک زده بطور کفنی
در گلوی خود انداخته راه صحرا گرفتند جان محمد که برادر کلان از مادر دوم بود خبر یافته تعاقب دویده از
صحرا بخانه آورد در عین ماتم بیقراریها میکردند چون از چشم مردم اندک فرصت می یافتند راه صحرا میگرفتند
هر چند باز می آوردند قرار نمی گرفتند آخر والده شریفه از ایشان پرسیدند که خواهش خاطر شما در کدام چیز است
عرض کردند که حالا طبیعت ما از دنیا برگشته میخواهیم که تجرد پیش گیریم و درویشی اختیار نمایم والده صاحبه
فرمودند که من اجازت دادم بشرطیکه مثل جد بزرگوار خود حضرت شاه زید و حضرت غوث الاعظم و حضرت
خواجه معین الدین قدس سره ریاضات و مجاهدات پیش گرفته رتبه اعلی حاصل نمایند هنر و اگر یک لنگ و یک
فتح بنگ و یک پرچه لنگ اختیار نمودی باز هوس ملاقات نکنی که نخواهی یافت همان ساعت انگشت
اجابت بر دیده دل نهاده وداع شده در قصبه کهرام تشریف فرموده در مکتب قانونگویان برای طلب
سکونت اختیار کردند و قانونگویان بجان و دل خدمت بجا می آوردند تا الی آخره که مذکور یافت الحمد لله علی ذالک
روزی منجمی در مکتب خانه قانونگویان وارد گردیده از حسب و نسب هر یک اطفال استفسار می نمود و بموجب
احکام علم نجوم بر طالع نامه آنها نگاه کرده بیان سعد و نحس ستارگان میکرد چون نوبت باسم مبارک حضرت
پیر دستگیر آمد بر ناصیه مبارک نظر کرد که آثار بزرگی از جبهه شان لامع و ساطع هست اصطرلاب دید اظهار
کرد که مرا از گردش افلاک و خواص انجم خواندن و دیدن چنان معلوم میشود این طفل را در عمر خود سالگی
نور نامتناهی از پیشانی مبارک پیداست بادشاه روی زمین چنان باجاه و جلال نشود که ثانی خود نداشته
باشد و یا بادشاه عرفان گردد که دیده بینش گوش فلک اگر بسازد و طنطنه جاهش از اقاصی اطراف

جهانرا فرو گیرد و گوش معاندان دین کر گردد و آئین شرع محمدی روز بروز رونق و تزئین پذیرد چنانچه در اندک زمان علو مترلت بسر حد کمال رسید و در عهد خویش مرجع خاص و عام گردید همه کس را گفتگوی منجم یاد آمدی فی الواقع پیر دستگیر شیر بیشه طریقت و نهنگ تلازم حقیقت و معرفت بود سایه عالی بر بقاع مسکون را محیط گردد والحمد لله علی ذلک

در بیان رسیدن و ماندن بخدمت پیشوا سبیل طریقت قافله سالار طریق شریعت معظم و مکرم میان شاه قاسم قدس سره و بعد از چند مدت از آنجا رخصت یافته خیان

در اوائل حال پیر دستگیر بطلب یاد الهی نقل میکنند بخدمت نور حدیقه شریعت و شمع محفل طریقت مکرم و معظم میان شاه قاسم جیو ساکن نلوی سید مدد زیاده از مدت شش ماه و کمتر از یکسال بعهده گلخن افروزی قیام مینمودند و همیشه از صحرا خس و خاشاک و پاچلدشتی چیده می آوردند و هم آب برای وضوی درویشان گرم میساختند و آتش برای محافظت سرما مسافران می افروختند و شب بیاد الهی مشغول میبودند چون مدتی براین منوال گزشت روزی حضرت پیر دستگیر برای چوب چینی بصحرا رفته بودند و هم دران ایام شاه موصوف تیاری مکان نو در پیش داشتند چند کس خادمان برای برداشتن شتیری که بعید از خانقاه افتاده بود رفتند شتیر مذکور بسبب سنگینی دگر انباری برداشته نشد و هم در طول کمتر برآمد گز داشته می آمدند درین اثنا حضرت پیر دستگیر چوب بهمه بر سر نهاده از جانب صحرا تشریف می آوردند در راه از آنها چون شنیدند پرسیدند که تا می جماعه بکجا رفته بودند گفتند برای آوردن شتیری که در فلان جا افتاده هست رفته بودیم گران بود برداشته نشد و هم کوتاه هست نبا برین گزاشته آمده ایم حضرت پیر دستگیر فرمودند که باری آنرا من هم ببینم پشتاره از سر فرود آورده متوجه شتیر شدند بسم الله الرحمن الرحیم گفته دران چوب سنگین دست انداخته برداشتند گویا در سبکی وزن یک کل هم نداشت بلکه تفارق اتصال سر و دوش بر داشته آورده بالای دیوارها گزاشتند از انچه بطولانی که کم و ناقص بود بقدرت الهی از هر دو دیوار بدرازی بگزشت خادمان درویشان اینچنین معاملات معائنه نموده پیش شیخ خود رفته کلاه ها بر زمین زده شکایت آغاز کردند که بمیران جیو چه عمل مرحمت فرموده اند که امروز این قسم کرامت ظهور آمده که خارج از قیاس هست و مایان را بشغل آگهی امر کرده اند که دران سرگردان باشیم و مهد را نوقت مرشد شاه موصوف حاضر بود این احوال را شنیده شاه قاسم قدس سره فرمود که ای قاسم این جوان بمنزله دریا ئیست پایانی ندارد و اینجا بنسبت وی چشمه هم بنظر نمی آید اینچنین کس را نمی شاید که از تماش بازداری رخصت باید نمود تا مطلب خود را از دیگر حصول کند و سر که در رو بیشتر صاحب کمال بروز خانقاه نشسته بود چه می بینند که حضرت پیر دستگیر پشتاره هیزم بر سر نهاده

از جانب صحرا تشریف می آرند لیکن بشپاره بقدر یک وجب بلندتر از سر مبارک متفرق اتصال است از معائنه ان صورت
علو منزلت ایشانرا دریافته نزد میان شاه قاسم رفته گفت این طفل را که در صغر سن آثار بزرگی از جبهه مبارکش هویدا
و علامت ولایت از غرهٔ ناصیهٔ اش پیداست بخدمت خود نگهداشتن در حق او موجب بهتر نیست اولی آنست
که از طرف خود اجازت دهند و رخصت فرمایند تا از جای دیگر تلاش و حصول درجات نماید آخر الامر میان شاه قاسم
قدس سره بحضرت پیر دستگیر فرمودند که آنچه در خور حوصلهٔ خود گنجایش بود ایشان را تعلیم و تلقین کرده شد لیکن حوصلهٔ
شما خیلی وسیع و فراخ می نماید بهتر آنست که بقدر استعداد خود از جای دیگر تلاش کسب سلوک کنند حضرت پیر دستگیر
عرض کردند که چندین مدت در خدمت شریف صرف نمودم و حالا چنین امر میفرمایند و فقیر هم میداند که آنحضرت
در حق فقیر زیاده توجهات و کشود مهمات معلوم میشود که نصیبه شما بهره دائی از جناب کرامت مآب الیاس بحر
معرفت و خضر ره هدایت صاحب مراتب عالی حضرت شاه ابو المعالی قدس سره حاصل آمده ما نوفت فاتحه
خیر خوانده رخصت گرفته بتلاش ملازمت عالی شاه متعالی کمر جد و جهد بر بست

در بیان حصول ملازمت و ارادت آوردن بجناب فیضمآب فرمانروای اقلیم ولایت تکیه فرمای دیهیم کرامت قافله سالار شریعت محمدی نماند بر روان کیش احمدی مقبول درگاه لایزالی حضرت شاه ابو المعالی قدس سره

چنین نقل میکنند که حضرت پیر دستگیر از شاه قاسم رخصت شده با پیشوای اهل طریقت مستجمع جمیع فضائل میان شاه کمال
که از یاران شاه قاسم بودند و بخدمت شاه ابو المعالی جبوهم رجوع میداشتند ملاقات نموده بهمراه ایشان بحضرت
روان شدند و بعض میگویند که بوساطت قافله سالار طریقت و معرفت چشمهٔ روضهٔ رضا نقطه که به جامیاتی شیخ
ضیا که از مریدان آن مرشد آفاق قدس سره بودند که آنحضرت اکثر در حق اوشان میفرمودند که شیخ ضیا صوفی
بی کیف است القصه بحضرت رسیدند آنجا مجلس عالی جمله درویشان که هر یک اعلوی منزلت ممتاز بودند بترتیب
و ترتیب یافته بود حضرت مرشد آفاق در آن جمع مانند نور شمع رونق افروز تجلی بخش محفل جانها میداشتند
شیخ ضیا گفت ازین جماعت پیر خود را می شناسید حضرت پیر دستگیر بمعرفت سابق بر اقدام مبارک آنحضرت جبین
نیاز خود بسائیدند حضرت پیر مرشد آفاق از شیخ ضیا استفسار احوال ایشان نمودند ایشان عرض کرد که از سادات
سیوانیه اند و بارادت بیعت با بجناب رسیده اند حضرت مرشد آفاق بتعظیم و تکریم معانقه نموده مرید یافتند
و آداب بیعت بیاموختند و بیاد آنهی فرمودند چنانچه بتفصیل مجاهدات و ریاضات در فصل آینده مشروحا ذکر خواهد یافت

قصیده که حضرت پیر دستگیر رحمة الله علیه در مدح حضرت مرشد آفاق انشا نموده بحضور اقدس گزرانیده خواندند قصیده اینست

خداوندیچون ازچون ساده — همه کس ازو بیند اد کس نزاده — چو محو ست خود را بخود وانماید — محمد بیاراست برحق ستاده
به باطن احدمیم چون کمر بسته — چو پیدا شده نام احمد نهاده — انم مظاهر همه ست احمد — بطن او ست قایم یقین دان اراده
وگر شاه اربع با قسلیم دهی — همه شهسواران کسی نه پیاده — یکی چار شد زان ترکب بنظام — بباطن یکی دان توای نیک زاده
بلا حد بیاران روح پاکش — علی آل اصحاب از کس مراده — سحرگاه و شام فرستد مادم — زحد شوق این بنده یکرو ستاده
نشان سرکان بود در مهد احمد — بپایی رسیده بهر خانواده — خصوصا ازان فرقه چشتیانرا — بعشق و فقر در دو سو نوس یاده
بساغرق در نور ذات معد — بسی در فراقش روان جان داده — بسی سینه بریان شد از هجر او — دران آز رو تا بحشر ستاده
بسی مردمان در تحیر بماندند — برافتند از خویش تا حق ستاده — بسی شیر شرزان راه طریقت — بکردند حرص نفس در قلاده
بسی مردمردانه خرسنخوار خود ها — بخوردند خون شهادت چو باده — مراین وقت را خواجه بدیع الدین — همه چشتیانرا نگهدار جاده
بگویند صفاتش همه جون انسان — چه ملک و پری چه مردان جماده — ثنایش چگوید گنهگار یزدان — خلل دار خاطر پر آزار ماده
امید از طفیل بزرگان چنانست — که ایمان سلامت بود نیک عاده

چون این ابیات قصیده بسمع مبارک مرشد آفاق رسید ندازحضرت پیر دستگیر پرسیدند که بزرگان سلف این انکشاف را چیزی برشما هم موقوف گزاشته اند که بعد ازین سید بیک مفصل بر جلایق عیان خواهد گردید عرض کردند که پیر و مرشد برین مصرعه منحصر مانده فرمودند پس چرا در قیل و قال صرف اوقات میکنند بهر شکلی که شما راست است در تصور آن مستغرق باشید این ابیات قبول افتاد از آن روز باز قصیده دیگر نفرموده اند و میان محمد اعظم اسگفتند که حضرت مرشد آفاق بسیار تحسین و آفرین کردند و فرمودند در جناب پیران خود مدح احسن املا نموده اند الحمد لله علی ذلک

نقلست بزبانی صاحبزاده والا قدر میان محمد باقر قدس سره که حضرت مرشد آفاق را همسایه بود نهایت مرتبع و بد مزاج و بغیر از تحقیر نام حضرت بر زبان نمی آورد و همنشینان ازین چنین حرکات زشت وی منغص گردیده عرض میکردند اگر حکم شود این مرد که بی ادب ست تادیب نمائیم آنحضرت هرگز جائز نداشتند مدتی برنیامد که آخر الامر کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ واقع است اجل او را در ربود کسی بعرض رسانید که فلان همسایه رخت هستی از جهان فانی بربست آنحضرت ازین اخبار گریه سر زد و آب از دیده ها جاری شد تا مدت هفت روز در ماتم وی هیچ نخوردند و نه آشامیدند بنده عرض کرد که آن شقی بی ادب ناحق پرست چنان سلوک میکرد و آنحضرت برای وی این قسم غم و الم میکنند فرمودند که شما از حقیقت کار خبر ندارید گر دنا سوت بدامن انبیا و هم اولیا ملوث میساز د پس مائل شدن آن بفرمایش چنین کسان ممکن ست حالا برای وی بجهت آن اندوه کنم که آن عزیز فی الحقیقت مثل گاذر بردارنده و صاف کننده چرک آلودگی جامه این فقیر بود اکنون آنداغ را که تواند زد و پس از آن نعره کشیدند و این دو هره بندی بر زبان مبارک راندند **دوهره** جو کوبدیے نکر ہاری میت ہار یہ اسوے

اب وه دهوئی نرگ مین بات هماری هوے ؛ سبحان الله چه قدر فراخی و وسعت حوصله مخمر مزاج عالی
بود که در نظر کیمیا اثر موافق و منافق مساوی می نمود الحمد لله علی ذلک **نقلست** زبانی شیخ مدار
و شیخ موسی ساکن سیوانه و شاه غلام محمد نگر مستمع گردیده که زبانی حضرت مرشد آفاق را محویت رو داده و استغراق
چنان طاری شده بود که ازین عالم هیچ اطلاع نداشتندی مدت سه ماه دو ماه اکثر شب نفرمودندی هرگاه
وقت نماز میرسید خادمان دوش مبارک را حرکت داده آگاه میساختند که وقت نماز رسیده است میفرمودند
که ما را خبر نیست وضو بکنانید و بر نماز ایستاده نمایید همچنان میکردند مدتی برین منوال بگذشت بعده حالتی رو داد
هرگاه وقت نماز میرسید از خود آگاه گردیده وضو نموده نماز موافق قاعده و ضابطه بی تغیر احکام ادا میکردند
باریافتگان معرض استفسار آنمعنی گردیدند که پیش ازین آنحضرت ازین عالم خبر نداشتند بغیر اظهار دیگر
نماز و اوقات نماز از خاطر مبارک محو بود اکنون آگاهی کمال است که از خود بدین امر مشغول میشوند خالی از
حکمت و اسرار نخواهد بود فرمودند در ایام ماضی هیچ اطلاعی نداشتم الحال نماز صورت گرفته پیش نظر حاضر
میشود و فرض میگوید که فرض خدایم و سنت خبر میدهد که سنت رسولم بموجب اظهار فرایض و سنن ثبت میکنم
و نماز تا ادا نمایم چندین بار بدین حالت بگذشت آخر محویت و استغراق بدرجه اتم رو داد تا دم واپسین ازین عالم
اطلاعی نداشتند الحمد لله علی ذلک **نقلست** که بدولتسرای حضرت پیر مرشد اکثر اوقات بعبرت میگذشت
و عیال و اطفال بران راضی بوده بصبر و سکوت میگزرانیدند حضرت پیر دستگیر از بدبختی و فاقه و فقر اقربای
خاندان و مرشد خود تاب نماند و دل بسوخت روزی از دائی مسکین که بمهمات خانگی مامور بود پرسیدند که چیزی
غله در خانه موجود ست دائی مسکین گفت بقدر شست آثار سی آثار موجود خواهد بود فرمودند ما را بطرف غله مذکور
باید برد دائی بر سر آوردند که حضرت پیر دستگیر را بر آنحضرت بدست خود غله را زیر و بالا نموده فرمودند که ازینطرف
بغیر وزن هر قدر مطلوب بوده باشد بر آورده صرف می نموده باشند و این اسرار بر کسی ظاهر نکنند از آنروز
هر چه میخواستند غله بر آورده بقدر ما یحتاج تصرف می آوردند قریب دو ماه بر منوال بگذشت روزی بخاطر مبارک
حضرت مرشد آفاق بگذشت که دیر ست شکایت بسمع نرسید آیا چگونه میگزراند از مردم خانه استفسار فرمودند هیچکس
ما جرا اظهار نکرد بار دیگر تفحص نموده پرسیدند که گاهی میران جیو در ینجا آمده اند راست بگویید حضرت بی بی صاحبه
دفعه اول از لاد لعم شیخ نگفته بعد چون تکرار مرشد عرض کردند آری آمده بودند و روداد بر این منوال
فرمودند انطرف بمن هم بنمایند بی بی صاحبه اشاره بانطرف کردند حضرت مرشد آفاق آنطرف را نگونسار ساختند
و فرمودند که این طرف تا قیامت خالی نخواهد شد و میران صاحب را طلبیده فرمودند که ای میر انجیو در فقر من
خرابی می اندازند این فقر اختیاریست اضطراری نیست که الفقر و فخری حضرت سرور کائنات صلعم فرموده

بار دیگر مرتکب ایچنین حرکات نباید شد و در این باب نصایح بسیار فرمودند الحمد لله علی ذلک لقلست
زبان صوفی خلام حسین که روزی در قصبه نهانسیر مجلسی ترتیب یافته بود و از اشخاص نیز که کشته
اولیای کرام موسی طور و حقیقت سلیمان ملک طریقت الیاس بحر معرفت خضر وادی هدایت حضرت شاه
المعالی قطب زمان و غوث دوران حضرت پیر دستگیر شاه بهیک قدس سره و دیگر از کبار عصر که هریک
چراغ شرع ملت و شمع دین و دولت اند مثل شیخ ابوالفتح سرهندی و شیخ محمد و شاه محمد آبادی و
محمد یوسف و شیخ عبد الغفور سنوری و شاه نصیر الدین کوهی دال و سید غریب ساکن کرانه قدس الله سرهم
مزین و آراسته بودند و با یکدیگر مذکرات بزرگان سلف مینمودند اکثر کلمات سلوک و تصوف و تعریف
و توصیف اولیای کرام و کشف و کرامات ایشان در بیان بود درین اثنا شیخ ابوالفتح سرهندی از راه طبیعت
طبع فرمودند بهای ابوالمعانی در بحث نفی و اثبات چه طور میفرمایند حضرت مرشد آفاق فرمودند این سخن نگفتن
راست نمی آید در اثنای وقت یک گاومیشی روبرو ایستاده بود فرمودند اگر صدای نفی در گوش این حیوان کشیده شود
بجان شده بر زمین بیفتد و چون آواز کلمه اثبات را مستمع گردد بحکم آفرینده مرده زنده شده برخیزد یاران
حضار مجلس که هریک دعوی بحثی داشتند و بهاو بهتای نبردند این سخن را به تکرار آوردند که امتحان باید کرد حضرت
پیر و مرشد آفاق از مجلس برخاسته نزدیک گاومیش رفته اولا نفی بگوشش دمیدند گاومیش چرخ زده
بر زمین افتاد و جان بجان آفرین داد بار دیگر چون کلمه الا الله بر زبان آوردند بمجرد استماع آواز کلمه
اثبات بقدرت خالق الارض والسموات زنده گشت و چریدن گرفت همه یاران از معاینه این واردات زبان
به ثنا و صفات پیشوایان سبیل طریقت و قافله سالاران طریق معرفت حضرت شبلی و حضرت جنید بکشودند و میگفتند
که از آنها هم ازین قسم خوارق عادات بظهور آمده درین اثنا حضرت پیر دستگیر بجوش آمدند و بخروش میفرمودند
که در هر وقت و هر دور شبلی و جنید بود درین عرصه هم شبلی و هم جنید است و ازینهمین قبیل اکثر کلمات شطحیات گفتن
گرفتند و از تاثیر این کلمات مجلس را شور و شری عظیم رو داد و قیامتی بهنگامه جوش و خروش بطوالت کشید حضرت مرشد
آفاق دست حضرت پیر دستگیر گرفته نشاندند و فرمودند حالا این سخنان را ختم سازند همانا بامر پیر و مرشد سکوت
ورزیدند و این دوهره سرهندی زاد طبع بخواندند و هره سیکها نلهک ساهی روم روم تن ماتهه بون ناهن تا تهه ری
ناهنین ساهون ناته لقلست زبانی زبده السالکین میان قطب الدین قدس سره که روزی حضرت پیر دستگیر رضا
کرامت تاب حضرت مرشد آفاق رخصت یافته بمنزل نزول فرمودند وقت شب میس آنجانان ماتهه مال ماش حاضر کرده
بمجرد خوردن انوار تجلیات شریعت و طریقت مخفی شد و خویشتن را از نعمت خالی یافتند از وقوع این واقعه فراق
حالت رو داد و گرد و پریشان خاطر گردیده باز بجناب حضرت مرشد آفاق رسیده آداب تسلیمات بجا آوردند

امروز آنحضرت در ظاهر بحال ایشان هیچ التفات نفرمودند وقت نماز عشا نان ماش و دال ماش بدست خادم برای
خوردن ایشان فرستادند چرا که آن روز همان میسر شده بود چون حضرت پیر دستگیر سابق از خوردن غذا مکرر و سه
کلی سخن داشتند عرض کردند فقیر را از این غذا فقهاء رو نموده است حضرت مرشد آفاق فرمودند این نان از خانه
فقیر است هیچ ضرر نخواهد کرد بلکه منافع متصور است بلا وسواس بخورید بی تامل بخوردند هماندم از انوار تجلیات معرفت
سینه مبارک متجلی گردید باز معه حصول مقاصد رخصت گرفته روانه گهرام گردیدند الحمد لله جای فلک نقطه است
روز دیگر بخاطر مبارک گذشت که سیر دهات باید کرد و درویشان را از نیشکر و شیره آن وقند سیر باید نمود با جماعه درویشان بر سر خرخ تشریف
بردند زمینداران نیشکر و قند وغیره پیشکش گزرانیدند همدران اثنا دهقان نرگاذان را در کار خود آهسته میکردند
بسا گفتگوها با او از جرس گوش وی میرسانید چنانچه رسم کهندگران است نرگاذ از او در وقت آموختن کلام موزون با جان
فوش میرسید از همان طریق دهقان در پس گاو او از میکرد و ناگهان گاو نافرمانی نمود دهقان تازیانه برپشت وی
زد حضرت مرشد آفاق عجز و استماع آواز تازیانه آهی کشیده بیاکانه جست گرغان پیرا شیره نیشکر در جوش بود
دران میفتاد مردم بجلدی تمام دست بدست آورده پارچها که از شیره قند آلوده گشته بود از بر مبارک برکشیدند بر پشت
مبارک نشان زخم تازیانه متورم شده و جلد رحمی گشته نمایان است بینندگان را حیرت افزود خاصان دریافتند که وحدت
وجود همین است چنانچه در کتاب فوائد الفواد می آرد که روزی حضرت سلطان المشائخ میفرمودند که بزرگی میگفت که
پیش من کسی طعام میخورد طعمش در حلق خود میابم گوئی من خورده ام یکی از حاضران گفت همچنین میگویند که در نظر شیخ
ابو سعید ابو الخیر رحمه الله دوالی بحکم برسر عورتی زد شیخ آهی چنان نمود که آن درد او را رسید مدعی حاضر بود آن
حالت را استحاله نمود و شیخ پشت خود را برهنه کرده مدد نمود اثر آن دوالی بر پشت مبارک آمده بود گوینده جناب سلطان
المشائخ عرض کرد که حالت دیگری بدیگر از اکنداما نمیدانم که حقیقت حال چگونه است در جواب آن فرمودند روح
چون قوی میشود بکمال میرسد قلب را جذب میکند پس بحکم این اتحاد هر چه بر قالب رسد روا باشد که اثر بران بر قلب
ظاهر شود این نقل از کتاب فوائد الفواد بحجت سند در وانکار منکر تجرید در آمده تا مدعی را گنجایش انکار نباشد الحمد لله علی ذلک
فقلست که حضرت پیر و مرشد آفاق را عیال بسیار و مردان بیشمار بودند و معاش بعسرت میگذشت گل میرسید که این
وجود برگزیده حضرت رب المعبود بندگی شیخ داؤد قدس سره نظر بکثرت اطفال و اهل و عیال نموده دو روپیه یومیه بجهت
خرچ از سرکار خود مقرر فرموده بود بلا ناغه میرسید بسبب نرخ بازار غله وغیره آنچه سر انجام می یافت آش و نان پخته
و زیاده بهر کدام مساوی قسمت میفرمودند و ایام بسر می بردند اتفاقا حضرت شیخ قدس سره از دنیا رحلت
اد انموده در حجره تشریف برده رنجیر محکم کردند تا مدت دو سال در نکشودند و حالتی رو داد و درین مدت نکته
و یا یک چمچه آش از خلق فرو نبردند بعد از انقضای ایام مذکوره امامت رو داد امر گردید بهمه یاران حاضر آیند

واز واقعات و واردات خود ها بعرض رسانیدند جمع خلفای درویشان صاحب حال و قال مثال شیخ حمید الدین
سیدای و سید غریب ساکن کهرانه و شیخ سوندها میوهری و شاه محمد شاه آبادی حالات خود را بحضور انور گزارش
نمودند چون نوبت بحضرت مرشد آفاق رسید از راه عاطفت پرسیدند آنچه دو روپیه روزینه بجهت خرچ اعراجات
یا محتاج کسان خود از سرکار می یافتند در ینولت موقوف مانده باشد معاش چگونه گزشت اول احوال گزران
کنند حضرت مرشد آفاق عرض کردند بتوجهات پیر و مرشد با سودگی گزشت دو عدد خاون چولی شالی کوب
و دو عدد سنگ آسیا در حین دفعر خانه مذکور و اکثر عالم لسا، قوم و دفتیر حران برای سائیدن و کوفتن می آمدند
و شالی برنج اعلی بر آورده و سبوس آنرا افشانده و برنا فته میر فتند فتشیکه بر هاون افتاده مهمانان را از ناگاه احتیاج
آن گرفته از آسیا گزرانیده نا نهانچته همه وابستگان میخوردیم و شکر ایزد تعالی بجا می آوردیم و ایام موصوف
بسیار خوش گزرانیدم الحضرت بسیار تحسین فرمودند که شما شاهباز معرفت الهی هستید اینچنین جهاد از کسی دیگر
بوقوع نمی آید مگر ازان کسی موهبت الهی باشد دیگر معمول حضرت پیر و مرشد آفاق چنان بود آنچه بعد از فاقه
دوم یا سوم چیزی نقد میرسید از بازار غله شالی یا دیگر خادمان خریده می آوردند و بعرض میرسانیدند که
اینقدر غله شالی از بازار خریده آوردیم میفرمودند بقدر پنج آثار برنج اعلی از ینجمله بر آورده نگهدارند و باقی شالی
سائیده نا نهانچته قسمت نمایند و آن برنج برای صادر و وارد شده باشد که رسول خدا مهمان را عزیز دوست
داشته اند شیر گوسفندان بمهمانان میخوراندند و خود نفاقه میگزرانیدند مهمانرا سنت است از
رسول الله صلی الله علیه و اله و اصحابه وسلم الحمد لله علی ذلک

فصل چهارم در بیان زمان فنا و مجاهدات حضرت پیر دستگیر قدس سره یوم پیش از خلافت و بعضی بعد ان و احوال سوزش و مستی و فنا و غیبت

چنین نقل میکنند چون حضرت پیر دستگیر از خدمت عالی متعالی قدس سره مرخص شدند سه روز حالت مستی مشورش و
جنون غالب ماند چنانچه از دهان مبارک کف جاری و از آبادی نفرت و بیزاری بود با هیچکس موانست نداشتند بعد از
سه روز در مسجد فاضل محمد فانونگو نیگه واقع ست در قصبه کهرام سکونت ورزیده بیاد الهی مشغول شدند و بهمدران
محل شخصی سرو دستاری بست چون بمزاج مبارک سوزش و جنون و نافرمانی وی ناپسند آمد بی اختیار از زبان
این کلمه سرزد جوانان مرگ باز نمی آئی و بیهوده میرائی بقدرت در عرصه دو پاس رخصت هستی ازین جهان فانی
بربست از آنروز از مسجد بیرون آمده غلیل بدست گرفته بشکار طیور پرداختند روزی طایری بزبان حال
گفت ای پیران برای تفریح ولذائذ زبان جانهای طیران میکنی بعد از خدا پرستی مینماید پیر دستگیر بمجرد استماع این کلام

به انتهاد تمام غلیل را شکست و ترک شکار گرفتند بعده در مسجدے زخمے انداخت بسر برد و بیاد الٰہی
مشغول و مستغرق و او نیز منقول است در جنیکه از شاه قاسم قدس سره بیرون تکیه آمد نه همان درویش سابق الذکر که در
خانقاه نشسته بود و کمالات پیر دستگیر مشاهده نموده بود علم کیمیا میدانست بخدمت عالی عرض کرد که احتیاج بوشیدن
و خورش بهر انسان لاحق است باید که این نسخه یاد گیرند و بخاطر دارند گاهی بوقت حاجت بکار خواهد آمد حضرت پیر دستگیر
میفرمودند که ازان درویش آموختم و بخاطر داشتم و تمام عمر خویش بقدر یک ثوب یا جامه نگیرفته بعمل آمده باز دیگر برای اهل فقر
فقره و طلاخواهش خاطر نگردیده و حاجتی در پیش آمده که ضرورت افتد بلکه ازان امر اکراهست و نیز منقولست که مسجد مذکور کهنه
و منهدم بود وزیر محراب سکونت اختیار کردند و تنه های درخت بر تمام صحن محیط گشته جانوران که بران می نشستند
پنجال می افگندند اکثر پارچه و فرش مسجد ناپاک و غلیظ میشد روزی بخاطر مبارک گذشت اگر والی مسجد این درخت را
بریده مسجد را تعمیر سازد و مستقف کند از پنجال جانوران محفوظ گردد مسجد هم تیار میشود اتفاقا روزی بجهته تفرج بیرون تشریف
فرمودند تنه های درخت بغیر صدمات باد و تیشه در سر خود بخود بر زمین افتاد بعد دیر یکه تشریف آوردند چون افتاده
دیدند برداشته طرفی گذاشتند مالک مسجد را ازرو بود که درخت ها را بریده مسجد تیار سازد و از سر نو مسجد و حجره تیار ساخت
چنانچه الحال حجره مسجد داخل ست در خانقاه الحمد لله علی ذلک **نقلست** از بابو بهولا ناتهه جوگی که مقرب طالب
و مرید و محرم اسرار حضرت پیر دستگیر بود و اکثر اوقات از مقولات کتاب و ابیات خود بحضور حضرت پیر دستگیر عرض
میکرد و تقرب کمال داشت میگفت که روزی حضرت پیر دستگیر سرگزشت خود چنان بیان میفرمودند که فقیر موجب امر
حضرت مرشد آفاق بزیارت پیران پیر قطب فلک طریقت و آفتاب سپهر معرفت کعبه ارباب دین قبله اهل یقین حضرت
خواجه معین الحق والدین قدس سره العزیز مشرف و مستفید گردیدم انجناب عالی امر شد که در کوه میرنا نیدگشت اجابت
بر دیده جان و دل نهاده آنروز بقدر چهل کروه مسافت طی کرده لیکن درین اثنا در هیچ جا از آبادی یافته نشد بلکه
از وحوش و طیور هم آثار و نشانی نبود آخر روز بالای کوه یک بزرگی بنظر آمد چون ازدور بفقیر نگاه کرد فرمود دور باش
عرض کردم بس غریبم و مسافرم و شب درینجا دارد گردیده ازینجهت ناچارم فرمودند زیر فلان درخت فرود آیند
و در انجا نشستم چه می بینم که یک شیر غرین معه رمه گوسفندان می آید آن بزرگوار گوسفندان را جابجا بنشست و شیر
یکطرف بنشست و شیر گوسفندان دوشیده چیزی بخجت از انجمله قدری خود تناول نموده یک پیاله بفقیر عطا فرمود
باقی بشیر خوراند روز دیگر بدستور شیر و طیور را ثری ندیدم روانه گردیدم تا چهل کروه مسافت طی کردم هیچ آبادی
و از وحوش طیور را ثری ندیدم آخر روز یک بزرگی پیدا شد از دور دیده باواز بلند ندا کرد که کجای آئی همانجا قرار گرفتم
و انجا اسباب از ماکولات و مشروبات هیچ ندیدم آن بزرگوار وقت افطار بقدر گذشتها طعامی مرحمت فرمود که تمام عمر خود
بان لذت طعامی نخورده و نچشیده ام سیر نخوردم و شب بسر بردم علی الصباح فرمودند که فرمود کعبه ارباب دین قبله اهل یقین

حضرت خواجہ معین الدین قدس سرہ از دل و جان قبول کردہ پیش بیائید زبان مارا بلبسید ہمچنان کردم فرمود تا روز قیامت کوس صولت و عظمت از مشرق تا مغرب بنام شما خواہند نواخت و روز بروز بلند آوازہ خواہد شد بمجرد لبسیدن زبان پردہ حجاب از رویم برخاست و قسمی انوار تجلیات روی نمود کہ بیان آن ممکن نیست فرمود تا الآن رخصت شوید و از جانب ما پیر خود سلام رسانید فقیر از آنجا رخصت شدہ شادان و دوان بحضرت اجمیر رسیدہ بخانہ بوسی بزیارت عالی مشرف گردیدم بعدہ ازان جناب ہم حکم رخصت صادر شد و ارشاد گردید کہ بہ پیر خود سلام رساند فقیر بموجب امر اقدس روانہ شد بعد طی منازل بمنزل مقصود رسیدہ جبین نیاز بآستانہ بارگاہ حضرت مرشد آفاق بسائید و بشرف قدمبوسی مشرف گردید تحفہ پیام سلام بعرض رسانید و صلوٰۃ بر رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وصحابہ وسلم فرستادہ فرخناک و مبسوط حاضر گردیدہ نوازشہا فرمودند الحمد للہ علی ذلک فقلست در ایام اوائل در مسجد سابق الذکر جایی بود شبیتری و قطراوگذاشتہ حضرت پیر دستگیر یران شبیتر بیاد آلہی مشغول میشدند و بانفس خود جہاد میکردند کہ اگر بغنودی و غافل شدی در چاہ خواہی افتاد ربالک خواہی شد و اگر بر بستی طریق عبادت بجا آوردی علی الصباح ترا آرام و آسایش خواہم داد چون روز میشد بدوختن گودڑی مشغول میگشتند یا بسیر صحرا میرفتند باز بشب ہمان مجادلہ در پیش میکردند تا مدتی برین منوال بریاضت شب و روز میگذرانیدند دہر گز آرام یک لمحہ و یک لحظہ بر جسم و جان خود روا و منظور نمیداشتند الحمد للہ علی ذلک فقلست وقتیکہ حضرت پیر دستگیر بجناب حضرت مرشد آفاق ارادت آوردند بدو روز نزدیک این خبر شایع و واضح گردید و سمع مبارک برہان العارفین الواصلین شیخ محمد برادر حقیقی آفتاب سپہر شریعت و مہر فلک طریقت برگزیدہ حضرت رب المسعود حضرت شیخ داؤد بندگی مکاوی قدس سرہ بود و بہم رسید بخدمت حضرت مرشد آفاق گفتہ فرستادند استماع یافتہ کہ سید زادہ از سیادات سبوائیہ بانجلدان ارادت آوردہ و با بنجانب ہم شوق دیدنش غایہ نمود البتہ بفرستید حضرت مرشد آفاق فرمودند میر انجیو تنکوہ باید رفت عرض کردند غلام تابع امر ست ہمانوقت از ربتہ بکنکوہ روانہ شدند مسافت پنجگردہ بود و قتیکہ بسعادت قدمبوسی مشرف شدند حضرت بندگی قدس اللہ سرہ العزیز تفقد بحال شان مبذول فرمودہ مطلب استفسار خیر و عافیت نمودند عرض کردند متوجہ بیت پیر مرشد بخیریت ست تعظیم و تکریم بجا آوردند و تا دیر خاموش نشستہ ماندند ہیچ سخنی در میان نیامد بعدہ رخصت یافتہ بجناب مرشد آفاق رسیدہ روئداد بعرض رسانیدند روز دوم حضرت شیخ محمد بندگی قدس سرہ بدست و زبان ہمشیرزادہ خود پنجرو پیہ نقد و مبارکباد پیغامی گفتہ فرستادند کہ در ایام شما شہباز معرفت الٰہی آمدہ ست مبارک باشد و بتہنیت آن پنجرو پیہ شیرینی تقسیم نمایند رسول موصوف پیغام رسانیدند و ہدیہ معہ مبارکباد گذرانیدند آنحضرت شکرانہ و سبحانہ تعالی بجا آوردند و شادیانہ نمودند الحمد للہ علی ذلک فقلست زبانی قدوۃ الواصلین میان امین خان و شیخ موسی و حاجی بیت اللہ و جان محمد و رحیم اللہ و برادران دینی و از یاران خاص حضرت پیر دستگیر و ہمیشہ بخدمت عالی باریاب بودہ اند حالات

واقعات چنان بیان است وقتیکه بعد رحلت حضرت مرشد آفاق ارشاد فرمودند که در کرام کاتبی نشسته باد آلهی مشغول
باشد و هر گز قصد آمدن این طرف نکند من خود آنجا خواهم رسید بموجب امر اقدس حضرت گرفته و در قصبه کرام بحجره مسجد
بذکر و اشغال مشغول گشتند لیالی و ایام صبح تا شام و دوپهر آورده از نماز ظهر تا نماز شام باد آلهی مستغرق می بودند
و نماز پنجوقتی با جماعت ادا می نمایند در یکی باین حجره و مسجد واقع بود هرگاه آواز تکبیر بسمع مبارک میرسید در یکه واکرده
فرائض داخل جماعت میگزاردند و سنن بحجره خویش میخواندند و خود میفرمودند که در آن ایام شب و روز که چهل هزار
مرتبه باد میشد مدیسکردم و فرمودند الدین نام چوپانی نزد ما که باو ردینی بود و او را باتحاد بدرجه کمال داشتیاد فرموده بودند
که بعد روز سوم یکنان شمالی دقدری رشتهای ناخته بلباق مسجد گذاشته برود و بجواب امر بجای آورد بعد سه روز پاره
نان در آب تر کرده تناول میفرمودند و بنیم شب هرگاه تمام خلایق بخانهای خود می آسودند از کوچه و بازار رشتهها چیده
بدست خود شسته نموده دو سه گرده وقت فرصت بود بر گودری یا جامه میدوختند همین دوازده سال شب و روز
بسر بردند روز نهار با خلایق الفتی نگرفتند بعد انقضای مدت مذکوره حضرت مرشد آفاق ناگهان بمکان تشریف آوردند
حضرت پیر دستگیر بمجرد استماع اداز خروج تشریف شریف بی با باندازه حجره بر آمده چنین نیاز بر خاک اقدام مبارک نیاسیدند
چون حضرت مرشد آفاق بر لباس ایشان نظر کردند که پاجامه صد توشل گدیه از برجا که بسبب اندراس رشته میشد بر آن
نهای چسپانیده بدن مبارک بسیار حقیر و نزار بهت فرمودند که ای میر انجیو نهایت ضعیف و نحیف دیدم سبب چیست
عرض کردند پیر و مرشد سبب آنست که در نظر خلایق حقیر باشم فرمودند اینچه خرقست شما خود بنظر خلایق مفرز باشید بلکه عالم را
از نظر خود پندارید بعد از دوازده سال آن پاجامه و گودری جدا کرده پوشاک دیگر بتبدیل فرمودند و آن لباس
خاص تا الی یومنا هذا در تبرکات موجود هست فلله الحمد بارها آن فیضها بر میدارد و بنیاز مردم صادق القول
منقول هست هرگاه پلاس شکوفه می آورد حضرت پیر دستگیر بخانه بحق چنان مستولی میشدند که در صحرا کم سایه و کهل و هامون جمله و
صحرا نورد میبودند تا مدت چهل چهل روز طعام و شراب نمیخوردند و بهر وقتی که شب واقع میشد بهانجا بسگزاریدند و قتیکه این
واقعات بر ضمیر منیر حضرت مرشد آفاق روشن و مبرهن گشت بشغل سه بار و نماز معکوس ارشاد فرمودند و شب باین
لفظ در تمام شب و روز پنج تولچه آب دال مشنگ برای غذا امر شده بود تا دوازده سال همین غذا و همین اشغال
مقید بودند و در مدت مذکوره گاهی از قسم ماکولات دیگر و لذایذ و نعمتها ملتفت نشدند و در همین ایام مذکور است که بمرشد
آفاق استغراق باین درجه طاری شد که بهنگام نماز بآواز بلند خادمی عرض میکرد که وقت نماز رسیده است آنزمان
آگهی یافته نماز ادا میفرمودند از این عالم هیچ خبری نداشتند روزی بهنگام امامت مخدره محله خاص بی بی صاحبه
والده صاحبه میان محمد باقر قدس سره عرض نمودند دختر ها بحد بلوغ رسیده و کار خیر انهیا منجمله فرایض است خانها
و دیوارها منهدم افتاده و آنحضرت را استغراق فرو برده لوازمه کنخدائی را تدبیر چیست فرمودند بمیران جیو بگویید

همه سرانجام آماده خواهند کرد بی صاحبه زبدة المحققین سید عبد المومن را فرمودند که میران جیو را بطلبند ایشان همان دم
روانه شدند بحجره رسیده در حجره نیافتند به پیر دستگیر طلب نمام ایشان کردند که کدام کس در رامی کوید گفتند که بی بی صاحبه
یاد فرموده اند گفتند که سابق ببر آوردن ارشاد شده بود حالا بدین قسم حکم میرسید بیا آوردن امر مرشد بهتر
از ارست کرخدمت چیست بسته همان ساعت روانه شده بقدمبوس حضرت مرشد آفاق سعادت ابدی حاصل
کردند آنحضرت پرسیدند کیست سید عبد المومن بعرض رسانید سید بهیک بموجب امر اقدس حاضر است ارشاد شد پیش
والده خود بروند آنچه بفرمایند بجا آرند اندرون رفته بقدمبوس سعادت اندوز گردیده عرض کردند که غلام حاضر است
هرچه امر شود بجا آرد فرمودند کار خیر همشیره شما پیش ست وخانها بی مرمت ودیوارها منهدم افتاده اند
تعمیر باید کرد وتدبیر سیمه سوختنی نیز ضرور ست حضرت پیر دستگیر بما نوقت سید عبد المومن وشیخ نعمت الله
وشیخ مدار راهمراه خود مددگار گرفته بتعمیر دیوارها وسقفها مستعد گردیدند تمام روز بدست خود بیل میگرفتند
وگل میکردند ودیوارها بپا میساختند پیش ازین جسم مبارک از ریاضت وکم خوری بسیار ناتوان ولاغر بوده ست
ودرحین اینکار ومشقت بیشمار تمام روز روزه داشته وقت افطار بهمان غذا پنج تولہ آب نمک اکتفا
میکردند تا مدت سه ماه بدین مهم سرگرم بوده چهار دیواری ویازده کوٹھہ تیار ساخته بعد انفراغ آن بر بست
گرفته از بیشه صحرا درختهای پلاس بریده عرابها بار کرده از بیزم ذخیرها وانبارها ساختند وهم شغلی که ارشاد
شده بود بلا ناغه بعمل می آوردند وقتیکه فراغت دست داد بحصول سعادت قدمبوس بحضور فایض النور حضرت
مرشد آفاق حاضر گشتند باریافتگان حضور بجناب اقدس عرض کردند که میران جیو همه روز روزه میداشتند
وبکار رسل وتبرمی پرداختند وبشام بقدر پنج تولہ آب موگ افطار میساختند وشب بشغل عمل سه ماهه مشغول
بهمچنین محنت ومشقت که خارج از قیاس وبیرون از مقتضای بشریت مینماید بعمل آمده حضرت مرشد آفاق
از استماع حالات واقعات مذکورات متعجب ومتحیر گردیده انگشت حیرت بدندان گرفته فرمودند که ای میر انجیو
بنفس خود بسیا جبر نمودی غنیمت ست که جان بسلامت آوردی غذا مذکور در هنگام نشستن اولی بود نه که تمام
روز در محنت گزرد ودر تمام شب بفاقه بسر برد اگر درین صعوبات چشم زخم میرسید یا ازاری عارض میگردید
هم آن بود که اجلت می ربود پس مثل تو کی پیدا میشد همدرین اثنا محاسن شریف خود را بدست مبارک گرفته
است دعا از جناب الهی چنان کرد الهی خداوندا مارا از روی این درویش سرخرو گردان بحرمت النبی وآله الامجاد
الحمد لله علی ذلک **فقلست** بزبانی سید مرتضی کردیری وشاه غلام محمد درویش کراچیتان زمینداران
وشادیهامودی که از دائره شریف بمسافت چهار پنجکروه واقع دعوت حضرت پیر دستگیر نموده بودند عید روز آن
وجان محمد درحیدرآباد تشریف میداشتند روزی بوقت دوپهر بسر بر استراحت غلطیده بودند نامبردها بخدمتگزاری

حاضر درین اثنا کی جوگی در رسید پرسید که با باجیو بیدار اند یا خفته بندها بشارت نشان دادیم که همین زمان آرام نموده اند جوگی گفت اکنون میرویم باز گاهی ملاقات گرامی اوقات عزت و افتخار حاصل خواهیم کرد آنحضرت روشن ضمیر بیدار شدند پرسیدند که بود عرض کردیم شخصی جوگی آمده آنحضرت را بخواب دیده نزد یک میرود برچه حکم فرمودند بطلبند طلبیدیم جوگی سلام عرض کرد ای باباجیو سلامت آنحضرت گفتند که بعد مدت بسیار پیش از سی سال آمده جوگی عرض کرد آری باباجیو سی سال است که بزیارت شریف رسیده بودم و آنحضرت مدهوکری دانسته بودند زبان جوگیان رمیگویند حضرت پیر دستگیر گفتند ما همچنین هست اما دران آیام نوشت بنده کم می نمودی الحال بکدام شغل مشغولی دوم چقدر میتوانی نگهداشت عرض کرد اکنون کسب بیدکم میکنم و تا یکپاس دم نگاه میدارم حضرت پیر دستگیر در انوقت از حالت خود چنان بیان می فرمودند که فقیر پیش ازدادن دست بیعت بجناب کرامت مآب حضرت مرشد آفاق چون بصحرا میرفتم از پهار سو جمیع نباتات و روئندگی هر یک بزبان حال آواز بلند اظهار خواص خود میکردند ما باین کاتی می آئیم و چنین خاصیت داریم و عرایت همس را باین درجه رسانیده بودم که از نماز صبح دم میگرفتم وقت نماز شام میگزاشتم و دانه کرده یا پاتره کرده میرفتم و پاس نفس نمی گزاشتم ازان وقتیکه بخدمت پیر مرشد مشرف گشتم و بذکر کلمه طیب ارشاد شد چنان لذت یافتم که بیان نمی آید از آنروز باز دیگر اشغال را کسب دل برداشتم

باب سوم در بیان خلافت یافتن و بعضی از رسوم بیعت و آداب آن و اقسام خلافت مشتمل بر چهار فصل اول در بیان

فصل رقعه خاص در تحریر و ترقیم می آید حقایق و معارف آگاه شیخیت و حقیقت انتباه برگزیده حق اهل حق را برادرم میران سید بهیک جیو همیشه خوشوقت و سلامت معمور و مسرور و در حضور پرنور الهی باشند از فقیر حقیر پر تقصیر اسیر نفس شریر ابو الفقرا بعد دعوات لانهایات و تحیات بلا غایات مکشوف ضمیر انور آنکه مجازی امور مشکور است لله الحمد و ایما المقصود هو الله و لا مقصود سواه و ستار و خرقه پیران عظام بدست فقیر غریب الله صوفی فرستاده است باید که تعظیم و تکریم گرفته وضو ساخته بساعت خوبی بنیک به پوشند و دگانه شکرانه ادا نمایند ای برادر چنانچه بزرگان فرموده اند خرقه درویشان پوشیدی کار درویشان کنی کار درویشان فقر و فاقه و محنت شاقه کشیدن است و رنج دیدن و اندوه و شادی نزد ایشان برابر است راحت و جراحت بایشان متساوی و درویش محبت با فقیران و مسکینان کنند و غریبان نماید و با درویشان و اهل دنیا محترز باشد چنانچه بزرگی فرموده است اهل دنیا چون سگ دیوانه اند و درشو ایشان که بس بیگانه اند الله تعالی استقامت پیران عظام جمیع طالبان را نصیب گرداند بحرمت النبی و آله الامجاد و السلام علیکم فرزندیم محمد با قرزندگی و کوشش میرساند خرقه پیران عظام مبارک باشد چون

چون صوفی غریب الله معه رقعه و خرقه و دستار سید حضرت پیر دستگیر بدارده شریفه تشریف بردند استقبال نموده
باعزاز و اعتبار تمام بصوفی هو صوفی ملاقی شده مدتی مدید نموده باداب تمام و دستار بسر بستند و خرقه در بر کردند و دگانه
شکرانه بجا آوردند و چون در دیشان و اکثر مردم قرب و جوار مبارکباد گفتند که حضرت پیر دستگیر شد آفاق بارشاد مهدا
بودند که میر اصاحب خرقه خلافت بپوشیدند دیشان عرض میکردند که ازین امر معاف فرمایند فقیر و ریاد آنهی مشغول است
همین اشتغال پیر مرشد و رق غلام نجات دارین بس است و از هجوم خلایق فرصت آنست که در یاد آنهی مصور گردند
حضرت مرشد آفاق تبکرار میفرمودند که میران مبتوشعلی جنید عصر و بایزید بسطام خود هستند و عالم هزار در هزار باسطه ذات
ایشان بفیض خواهد رسید و شما غمدار از چه غمی میخواهید که خلق الله از فیض محروم باند هرگز شدنی نیست و پیر دستگیر خواهد شد
آخر الامر ارشاد پیر دستگیر مرشد ما اجابت فرمودند قریب یک دو سال از انفاس متبرکه فیضیاب گردیده و تا روز قیامت
انچه تابعین و تبع تابعین انجناب خلایق کامیاب خواهد شد آنرا حسابی و تعدادی همین نیست زبانی زبدة المحققین
قدوة الواصلین یگانه آفاق میان محمد اسحاق ساکن باجهی داوده و از خلفای مقتدای طریقت و واقف اسرار حقیقت
شیخ اسمعیل بندگی سرهندی قدس سره بودند که روزی بخاطر فقیر رسید که همه مشایخان و درویشان
خلیفه ها مقرر کرده اند مگر حضرت بهیک قدس سره کسی را از میران و یاران خویش خلیفه مقرر نفرموده اند که از دو
شق خالی نخواهد شد یا کسی درویش لایق و قابل این دولت نمیدانستند یا در رای مبارک چنان گذشته باشد که این
نعمت را باخود ببرند اتفاقا چنان شب بر من چنان واقعه رو داد می بینم که جای بزرگانه مجلس هست و اکثر درویشان
عالیمقدار بآن مجلس میروند فقیر هم خواست که داخل مجلس گردد چون بسر دروازه رسیدم دربانان اندرون
نگذاشتند دازور براندند هرچند التجا کردم سودی نکرد خجل منفعل گشته باد یواری مانرق شده ایستاده بودم درین اثنا
یک درویش در رسید بخدمت وی اشتیاق خود را مجرای قشم و زجر دربانان عرض کردم آن درویش مارا همراه
گرفته بر در دروازه برد دربان گفتند که شیخ اندرون بودند و این مرد منکر است و امکان منکران نیست این را
نگذارند راه خود گیرد درویش گفت که احوال بسیله فقیر اینجا آمده است برای خاطر ما بگذارند این بیچاره هم سیر مجلس بکند
باری دربان اجازت داد همراه درویش اندرون رفتم مجلس عالی با جاه و جلال بنظر آمد که عظمت شان آن
بیان نمیتوانم کرد و شافع یوم العرصات حضرت سرور کائنات میر مجلس از و فقیر همچو دیشان هر چهار سو نگران
که هیچکس بمن التفات نمیکرد مگر همان شخص که وسیله من بود از و پرسیدم که این چه مجلس است او گفت که حضرت
یوسف صلوة الله علی نبینا علیه اشتیاق دیدن میران صاحب سید بهیک قدس سره بدرجه کمال دارند و بجناب
رسالت پناه صلعم خواهش خاطر خواه اظهار نمودند چنانچه امروز مجلس آراسته شده عنقریب است که
وجان محمد صاحب تشریف فرما میشوند درین اثنا حضرت پیر دستگیر قدس سره تشریف آوردند بزیارت حضرت

خاتم النبیین صلعم فیضیاب گردیده بالطاف و مرحمتی کرشایان ذاتِ مبارک بود از جناب رسول کریم مبذول یافت
آداب بجا آورده آنحضرت صلعم فرمودند که حضرت یوسف صلوة الله علیه اشتیاق دیدار شما زیاده از حد بیان دارند
بهمین جهت ایشان را طلبیده شده غضب آنحضرت در پرده بود پرده مکلف افتاده پرده برداشتند و حضرت صلوة
الله علیه از ان دریچه بیرون آمدند حضرت پیر دستگیر آداب کورنشات بتقدیم رسانیدند بمصافحه و معانقه ممتاز گردیده بعطای
خلعت یکدستار رنگ سبز از جناب خلاصه کائنات مقصود موجودات واقع دین متین خاتم النبیین صلعم و دستار دیگر
همرنگ اول از طرف شعله انوار ایزد سبحان عزوای آشفتگان حضرت یوسف علیه السلام سرفرازی یافته از هر دو جناب
رخصت شدند و روانه گردیدند و همه یاران از اعلی تا ادنی در رکاب فیضمآب حاضر آمدند و آنحضرت بهر کدام از یاران
خود ارشاد میفرمایند که اگر از خلایق برای طلب ارادت و یاد الهی و راه مولی بیاید همه یاران اجازت است که کسی
تاخیر و بی تامل تلقین نمایند و مرید سازند تا هیچکس از فیض عام محروم نگردد چون سواری مبارک از دروازه سر و
حضرت شیخ اسمعیل بندگی سرهندی نیز حاضر بودند چون نظر ایشان بر فقیر افتاد بسیار زجر کردند که اینچنین خطرات فاسده
بخاطر خود راه دادن بعید از حق پرستی باری بیا عفو تقصیرات عرض کرده آمد دست مبارک گرفته پیش حضرت پیر
دستگیر بود ظاهر ساختند که این عزیز از درویشان فقیر است تقصیرش معاف فرمایند آنحضرت بخاطر داشت
حضرت شیخ از سر تقصیر من درگزشتند و عفو فرمودند از آن روز دغدغه خاطر بکلی زائل شد فی الواقع باذات موده
صفات آن والا درجات هر کس را مجال همسری محال است و دغدغه خاطر را چه مجال است

الحمد لله علی ذلک فصل دوم در بیان اختتام خلافت و غیره

اقسام خلافت بر هفت نوع مروج است که بیان هر یک تفصیلاً بقلم می آید **اول** اصالةً **دوم** اجازةً **سوم**
اجماعاً **چهارم** وراثةً **پنجم** حکماً **ششم** تکلیفاً **هفتم** او لیسی بزرگی بامر الهی شخصی را خلیفه خود
گیرد و جانشین گرداند و این نوع را خلافت الهی نیز نامند و باید دانست مشایخ که بخلفا خرقه خلافت میدهند
اصل این از رسول صلعم است در لطائف اشرفی میگوید که رسول صلعم در شب معراج یافته بودند آنرا چهار
پاره کرده بهر چهار یار قسمت نمودند فرمود که در وقت حاجت حاضر آیند روزی رسول صلعم ازا طلب کرده
سه کس نرفتند خرقه را بجای خود نیافتند حضرت علی کرم الله وجهه آن چهار پاره را که باهم متصل شده صورت
خرقه یافته بود آوردند رسول صلعم فرمود یا علی این خرقه تو مبارک باد بپوش و بپوشان و آن خرقه از حضرت علی
بحضرت خواجه حسن بصری رسید و بعضی اهل تحقیق بر آنند که از حضرت علی بحضرت امام حسن رضی الله عنه رسید
و از دست امام حسن خواجه حسن بصری پوشید و از خواجه حسن بصری بخواجگان چشت رسید و عاید گردید

والان مروج ست ❊ شخصے مریدرا خواہ وارث باشد خواہ بیگانہ قابل کار دیدہ برضا و رغبت خود خلیفہ کرد
چنانچہ اسم جمہور مشائخ ست رحمۃ اللہ اجمعین و این نوع را خلافت رضای نیز نامند شخصے ازین عالم نقل کرد
کسے خلیفہ نگرفت قوم و قبیلہ وارثی یا مریدرا بخلافت وی تجویز نمایند چنانچہ اسم عام ست اما این خلافت نزد یک
مشائخ روا نیست و این نوع را خلافت افترائی نیز میگویند ❊ مشایخے ازین جہان در گذشت و خلیفہ را بجای
خود نگہداشت و وارثی شایان این امر بود بر سجادہ او نشست و خود را خلیفہ گرفت این نوع مشائخ منظور نداشتہ اند
اگر احیانا آن شیخ او را بباطن امر فرماید روا بود کہ نزد صوفیہ امر باطن جائز ست ❊ بزرگی وفات یافت و خلیفہ گزاشت
و وارثان او با یکدیگر مناقشہ برپا کردند بادشاہ وقت وارثی را لایق دانستہ بخلافت مختار نمود و این نوع خلافت را
بر حکم اَطِیعُوا اللّٰہَ وَاَطِیعُوا الرَّسُولَ وَاُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ جائز می نمایند و دیگر حدیث قدسی قُلُوبُ الْمُلُوکِ بَیْنَ یَدَیَّ
مریدی از پیری بتکلیف سفارش یا حمایت دیگری یا بہ تکلیف مزاحمت خود خلافت را دریافت روا نباشد و برخورداری
در آن نیست ❊ شخصے از روح بزرگی کہ از این عالم نقل کردہ ست نسبت گردد و خلافت دریابد این نوع خلافت
بزرگان ما تقدم روا داشتہ و وجہ تسمیہ آنکہ حضرت اویس بظاہر زیارت حضرت رسول صلعم نکردہ اند فیضہا از روح
مبارک بر و داشتہ اند لہذا این نوع خلافت بدان نام اشتہار یافت صاحب کتاب جوامع الکلم می نویسد کہ خلافت
رسول صلعم بر دو نوع ست خلافت کبری و خلافت صغری ❊ خلافت باطن ست کہ آن مخصوص بامیر المؤمنین علی کرم اللہ
وجہہ گردید ظاہر ست آن پیادہ ست مختلف فیہ گزشتہ صاحب مرآۃ الاسرار مینویسد کہ خواجہ عبد اللہ احرار در رسالہ اشتغال
آورد کہ خلافت کبری بامیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ رسید تقرب ست کہ رسول صلعم بامر الٰہی مامور بود کہ راز باطن را طلب
صدق بکسی نگوید مدتی بر بن نگذشت طالب صادق نرسید بخاطر عالی گذشت کہ کسے طالب اسرار باطن نرسیدہ مشاہدہ در
پردہ گور ہمراہ خواہد رفت ہمانروز بخاطر امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ در گزشت کہ تمام احکام شریعت اخذ نمودہ ام از اسرار
ولایت خبر باید گرفت پیش رسول صلعم آمدہ سوال از احوال باطن نمودند آنحضرت بگفتگے تمام اسرار ولایت را بحضرت علی
ارشاد فرمودند و این رسم سینہ بسینہ و گوش بگوش در فرقہ صوفیہ تا بقیامت جاری خواہد بود تفصیل این مقدمہ بشرح و
بسط تمام در کتاب فتوحات مکی تصنیف شیخ محی الدین ابن عربی و عروۃ الوثقی تصنیف شیخ علاء الدولہ سمنانی
بوجہ احسن مرقوم ست **دیگر روایت میکند** کہ رسول صلعم از معراج باز گشتہ صحابہ را طلب فرمودند و گفتند
کہ من از حضرت عزت خرقہ یافتہ ام و فرمان آنست کہ از شما بیکی بدہم و روی مبارک سوی حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ
نمود و فرمود اگر این خرقہ تو بدہم چگونی گفت صدق و زم بعدہ از حضرت عمر رضی اللہ عنہ پرسید گفت عدل دارم
وحق آن نگاہدارم ❊ بعد ازان از حضرت عثمان رضی اللہ عنہ پرسید گفت سخاوت نمایم و اتفاق را لازم گیرم
پس از حضرت علی کرم اللہ وجہہ پرسید گفت عیب بندگان خدا پوشم و ہیچکس عیان نسازم رسول اللہ صلی اللہ

علیه وآله وسلم آن خرقه بعلی کرم الله وجهه دادند فرمود مرا فرمان همین بود هرکه اینچنین جواب گوید بآن بدهد وآن خرقه
جابجا دست بدست بشیخ فریدالدین شکرگنج قدس سره رسید واشیان بشیخ نظام الدین پوشانیدند واشیان شیخ
نصیرالدین دهلوی عطا فرمودند ایشان آن خرقه همراه خود درگور بردند **باید دانست** مشایخ که کلاه بخلفا میدهند اصل
اینکار از رسول صلعم ست چنانچه امیر خسرو در کتاب افضل الفوائد مینویسد امام ابواللیث سمرقندی رحمة الله علیه بروایت
خواجه حسن بصری در کتاب تنبیه که بتصنیف اوست آورده روزی حضرت رسول صلعم نشسته بودند که جبرئیل علیه السلام
در رسید چهار کلاه یک ترکی و دو ترکی و سه ترکی و چهار ترکی آورده پیش آنحضرت نهاده وگفت یارسول الله فرمان
میشود که این هرچهار کلاه بر سر نهاده ترک کرده بهر خواهی بده آنحضرت هرچهار کلاه را بر سر مبارک خود نهاده کلاه یک ترکی
بر سر حضرت ابابکر صدیق رضی الله عنه دو ترکی بر سر حضرت عمر رضی الله عنه و سه ترکی بر سر حضرت عثمان رضی الله عنه و چهار
ترکی بر سر حضرت علی رضی الله عنه بدست مبارک خود نهاده فرمود که شاهر چهار یار را خلافت الهی مبارک باد **مانند است**
که عبارت از کلاه یک ترکی آنست هرکه آنرا بر سر نهد بخبر اندیشه محبت باریتعالی افطره دیگر بخاطر نیارد و دو ترکی آنکه یکی
ترک دنیا اگرچیزی بدو رسد تا شام نگهدارد و سه ترکی آنکه یکی ترک دنیا کند دوم باهل دنیا نیازد سوم حسد را از دل دور
دارد و چهار ترکی آنکه یکی ترک دنیا دوم ترک اللسان یعنی زبان را از لذات باز دارد و فحش بران نیارد و سوم ترک بصارت
یعنی نظر از نامحرم باز دارد و چهارم طهارت القلب یعنی از کدورت ظاهری و باطنی پاک گرداند هرکه این خصال مذکوره
بعمل نیارد کلاه پوشیدن او را حرام ست **الحمد لله علی ذلک بقلمست** از فوائد السالکین که خواجه قطب الاسلام
زبان مبارک راند که شیخ را این مقدار قوت دل و تصحیح خاطر می باید که چون یکی برای بیعت بیاید پس او را واجب ست
که بقوت باطن خود زنگار سینه زنگش را که بدنیا و جز آن الوده باشد صیقل دهد و هیچ کدورتی در واز غل و غش
وحسد و فحش و اندیش دنیا در سینه او نماند بعد ازان دست او بگیرد و محرم اسرار معرفت گرداند اگر بر نیمقدار قوت
نباشد پس تحقیق بداند که پیرو مرید هر دو در وادیه ضلالت رفتند و در کتاب سیر الاولیا نیز همین قسم مسطور ست ❊
از راحت القلوب لطائف اشرفی پیر را شاید بوقت مرید نوگرفتن صالحان حاضر آرد و همه مریدان خود را در محل جمع
کند و مصلی فراز کند در و بقبله بنشیند و خیریت خود و آن مرید از درگاه الهی استدعا نماید پس دوگانه نماز بگذرد چون
سلام دهد بایستد و مرید را هم برابر خود رو بقبله بایستاند اول سوره فاتحه خواند بر روی وی دمد بعد ازان قدری
شیرینی بدست راست خود در دهن وی نهد سه بار بگوید الهی بنده خود را بطلب راه خود بران و شیرین گردان پس سه بار
تکبیر و سه بار لاحول تا آخر باواز بلند بخواند و گفتن تکبیر در نیوقت سنت غازیان ست که بغزا بیرون می آیند
و تکبیر میگویند تا فرشتگان مدد نمایند چون از تکبیر فارغ شود دست راست خود بدست راست مرید نهد و محکم
گیرد و بفرماید مرید را تا بست و یکبار استغفار تا آخر بخواند پس شیخ دست خود بگرداند یعنی دست مرید بالا دست خود کند

و بگوید بیعت کردی بدست فقیر و پیر من و پیران من و پیغمبر صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم و با حضرت عزت عهد بستی
که دست و پا و چشم و گوش و هوش خود را از افعال قبیح نگهداری و بر نهج شریعت باشی مرید گوید بلی و بعد ازان
باستعداد او ارشاد نماید و درین کار رکن اصلی دست بدست نهادن است تا آنکه دست بدست مرد ننهد
نزد بعضی صوفیه بیعت روا نبود و چون پیر دست بر گیرد و انگاه مقراض بردارد و بر سر مرید براند و در وقت مقراض
راندن این آیت بخواند مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ اللَّهُمَّ قَصِّرْ أَمَلَهُ كَمَا قَصَّرْتَ وَشَعْرَهُ
پس یک گیسو از ناصیه او قصر نماید و بگوید الٰهی بنده تو از تو گریخته اکنون بحال بخواهد که در بندگی تو در آید و چون بندگان بندگی
نماید بعد ده یک مو از جانب راست و یک مو از جانب چپ بگذارد اما از سه موی زیاده نگیرد و که ممنوعست و این سه
موی را گره دار در بر زمین پاک دفن فرماید و بعضی مشائخ گفته اند که از یک مو زیاده نگیرد و سه موی گرفتن از
پیشانی مرید پیرا سنت امیر المؤمنین حضرت علی و امام حسن بصری است و در کتاب معدن المعالی مے نویسد که
سنت پیغمبر صلعم است و در راحت القلوب سنت ابراهیم خلیل الله علیه الصلوٰة و السلام و علی هذا مسطور نگردد
؛ از گرفتن سه موی برداشتن سه حجاب است از روی مرید مر پیر را اول حجاب نفس دوم حجاب دنیا سوم حجاب
عقبیٰ و حدیثی منقول الدنیا حرام علی اهل الآخرة و الآخرة حرام علی اهل المعرفت ؛ چون از لوازم بیعت فارغ
شود مرید را کلاه و تبجره که سنت است مشائخ عظام داده اگر شایان خلوت بیند بخلوت اشارت فرماید والا نه
در حضور خود داشته تربیت نماید و در کتاب مراد المریدین و آداب السالکین مینویسد که چون عورت مسطوره
خواهد در آداب پیری در آید و بدست او توبه نماید پیر را باید که نقابی درمیان کند و طشتے یا قدحی پر از آب
زیر پرده نهاده باشد پس شیخ و آن مستوره انگشتان شهادت خود را در زیر هر یک کناره طشت فرو گزارند
و رسوم ارادت بجا آرند و در او را چشیده مسطور است که دست خود را از صندل یا زعفران یا گل پاک
آلوده کرده بر پارچه سفید یعنی دامنی نهند تا نقش پیدا آید پس آنرا بدست وی دهد بگوید تا بر نقش دست راست
خود را فرو گزارد و دامنی او را بخشد و دست گرفتن عورت نزد جمهور اهل معرفت روا نیست و فقیر نیز مر عورت را
جائز نه و بعضے مشائخ در مرید گرفتن عورت شخصے را از محرمان عورت وکیل خود کرده رسوم بیعت او انماید
شخص غائب نقش دست خود نوشته بفرستد تا مرید دست خود بر آورده دست داشته عمل بجا آرد تا وکیل
تعین نماید تا وی مرید غائب را برادر ساند و تبجره فرستادن غائب را دلیل بر قبول کردن بیعت اوست شیخ را ۔ در خواید الفواد مذکور است
بعضے عزیزان که همراه شیخ ارادت می آرند و مرید میشوند رسمیست چنانچه نقلست از ان کتاب که فرید الدین گنج شکر قدس سره پسر کوچک را همه پسران مهتر او
رفت با گوش شیخ الاسلام خواجه قطب الدین قدس سره بیعت کرد و مرید گردید این خبر بسمع مبارک حضرت گنج شکر رسید
فرمودند خواجه قطب الدین قدس سره پیر و خواجه ماست اما این بیعت درست نباشد بیعت آنست که دست شیخ

میگیرند و بعضی مشائخ میگویند اگر بیعت از قبور در دست میبودی سر حلقه مشائخان جناب نبوت است بمزار
شریف رجوع میکردند و هرگز مشائخان نمی آوردند در آداب السالکین که برای ارادت بیعت شرط است اول حیات
پیر دوم بلوغت مرید که نفع خود فهم کند و اگر خورد سال باشد او را پدر یا مربی مطلق مرید کنانند روا بود که هرگز نفعی
و گزندی نیست و اگر غیر والی کسی دیگر صبی را مرید کنانند بعد بلوغت اختیار دست او ست چنانچه در نکاح سوم دست
بر دست نهادن چهارم مقراض راندن پنجم خرقه یا کلاه پوشانیدن ششم دوگانه شکرانه و توبه کردن هفتم نفل بیعت
و وعظ کردن پیر مرید را چون این هفت شرط بجا آرد ارادت مرید قبول نماید الاشک را شاید چنانچه نقل است
هم ازان کتاب که وقتی مریدی بخدمت پیر خود خرده زر آورد وی نگرفت و باز داد حاضران در تعجبی سوال کردند
فرمودند که در کار دین محتاج مرید نباید و هم در اسباب دنیا نیز نشاید تا اعتقاد او سستی نیابد و نداند که نوعی
بر من محتاج ست در کتاب فوائد الفواد می آرد پیر را از مرید طمع نباید و آورده او قبول نباید آنشاید
مر مرید را حقوق پیری در کتاب راحت القلوب می نویسد که چون مسلمانی خواهد که در ارادت پیری در آید و بدست او
توبه نماید که شب پنجشنبه یا دوشنبه زنده دار و روز صیام باشد و غسل سازد و لباس نو پوشد و خوشبوئی زند
حاضر آرد و بین العشائین مرید گردد و اگر عذری داشته باشد تعیین وقت و صوم و غسل در نیکار شرط نیست
محض برای ادب ست هر وقت طالب بر شیخ برسد شرف بیعت مشرف گرداند ❊ در کتاب معارف می نویسد
چون مرید از ادای سوم بیعت فارغ شود دو رکعت نماز بگزارد در رکعت اول الم نشرح و در رکعت
دوم الم تر کیف بعد فاتحه بخواند که سنت مشائخ ست و بعد از سلام هر دو دست بر داشته بر سینه دارد
و خیریت پیر و محبوبی و معرفت الهی طلب نماید چون آن وقت نزول رحمت ست هر چه دران وقت از خدا تعالی
بخواهد بیابد چرا که بسبب توبه دران ساعت پاک گشته دعا پاکان را اثر است در کتاب مطلوب الطالبین
چون مرید در ارادت و توبه مستقیم آید پیش ازان گناهیکه کرده باشد بسبب توبه بدان مأخوذ نیست حق تعالی
او را عفو فرماید و هم خلائق را باید که بر گناهان ماضی او عیب نگیرند و اگر بعد توبه حرکتی نامناسب بوجود آید مرتد
حقیقی گردد و مردم را طعن و لعن بردی لازم آید از **مطلوب الطالبین** چون سالک قدم در راه
سلوک نهد باید که اول توبه کند و توبه بر دو نوع ست توبه خاص و توبه عام توبه عوام از گناهان ست و توبه
خاص دل برداشتن ست از ماسوا الله و نیز طائفه اهل معرفت توبه را بر سه قسم مقرر کرده اند توبه حال ست
و توبه ماضی و توبه مستقبل توبه حال آنست که در حال توبه ندامت آرد و پشیمان شود از آنچه کرده ست
و توبه ماضی آنکه بر هر کسیکه ظلم کرده ست یا مال او را ناحق گرفته خورده ست نزد او رود و او را خوشنود گرداند
و توبه استقبال آنکه باز او معصیت نکند اگر توبه بر زبان گردد دل بران نهاد آن توبه نباشد بلکه باز نیز باید

نعوذ باللہ در کتاب مطلوب الطالبین می نویسد سالک را باید از جادہ خود جدا نشود بقدر حاجت آنرا کہ اصحاب طریقت گفتہ اند اگر دانشمند ہر روز در طلب دنیا گردد و بیان حلال و حرام کند نماید اگر صوفی در کوچہ و بازار رود و اقامت سلوک و سجادہ کہ فرماید و سالک را باید کہ صحبت مدام با فقیا دارد و از مجلس اغنیا اجتناب ورزد حدیث برین نیز واقع ست صحبت العالمین نور علی نور و صحبت الاغنیا نار علی نار در مطلوب الطالبین می نویسد روی پیر و استاد و مادر و پدر را بی دضو نہ بیند کہ ترک ادب ست ٭ پیش بزرگان حکایت نکند در استاد بیجا بانہ بیند سر فرو افگند بنشیند ہر چہ از پیر و استاد بشنود سخن ایشانرا مصدق باشد ظاہر و باطن اعتراض نکند اگرچہ مخالف شریعت یا طریقت نماید در مطلوب الطالبین از سیر الاولیا می آرد اگر در خاطر مرید بگذرد کہ خیر پیر من در عالم ہم ہست کہ بخدا میرساند بالقطع شیطان ملعون در اعتقاد او تصرف کند و ان سردی یا از مشغولی محبت پیر خود بیرون می آرد کافر حقیقی میگردد از اہل دین کار اعتقاد ست چنانچہ گفتہ اند مؤمن بگناہ کافر نگردد و مرید بلغزشے مرتد نشود در کتاب سیر الاولیا میگوید کہ یکی در خدمت شیخ شبلی رحمۃ اللہ علیہ آمد و گفت من مرید تو میشوم شیخ فرمود بشرط ارادت تو قبول میکنم کہ ہر چہ امر بنمایم بجا آری گفت ہر چہ حکم شود بجان کوشم فرمود تو کلمہ طیب چگونہ میگوئی گفت ہمچنین میگویم لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ شبلی رحمۃ اللہ علیہ فرمود نہ ہمچنان بگو لا الہ الا اللہ شبلی رسول اللہ مرید بفور ہمان بر زبان آورد بعد ازان شبلی فرمود کہ ای عزیز شبلی یکی از چاکران کمتران حضرت ست رسول ہمان ست من اعتقاد ترا امتحان میکردم و نیز در کتاب خواندہ کہ سالکین نیز ہمچنین مذکور ست با خواجہ قطب الدین قدس سرہ کہ از خواجہ بزرگ بعمل آمدہ ٭ از مطلوب الطالبین میگوید پیش پیر شو غافل و او را مشغول نشود کہ ہیچ شغلی بالاتر از مشاہدہ پیر نیست اگر نتواند بگوشہ برود وظیفہ او را تمام کند اگر گوشہ نیابد پس پشت نشستہ تمام کند ٭ پیر را در ہیچ وقت پشت ندہد اگرچہ ضرر رسد پس پا بر رود و چون از نظر غائب شود برگردد اکثر مریدان شیخ فریدالدین گنجشکر قدس سرہ و سلطان المشائخ قدس سرہ چنین میکردند ٭ کفش و نعلین پوشیدہ ملاقات بزرگان نکند و در مقام بزرگان کفش و نعلین پوشیدہ نرود کہ بی ادبی ست پس خوردۂ پیر یا بزرگی در یابد استادہ بخورد اگرچہ در حکمت استادہ خوردن ممنوع ست اما سہ آب استادہ بخورد یکی آب زمزم آب پس خوردۂ بزرگی سوم آب بقیہ وضو با برکت آن تمام اعضا در رسد پیش پیر بحکم او امامت کند بعد از نماز دعا مختصر خواند برخیزد پس پشت برآید و سنت نگزارد و چیزے شکرانہ پیش پیر برد و التجا قبول اندازد و چون قبول افتد پای بوس و تسلیمات بجا آرد ٭ چون انگیس در روضۂ پیر یا استاد یا بزرگی دیگر بزیارت برود باید کہ گل یا شیرینی یا چیزی نقد با خود ببرد اگر نتواند سبزہ ہم کافی ست خالی دست نرود از مواجہ قبر در آید تا با ناقل تقبیل باید بعدہ سہ طواف کند چون از طواف فارغ شود مقابل روی

راستای مزار بایستد و بگوید السلام علیکم یا اهل لا اله الا الله پس گل یا سبزه بدست راست خود بر آستانهٔ مرقد نزدیک روی میت بنهد و بنشیند و شیرینی و نقد را پیش خود دارد و آیت چند از قرآن نیز بخواند و ثواب آن مذکور بعده هر دو دست بردارد و فاتحه و آیت الکرسی و اذا زلزلت الارض و الهکم التکاثر و یکان یکان یار و سورهٔ اخلاص یازده بار لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت ابدا ابدا ذو الجلال و الاکرام بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر یکبار بگوید و بخواند قرآن و جعلت ثوابها لروح فلان بن فلان بعد ازان انگشت سبابه برفراز گزارد سه بار درود بخواند هر حاجتی که داشته باشد عرض نماید و شیرینی و نقد را بوارثان آن بزرگ یا بخادمان بدهد و خود رخصت شود ❊ چون از زیارت مقبرات باز گردد بدین مریض نرود که امید صحت او نباشد اگر رفتن ضرور افتد به مسجدی یا در خانه فرود آید و یک دوگانه نماز ادا نماید بنیت پرسش مریض قصد او دارد چون بدین مریض آید اول سلام گوید بعده پرسش نماید پس حکایات فال نیک و همین امید درای شفا بابعض مشغول گردد و ذکر موت و زیادتی عذاب گور درمیان نیارد ❊ اگر کسی لفظ یا سلام صد و یازده بار بخواند بسوی او دد شفا یابد ❊ در کتاب فوائد الفواد مینویسد که رونده روی بکمال دارد یعنی سالک تا در سلوک سهت امید وار کمالیست سهت بعد ازان فرمودند که سالک امت و واقف و راجع اما سالک آنست که او را راه دو واقف آنست که او را وقفیت افتد بنده عرض داشت کرد که سالک راهم وقفه باشد فرمودند که آری گه گاهی سالک را در طاعت فتوری باشد چنانچه از ذوق طاعت بماندم انرا وقفه باشد اگر زود کار را دریابد رجعت نامند پیوندد و باز سالک تواند بود اگر عباذ بالله هم بدان بماندیم آن باشد که راجع شود بعد ازان تقریر این ماهیت قسمت بیان فرمودند اعراض حجاب تفاصل سلب مزید سلب قدیم تسلی عداوت این قسمت را تفصیل فرمودند که دو دوست باشند عاشق و معشوق مستغرق محبت یکدیگر درین میان اگر از عاشق حرکتی یا کوتاهی قولی یا فعلی در وجود آید که نه پسندیدهٔ دوست او بود آن دوست ازو اعتراض کند یعنی رو بگرداند پس عاشق را واجب است که در حال باستغفار مشغول شود و معذرت پیوندد هر آئینه دوست او ازو راضی شود آن اعتراض که بوده باشد ناخیر گردد اگر آن محب هم بر آن خطا اصرار کند و عذر آن خطا نخواهد آن اعراض حجاب گشته معشوق حجابی درمیان آرد درین بیان خواجه ذکر الله با خیر و تمثیل حجاب بدین سخن رسید دست بالا کرد و آستین پیش روی مبارک گرفت فرمود که مثلاً همچنین حجابی شود میان محب و محبوب پس محب را واجب آمد که در اعتذار کوشد و توبه گراید اگر درین باب هم آهستگی کند از حجاب تفاصل کشده شود آن دوست از وجدائی گزیند پس اول اعراض پیش بود چون عذر بخواست حجاب شد چون بران ناپسندیدگی

هم مهربود تفاصل شود پس اگر هم آن دوست مستغفر نشود سلب مزید شود مزید یکه او را بود در اراده ذوق
عبادت وغیر آن مزید از و باز ستانند اگر هم عذر آن نخواهد و بر آن بطالت باند سلب قدیم شود و طاعتی
در احتی که پیش از مزید داشت از او هم ستانند پس اگر اینجا هم در توبه تقصیری رود تسلی باشد یعنی دوست
او را بر جدائی او دل بیاراند پس اگر باز در اثنای اهمال رود عداوت پیدا شود و آن محبت که بعداوت
مبدل شود نعوذ بالله منها از اینجا چند نقل از واقعات حضرت پیر دستگیر در آداب و خدمتگاری مرشد خود
که بجا آورده اند ۵ روزی حضرت مرشد آفاق بمحاسن مبارک خود شانه گردانیده بودند یک تار موی از
محاسن شریف جدا شده در بستر خواب باند حضرت پیر دستگیر نور باطن دریافته بجناب آنحضرت عرض کردند
یکموی محاسن مبارک در فرش افتاده هست غلام امیدوار است تبرکا تعویذ کرده همراه دارد تا حرز جان و
محافظ ایمان باشد فرمودند مضائقه ندارد لیکن برین دستگاه فریفته و مفتون نخواهند شد درویشی چیزی
دیگر هست آداب خدمت بجا آورد عرض کردند همه از تصدق پیر و مرشد هست بعد ازان تا سه روز در بندگی
حاضر بودند گوشت مرغ با مصالحه و مرغن برای تناول مرحمت میشد روز سوم رخصت فرمودند الحمد لله علی ذلک

فقلست از عارف کامل عبد المؤمنین که حضرت مرشد آفاق را استغراق چنان برده بود که ازین عالم
هیچ اطلاعی نداشتند اتفاق هفت روز علی التواتر گزشت صاحبزادها و درویشان و فقیران و عیال و اطفال
نفاقه صاف گزرانیدند و از قسم ماکولات و مشروبات یکدانه و یک قطره میسر نشد بعد روز هفتم مردم سکنه بهار پنور
نجبا و شرفا و سادات وغیره در بندگی رسیده تقریب دعوت بمیان آورده حضرت مرشد آفاق را با جماعت
درویشان بمکان خود بردند و طعامهای رنگارنگ حاضر آوردند حضرت پیر دستگیر هنگام فراز کردن مائده
که چیزی طعام علیحده محافظت نگهدارند آنها بموجب ارشاد بجا آوردند و پیر دستگیر بخوراندن طعام مشغول
گشتند و خود هیچ تناول نفرمودند چرا که احوال فاقه اقربا و صاحبزادها هویدا بود و قتیکه حضرت مرشد آفاق از
خورد نی دست باز کشیدند حضرت پیر دستگیر وضو عشا کنانیده بدیگر یاران فرمودند الحال من بکار میروم شما
در خدمت حاضر باشید آن طعامی که علیحده نگاهداشته بودند از پلاو رزده و نان و حلوا وغیره همه را در
ردار خود محکم کرده و یک قلبه بر سر گرفته روانه انبیته گردیدند قریب نصف اللیل آنجا رسیده در کنار فتند
از اندرون خفتگان بیدار شدند آواز دادند که کیست که در میکوبد عرض کردند بهیک غلام اینجا ندانست
همه اطفال بیدار شدند و هریک بی اختیار میران صاحب میران صاحب گویان برخاستند هاذم چراغ افروخته
روشنی نموده طعام پیش نهادند و خود بخدمت آبکشی ایستاده ماندند تا که هر کس از طعام سیر گشتند ظروف طعام
کنانیده بر سر گرفته قریب نماز صبح شبانشب بنهار پنور رسیدند وقت وضو بخدمت مرشد آفاق حاضر گشتند

از سهارنپور تا سه مسافت دوازده کروه بوده باشد گویا سه مراتب طی فرمودند بحساب سی و شش کروه شد
هرگز آرام نفس خود جائز و منظور نداشتند و انیقدر مشقت جهاد قبول نموده بخدمت گذاری مرشد آفاق
وعیال و اطفال مصروف گشتند همین منوال تا مدت بست روز آنحضرت در سهارنپور تشریف میداشتند
وهر روز بخانهٔ یکی از شرفا قوم دعوت میبود و هر شب پیر و دستگیر با تن تنها بعد عشا خوان نان و طعام
دو یگ و گوشت و قلیه بر سر دوش خود گرفته بدولتخانهٔ مرشد آفاق رسانیده با تعجیل مراجعت نموده
پیش از نماز صبح هنگام وضو بخدمت شریف حاضر میگشتند و این ماجرا تا مدت مذکور بهر کسی ظاهر نشد
وقتیکه حضرت آفاق مرشد بدلسرای تشریف آوردند از فرزندان خود پرسیدند که مایان طعام گونان گون میخوریم
شما را هم چیزی میسر آمد صاحبزاده ها عرض کردند هر طعامیکه آنحضرت تناول میفرمودند همان طعام گرما گرم و
تازه ما هم خوردیم آنحضرت تکرار پرسیدند شاید یکروز اتفاق چنین افتاده باشد عرض کردند تا که آن قبله و
کونین در قصبهٔ سهارنپور تشریف داشته اند همیشه منوال بلا ناغه تا روز معاودت بوجه احسن محفوظ
ومعمور گشته ایم آنوقت مرشد آفاق دریافتند که این قسم جهاد از کسی دیگر بوقوع آمدن دشوار می نماید
مگر از بهیک و همراهان هنگام محاسن شریف بدست مبارک گرفته بجناب الهی استجابت دعا درخواستند
ای خداوندا این کس را مقبول درگاه خویش دار و از نور معرفت خود منور گردان که ما را هم از طرف این
سیده سرخ روئی حاصل گردد و بکمال کرمه احمد بشد علی ذلک **نقلست** حضرت پیر و دستگیر از دار الشریف
بقصبهٔ کیرانه قصد فرمودند و ثمر شجر بوستان عزت و اجلال گل سرسبز گلستان فضل و کمال صاحبزاده والا قدر
شاه محمد باقر قدس سره نیز همراه بودند و حضرت پیر و دستگیر پاس ادب صاحبزاده را بفاصله پاؤ کروه پیشتر روانه میفرمودند
و خود بتعاقب ایشان میرفتند در اثنا راه سائیس اسپ سواری صاحبزاده بار بر سر متصل جهپان بگذشت
پرسیدند که تو کیستی و بر سر تو چیست عرض کرد که سائیس اسپ پسر زادهٔ شما هستم و بر سر تنگ تو بره اسباب
اسپ مذکور است همانوقت از جهپان فرود آمده اسباب را از سر او گرفته بر سر مبارک خود برداشته روان
شدند هر چند در روشان عرض کردند که بایان مرحمت فرمایند بر سر و چشم برداشته بمنزل میرسانیم هرگز منظور
نداشتند و میفرمودند که این کار منت خود سرانجام خواهم کرد و شما بکار خود مشغول باشند اختیار خان که
از مریدان راسخ الاعتقاد آنجناب بود عرض کرد و از اسپ فرمود آمد که این بار و اسباب بغلام مرحمت
شود هرگز قبول نیفتاد آخر الامر اختیار خان سوار شده اسپ را دوانیده به صاحبزاده ملاقی شده صورت
واقعه بسمع مبارک رسانید صاحبزاده بمجرد استماع این سخن جلو ریز بخدمت آنحضرت رسیده برای فرود
آوردن اسباب از سر مبارک عرض کردند فرمودند ای صاحبزاده اسباب ایشان را برای خدا بر سر خود گرفته ام

که نجات دارین درین متصور ست صاحبزاده بآرزوی تمام اسباب را بدست خود از سر بار کرده
آورده بدیگران سپرد فرمودند و اکثر اوقات اسپ سواری صاحبزاده را بدست خود تیار میکردند و از گاه و گاه
خبر میگرفتند و زین می بستند و سرگین میکشیدند و اعتماد بر دیگری نمی نمودند هر چند درویشان بعرض میرسانیدند
که غلامان را امر شود تا این کارها بانجام رسانیم و در جواب آنها ارشاد میشد که شمارا بار این کار عرض نیست و بارا
آبروی کونین حاصل ست اگر کسی دیگر بار این کار ما مور شود پس ما را چه فائده و بارها بدین اقسام بعمل آمد که بیان
هر یک طول کلامی دارد بهمین قدر اکتفا کرده شده باشد نمونه خروار ی الحمد لله علی ذلک **فقلست** از عارف
کامل سنجاول که حاجی رحمة الله مرید خاص آنحضرت بود از زیارت بیت الحرام معاودت نموده شبی در بلده
گجرات بخانقاه پیشوای عارفان شاه قیام الدین قدس سره وارد گردید شیخ که بوقت تهجد بیدار شده از درویشان
استفسار کرد که امروز صادر و وارد این خانقاه را از آب و آش تواضع و تکریم بعمل آورده اند خادمان عرض
کردند هیچ کس را طعام رسانیده و خدمت بجا آورده ایم باز فرمودند که در باغ خبر گیرید که کسی مسافر بی آب و نان نمانده
جستجوی بسیار در یافتند که در باغ شخصی گلیم از سر تا پا کشیده خفته است پیش شیخ عرض کردند خادمان درویشان
امر کردند که حالا من برای ادای وظائف در حجره می نشینم و شما بر در دروازه نگهبان باشید و قتیکه این درویش
بیدار شود بگوئید که هنگام شب از تشریف آوردن ایشان اطلاع نیافتم از خجلت از خدمتگزاری مقصر
مانده ایم امروز بهمین جا منزل باید فرمود اگر قبول و منظور فرمودند بهتر والا برای چاشت عرض کنید که چیزی تناول
نموده خواهند رفت اگر ازان هم ابا فرمایند بفقیر خبر رسانید درویشان بهر دروازه منتظر نشسته بودند وقت
طلوع صبح صادق حاجی رحمة الله کمر بسته روان شد خادمان بموجب فرموده شیخ هر چند آرزو و الحاح نمودند
که شیخ ما چنین فرموده ست که بغیر تناول لقمه طعام روانه شدن مناسب نیست هرگز قبول نکرد
و گفت ما را شوق ملازمت پیر و مرشد بچندان گریبان گیر ست که از آب و نان احتیاجی یا اطلاعی بوده باشد
مجال توقف ندارد خادمان بشیخ عرض کردند شیخ از حجره بیرون آمده بحاجی رحمة الله ملاقی شده در یافت
احوال نمودند که بکدام سلسله و خاندان بزرگ داخل اند و بفقیر خانه شب بفاقه گزرانیدند اطلاع نه بخشیدند بلکه
بلکه نماز عشاء و فجر در مسجد هم تشریف نیاوردند حاجی گفت اشتیاق دیدار فرحت آثار پیر دستگیر همه از خاطر ما محو
ساخته از نماز و روزه و خواب و خورش هیچ آگاهی ندارم میخواهم بهر وجه پریده و دویده بخدمت حضرت
پیر دستگیر رسیده سعادت کونین حاصل نمایم شیخ هر چند آرزو کرد لیکن حاجی توقف نکرد و گفت الحال همین بهتر است
در حق فقیر عاطفت فرموده رود و شتاب رخصت فرمایند که بجلدی تمام تر آستانه بوس پیر و مرشد برحق
میرسد ناچار شیخ رخصت کرد و گفت از جانب این ضعیف و نحیف بخدمت پیر خود سلام نیاز رسانند و روی

بدرویشان خود کرده گفت که مرید را محبت پیر اینچنین باید و پیر را محافظت مرید همچنان لازم که در سفر و حضر از احوال مرید غافل نماند چنانچه عاطفت پیر انصاحب بدین درویش سایه افگن ست اگر حیات از مرگ امان میدهد خود بملازمت میران صاحب فیضیاب خواهم شد و هر کس از طالبان و مریدان من بزیارت ایشان مستفیض خواهد نجات دارین اوست چنانچه از جمله مریدان اوشان شیخ سراج الدین بهره این دولت را تنها دریافته ذکر او در باب بذل و ایثار مشروحا بیان خواهد یافت چون حاجی رحمة الله بخدمت شریف سعادت اندوز گردید فرمودند ای همت ما هم در سفر و حضر همراه تو بوده ایم حاجی عرض کرد از بسکه توجهات عالی در حق غلام بی نهایت است در همه جا حاضر میدیدم و از برکات ذات سامی بخیریت و عافیت بشرف قدمبوس مشرف گشتم الحمد لله علی ذلک **تقلست** در قصبه انبیهٹه دیوار خانه حضرت مرشد آفاق منهدم گردیده بود بی بی صاحب انصاحب را طلبیده برای مرمت آن امر کردند ایشان معمار را طلبیده بتعمیر دیوار به پرداختند هرگاه آواز بسوی دکرنی بگوش مبارک حضرت مرشد آفاق رسید یک درویش را امر کردند که همراه میرانصاحب بوده باشد روز حضرت پیر دستگیر بنا بر حاجتی بیرون شهر رفته بودند و آن درویش هم متعاقب همراه می آید ناگاه سواری امرد بسیار حسین جلوه نیز باید درویش مذکور بمجرد دیدنش از هوش برفت و آن سوار بیخبر و بیه نیاز پیر دستگیر نموده غایب شد درویش را افاقت آمد هیچ ندید وقت دیگر حضرت مرشد آفاق درویش را طلبیده پرسیدند که ترا بهمراهی میرانصاحب گزاشته هرچه رو داد اظهار نماید تو هیچ حقیقت باز نگفتی عرض کرد بموجب امر همراه می باشم امروز که بیرون شهر تشریف فرمودند یک سوار خوش شکل پیدا شد من از دیدن او بیخبر گشتم پس ازان اطلاع ندارم که با سوار چه معامله پیش آمد هرگاه بهوش آمدم سوار را ندیدم حضرت مرشد آفاق میران صاحب را فرمودند دیوار را از دست خود مرمت باید ساخت از امداد غیب مناسبت ندارد چونکه اظهار معجزه برانبیا فرض ست همان قسم اخفای خرق عادات بر اولیا فرض آمده میران صاحب بمشقت و محنت تمام از دست خود دیوار تیار کردند چنانچه تا حال دیوار قائم موجود ست و دران خانه برکت بسیار ست

الحمد لله علی ذلک

باب چهارم در بیان اوراد و وظایف و صلوة و صوم که معمول پیران چشت مشتمل بر چهار فصل فصل اول در بیان اوراد و وظایف

در کتاب مطلوب الطالبین مسطور ست **فائده** برای برآمدن حاجات این سه شرط بجا آرد اول آنکه پیش از دعا موافق استعداد صدقه بدهد بعد از برآمدن صدقه بسیار بدرویشان بدهد تا بار دیگر دعا را درگاه الله

سبحانه استجابت گردد بوقت دعا نظر خاص برحمت حق دارد و معصیت و طاعت بیاد نیارد و تا هستی
و عجب پیدا نگردد و دوم هر دعائیکه خواند اول بسم الله بخواند سوم مکانی لازم گیرد که در انجا گاز رعورتی
نباشد تا از خطر شیطانی محروس ماند برای شفاء بیمار مجرب ست اَللّٰهُ شَافِي اَللّٰهُ كَافِي اَللّٰهُ مُعَافِي
نوشته در بارزنی یا در گلوی مریض به بندد و زود شفا یابد و درود و صلوة خواندن و دمیدن بر مریض موجب
شفاست اسم یا سلام یکصد و یازده بار بخواند بر مریض بدد امید صحت ست اگر مریض غائب باشد روی
سوی او کرده بدد صحت یابد برای گشایش حال و فیروزی و نصرت و ایمن بودن از شر دشمنان سوره جمعه
هر شب بخواند اگر نتواند شب جمعه کافیست گشایش و روزی رود هر سوره فاتحه برای برآمدن هر مهم
چهل بار متصل به میم بسم الله و کلمه اَلرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ سه مرتبه و نیز لفظ اٰمِيْن سه مرتبه بر زبان رانده باشد تا هفت
روز بعمل آرد شب اول چون ماه نو به بیند همان زمان بِسْمِ اللّٰهِ سی بار سوره فاتحه بخواند تمام ماه از
آفات دنیا و عقبی محفوظ ماند اگر آنوقت خواندن میسر نیاید بعد نماز مغرب بخواند کلمه لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ تا آخر
صد مرتبه هر صبح بخواند فراخی رو نماید بعد از نماز فریضه سوره مزمل بخواند از شر دشمنان و فقر و فاقه ایمن
برای حل مشکلات و گشایش حال باین دعا مداومت نماید وَمَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ يَجْعَلْ لَّهٗ مَخْرَجًا تا آخر قل
برای برآمدن حاجات شب یازدهم هر ماه مستقبل قبله بدوزانو نشسته ده هزار بار بخواند واللّٰه المستعان
عَلٰى مَا تَصِفُوْنَ هر مرتبه که هزار بار تمام کند سر بسجده نهد و سه کرت امین بگوید بعد از فراغ هر حاجتی که
بخواهد روا گردد این آیت را بسیار خواند روزی وی فراخ گردد رَبَّنَآ اَنْزِلْ عَلَيْنَا مَآئِدَةً تا خَيْرُ
الرّٰزِقِيْنَ هر که این سنت و فرض بامداد و چهل و یکبار هر روز بخواند هرگز محتاج دیگری نشود و خدا روزی بیمنت از
رساند بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ يَا حَنَّانُ يَا مَنَّانُ يَا بَدِيْعَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ
يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ اَسْئَلُكَ بِنُوْرِ مَعْرِفَتِكَ يَا اَللّٰهُ يَا اَللّٰهُ يَا اَللّٰهُ هر که این آیت را
بسیار بخواند در همه حال صابر آید و نصرت بر و پرده گشاید رَبَّنَآ اَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا تا كَافِرِيْنَ
برای گشودن ابواب فتح و دولت و حفاظت از شر ظالمان يَا دَآئِمَ الْعِزِّ وَالْبَقَاءِ يَا ذَا الْجَلَالِ
وَالْجُوْدِ وَالْعَطَاءِ يَا اَللّٰهُ يَا رَحْمٰنُ يَا رَحِيْمُ بِحَقِّ اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَاِيَّاكَ نَسْتَعِيْنُ این آیت بعد هر نماز
بخواند بشرف قبولیت حضرت حق در آید رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا تا آخر عَلَيْهِمْ بجهت طلب بهشت بسیار بخواند
مَا شَآءَ اللّٰهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ این آیت بعد نماز هر فریضه یکبار یا سه بار بخواند نیکی آخرت
و دنیا یابد و از آتش دوزخ برهد رَبَّنَآ اٰتِنَا فِي الدُّنْيَا تا آخر باذن الله هر که این آیه مرتبه بخواند دلش
روشن شود و هدایت نصیب نشود رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوْبَنَا تا آخر وهاب هر که این آیت مداومت کند

مسلمانش میرانند و شفا بجانش رسانند توفنی مسلمًا والحقنی بالصّالحین هرکه این درود و رد خود
سازد حقتعالی از صغیره و کبیره او را پاک گرداند اللّٰهمّ صلّ علی محمّد عبدك و نبیّك و حبیبك
و رسولك النّبیّ الأمّیّ و علی آله برای خلاصی یافتن از قید و یا اضطرار دیگر سورهٔ یٰسین بخواند با صفو
اولی ست و از تیمم هم کافیست برای غم و الم دفع کردن بخواند لا إله إلّا أنت سبحانك إنّی کنت من الظّالمین از برکت
این دعا ها از شر شیطان امین گردد حسبی اللّٰه نعم الوکیل و نعم المولی و نعم النّصیر و نفّض
و أفوّض أمری إلی اللّٰه إنّ اللّٰه بصیر بالعباد ایضًا ربّنا لا تجعلنا فتنة للقوم الظّالمین
و نجّنا برحمتك من القوم الکافرین ایضًا بعد هر نماز صد بار بخواند دشمن او دوست شوند ❊
بسم اللّٰه الرّحمٰن الرّحیم یا دائم بلا فنا و یا قائم بلا زوال و یا مشیر بلا وزیر و یا صانع بلا
نظیر چون بسفر برآید آیة الکرسی بخواند حق تعالی کامیاب و با مقصود باز بجا رساند و وقت درآمدن
خانه بخواند برکت پیدا شود و از بلا محفوظ ماند برای طلب فرزند صالح بخواند ربّ هب لی من لدنك
ذرّیّة طیّبة إنّك سمیع الدّعاء برای بنده گرفتهٔ صبح و شام تا چند روز بخواند باز بر سد برای املاقات
مهجور ربّنا إنّك جامع النّاس لیوم لا ریب فیه إنّ اللّٰه لا یخلف المیعاد شب اول ماه محرم
چهل و یکبار فاتحه متصل بسم اللّٰه بخواند حق سبحانه تعالی او را مطلب رساند شب ماه محرم صد بار کلمهٔ
لا إله إلّا اللّٰه وحده لا شریك له له الملك و له الحمد یحیی و یمیت و هو حیّ لا یموت أبدًا
أبدًا ذو الجلال و الإکرام بیده الخیر و هو علی کلّ شیء قدیر از آتش دوزخ خلاصی یابد
هرکه هر شب ماه رجب صد بار سورهٔ اخلاص بخواند حق تعالی او را با جمیع اقربا و احبا مغفور گرداند هرکه
هفت روز هر صبح هزار بار تکبیر خواند حق تعالی کار بسته او آسان گرداند هرکه اللّٰهمّ ارزقنی طیّبًا و استعملنی
صالحًا بسیار گوید او را رزق حلال برسد و هم اعمال نیک اجل درآید ❊

فصل دوم در بیان نماز ها معموله پیران چشت

در افضل الفواد می آرد که جماعت جهودان از رسول صلعم سوال کردند که این پنجگانه نماز که بر امت تو
فرض گشته سبب آن چه بود و ثواب آن چه باشد فرمود وقت نماز پیشین حق تعالی خلایق را آفریده است
و آن وقت رحمت ست و نیز در آن وقت آتش دوزخ می تابند بنده دران ساعت خدا را عبادت کند
رحمت حق تعالی نثار و آتش دوزخ بر وی حرام گردد وقت نماز دیگر حضرت آدم علیه السّلام گندم خورده
بود از بهشت بیرون آمده هرکه در ین وقت بیاد الهی مشغول گردد از صعوبت آن وقت وا رهد غضب باریتعالی

محفوظ ماند وقت نماز شام بعد سیصد سال توبه حضرت آدم علیه السلام قبول درگاه الهی شد هر که نماز شش رکعت ادا کند سزاوار رحمت حق گردد وقت نماز خفتن اولیا و انبیا از دست ننهاده اند هر که نماز خفتن بگزارد حق تعالی جای او در زمرهٔ اولیا و انبیا گرداند وقت نماز فجر نزول رحمت است و دران وقت توبه قبول می افتد هر که نماز بامداد ادا بگزارد از گناهان پاک و مغفور و مرحوم گردد جهودان گفتند راست گفتی یا رسول الله که در کتاب توریت نیز همچنین مسطور است در سنن بامداد در رکعت اول بعد از فاتحه الم نشرح و در رکعت دوم بعد از فاتحه الم ترکیف بخواند از علت بوسیر محفوظ ماند **ترتیب نمازها** نوافل معمولی پیران چشت نماز اشراق چون آفتاب یک نیزه برآید دو رکعت نماز اشراق بگزارد و در رکعت اول بعد فاتحه آیة الکرسی تا هم فیها خالدون و در رکعت دوم بعد فاتحه امن الرسول تا آخر سوره و آیه الله نور السموات والارض تا کل شئ علیم بعد فراغ آن سر بسجده نهد و هر حاجتی و مقصدیکه در دل داشته باشد درخواست نماید حق تعالی روا گرداند **نماز استعاذه** و آن دو رکعت است بعد اشراق در رکعت اول بعد فاتحه قل اعوذ برب الفلق و در رکعت دوم قل اعوذ برب الناس بعد ازان **نماز استخاره** و آن نیز دو رکعت است در رکعت اول بعد فاتحه قل یا ایها الکافرون و در دوم قل هو الله احد بعد ازان دو رکعت نماز **صلوٰة النور** است در رکعت اول بعد فاتحه انها اول سورة الانعام تا یستهزؤن و در رکعت دوم از الم یروکم اهلکنا تا یستهزؤن و دیگر برای خلاص حساب روز قیامت دو رکعت در هر رکعت بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرون پنج پنج بار بخواند و بعضی مشائخ چشت پیش از نماز اوابین و بعد ازان نیز خوانده اند **دوگانه** وقت آن از یکپاس روز تا نصف النهار است سالی اما در شب اول وقت شب دوگانه نماز در هر رکعت بعد از فاتحه پنج پنج بار قل هو الله بخواند و اکثر پیران ما نمازهای نوافل بجماعت ادا کرده اند و بجماعت اولی تر است **نماز چاشت** وقت آن از یکپاس روز تا نصف النهار است دوازده رکعت پس سلام بگزارد و اگر نتواند چهار رکعت بیک سلام هم کافیست در چهار رکعت اول بعد از فاتحه در اول آن انا فتحنا و در دوم آن انا ارسلناک و در سوم انا انزلناه و در چهارم انا اعطیناک و در چهار رکعت ثانی بعد از فاتحه والشمس و در دوم والليل و در سوم والضحی و در چهارم الم نشرح و در چهار رکعت ثالث بعد از فاتحه چهار قل در هر رکعت یک قل بخواند هر که روزی بر دی تنگ گردد بعد آن دو رکعت **صحت النفس** بخواند در رکعت اول بعد از فاتحه آیة الکرسی یکبار و سورهٔ اخلاص پنج بار بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه امن الرسول یکبار و الضحی سوره اخلاص پنج بار بخواند هیچ مرض نکراید **نماز فی الزوال** چون اندک سایه آفتاب بگردد چهار رکعت بیک سلام بگزارد و در هر رکعت بعد از فاتحه سورهٔ اخلاص پنج بار یا ده بار یا سه بار و نصف النهار در عظمت و کرامت برتر از نصف اللیل است چون وقت نماز ظهر آید چهار رکعت

نماز سنت قبل از فرض بعد از فاتحه چهار قل بخواند و در دو رکعت سنت بعد از فرض پس از فاتحه در رکعت اول آیة الکرسی و در دوم امن الرسول بخواند **صلوٰة الخضر** بعد از نماز ظهر ده رکعت به پنج سلام ادا نماید و در ان ده رکعت بعد از فاتحه ده سوره آخر قرآن بخواند خضر علیه السلام را دریابد بعده دو رکعت **صلوٰة الاستقامت** در رکعت اول بعد از فاتحه سوره والضحی یکبار در رکعت دوم بعد از فاتحه سوره الم نشرح یکبار پیش از نماز عصر چهار رکعت سنت اگرچه موکده نیست ادا نماید بخواند در چهار رکعت از سوره اذا زلزلت تا الهکم التکاثر که این چهار سوره متصل اند و اگر بجای سوره اذا زلزلت الارض سوره البروج ختم کند وفع مار و کژدم گردد مجرب است چون از نماز فارغ شود سوره تبارک پنج بار بخواند تا اثر محبت حق تعالی گردد بعد ازان سوره والنازعات بخواند مقام باراحت در بهشت باید بعد خواندن مستعاب عشر مشغول گردد بدین ترتیب سوره فاتحه و قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق و قل هو الله و قل یا ایها الکافرون و آیة الکرسی و کلمه تمجیدانیه سوره سبحت سبع بار باتمیه بخواند یکدسته بعدد ما علم الله و زنته ما علم الله و ملاء ما علم بخواند و درود اللهم صل علی محمد عبدك ونبیك وحبیبك ورسولك النبی الامی وعلی اله واصحابه اجمعین و دعاء اللهم اغفر لی ولوالدی تا اخر ارحم الراحمین و دعاء اللهم یا رب افعل بی وبهم عاجلا واجلا فی الدین والدنیا والاخرة ما انت له اهل ولا تفعل ما نحن له اهله انك حلیم جواد کریم ملك بر رب رؤف رحیم بسم الله الرحمن الرحیم سبحان الله العلی الدیان سبحان الله المنان سبحان الله لشدید الارکان سبحان الله فی کل مکان سبحان الله من لا یشغله شان عن شان سبحان من یذهب باللیل ویاتی بالنهار این همه هفت بار باتمیه بخواند بعد بسم الله الرحمن الرحیم سبحان الله ونحمدك علی حلمك بعدد علمك نحمدك علی عفوك بعد قدرتك سبحان من له الطاف خفیه سبحان الله حین تمسون وحین تصبحون تا تخرجون سبحان ربك رب العزة تا رب العلمین فلله الحمد رب السموات تا عزیز الحکیم فالحمد لله نحمده ونستعینه ونؤمن به ونتوکل علیه ونشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له ونشهد ان محمدا عبده المصطفی ورسوله المجتبی هو الذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون من یهده الله فلا مضل له ومن یضلله فلا هادی له ونعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سیئات اعمالنا یکبار بخواند یا جبار بست و یکبار بگوید بخواند تا غروب آفتاب یا الله یا رحمن یا رحیم میخوانده باشد تا حق تعالی حاجتها او برآورده در زمره دوستان خود شمارد **نماز مغرب** در دو رکعت اول بعد سوره تنهای متبرکه مبارک و میمن بخواند اگر کسی تقول گیرد

نیک آید و در رکعت نماز سنت بعد از فاتحه قلیا و قل هو الله با فسبحان الله حین تمسون تا ترجعون
و سبحان ربک رب العزة تا آخر بخواند بعده دو رکعت نماز **حفظ الایمان** بعد از فاتحه اخلاص
هفت بار و سوره الفلق یکبار بعد از سلام سر بسجده نهاده سه بار یا حی یا قیوم ثبتنی علی الایمان
بگوید بعده شش رکعت نماز او بین بده سلام بگزارد و اقل آن شش رکعت ست بسه سلام و در هر رکعتی
بعد از سلام سر بسجده نهد و سه بار اللهم ارزقنی توبة تعتب بها محبتک فی قلبی یا محبب التوابین بعد دو
رکعت **صلوة البروج** بگزارد در رکعت اول بعده سورة البروج یکبار و در دوم بعد فاتحه سورة الطارق
یکبار بخواند هر که بعد از هر نماز این دعا بخواند حق تعالی نماز او را قبول گرداند اللهم انت السلام
و منک السلام و الیک یرجع السلام حینا ربنا بالسلام بارکت ربنا و تعالیت یا
ذ الجلال و الاکرام و این دعا هفتاد بار بخواند یا شفیق یا رفیق نجنی من کل ضیق حاجت
او روا گردد نماز عشا بعد از فرض چهار رکعت سنت در رکعت اول بعد از فاتحه ایة الکرسی تا خالدون
و دوم امن الرسول تا آخر و در سوم شهد الله تا آخر و در چهارم قل اللهم تا آخر حساب بخواند امام در
سوره تبارک ختم نماید تا برای تفاءل نیکو آید و در رکعت مبدا فرض در رکعت اول بعد فاتحه قلیا یا یها
و در دوم بعد فاتحه اخلاص یکبار بخواند و در سه رکعت واجب الوتر بعد فاتحه انا انزلنا و در دوم قلیا و در
سوم اخلاص بعد از قل تکبیر گوید و قنوت بخواند بعد از وتر چهار رکعت **صلوة السعادت** ادا نماید
بروایتی پیش از وتر بعد از فاتحه آیة الکرسی یکبار انا انزلنا سه بار اخلاص پانزده بار بخواند بعد سلام
سر بسجده نهد بگوید یا حی یا قیوم ثبتنی علی الایمان اگر مطلبی داشته باشد از خدا خواهد برای عرض
مطلب هفت روز شرط ست اگر نتواند همیشه حسبة لله بخواند فیض عظیم ست اگر بمیرد با ایمان رود
و دو رکعت برای روشنائی چشم خود یا دیگری بخواند بعد از فاتحه انا اعطینا پنج بار و پس از سلام بگوید سه بار
اللهم مستغنی بسمعی و بصری و اجعلنی بالوارث منی و هر بار که خواند بر هر دو نرا نگشت بدهد
و بر چشم مالد اگر حسبة لله بخواند زهی سعادت وقت نیم شب چهار رکعت **صلوة العاشقین**
بخواند بعد از فاتحه یا صد صد بار و در دوم بعد از فاتحه یا حنان صد بار و در سوم یا رحیم صد بار و در
چهارم یا ودود صد بار تا یکی از عاشقان صادق گردد بعده دو رکعت **صلوة الغرب**
بخواند در هر رکعتی بعد فاتحه اخلاص و پس از سلام هفتاد بار استغفار قرب باری عز اسمه و دولت ابدی
نصیب گردد و بعد از ان درود هزار بار و اخلاص هزار بار حضرت خواجه قطب الدین قدس سره
هر شب این درود سه هزار بار ورد خود کرده بود اللهم صل علی محمد عبدک تا آخر تلک تا

از شب دوازده رکعت تنجر بسه سلام و یا شش سلام بخواند و هر رکعتی بعد فاتحه آیة الکرسی یکبار و اخلاص سه بار و اگر نتواند اخلاص سه بار یا یکبار هم کافیست و بعضی مشایخ در رکعت اول بعد دوازده بار سورهٔ اخلاص خوانده یک یک بار در هر رکعت کم کرده اند چنانچه در رکعت اخیر یکبار خوانده بعضی مشایخ هشت رکعت و بعضی چهار رکعت و نماز تهجد بر رسول صلعم فرض و بر امت او سنت موکده ست و بعضی گفتند هیچ قرات و تهجد شرط نیست هر چه داند ما یجوز به الصلوة بخواند - رسول علیه السلام میفرماید چهار رکعت بیک سلام بخواند در هر رکعت بعد فاتحه قل یا سه بار بعد سلام آیة الکرسی یکبار بخواند آتش دوزخ بروی حرام گردد چهار رکعت بیک سلام در هر رکعت بعد فاتحه امن الرسول تا آخر یکبار ثواب حج یابد دو رکعت بعد فاتحه آیة الکرسی و اخلاص یکبار بعد سلام سر بسجده نهد و آمرزش پدر و مادر خود درخواهد - دو رکعت بعد فاتحه والتین و اخلاص و معوذتین یکان یکان بخواند یکشاید حق تعالی بروی درهای بهشت و بندد ابواب دوزخ - دو رکعت نماز در هر رکعت بعد فاتحه اخلاص سه بار پس حق تعالی روشن کند بروی تاریکی گور و آسان گردد عذاب منکر نکیر و روز قیامت - دو رکعت بعد از فاتحه اذا جاء نصر الله پنج بار بیامرزد حق تعالی او را و هفتاد حور او را در بهشت دهد - پیش از نماز چهار رکعت بیک سلام در هر رکعتی بعد از فاتحه آیة الکرسی یکبار و انا اعطیناک یازده بار تا دو بست سال نماز قضا را کفارت گردد و نماز مادر و پدر و اجداد او را کفایت شود نویت ان اصلی لله تعالی اربع رکعات کفارت انفضا متوجها الی جهة الکعبة الشریفة الله اکبر دو رکعت بعد از فاتحه آیة الکرسی یکبار و اخلاص صد بار بخواند و بعد از سلام سر بسجده نهد و این دعا هفت بار بخواند بسم الله الرحمن الرحیم یا نور النور یا الله یا رحمن یا رحیم افتح ابواب رحمتک و مغفرتک علی و علی من یدخل الجنة اعفنی من النار و بها از عذاب دوزخ و عقاب دنیا و عقبی دو رکعت بعد فاتحه اخلاص صد بار بخواند بر بها از عذاب منکر و نکیر و تنگی گور دیگر - دو رکعت بعد فاتحه اذا زلزلت الارض پانزده بار تا از تنگی معیشت برهد صلوة السعادت بگزارد و هرگز بدبخت نشود و کشایش رزق گردد فوائد نماز ماه محرم شش رکعت بسه سلام ادا نماید در هر رکعتی بعد از فاتحه آیة الکرسی پانزده بار و اخلاص سه بار بعد سلام سه بار سبحان الملک القدوس گوید تمام سال روزی فراخ گردد دیگر در شش رکعت در هر رکعت بعد فاتحه سورهٔ انعام یکبار و در دوم بعد فاتحه سورهٔ یسین یکبار بخواند ابواب بهجت و شادمانی بروی گشاده گردد - چهار رکعت بیک سلام بخواند در هر رکعتی بعد فاتحه آیة الکرسی سه بار اخلاص ده بار پس از سلام سورهٔ اخلاص صد بار هر چه بخواند از حق زود یابد چون یک نیزه آفتاب بلند شود دو رکعت نماز بخواند بعد از سلام این دعا بخواند بسم الله الرحمن الرحیم یا اول الاولین و یا آخر الآخرین لا اله الا انت خلقت اول ما خلقت فی هذا الیوم و تخلق آخر ما تخلق

فی هذا الیوم ما اعطنی خیرما اوتیت فیه انبیائک واصفیائک ثواب البلایا واسهم فی مثل
ما اعطیتهم فیه من الکرامة بمن محمد صلعم هرچه از خدا درخواهد قبول افتد ودرین نماز معمول حضرت
خواجه عثمان هارونی قدس سره است که بنقصان او اکرده آمد - بعد از برامدن آفتاب یک نیزه شش رکعت
بسته سلام در هر رکعتی بعد فاتحه والشمس وانا انزلنا واذا زلزلت واخلاص ومعوذتین یکبار بنجواند
بعده سر بسجده نهد هفت کرة قلیا بخواند هر حاجتی که بخواهد بیاید - در شب اول ماه چهار رکعت بیک سلام
بعد فاتحه قلیا و در دوم اخلاص و در سوم و چهارم معوذتین پانزده پانزده بار بخواند پس از سلام سر بسجده
نهد هفت بار ایاک نعبد و ایاک نستعین و هفت بار درود بخواند از جمیع بلاها در امان ماند درین ماه یک
لک و بست هزار بلاها نازل میشود و سخت ترین روزها آخرین چهار شنبه شمرده اند بروز مذکور پیش از نصف
النهار چهار رکعت بیک سلام در هر رکعتی فاتحه انا اعطینا نهده بار و اخلاص پنج بار بخواند حق تعالی او را
از بلیات تمام سال در امان خود نگهدارد ؛ اول پنجشنبه ماه رجب روزه گیرد و شب آدینه بعد از سنت نماز
شام و اوابین دوازده رکعت نماز لیلة الرغائب شش سلام ادا نماید در هر رکعتی بعد از فاتحه انا انزلنا
سه بار و اخلاص دوازده بار بخواند بعد از فراغ این درود بخواند اللهم صل علی محمد النبی الامی وعلی اله
پس سر بسجده نهاده هفتاد بار سبوح قدوس رب الملائکة والروح بخشید هفتاد بار این دعا بخواند
رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم فانک انت العلی العظیم بعده بار دوم سر بسجده نهاده هفتاد بار
بگوید کلمه سابق الذکر و حاجت در سجده بخواهد روا گردد بعد از ان نماز خفتن بگزارد سوم و چهارم و پنجم و
بروایتی سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم ماه رجب بعد از چاشت در سه توابخ هر روز غسل نموده دوازده رکعت
نماز معمول خواجه اویس قرنی قدس سره بسته سلام ادا نماید در چهار رکعت اول هرچه از قرآن داند بخواند
بعد از سلام هفتاد بار بگوید لا اله الا الله الملک الحق المبین لیس کمثله شیء فی الارض ولا فی السماء
وهو السمیع العلیم و در چهار رکعت ثانی بعد فاتحه اذا جاء یک یک بار و بعد سلام هفت بار انک امری
معین بحق ایاک نعبد و ایاک نستعین و در چهار رکعت ثالث بعد فاتحه اخلاص سه سه کرة و بعد سلام هفتاد بار
الم نشرح بخواند و دست بر سینه گذاشته از حق تعالی حاجت درخواست کند روا گردد تا از غسل فارغ شود
با کسی سخن نگوید ممنوع است - و در شب بست و هفتم ماه مذکور برای درازی عمر چهار رکعت بیک سلام در هر رکعتی
بعد فاتحه هر سوره که داند بخواند ایضا در شب مذکور دو رکعت نماز بعد از فاتحه هر سوره بخواند بعد از
سلام صد بار کلمه تمجید و استغفار صد بار درود و صد بار بخواند حاجت روا گردد ایضا در شب مذکور علیهما السلام را
معراج بود هر که این شب را زنده دارد و او را نیز معراج شود و درین شب صد رکعت در هر رکعت بعد فاتحه اخلاص

پنج بار چون فارغ شود صد بار درود صد بار استغفار و صد بار کلمه تمجید بگوید و سر بسجده نهد هر حاجتی که خواهد روا گردد و در شب اوّل دوازده رکعت بخواند بسه سلام و در هر رکعت بعد فاتحه پانزده بار اخلاص بخواند از جمیع گناهان پاک گردد برای قبول توبه در شب دوشنبه اول ماه غسل کند و دوازده رکعت بسه سلام در هر رکعتی بعد فاتحه هر سوره که داند بخواند حق تعالی توبه او قبول کند و باستحکام رساند حضرت رسول علیه السلام میفرماید که در شب برات یعنی پانزدهم ماه صد رکعت نماز به پنجاه سلام در هر رکعتی بعد فاتحه اخلاص ده بار بخواند او را حصول سعادت ابدی پیدا آید و مغفرت را شاید **ایضاً** فرموده در شب مذکور دو رکعت بعد فاتحه آیة الکرسی یک بار اخلاص پانزده بار و روایتی دوازده رکعت بشش سلام در هر رکعت بعد فاتحه اخلاص ده بار و بروایتی سی رکعت پانزده سلام در هر رکعتی بعد فاتحه انا انزلناه یکبار و اخلاص سه بار بخواند و بعد از هر سلام بگوید لا اله الا الله وحده تا آخر و سبحان الله والحمد لله تا آخر یکبار و درود صد بار و آیة الکرسی سه بار و هم بروایتی در این شب دو رکعت نماز برای گشایش حال در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص هزار بار بخواند حق تعالی گشایش رزق گردانده پیغمبر صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم میفرمایند هر که در شب اول ماه دو رکعت نماز بعد فاتحه انا فتحنا یکبار بخواند تمام سال در حفظ حقیقی ماند و هر بست رکعت سنت تراویح آنچه و اخلاص معین خواند معمول حضرت عثمان رضی الله عنه ست هر که در شب قدر بیستم بست و هفتم ماه صد رکعت نماز با پنج و بست سلام در هر رکعت بعد فاتحه انا انزلناه ده بار و اخلاص سه بار بعد هر سلام تسبیح تراویح بر زبان راند حق تعالی از دوستان خود گرداند و در شب قدر اختلاف ست نوزدهم و بست و چهارم و بست و پنجم و بیشتر مشائخ بست و هفتم معین نموده اند و الله اعلم بالصواب در شب عید الفطر دوازده رکعت بسه سلام در هر رکعت بعد فاتحه اخلاص پانزده بار یا پنجبار بخواند ثواب عبادت یکسال در نامه او ثبت نمایند و اگر در آن سال بمیرد رتبه شهادت دهند روز عید الفطر بعد از نماز و خطبه در هر چهار رکعت بعد از فاتحه پنج اسم و در رودم و الشمس و الضحی و در چهارم اخلاص بخواند ثواب هزار روزه و هزار نماز و هزار حج بدهند و جای او در بهشت گردانند ❊ در شب اول ماه رجب دو رکعت بعد از فاتحه در اول رکعت سه مرتبه از ابتدا را سورهٔ انعام و در دوم بعد فاتحه سوره اخلاص بخواند بیامرزد حق تعالی او را و ثواب هزار حج بدهد حضرت شیخ فرید الدین گنجشکر قدس سره میفرمایند که درویش باید در شب عشره اول ماه رجب بعد از نماز خفتن دو رکعت نماز بخواند در هر دو رکعت بعد فاتحه انا اعطینا و اخلاص یکبار بخواند تا ثواب او را آمرزیده و کشایش حال او گردد

فوائد نمار سالیانه و تسخیر کواکب چون آفتاب بدقیقه اول از برج حمل گراید دوازده رکعت بشش سلام در هر رکعت بعد فاتحه والشمس دوازده بار بخواند و بعد هر سلام سر بسجده نهاده دوازده بار سبحان الله گوید بعد سی صد و شصت و پنجبار کلمه اشهد ان لا اله الا الله تا آخره برای خوشی تمام آن سال بر زبان راند تمام سال خوش گذارد

چون شرف آفتاب روی نماید یعنی شمس در درجهٔ دهم از برج حمل مثل کند ده رکعت به پنج سلام در هر رکعتی بعد فاتحة الم نشرح سه بار بخواند بعد سلام یازده یازده بار سوره کافرون بخواند هر حاجتی که خواهد در تمام سال حاصل ماند ✦
صوم بر دو نوع است صوم شریعت و صوم حقیقت صوم شریعت آنست که از صبح تا شام از اکل و شرب خود را باز دارد و صوم حقیقت آنست که زبان را از ناسزا گفتن و چشم را از ناشایسته دیدن و گوش را از استماع اصوات و اذکار خلل پذیر بضبط آرد و دل را از وسوسهٔ شیطانی نگاهدارد آنزمان خود را صائم پندارد رسول علیه السلام فرمود هر که تمام سال روزه داشت و نه افطار کرده و محنت رائگان کشیده و از صوم مدام صوم مراد وی ثواب شهر داده چرا که مداومت بعادت گراید و بکروز افطار دیگر روز داشتن بمحنت گراید درین روزه اجر بی پایان و ثواب بیشمار است فرمود صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم که در ماه محرم بروز پنجشنبه و بروز آدینه و بروز متواتر روزه دارد عبادت صد سال در نامهٔ اعمال او بنویسند و در حدیث آمده من صام یوم عاشوراء کانما صام الدهر یعنی هر که روز عاشوره روزه دارد گویا تمام سال روزه داشته باشد و بروز آخرین چهارشنبه روزه دارد حق تعالی از بلیات دنیا برآرد شب و روز بست و هفتم ماه رجب عظمت و حرمت بسیار است هر که درین روز روزه دارد ثواب هزار حج و هزار روزه دریابد بعد از مردن ثواب یابد محنت نشاید داشت از مشایخ شب قدر در آخر عشره همین ماه یافته اند روزهای ایام بیض که سیزدهم چهاردهم و پانزدهم ماه است چون حضرت آدم علیه السلام از بهشت برآمد همه اندام از غم و الم سیاه شده بود بموجب فرمان بارتعالی این سه روز نگهداشته حق تعالی از برکت این روزه توبهٔ او قبول نمود روز اول ثلث بدن برنگ اصلی آمد روز دوم دو ثلث روز سوم همگی صفا گردید و سیاهی برطرف شد زکوة بر امم ماضیه ربع مال بود و رسول الله علیه و آله وسلم در عهد خود چهل حصه بر صاحب نصاب از مال زکوة مقرر کرده درهم و بیست می نماید که زکوة بر سه نوع است زکوة شریعت و زکوة طریقت و زکوة حقیقت زکوة شریعت آنست که از دو بست درهم نیم درهم در راه خدا بتعالی صدقه نماید و زکوة طریقت آنست که دو بست درهم بیچ درهم نزد خود نگهدارد و همگی برای خدا صدقه نماید و زکوة حقیقت آنست اگر بر درویشی دو بست درم موجود آید باید که همان زمان همه را حسبة لله صرف نماید که درویش مالدار نشاید ✦ در صدقه پنج شرط لازم است دو شرط پیش از عطا و دو شرط هنگام عطا و یک شرط بعد از عطا اما این دو شرط که پیش از عطاست یکی آنکه هر چه در راه خدا بتعالی صدقه نماید از وجه حلال باید دوم آنکه بمردان صالح و متقیان عنایت فرماید نا بفسق و فساد خرج ننماید و آن دو شرط در حالت عطاست یکی آنکه آنچه بدهد بتواضع و انبساط و بانشراح دل بدهد دوم آنکه خفیه دهد تا ریا او را مدخلی نباشد و آن یک شرط که بعد از عطاست آنست که هر چه بدهد باز از زبان نیاورد و ذکر آن نکند و جزا آن نخواهد روزی حضرت پیر دستگیر در دائره شریف زیر درخت جامن تشریف میداشتند درین اثنا

قدوهٔ ارباب دین زبدهٔ اهل یقین بایزید عصر سید جعفر عرف خدائی قدس سره که خلیفه حضرت مرشد آفاق
وهم خرقه وهم کفو حضرت پیر دستگیر بودند سوال کردند که چنان مشهور است که نه یکنفر از شش صد کوپن میشد او اکثر مردم
برای طلب کوپن سائل میشدند که نه در جواب آن میگفت که هر جا گوپنی بغیر من یعنی از من جدا بینید این کوپن را ببرید
اجازت هست چون آن شخص سایل میرسید و هیچ یک کوپن را از کدام علیحده و جدا نمیدید اگرچه در مکان علیحده علیحده
بودند بغیر کدام نمی یافت حضرت پیر دستگیر از زبان درافشان فرمودند بابا صاحب انچه قدر کار است بیائید را
محکم در آغوش گیرند سید جعفر قدس سره بموجب امر عالی آغوش خود را از وجود مبارک پر ساخت بعد فرمودند
که بر هر برگ و شاخ این درخت نظر نمائید که چه چیز پیدا است چون بنظر تحقیق نیک نگاه کردند بر هر شاخ و بر هر برگ
وجود مبارک حضرت پیر دستگیر را خود با هم مانند یکی میدیدند که مثل آئینه خانه هزار در هزار شیشه هر دو صاحب
کمال علیحده علیحده در هر شاخ و برگ موجود بودند و هیچ برگ از منظر عالی خالی ندیدند از معاینهٔ این واقعات میر
سید جعفر قدس سره را وسوسه خاطر که از این حرکات خاطر نشین بود برطرف گردید الحمد لله علی ذلک روزی
حضرت پیر دستگیر در اسمعیل آباد که متصل دائره شریفه واقع است در مسجد دوکان زیر درخت تشریف میداشتند
و مجلس سماع مزین بود درین اثنا شخصی از عالمان مدعیه سوالی خاطر که قرار داده بود وارد گردید چون از مردم کثیر
مجلس معمور بود آن مرد بجهت تفضیل شان خود بهر نشستن جستجوی مکان میکرد و بهر طرف نگاه میکرد حضرت پیر دستگیر
دو هره را نوفت ارشاد فرمودند دو هره بهیکه نیا یا چوترا جو لگاے پیٹھ اگا پیچھا کیا دیکھی جہان جائے جائے
تہان بیٹھ ۞ شخص مذکور جائیکه استاده بود همانجا نشست بعد دیر یکه سماع بآخر رسید آنعزیز سوال کرد حضرت
شاه مردان مرتضی علی کرم الله وجهه وقت رحلت بحضرت امام حسن و امام حسین رضی الله عنهما وصیت فرمودند
که بعد غسل و تکفین تابوت را بر پشت ناقه گزاشته بیرون شهر ببرند چون برقع پوشی ملاقی شود مهار ناقه را بدست
او سپرده خود معاودت بسوی خانه نمایند حضرت امامین بعد رحلت بموجب وصیت بعمل آوردند ۔ راه رفته بودند
که برقع پوشی دو چار شد ناقه را حواله او کرده خود متوجه بدولتسرای گردیدند باز نگاه مبارک صاحبزاده ها بجانب
در گذشت که این برقعه پوش را دریافت باید نمود که کدام کس است باز برگشته بزودی آمده دیدن روی او نمودند
او قبول نکرد صاحبزاده ها باضطرار از روی وی برقعه برکشیدند همان ذات مبارک حضرت شاه مردان مرتضی علی کرم
وجهه که در پرده ناقه را خود می بردند اما درین چه حکمت بوده است که خود بظاهر از این جهان رحلت فرموده و
درون برقعه ظهور رسیده اشتند حضرت پیر دستگیر فرمودند که جواب این مسئله بگفتگو راست می آید بیائید را محکم بگیرید آن شخص
هر دو دست مبارک انداخت و مستحکم کرده بعده فرمودند که به بین چه بنظر می آید آن شخص شیشها کشاده چه می بیند
که پیر دستگیر بر تنه درخت تشریف میدارند و بر هر شاخ و بر هر برگ ظهور ذات مبارک بود که معاینه میشد ارشاد کردند

که چنین قدرت بغلامان غلام آنحضرت هم هست و برکنه ذات عالی عقل و فهم را عبور نیست اسرار اولیا اولیا دانند
الحمد لله علی ذلک **حضرت پیر دستگیر** از آنجمله کوچ فرموده براه قصبه بوندری باراده دهلی روان شدند سید الله یار
از قوم مغل قلعدار قصبه مذکور بود بشرف قدمبوسی مشرف گردید در آن ایام گوشید گر و سکهان برپا شده بود برای
دفع شر و فساد و حصار مجلس و قلعدار مذکور درخواست دعا کرد فرمودند امر شما باستقلال تمام در اینجا باشند ما همراه
شما هستیم مغل بخاطر خود گذرانید که عجب حالتی هست خود گریزان بدهلی میروند و ما را بازن اینجا باستقلال تسلی
میفرمایند حضرت پیر دستگیر از صفای باطن براراده خاطر او اطلاع یافتند لیکن هیچ اگاهی نساختند روانه بیشتر
گردیدند اتفاقا بعد چندی هنگامه سکهان بطول انجامید و با مغل مذکور جنگ بمیان آمد در عین هنگامه کارزار
می بینند که حضرت پیر دستگیر سوار براسپ و نیزه در دست دارند و همروی شریک حرب هستند توجه سامی
مغل فتحیاب گردید از میدان جنگ جهاد نصرت یافته بقلعه خود مراجعت کرد تا که در صف جنگ بود آنحضرت را
میدیدند چون نزدیک شهر آمدند ضیافت منعب و متیمر باند بعد از انقضای مدت مدید و رفع هنگامه حضرت پیر دستگیر
از دهلی بهان راه تشریف آوردند سید الله یار بر سوخ تمام و اعتقاد ارادت اختیار کرد و داخل مریدان این
خاندان گردید فیضها برد الحمد لله علی ذلک **در وقت عالمگیر بادشاه** روح الله خان امیری بود بخدمت
اولاد میر قاسم علی سبزواره که صاحب کمال عصر خود گزشته اند اعتقاد تمام داشت چنانچه دست ارادت
خود را به میر امام الدین که از اولاد میر مغفور ساکن باره بود داده به بندگی قیام داشت امام الدین موصوف
بسبب صحبت ناشایسته در اختلاف هدایت افتاد و طریقه آباواجداد فراموش ساخت اکثر سخنان ناشایسته
در حق صحابه کرام از دصدور می یافت روح الله خان چون بودن میر را شاه جهان آباد و عصر بادشاه متدین موجب
وبال و نکال خود انگاشت که مبادا سخنی از گفته میر امام الدین در گوش بادشاه رسد باعث بیحرمتی امیر و کساد بازاری میر گردد
بخدمت بادشاه عرض کرده و بسبب عقیده خود ظاهر ساختند جاگیر میر قصبه پانی پت کرده داد که در انجا بفارغ البال
باشند میر از انجا رخصت شده در پانی پت بحکم و سکونت اختیار کرد و بعد از چندگاه حضرت پیر دستگیر بطریق سیر در
قصبه مذکور رونق بخش گردیدند چون ذات ستوده صفات شهره آفاق بود اکثر مردمان شوکت و اجلال آنحضرت
پیش میر امام الدین و پسرش نصیر الدین بیان میکردند چون اهل نقص مردان ولایت بعداد حضرت شاه مردان قایل
نیستند انکار میگیرند از شنوح تشریف آنحضرت روزی نصیر الدین پسر امام الدین بطریق استهزاء آزمایش قاصد خدمت
والا درجت شده در اثنای راه با مردمان هم شرب خود گفته می آمد که امروز پیش شخصی میروم میبینم که چه
کرامت دارد چون نزدیک بمستقر آنحضرت صفیر آگاه رسید آنحضرت دفعه حرکت نموده جذبه و نعره بلند
فرمودند که این مرد و را فضلی را گرفته پیش من آرید چون حضار مجلس اکثر متوطن قصبه بودند اگرچه بخدمت

آنحضرت رسوخیت تمام داشتند لاکن از خوف حکومت و ظاهرداری امام الدین استحکامی مغزابی دست ندارد
که آزا بیحرمت ساخته پیش آنحضرت بدرویشان حاضرالوقت امر کردند که این بی بصیر بدیر شما ست بگیرید و دستارش
در گردنش درانداز ند و جلد تر پیش من آرید آن شیران بیشه طریقت و شجاعت ارشاد آنحضرت را بطرفة العین
بجا آورند و آنحضرت بنفس نفیس پیش خود انداخته بالای سینه اش سوار شده لت بلیغ کردند و فرمودند که دو
از پاهایش بکشند همچنان کردند پاره ساختند از زیر پا بیرون آمد و پاشنه اسم مظهر اصحاب کرام من برامد آنحضرت و همان
حال انکا غذر اچشم انصاف خود خم فرموده بوسها دادند چون زبردتو بیخ نفی الحقیقت عین موجب اثبات بود
از حد در گذشت نصیر الدین استغفا پیش آمد و توبه نمود از کرده گذشته خود اما کرد از استماع ایحال ام امام الدین مع
خویشان و اقربا خود بجناب الارسید از عقائد فاسد باز آمده و تائب شد و نصیر الدین راه دخل در طریقه
بهشتیه مرید انجناب ساخته چنانچه این نقل در پانی پت شهرت تمام دارد **الحمد لله محمد علی فی لک**

فصلست روزی حضرت پیر دستگیر از قصبه کهرام بطرف سیوا تشریف می بردند و در اثنار راه مزار شریف
برگزیده صمدیت مقبول بارگاه احدیت حضرت شاه محمد حاجی ابن سید محمد عرف ابابکر ابن شاه سید زید
شهید قدس سره واقع ست برای زیارت روضه منوره موصوف متوجه شدند زیر آستانه سنگیست پین بر آن سنگ
سر خود نهاده منتظر زیارت بودند بهنگام زوال و موسم گرما و حرارت آفتاب بشدت بود عرق از جبین مبارک جاری
بعد دو گهڑی سر برداشته خواستند که سر بر سنگ بزنند درین اثنا آواز آمد که ای فرزند من بنهار رو در مکان میل
و شتابی مفرما و همان زمان ارواح مبارک حاضر شدند و فرمودند که اینقدر جلدی مناسب حال درویشان نباشد
التماس کردند که فقیر بجهت زیارت بزرگان خود می آید و از اینجا بی استفادهٔ زیارت جمال مبارک نه گردد
پس از جای دیگر چه توقع دارد و اگر یک لحظه تشریف فرمودن توقف و اهمال دیگر بوقوع می آید سر خود بالای
این سنگ چنان میزدم که پاره پاره میگردید فرمودند که امروز روز جمعه بود برای ادای نماز در مکه معظمه رفته بودم
ازاین سبب درنگ بمیان آمد چون بر خطرهٔ خاطر ایشان انکشاف شد بجلدی رسیده ام سبحان الله نبی
ولایت والا نژادی سیدی مقبول کومنین و زهی قدر و منزلت آن والاجاه که اولیا الله مرآة خاطر ایشان
باین حد منظور داشته اند **الحمد لله علی فی لک** روزی دانای رموز حقیقت عالم اسرار طریقت خازن
گنجینه اسرار لایزالی یعنی حضرت شاه ابوالمعالی قدس سره شیر بنج تناول میفرمودند حضرت پیر دستگیر
و دیگر اکثر یاران اعلی بخدمت عالی حاضر بودند ارشاد شد که ای یاران بیائید چیزی بخورید هیچ کس جواب نداد
حضرت پیر دستگیر دستها شسته در یکطرف بخوردن شیر بنج مشغول شدند نزد بعضی یاران این معنی
پسند نیفتاد با خود ها میگفتند که اینچه بی ادبیست با پیر و مرشد خود در یک ظرف تناول خورش می شوند

میران صاحب فرمودند فقیر ناچار است که الامر فوق الادب واقع است خلاف ارشاد مرشد چگونه توان کرد
انکار آن جا بزبندها آنها مرتبه دیگر هم نفرس پیش آورد این گفتگو بسمع مبارک حضرت پیر مرشد جا یافت آنزمان
جواب این را منحصر بر وقت دیگر گزاشتند و بنخاطر مبارک خواستند روز دوم که خلفاء راشدین دوازده اسامی بودند
و اکثر یاران دیگر صاحب اقتدار هم در آنوقت حاضر بودند ارشاد شد که امروز سر باید کرد و از کشتها هر یک درویش
بیشکر بیارد همه کس متوجه آن مهم گردیدند هر یکی بقدر وسع بیشکر معدود بقدر چهار چهار و پنج پنج عدد آوردند پیش
آنحضرت حاضر کردند پس از آن حضرت پیر دستگیر را هم بهمان نهج امر کردند چون ایشان بموجب امر عالی بعزم
سرانجام عازم شوند هنوز در اثنای راه بودند دهقانیان پشتارهای بیشکر بسیار و انچه نان و روغن و سبزی
از قسم ماکولات ماحضر داشتند بر سر خود داشته پیش حضرت پیر دستگیر حاضر کردند و آنحضرت بنظر اقدس حضرت
مرشد آفاق گزرانیدند آنزمان ارشاد شد که آن یاران شما که دیروز حق میران صاحب را بقسم ظن میکردند حالات
قدر و منزلت ایشان دریابند بمقدار خود ها خوض نمایند برگزیده درگاه ایزدی را چگونه عزت و حرمت باید کرد
مرتبه ایشان فزون از حد قیاس و در بیان است **الحمد لله علی ذلک تقلست** زبانی قدوة الواصلین
زبدة المحققین مقبول درگاه لم یزلی میان کرم علی شاه که بعد از رحلت حضرت پیر دستگیر پس از یک نیم سال شوق
زیارت بیت الحرام بر بین فقیر غالب آمد بی اختیار روانه شدم بعد قطع منازل و طی مراحل بساحل مقصود
رسیدم روزی متصل حرم شریف مجلسی واقع بود فقیر را هم مستحق تصور فرموده داعی شدند چون در
مجلس حاضر گشتم دیدم که مجلس بطریق خاندان چشت آراسته اند که از سماع و وجد و حال و رقص هیچ فروگزاشت
نبود قوالان بزبان عربی می سرائیدند از شخصی پرسیدم که این مجلس بنام کدام بزرگوار مقرر است اسم شریف حضرت
پیر دستگیر ظاهر کرد فقیر را بتعجب نهایت رو داد بعد از انقراض سماع از میر مجلس استفسار نمودم که حضرت شیخ
در هندوستان هم تشریف برده اند که بجناب فیضمآب حضرت پیر دستگیر گردیده دست بیعت داده اند در جواب
گفتند که خود حضرت صاحب در همین جا تشریف میداشتند بعده استفسار اشتغال و اذکار نمودم انهم بطریقه
پیران خود یافته شد بعده در صورت و شکل جسم مبارک پیر و مرشد را نشان خواستم از جبهه و چهره و خال و خط
و قد و قامت همه بیان کرد که هیچ تفاوت نمیگذاشت از استماع این سخنها بر بین حالتی عجیب رو داد که
سبحان الله اولیاء الله در همه مکان و همه زمان حاضر و ناظر اند **الحمد لله علی ذلک** از انوار معارف
مقصد کامل مرید و طالب حضرت پیر دستگیر بود میگفت روزی برای قدمبوس حضرت پیر دستگیر و مرشد حقیقی
در پانی پت رسید سعادت قدمبوس حاصل نمودم فرمودند که بنخاطر چنین میگزرد که این سایبان خس پوش را
بطریق سه دره ایوان پخته تسقف چوبی در عرصه قریب مرتب سازند آنرا عرض کردا گر خشت و چوب موجود باشد

غلام باین زمان بانیکار رجوع نماید یا نوقت بمکان محمد عاشق نبیره قدوة المحققین شاه جلال الدین قدس سره
برای خشت وچوبی گڑی امر فرمودند روز دوم خشتها توده توده فراهم آمدند فقیر بتعمیر ان مشغول گردید و اندک
فرصت تا بسقف رسید چوب گڑی ورکه هم بدستور حاضر بود هرگاه خواستند که گڑی از سقف بالای دیوار گزاند
هر گڑی بقدر یک وجب هوا از طولانی کم برآمد فقیر عرض کرد که بهای دیگر باید طلبید انجا بکار نمی آید که بطولانی
کم اندار شاد شد که طبیعت چنان میخواهد امروز فردا انجانه تیار گردد در صورت تلاش گر بهای دیگر توقف دیر خواهد
اند کی ساکت ماندند باز ارشاد فرمودند که اے انو بسم الله الرحمن الرحیم گفته گڑیها بسقف گزارید امید است که برکت
نام الله در طول خواهد آمد بموجب ارشاد بعمل آوردم بقدرت ایزدی گڑیها بدرازی هر دو طرف یک یک وجب
از دیوار ها گذشتند و سه دره مذکور الی یومنا هذا در قصبه پانی پت بحویلی حضرت پیر دستگیر موجود و قائم است
الحمد لله علی ذلک بزبانی حمیده خصائل مستجمع فضائل برگزیده حضرت رب المعبود پیر سید محمود قدس سره که
روزی حضرت پیر دستگیر بقصبه سرهند تشریف میبردند بر چهار پائی غلطیده بودند درین اثنا پسر کانا کپور که در
عهد وزیر خان ساهوکار بنجاره بود برای قدمبوس و زیارت آنحضرت معه بهار یک خوان شیرینی و بست و پنج روپیه نقد
در رسید حضرت پیر دستگیر و پیر التعظیم کردند و نذر او قبول گردید بخاطر سید محمود قدس سره بگذشت که عجب است
کافر مخالف دین را التعظیم میکنند حضرت پیر دستگیر روی سوی ایشان کرده فرمودند که این حال بخاطر ایشان گذشته
مگر نمی توانید در هر عامی خاصی هست و وجه دیگر انیست که بیان کرده می آید روزی مصاحب خان راجپوت ساکن
ملیکه یک مقلد عبد الله نام را پیش من آورد عرض کرد این درویش را شوق بادالهی بسیار است نام خدا تعلیم باید فرمود
گفتم که اول این مرد لنگوٹ بند است مکشوف العورت شرعورت فرض است و تارک الصوم و صلوة خواهد بود
و معمول این خاندان چنان است که اول بطریق شریعت غرا نماز و صوم مقید گردد و بعده بذکر و اشغال ارشاد
خواهد شد باز مصاحب خان تکرار و الحاح عرض کرد که این بیکس بامید تمام بروز این آستانه آمده است محروم
نباید گذاشت بخاطر داشت او دست مقلد گرفته اذکر توجهی نمودم از هر مسام تمام اندام او اسم ذات می شنیدم
پس دست ویرا محکم گرفتم و پرسیدم که این نعمت از کجا پیدا کرده و اینچه لباس است که اختیار کرده که اظهار کرد
که تا بست سال بجاروب کشی روضه منوره منبر که حضرت سلطان المشائخ نظام الحق والدین قدس سره مشغول بودم
روزی ارواح منبر که حاضر شده ارشاد فرمودند که ای عبد الله این اسم را مواظبت بکن از همان روز بمواظبت
آن مقید بودم رفته رفته ترقی یافته تا بین حد رسیدم و وجه لباس و معاش امنیست که در دیهات سکونت
اختیار کرده ام روزانه خس و خاشاک چیده آتش افروخته بخدمتگاری دهقانیان بکمال تیماری بسر میبرم
تا هیچکس بر حال این بیکس اطلاع نیابد باز گفتم که حالا بر من چه میخواهی عرض کرد که جاری شدن اسم ذات

بهر از دیاد محبت و اشتیاق مودت ست میدانم که درویشی چیزی دیگر ست بخدمت شریف برای حصول
آن مرتبه که در خاطر ست رسیده ام گفتم که همین اسم اعظم کلید خزانه معرفت ست مداومت باید کرد تا روز
بروز ترقی درجات حاصل خواهد شد و حالا عبد الله بدرجه منصور حلاج رسیده ست اگر عمر وفا کند این درجه
طی گرده براتب علیا میرسد چنانچه بمرتبه اعلی رسید آخر الامر روحش از تنگنای قفس به وسعت آستان قدس
پرواز نمود حضرت پیر دستگیر فرمودند از آن روز تفریق نیک و بد از خاطر برداشتم و تعظیم کهتر و مهتر بر خود لازم گرفتم
و نیز روزی یک لشکری براسپ قیمتی سوار و لباس و سلاح تکلف داشت بر سر چاهی رسید از آن چاه آب میکشید
از وی درخواست آب کرد درویش نوشاند منکه بحال وی توجه نمودم دریافتم که عارف خداست طلبیدم
و از اسپ فرود آمد در ترنجشست گفتم که نزدیک بنشیند گفت که ما اهل دنیا هستم و ذات مبارک مقرب
ذات صمدیت اند و ما مکدورت دنیا ملوث ام پس قرب را نشایم من گفتم که فقیر شمارا می شناسد هر چند که
خود را بپوشند بنا شد که پرده داشته فاش کنم بخیریت نزدیک آمده بنشیند که با هم سخنان کرده شود از
خوف آنکه مبادا راز پنهان را بی پرده نمایند برخواست و نزدیکم نشست اندکی با وشان صحبت داشتم و وداع
کردم از آنروز باز توجه انداختن بر هر کدام باز مانده ام و همه کس را از همان قبیله می شناسم که در هر جای
خاص ما نشست و نیز در فوائد الفواد می نویسد که شیخ بهاؤ الدین ذکریا کثیر السیاحت بودند وقتی بر سر جمعی از القیان
پرسیدند و در آن جمع نشستند نوری معاینه کردند چون نیکو نگاه کردند یکی را از آن جمله دیدند که نور از
جبین او ساطع و لامع بود آهسته بدو گفت که تو درین قوم چکنی او جواب داد که در هر عامی خاصی ست و نیز
در هما نجا مذکور ست که بزرگی در میان جمعی هم ازین باب پرسید یکی را دید که در دو رکعت نماز قرآن
ختم کرد بزرگ حیران ماند با خود گفت که درین سکنه که این مرد ست این نوع طاعت از و غریب باشد یا
که بر ین کار مستقیم تر از بو د الغرض چون از ایشان بگذشت بعد ده سال بر سر آن جمع رسید آن درویش را
هم بران قرار دید گفت حقیقت معلوم کردم که در هر عامی خاصی ست الحمد لله علی ذلک از زمره عارفان
میان افضل خان متوطن انبهٹه از مردان خاص و از خوردگی پرورش یافته این خباب و تا حال تحریر
بقید حیات و بسیار مرتاض و محتاز اند سلمه الله تعالی میگفتند که حضرت پیر دستگیر را برای زیارت سلطان
دنیا و دین سیمرغ قاف یقین قطب الاقطاب حضرت خواجه قطب الدین قدس سره به علی تشریف فرموده بودند
و زیاده از یک ماه اقامت داشتند و تغیر برکات سعادت حاضر که یک پیرزالے بر ڈولی سوار شده
تا هفت روز متواتر بر آستانه مرشد حقیقی می آمد کسے بجناب عرض نمیکرد و وقت شام بخانه خود میرفت
آخر الامر روز هفتم واسطه خدا و رسول خدا در میان آورده بیک درویش گفت که عرض احوال من

بجناب کرامت مآب گزارش باید نمود که فرزند جگر گوشه من از مدت چهل سال مفارقت گزیده معلوم نیست
که در کدام شهر و کدام دشت خواهد بود از هجرت او جهان بر من تاریک شد امید از توجهات عالی آن دارم
که وصالش میسر آید حقایق و معارف آگاه میان کرم علیشاه درویش بعرض اقدس رسانید که از هفت روز
پیرزنی بدین آستانه می آید و چنین التماس می نماید که پسرم از چهل سال گم شده هست از حیات و ممات او
خبری و اطلاعی ندارم ارشاد کردند که چرا تا حال اطلاع نکردند حالا او را بگویند که امروز برود و فردا
علی الصباح غسل کرده و پوشاک و لباس پاک پوشیده و بعطر و خوشبوی خود را معطر ساخته و چهار
خشت نو از پزاوه همراه گرفته حاضر شود میان کرمعلی درویش بموجب امر عالی بگوش پیرزال اعلام
رسانیدند زال مذکور روز دوم بحسب ارشاد با پوشاک پاکیزه پوشیده و عطریات مالیده معه چهار عدد
خشت نو کار حاضر ساخته خبر بسمع مبارک رسانیدند ارشاد شد آنرا بجای میز نشانند و مارا بدخانه
برند یک حجره مرتب ساخته پیرزال را در آن نشانده بحضرت پیر دستگیر عرض کردند آن حضرت خود بانجا
تشریف فرمودند ارشاد شد که این هر چهار خشت بهر چهار سمت بگذارند اول که واقع هست بطرف مشرق هر دو
پای خود بران خشت گزاشته ایستاده شد خوب نگاه بکن که پسر تو بنظر می افتد یا نه همچنان کردند بعرض رسانید
که پرده از روی عالم برداشته شده از جائی که قدم تا مشرق از زمین و صحرا و شور و دریا خشکی و تری
ده بده شهر بشهر خانه بخانه چه ویران و چه آباد آن درخت بدرخت دریا و بیشه ریگ و خاک دره دره یک یک
همه پیش نظر من موجود هست هیچ مخفی نیست پسرم باین سمت نظر نمی آید فرمودند که خشتی رو بمغرب دارد
و همین روش بر آن خشت پانهاده بسمت مغرب هم به بینید چون یک نگاه کردند بدستور بعرض رسانید که از
روئیدگی و مخلوقات هیچ جزو کل معائنه نمیشود لیکن مطلوب پیدا نیست باز فرمودند که اکنون خشتی که بسمت
شمال گزاشته هست بران سوار شده به بینید بهمان دستور بر خشت مذکور پانهاده ایستاده شد حضرت
پیر دستگیر تقید فرمودند که بنظر تحقیق نگاه کن عرض کرد یا پیر پسر خود را دیدم پرسیدند چه میکند گفت پهلوی
راجه ایستاده چوزی میکند فرمودند تو از کدام علامت دانستی که همین پسر تست عرض کرد که در ایام طفولیت
داغی بر ناصیه او بود آنهم نشان نمایان هست و نیز دل من شهادت میدهد و محبت و شفقت مادری
جوش میزند که همین فرزند منست فرمودند حالا چه میخواهی التماس کرد که میخواهم دیرا بآغوش بگیرم
و جگر سوخته را تسلی دهم فرمودند که بدست خود دست دیرا محکم بگیر حسب الحکم دست پسر خود بگرفت
و گفت که دستش گرفته ام فرمودند که ببر و دست محکم بگیر گفت محکم گرفته ام فرمودند که زود و بسوی خود بقوت
تمام بکش چنانچه بقوت تمام تر بطرف خود کشند در همان حجره پسر وی حاضر شد پیرزال سجدات شکر

بجا آورده حضرت پیر دستگیر فرمودند که پسر خود را در همین ڈولی با خود سوار نموده و پرده انداخته
بخانه خود برده تا چهل روز مخفی دارد و این ماجرا بر کسے ظاهر نسازد بلکه بکسے درویش هم اطلاع ندهد
و آن درویش را نیز منع کردند که این اسرار را منکشف نه نماید چنانچه بعد از رحلت آنحضرت این احوال
ظاهر گردید **الحمد لله علی ذلک** نبرباني قدوة الواصلین سید عبدالمومن و شیخ نعمت الله که روزے
در خدمت حضرت پیر دستگیر حاضر بودم و نور حدیقه شریعت شمع محفل طریقت واقف اسرار حقیقت صاحبزاده
والاقدر میان محمد باقر قدس سره خلف الصدق مقتدای طریقت حضرت مرشد آفاق بطرف ما این نشسته
بودند در آن هنگام بهادر شاه بادشاه از این جهان رفت هستے برداشته بود صاحبزاده والاقدر اشفسار
اتمینی نمودند از پادشاه زادگان کدام کس بر سریر سلطنت اجلاس نماید حضرت پیر دستگیر فرمودند هر کرا
خدا خواسته باشد روز دوم با صاحبزاده صاحب والاجاه همان درخواست مطالب که مذکور شد
نمودند بطور اول جواب دادند روز دوم با صاحبزاده بلند اقبال همان سوال پیش آوردند که از بیا
کس شاهزادها کدام کس پادشاه میشود فرمودند که من هیچ ندانم هر کرا عزوجل بخواهد بادشاه سازد و بر سریر
سلطنت نصیب دے گردد اما با نگشت مبارک اشاره کردند فرمودند که بچشم خود ببینید کس مرده
افتاده و یک کس نیز سر آنها استاده بعینه ببینید دیدن که همان شاه و عظیم الشان و رفیع الشان هر
سر بریده بخاک و خون غلطیده افتاده اند و فخرالدین استاده است چون صاحبزاده بلند اقبال و سید
عبدالمومن و شیخ نعمت الله بچشم خود ها اینچنین معاینه کردند با یکدیگر زبان ثنا بکشودند که سبحان الله
وجود مبارک عجب ذاتی است که نور معرفت خاطر تیره نجتان چون صبح روشن می نماید و عارفیض
مآثرشان گنجینه اسرار است و زبان الهام ترجمان مفتاح ابواب مشکلات است تا دیر آن پیش نظر
داشتند بعد دیری از نظر غایب شد بعد چند روز اخبارات و شهرت پذیر و منتشر گردید که هر سه شاهزاده
کشته شدند و معزالدین تکیه فرمای مسند شهریاری گردید **الحمد لله علی ذلک** کاتب الحروف
در دهلی باجماع درویشان خواجگان چشت نتور خان که مجلس ترتیب یافته بود حاضر بودم و آن
وقت طعام طیار شده بود برای درویشان از بازار حاضری نان و کباب وه پانزده روپیه طلبیده
پیش این جماعت حاضر ساخت و خود در مجلس نشست و ذکر بفضل شان حضرت پیر دستگیر در میان آمد
نتور خان گفت روزی حضرت پیر دستگیر در دهلی بتقریب دعوت بحویلی نواب نظام الملک تشریف
تا هفت روز ما را عقیده می بود همیشه بخدمت شریف بلا ناغه رسیده سعادت حاصل میکردم
آخر الامر روز از خوشحالی داشتم در نعل مردم و باواز بلیغ غزلی و بیتے روبروی حضرت

پیر دستگیر سگ دم محفوظ و منبسط گردد ما را بخطاب رنگیلا میخواند اگر احیانا روزی در سر سین فقیر همان بانگ
بوقوع می آمد یاد میفرمودند که هنوز رنگیلا نیامده است الغرض آن روز مجلس گرم بود من هم معه تنبوره
در مجلس حاضر گشتم فرمودند بیا ای نواب رنگیلا آداب بجا آوردم و در تر نشستم بازان پر از سیاریها
و برک تنبول پیش نهاده بهر کدام یکه یکه بدست مبارک مرحمت فرمودند مگر ما را عنایت نکردند بخاطرم گزشت از بسکه در نیوقت
بعد مسافت نشسته ام از گوشه خاطر سیب از دحام خلائق فراموش شده باشد و این موجب تشویش خاطر این فقیر گردید و درین اثنا
یک پیژه از یاران خود بجهت او در کنار من افتاد حضرت پیر دستگیر فرمودند انچه و سوسه بخاطر شما در یافته بود اکنون منفع شده باشد
عرض کردم ذات مبارک مشعله تیره درونان نیست امکان دارد که غبار خطرات از لوح خاطر خادمان صفائی نپذیرد الغرض ازین بدین مرتبه
کشف و کرامات آن کاشف اسرار حقیقت و معرفت بوده هست که زبان از بیان آن قاصر **الحمد لله تعالی علی ذلک**
روزی حضرت مرشد آفاق برای طلب حضرت پیر دستگیر رقعه فرستادند آنحضرت در انوقت بسبب ریاضات
و کسل طبیعت توانائی رفتار نداشتند معه قاصد مذکور در جواب نامه معروض داشتند که فقیر بسبب
ناتوانی مقصر مانده هست معذور فرمایند چون قاصد روانه شد اندیشیدند که انچنین جواب مناسب حال فقیر
نبود بهتر همین هست بهر نوع باید رسید نیمروز بود روانه شدند بوقت مغرب در انبهٹه رسیدند بقدمبوس
مرشد آفاق فائز گردیدند آنحضرت پرسیدند که روانه شده بود عرض کردند که هنگام دوپهر باز استفسار
فرمودند که گزاره از آب چمن دآب نهر چه طور شد بعرض رسانیدند که بتصدق پیر مرشد پاتر هم نگردید فرمودند
شرع طاهر پرست هست احکام شریعت را از دست نباید داد شب نزد خود نگهداشته صبحی رخصت فرمودند
مسافرت بر کشتی سوار شده عبور دریا نموده داخل کهرام گردیدند **الحمد لله علی ذلک** زبانی قدوة
المحققین سید عبد المومن و شیخ نعمت الله که در اینجا ای تیاری دائره شریعه اشتعار میوه دار و سایه دار
بلندی قد آدم رسیده بودند و مکانی هنوز مرتب نشده بود درویشان از خس و خاشاک کارها ساخته بسر میبردند
حضرت پیر دستگیر او آخر شب بادای نماز تهجد منهمک استند و همه یاران و درویشان را امر بیاد الهی میکردند
و خود یکمنزده آثار غلغله نخته گرفته بر آسیائی نشستند آردی سائیدند هر گاه ازان مهم فراغت حاصل میشد
بعد نماز صبح بیاران میفرمودند که نانها بپزند و خود بعبادت مشغول میگشتند هنگام یاران طعام پخته تیار میساختند
بجهت تقسیم بعرض میرسانیدند آنحضرت از حجره بر آمده قسمت میفرمودند هر روز بر همین منوال میگذشت روز
قریب بکمنزار و چهار صد فقیر از فرقه سناسیان به اشتیاق دیدار فرحت آثار آنحضرت از سمت ملکی در رسیدند
باریافتگان حضور بعرض رسانیدند که ازین قدر سناسیان بقصد زیارت آمده اند بیاید و درویشان
امر شد که همه کس از محله گاه و گاه بیرون شوند و سایه های درختان نیز گذارند که دران خانها و سایه ها سناسیان

بیاساید بعد نزول اجلال خود بدولت نزد سرگروه ایشان که گردی نامند تشریف برده یکیک دو دو ساعت
مسرور الوقت و فیضیاب گردانیده بحجره مراجعت فرموده از یاران پرسیدند که برای خوردن چه تدبیر باید کرد
خصوصیت اگاهان عرض کردند شهر نزدیکست صد من غله برای سائیدن بهرخانه پنج پنج آثار باید داد
یکپاس آرد تیار شده می آید فرمودند که حالا دو پهر روز گذشت و تردد آشکارا می نماید تا که مردم بشهر میروند
غله خانه بخانه میرسانند بعد سائیدن بهرخانه فراهم آرند نصف شب میگزرد بعده که تقسیم می یابد باقی شب
به سائیدن خام جنس میرود پس این بیچارگان صعوبت سفر کشیده نشسته و گرسنه کی می پرده کی میخورند
باری خبر دهید در سرکار چیزی موجود هست عرض کردند قدری کمین کسر زیاده آرد خشک و چند آثار شکر سرخ
و چند آثار روغن زرد و قدری دال موجود هست فرمودند که شیخ نعمت الله و سید عبد المومن وضع
نموده بپایند و آنچه برای دعوی فقیر بیارند بموجب امر عالی بجا آورند بعد انفراغ وضع جنس مذکور را
پیش گزاشته بدست مبارک میزان گرفته بهر واحد دو آثار آرد و پاؤ آثار پخته شکر و پاؤ آثار پخته روغن
و همین قدر دال برسانیدند بعده فرمودند که بصحن دائره استاده شده آواز بلند ندا کنند اگر کسی را خواهش
باشد یا بکسی جنس رسیده باشد پسمانده باشد آگاه سازد که بخشش او رسانیده آید یا خود گرفته بیرد همه کس
شادان و خندان و شکر گویان و تحسین گویان نداور دادند که هیچکس بی آرزو نمانده هست عرض کردند
غریب نواز هیچکدام محروم نمانده همه کس رسیده و بخشش و خوردن مشغول اند آنزمان ترا زو از دست
برتافتند و پشت بر دیوار استاده شده عجز و شکر بجناب الهی میکردند که ادای شکر این نعمت نتوانم
انچه حضرت مرشد آفاق باین فقیر کرامت فرموده هیچ زن و فرزند خود نه بخشیده با هزار هزار زبان و از عهده
شکر آن بر نمی آید این حکایت سید عبد المومن و شیخ نعمت الله سوگند زبان رانده بیان می کردند که این
قسم بالبطور آمد و کشف و کرامات آن فرمانروای اقلیم ولایت یکتا فرمای کرامت مثل انحکایت
هزار هزار در السنه خلایق مشهور و معروف هست این بی بضاعت را چه طاقت که بتقریر و تحریر توان آورد
الحمد لله علی ذلک از افضل خان ساکن انبهٹه که روز عرس پیشوای راستین و مقتدای راشدین
حضرت قطب الدین عبد القدوس قدس سره بوده حضرت پریستگیه از دائره پیاده با سخفرت گنگوه گردیدند
موسم برشکال بود و دریای جمن بحدی طغیان داشت که در تمام روز یکمرتبه بجدود کدتام کشتی ازین کناره
بکرانه دیگر میرفت بوقت نماز عصر بلب دریا رسیدند کشتی نیافتند عارف کامل میان سجاول در رکاب
حاضر بود بایشان ارشاد شده به بینید اگر کسی ملاح بنظر آید بآواز بلند بگویند که زود رق بیار میان سجاول
بموجب امر بلندی استاده شده آواز کردنی آدم بنظر نمی آید عرض کرد که آپلس دیده نمیشود و درین

انتظار دیر باز رسید فرمودند که امروز روز عرس و روشنی وقل حضرت قطب العالم آنجا رفتن پضرور میان شما و سجاد دل عرض کرد که مقصد ناچار است حضرت پیر دستگیر فرمودند که کفشهای ما بردارید و شما عقب ما بیائید و زانو برهنه نسازید تا وضو شکسته نگردد و غرض دریا در آنوقت زیاده از یک کروه خواهد بود تمام بحر عمیق زیاده از شانه لنگ نبود عبور نموده داخل محلس گردیدند میان شاه سجاد گفتند و فقیر را منع فرموده بودند که این اسرار بر کسی ظاهر نکنند بعد وصال آن ولی ولایت بیان کرده می آید **الحمد الله علی ذلک** زبانی محمد افضل سلمه الله تعالی ساکن انبهٹه که متصل قصبه کرنال واقع است از واردات خود نقل میکند که وقتی ما را آزار شدید لاحق گردید تا هفده روز هر گز یک لقمه طعام و یک قاش آب از حلق فرو نرفته و طاقت حس و حرکت از بین پهلو به پهلو دیگر نداشتم و شب و روز بهوش و غشی میگذشت ناگاه پیر دستگیر در موضع انبهٹه تشریف فرما شدند و پرسیدند که محمد افضل کجاست تطلیب یک درویش بر سر من آمده آواز کرد همان لحظه بمجرد شنیدن اواز چشم بکشادم و بهوش آمدم درویش گفت حضرت پیر دستگیر در اینجا تشریف ارزانی فرموده شما را یاد فرمودند بمجرد استماع مژده تشریف شریف در وجود من قوتی عجیب پیدا شد و بپای خود روانه گشتم بغیر آنکه کسے دست من بگیرد یا نوقت لغزشی احتمالی نماید آنجناب کرامت تاب حاضر گشته سعادت قدمبوس حاصل کردیم فرمودند برو خدمت درویشان بکن بجلدی بر سر چهار جامه یعنی بغیر زین سوار شده گله گوسفندان در چراگاه بود آنجا رفته بزها آورده تسلخ نموده طعام تیار کنانیده حاضر آوردم و تمام روز کر خدمت چست بسته مستعد ماندم هیچ ماندگی نگرفت وقت در خود نمی یافتم وقت استراحت که زیاده از ثلث شب گذشته باشد فرمودند که محمد افضل بیمار بود اگر بروکسے قدری نانخواه باشد بیارند درویشے یک کف دست نانخواه حاضر کرد فرمودند به محمد افضل بدهند که بخورد عرض کردم که غلام را در نیوقت هیچ آرزوی نیست فرمودند که فی الحقیقت چنین است لیکن حکیم در مقدمه شریعت اسباب ظاهر ضرور است نانخواه بگرفتم و بخوردم صحت کامل نصیب گردید گویا هیچ آزاری با کسی نداشتم از سابق هم زیاده تر توانا بودم **الحمد الله علی ذلک** روزی یک جوگی که در علم خود کامل بود بخدمت حضرت پیر دستگیر آمده بسیار سخنها از گیان و دهیان خود بیان نمود آن حضرت بسیار محظوظ گردیدند بعده عرض کرده جائیکه خواهم بر آیم آنحضرت فرمودند بامید بفضله تعالے که چنان قدرت دارم در زمین غوطه میزنم و صد کروه دو صد کروه یک کومی کندیده و خودش درون شده دهنش را خس پوش نموده اذکر دکه حالا من میروم غوطه خورد قریب دوازده کروه راطے کرده باز گشته آواز داد که این قدر راه برگشته آمده ام آنحضرت فرمودند بیرون بیائید حقتعالے فضل خود خواهد کرد آن جوگی را سے منقاد آنحضرت نشد دو سه مرتبه تکرار بمیان آمد از خفه شدن قبول نکرد حضرت پیر دستگیر از خفه بر سر خفه پای زدند و دو از نهاده جوگی بر آمد سوخته و خاکستر شد و به اسفل السافلین رسید **الحمد الله علی ذلک** بزبانی محمد افضل ساکن موضع انبهٹه که محمد ولایت برادر کلان این فقیر ذوق شکار

واکثر باز و جره نگاه میداشت حاکم قصبه کرنال دو یگر محالات خبر یافت باز بکه نزد محمد ولایت سخت خوب
صید میکرد خواهان وطلبگار آن باز گردید فقیر پیش حضرت پیر دستگیر عرض کرده که حاکم وقت از محمد ولایت
باز میطلبد اگر باز از دست رفت آینده شکار موقوف شد ارشاد شد که از طرف فقیر به فوجدار مذکور رقعه
بنویسند که مضمون وعبارتش انیست باشد ❊ شنو پند از من مشو تو شتاب ازین باز باز آو گرنه خراب ❊
حاکم بمجرد مطالعه رقعه شریفه بر بنه پا افتان وخیزان بخدمت حضرت پیر دستگیر رسیده توبه نموده عذر تقصیرات
خواست ومرد این خاندان گشت صاحبزاده ولاقدر میان محمد باقر این بیت را بر اغزه انوقت نوشته فرستاده اند
که معنیش برنگارند معلوم نیست چه جواب آمد آری کلام قطب خالی از رمز نباشد **الحمد سید علی فلک**
درویشی از درویشان این خاندان در دیهی سکونت داشت روزی دعوت حضرت پیر دستگیر نموده بود
در آنجا تشریف بردند بر سر آن چاهی که متصل مکان آن درویش بود نزول فرمودند وآن چاه از سالها
خشک افتاده بود در بنولا زمینداران آنجا نیز برای حصول ملاقات سعادت قدمبوس حاضر شدند عرض احوال
خود ها میکردند که از سبب خشکی این چاه بسیار عسرت وپریشانی میکشیم حضرت پیر دستگیر امر کردند زود باشد نگاه دان
ودول آب بیارند چاه را جاری نمایند زمینداران متحیر ماندند مردم واقف اسرار زمینداران را توجه نمایند
که اهال نورزید بموجب امر عالی بجا آرید قدرت الهی معائنه نمائید نگاه دان دول آب آورده در تردد آب کشی
مستعد گردیدند در آن هنگام آب بافراط وزیاده از حد یافتند دولاب جاری ساختند هر چند شب وروز
جاری بود هرگز آب کم نمیشد وتا الی یومنا هذا چاه بهمان طغیانی آب تهیا موجود **سخت الحمد سید علی فلک**
از عاقل خان کند حیله که خوش روی شش پسر داشت هر یک جوان وبکار خود قابل بودند بقضای الهی هر شش در اندک
عرصه فوت گردیدند روزی سواری مبارک حضرت پیر دستگیر از همان راه بگذشت کند حیله چاپ قطع ندا نمود
آنحضرت بگذرانید دبی اختیار گریه وزاری نمودن گرفت آنحضرت فرمودند اینقدر گریه بی اختیار وحواس اضطرار
چرا ست عرض کرد شش پسر جوان ولایق داشتم ازان یکی هم نماند الحال در حسرت واندوه آنها متالم در هنگام
پیری وضعیفی این مصیبت سر زده ست آنحضرت فرمودند غم مخور بهمان شش پسر تو بخانه تو باز خواهند آمد بقدرت
الهی وبرکت انفاس متبرکه در اندک زمان شش پسر بخانه اش تولد شدند زنده بماندند بعمر طبعی رسیدند
الحمد سید علی فلک از محمد اعظم فاضل که بدائره شریف فالیند کاشته بودند شغالان نقصان میکردند باغبان
نالش بحضور آورد ارشاد شد بر سر فالیند استاده شده آواز بلند بگویند که درین قطعه زمین سه یک
فقیر فالیند کاشت کنانیده ست ای شغالان اذیت مرسانید ونقصان نکنید از آنرو شغالان می آمدند وهر چند
جست میکردند بیرون خار بندی باز پس می افتادند احدی را مجال نبود که اندرون خار بندی مجال یابد

یا پای در فالیند گزارد و دوران سال هیچ نقصان یک تخم هم نشد اتفاقاً سال آینده نیز فالیند کار مدند و از حالت
شغالان بعرض رسانیدند که امسال شغالان بسیار یورش نموده نقصان فالیز بیرون از حد قیاس می نماید حضرت
پیر دستگیر فرمودند شغالان را بحال خود گذارند بیچارگان را هم رزق روزی سان است آنچه بنصیب انهاست
میخورند و آنکه قسمت ماست بما خواهد رسید همان باغبان عرض کرد که بقیاس غلام امسال آنحضرت بدرجه کمالیت
رسیده اند حضرت پیر دستگیر پرسیدند که تو چگونه بر کمال من وقوف یافتی عرض کرد ساگزشته بمزاج عالی
نفسانیت حالت بود امسال وصف بوبیت یافته میشود **الحمد سید علی ولک** ستیل نامی عامل تهانیسر کرتمامی املاک و باغات
شترفاد بنجبا ضبط و فرق نموده بود همه ران شهر جمع شده بجناب حضرت پیر دستگیر عرض کردند که پیش ازین از برکت مخدوم
جلال الدین قدس سره کسی فراحمت املاک ما یان نکرد اکنون ذات عالی بجای مخدوم اند و درین باب توجهی باید فرمود
فرمودند که بریک پرچه کاغذ بعامل مذکور از طرف ما یان این دو سه فقره نوشته بفرستید انشاء الله تعالی کار شما خاطر خواه
خواهد شد ❊ مائی کون سنبل کہین سور کہہ لوگ انجان ❊ تس کو میٹھا جا کہین جا کہت نکسے پران ❊ بمجرد
خواندن و دیدن رقعه عامل مذکور توبه کرد و عذر ها خواست و املاک را واگزار ساخت و ارادت آورده
مرید شد **الحمد سید علی ولک** غلام محمد نامی افغان در پانی پت بود از شامت ایام بجناب حضرت پیر دستگیر
بغض باطنی داشت و هر جا که سخن از اوصاف حضرت پیر دستگیر می شنید میگفت که چندان رجوع از بهر آنست که هر چه
فتوح می آید تصرف می نمایند روزی در خواب می بیند که جماعت مسلمین و هنود مثل پروانه بر شمع قربان میشوند
بروی فجالتی رود او بخاطر خود اندیشید که مسلمانان بوجه مرافقت دین خود سر ارادت دارند مضائقه ندارد
و هنودان که مخالف مذهب و ملت اند معتقد بودن افسان خالی از اسرار نیست و اکثر مردم بسمع مبارک حضرت
پیر دستگیر میرسانند غلام محمد افغان بعضے سخنهای اهانت آمیز میگوید آنحضرت در خواب میفرمودند بگذارید گفتن
دهید اتفاقاً روزی افغان برای زیارت آنحضرت بیاید پرسیدند کیست عرض کرد غلام محمد است امر نشستن کردند
نشست و همین اثنای غلام محمد نام و ملت مرید حضرت بود از شاهجهان آباد در رسید داب قدمبوس
بجا آورد و یکروپیه نذر گزرانید فرمودند کیست عرض کرد غلام محمد که فلان جا مریده و در سرکار فلان
امیر نوکر است فرمودند کجا میروی عرض کرد بکار آقای خود بر محال جاگیر می میروم فرمودند که آسوده و مرفع
حال هستی و خرچ ماه بماه می یابی و نفقه بجا نه خود میرسانی عرض کرد از توجه حضرت پیر دستگیر بسیار محظوظ
هستم پس نذر از دست وی گرفته روی مبارک بسوی غلام محمد یانی پتی نموده فرمودند که بگیر این فتوح را او گفت
کسے مستحق و محتاج را عنایت فرمایند باز تکرار فرمودند که ترا میدهم بگیر شامت زده گفت هر که طالب این
باشد او را بدهید باز سوم آن فلک زده بغرور دولت انکار پیش آورد که من احتیاج ندارم بمحتاج بدهند

حضرت پیر دستگیر همان روبه بغلام محمد دهلیت مرحمت کردند فرمودند چکند شاه دولا هر کرا خواهد دید مولی غلام محمد دهلیت قطعات بجا آورده از سرکاران گرفته رخصت شد بعد مدتی کار آقای خود سرانجام کرده باردیگر بجناب حضرت پیر دستگیر آمد پرسید برای کار یکه رفته بودی سرانجام کرده شد عرض کرد تو جهات عالی نیک سرانجام یافت که پیش ازین کاهی اینچنین از کسی سرانجام نشده بود آنحضرت ازباد چنیانه سرکاران داشته رخصت شاه جهان آباد فرمودند چون داخل شهر گردید آقای وی بقلعه رفته بود وانهم بطرف قلعه روانه شد در اثنار راه بسواری امیر مذکور دوچار گردید ملازمت نمود و بعد ادای تسلیمات خطوط بدست او داده نواب بخواندن خطوط مشغول بود در همین اثنا یکی از مخالفانش با نواب دوچار گردید جنگ بمیان آمد و یک کس از طرف مخالف شمشیر کشیده بر نواب حمله کرد غلام محمد درمیان افتاد و شمشیرش بسر خود گرفت و او را بضرب شمشیر خود گشت و دلاوریها نمود مخالف نواب را هم کشت نواب از خواندن خطوط و از سرانجام یافتن کار جاگیر خود بسیار مخطوظ و خوشحال شده بود و ازین خیر اندیشی و جانفشانی و دلیری از حد مهربان گردیده بر اسپ کوتل امر کرد که سوار شود و بفرزندی خود بخواند و ولی عهد گرداند تقی نباشد رو داد بعد دو سه روز معه لوازم امارت اسپان و فیل بخشیده و فوج همراه داد و بر جاگیرات خود روانه ساخت چون نزدیک پانی پت رسید از مسافت یک کروه پیاده پاشد بزیارت پیر دستگیر آمد یکصد اشرفی و لک روپیه گزرانید پرسیدند کیست عرض کرد غلام محمد دهلیت مرید و سگ این جناب ست نذرش قبول افتاد فرمودند ای غلام محمد پانی پتی گرفتی و بغارت آوردی عرض کرد که همه بتصدق فرق مبارک ست غلام محمد را روز بروز ترقیات درجات والا ظهور آمد و غلام محمد پانی پتی از شومی ایام بجذبه آنحضرت چنین گرفتار شد که از همان روزگار خانه او ابتر شدن گرفت و در اندک عرصه باین مرتبه رسید که یک یک دانه از پیش نمی رفت و کاهنان میدید و هر کس را وسیله ساخت که از حالت وی بحضور عرض نماید هیچکس را تاب جرأت نبود که حالش بعرض رساند آخر الامر بحضور انور آمده عرض کرد که حالا محتاج ام خیری عنایت فرمایند که قوت آسوده آید فرمودند ای غلام محمد نگزشت حالا ازین فرع و فروع هیچ فائده نیست القصه تا که زنده ماند در شقاوت و پشیمانی بود آخرش در همان حالت رخت بر باد داد **الحمد لله علی ذلک** برگزیده حضرت صمدیت مقبول بارگاه احدیت یگانه آفاق شیخ المشائخ عبدالرزاق رح که از اشراف و اکابر قصبه کرنال بود در ملفوظ خود می آرد که زبده اولیاء کامگار دفنده اصفیاء نامدار مقبول از حالت لی مع الله شهید خنجر تسلیم و رضا شیخ علی رضا بن مولوی فرخ شاه سرمندی نقشبندی که از خلفای و اصحاب و احباب قطب المغطمین شیخ ابراهیم مراد آبادی چشتی رح که از بس تردد و لگاپوی باشتیاق مالایطاق بلکه از جان جان آرزومند و مشتاق بحصول ملاقات کثیر السعادت حضرت قطب الاقطاب فرد الافراد جناب موسی دقت عیسی زمان یوسف ثانی پیر دستگیر و منصور حضرت شاه بهیک عرف میر محمد سعید بن محمد یوسف ترمذی السواد رضی از مقام احمد آباد یعنی صوبه گجرات که عبارت

از انجا کوچ بکوچ با سرزمین لطائف آئین آمده منوره خطه پاک دار الخلافت شاهجهان آباد رسیده خطی بنام نامی و اسم گرامی شیخ عبد الرزاق نوشتند که درین ایام مکرر و اجلال و الاکرام برحسب آرزوی سعادت ملازمت حضرت سید العالمین خلاصهٔ آل طه و یسین رحمة الله مذکور و تصور خاطر تیز و جماعت فقرست که شمه ازان تحریر و تقریر گنجایش نه پذیرست و فقیکه بای منزل حویلی برای دو شب خالی بادیگرد که در انجا رسید بزیارت حضرت قطب ابدال شیخ شرف الحق والدین استفاده حاصل کرده ملاقات یکدیگر خورسند بوده پیشتر بطالب خود خواهد پرداخت شیخ المشایخ بمجرد وصول قصه را بسمع مبارک رسانیده شمول مجلس سرای خاصه خود را پاک و صاف گنانیده خاطر فیض مآثر را متعلق از صبح صادق تشریف آوری شیخ الاصفیا داشت بموجب این بیت بود اندر منتظر نشسته منتظر * تا به بیند آنچه پیوندد بسر همدرین سخن جناب عالی حضرت آخر الزمان ناگاه بی آگاه بطریق سیر کنان قدوم میمنت لزوم ارزانی فرمودند بقصبه کرنال و بمکان موصوفه که جهت اقامت شیخ الاصفیا درست نموده بود بگنبیم پای روز برآمده نزول اجلال فرمودند شیخ الرزاق ازین طرفه حال بسیار خوشحال گردیده بنحوی تمنگاری پرداخته بلسان حال این مقال ادا نمود * لوح محفوظست پنهانی یار * باز گردد سیر کونین آشکار * ای مرا مصطفی من چون عمر * از برای خدمتت بندم کمر * باز معلوم آن یگانه آفاق گشت شیخ الاصفیا نیز تشریف آورده اند لحظه متامل بوده باستقبال شتافت و از روضهٔ مقدسهٔ حضرت قطب ابدال ملاقات یکدیگر محظوظ گردیده متقارن این حال ظاهر نمود که برای عالی پوشیده مباد که فقیر درین امور ناچارست تمامی واقعه را گزارش نمود شیخ الاصفیا فرمودند که فقیر را نیز ازان آگهی دادند ایشان خاطر صافی خود را جمع دانند که بوجهی دامنه نگذارند و من در انجا بروضهٔ مقدسه بزیر سایهٔ انور سر حلقهٔ قلندران گزار خواهم کرد شما بزودی رفته بجناب عالی متعالی رسیده ازین کس سلام عرض نمایند که حضرت خود بدولت دام ظله ازین مرحرکت نفرمایند * الحمد لله آمدی ای طائف الهام * بروده ره از مهر تو نور ظهور انعام * و نیز شیخ الاصفیا این نعمت کبری یعنی تشریف آوردن آنجناب را محض تفضلات و عنایات الهی و توجهات رسالت پناهی انگاشته باتفاق شیخ عبد الرزاق بحضور فیض گنجور رسیده از تجلی دیدار آن قطب زمان متجلی گردیده خود را بالاتر از عرش انور دیده ملک درین حالت همان میگفت و میدید لیکن هر چند خواست که شمه از مطالبات خود بعرض رساند جوابها حاصل آمد و لیکن من عرف ربه کل لسانه یعنی از بس تصرفات پیر دستگیر روشن ضمیر قدس سره دم زدن نتوانست چون که وقت قیلوله بود آن عالیجناب بشیخ الاصفیا فرمودند که حالا بمکان خود آرام نمایند که ما هم یکساعت بیاسائیم تا ماندگی مندفع شود شیخ الاصفیا بمقام خود یعنی بروضهٔ منوره رسیده ارام گرفتند خود آنجناب نیز باستراحت ساختند چون شیخ الاصفیا بعد نماز پیشین خواست که باز در آنجناب رسیده استفاضه حاصل نماید آن عالم علم ازلی آن گنجینه دار اسرار نبوی از راه دل دریافت پیشتر پیام سلام رسانیده که حالا تکلیف آمدن نباید کرد کل امر مرهون باوقاتها

باید داشت آخر الامر شیخ الاصفیا با دروازه کلان شهر که از روضهٔ مقدسه بحویلی شیخ المشائخ میرود قدمے
بیرون و دیگری اندرون دروازه بود که بیک سرکار آن مقبول انام بسرعت تمام سام با سلام رسانید
شیخ الاصفیا چون اینمعنی را معلوم نمود او لا هزاران هزار بلا و جور و جفا بر جان خود عاید دانسته اما خالی از حکمت نبود
از جا قدم برنداشت دوم بر نیاورد الا که واپس بمکان خود العقصه حضرت پیر دستگیر وقت طلوع صبح صادق
سوار شده بشیخ عبد الرزاق فرمودند که شما بشیخ الاصفیا از جانب ما سلام رسانید و بگوئید که یار باقی صحبت باقی اگر
شرط حیات باقیست ملاقات خواهد شد متوجه سرسمت سرمند شدند چون شیخ الاصفیا سامع شد مذ حیرت بر حیرت
نمودند سبحان الله که اینچنین شخصے بزرگواری خدا رسی درگاه حضرت پیر دستگیر کام بار بار یافت پس دیگر را چه یارا
که دم زند اما اینقدر تصور باید کرد حضرت پیر دستگیر از راه اکراه اجازت آمدن ندارد ولکه عین حکمت و صلاح خواهد
بود حضرت پیر دستگیر عالم اسرار اند و الله اعلم بالحقیقت الصواب که در اراده الهی و مقتضائے نامتناهی چه حکمت باشد
فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمة قول مولوی معنوی قدس سره مصداق اینمعنی است که انچه در مثنوی شریف خود
آورده اند * اگر خضر در بحر کشتے را شکست ٭ صد درستے در شکست خضر هست ٭ آن پسر را کش خضر ببرید حلق
سر او را در نیابد عام خلق ٭ دهم موسے با همه نور و بصر ٭ شد ازان محجوب تو بی برو پسر ٭ در اینقدر سوال
مضمر عزم موسے طعن می نمود لهذا بجهة شیخ الاصفیا خلوت نموده بشیخ المشائخ ظاهر نمود که فرستاده من در بارگاه
معلے حضرت پیر دستگیر رسیده از جانب من سلام بر بیچارگی عرض نمایند ٭ ترجمان هر چه بارا در دل است ٭ دستگیری
هر که پایش در گل است ٭ هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست ٭ ورنه تشریف تو بر بالاے کس کوتاه نیست
بعضے سوالها را که تعلق حضور فایض النور است بروقت حاصل خواهد شد لیکن از انکه بهادر شاه خلیفه هندوستان است
از دین برگشته و از اسفل السافلین تا اعلی علیین و هر چه مابین ایشان است محکوم حکم آنجناب کرامت مآب است
بلکه ملائکه سرور اختیار آنجناب اند اگر جناب اقتضا بر آن نمایند که خدمتها نام هر یک که مقرر است از شخصے نام
دیگر تجویز نمایند قبول بارگاه کبریا است اصلا و مطلقا در آن تجاوز نشود و تمامی بادشاهان روی زمین کمخلفاے
سید المرسلین صلے الله علیه و آله و اصحابه وسلم اند بالآخر که جاے آن برگشته دین که از جاده شریعت غرا انحراف
ورزانیده چرا او را موقوف گردیده بدیگرے خلاف نمیشود چون شیخ المشائخ بجناب کرامت مآب مشرف اندوز مساعدت
شد بمجرد آمدن فرمودند که چرا باز آمدی ما ترا رخصت کرده بودیم عرض نمود که غلام از خود هرگز حرکت نمیکند لیکن
ما را شیخ الاصفیا فرستاده و اینچنین عرض کرده بود آنجناب هر چه امر شود خالی از صواب نخواهد بود فرمودند هر کسے اگر
پرسند آنحضرت عزم شدا از زمین خواهد برداشت تعالی شانه او را کی خواهد داشت سه روز تمام نگذشته بود که بهادر
شاه فوت شد **الحمد لله علی ذلک** که حضرت پیر دستگیر هدیه ها خوردن و آشامیدن ترک کرده بودند زدے بخاطر

در آمد که نشستن یکی بالاصل است زیارت مرقد مبارک حضرت پیر دستگیر خواجه معین الدین چشتی رم باید کرد از
درویشان محفل بهشت منزل خود استفسار این حالت فرمود مرضی حضرت وجماع درویشان بحصول زیارت
حضرت خواجه صاحب از مکان دایره شریفه روانه بسمت حضرت اجمیر شدند وقتیکه حضرت اجمیر مقابل رسانه شانزده کروه
ماند اسپ ماده سواری خود را حواله درویشان کردند درویشان از بس ادب سواری اسپ ماده اختیار نکردند
سورنجان راجپوت همراه رکاب بود حوالهاش کرده درویشان جریده در رکاب حضرت پیر دستگیر میرفتند و آنحضرت از بس
حضوری خواجه صاحب چنان پر زور و بی اختیار میرفتند که سوار را طاقت نبود که برابر آنحضرت برود همه درویشان
متعاقب حضرت ماندند در آنوقت حقایق آگاه و عرفان و کمالات دستگاه شیخ نعمت الله که از درویشان انتخاب
بود در رفته دست بسته پیش آنحضرت عرض کردند که برابر حضرت کسی نفس نمی تواند اگر درویشان را همراه رکاب نگیرند
آهسته آهسته قدم مبارک بردارند فرمودند که خواجه صاحب بر من عاجز کرم فرموده دست گرفته میبرند ناچار بعد
ساعتی فرمودند که خواجه صاحب میفرمایند که فرزند من نوعیکه درویشان انبوه باشند دست از همراهی دور ننمایند آنحضرت
قدم بردارند ما هم قدم آهسته خواهیم برداشت آهسته آهسته همراه بیایند در اثنای راه درختی بود که سایه آن نهال
بنجاطر حضرت پیر دستگیر نهایت پسندیده آمد از بر دو دست شاخهای آن درخت گرفته استاده شدند درویشان
دانستند که بآنحضرت ضعف آمد سیادت و نقابت پناه حقیقت و طریقت انتباه سید عبد المومن عرض کرد که آن
حضرت پیر دستگیر این ضعف از سبب ناخوردنی است وقتیکه آنحضرت میخوردند و فاپس خام و نون گاهی تناول
نفرموده اند و نورانی وجود مبارک انچنان بود که بشر در خود حیران بودند حضرت پیر دستگیر لمجرد استماع این صورت
اندرخت را بنجسانیدند و درخت مذکور از بیخ تا سر بن نجس کرده لرزه در آمد در آنوقت درویشان عرض
کردند که وجود منور نورانی است برخوردن چیزها موقوف است آنچه بنجاطر اقدس فرموده است از همه اولی و انسب است
چنانچه حضرت مولوی قدس سره میفرمایند ❁ گر خوری یک لقمه از ماکول نور ❁ خاک ریزی بر سر نان تو زود
لهذا وجود مبارک نور سبحانه جل شانه ست **الحمد لله علی ذلک فقلت** آنحضرت در دایره
شریف تشریف میداشتند شخصی از سادات عظام بنجاب حضرت پیر دستگیر آمده راجع شد که موازی نهصد
بیگه زمین ملک در قصبه ماجرون تنخواه میدارم و از عمل خواجه ابو الفتح خان بزبان خواجه جعفر علیخان که برای
زیارت آمده بود به ابو الفتح خان گفته فرستادند که اگر این ملک در تحت تصرف مالکان خواهد ماند این دیه هم بحصل شما
خواهد ماند و اگر ملک از قبضه ما بیرون خواهد رفت دیه هم از تصرف شما بدر خواهد رفت خیر شرط است ابو الفتح حاضر
باستماع این حرف گفته فرستاد که از فرمودن حضرت صاحب خانه سیصد چهارصد میدهم و دست نمیگیرم
که مال سیاست و نیز حضرت صاحب از مقدمه دنیا و چه غرض است در اینصورت سید مذکور نومید شده برگردید

چند روز بحسب تقدیر الٰهی سود اگر از سمتی ازان راه بسمتی میرفت ابو الفتح خان بخیال انجام تصور کرد شاید که ازین
مجمع برای تاخت و تاراج این ویه شده باشد از هراس جواس تاخته شده از قلعه ماجرون تنها گریخته رفت راجپوتان
و زمینداران دیهات قرب و جوار همینی را مطلع شده همه اسباب و اثاث البیت خان مذکور را تاراج بردند و ابو الفتح
خان رسوا و خراب شد و ندامت کشید الحمد لله علی ذلک از خوارق عادات حضرت پیر دستگیر در نظم از مصنف علیه

شنیدم من از باقلان اینچنین — ز احوال آن سید پاک دین — چو اول مئی معرفت نوش کرد — ز اصحاب دنیا فراموش کرد
تمنای سیاحتش در رسید — دو درویش را همره خود گزید — ز بهر اجازت بصدق و یقین — سوی پیر شد آن شهنشاه دین
از ینجا چو مامور شد بر سفر — برین امر بست محکم کمر — روان گشت از خدمت پیر خویش — ولی با خدا سید پاک کیش
همه روبود استغاثش بسیر — زیاد حقش دل میگشت سیر — بهر قریه و شهر و صحرا و دشت — تماشا صنعش کنان میگذشت
گزرگاه از امر پروردگار — فتد سیر از نهورش شهر گزار — بره جاشیر گشت دریا آب — که مشید ز شمس دل جوت آب
چو بحر صفا مرپی موج خیز — روان آب او چون نگه تیز تر — ز طغیانی و کثرت آب رود — فلک چون حبابی در و در کمود
مصفا ز بس آب آن جوی بود — نه بود آب آئینه روی بود — کنارش ندیده نظیر جاسو — سراسیمه اندیش از بهین او
ز آبش عیان بود نور صبوح — ز موجش زده جوش طوفان نوح — دران بحر گشته چو آب روان — هویدا چو ماه نو از آسمان
بیامد به آهستگی بر کنار — شده چند غوطه زنان پر کنار — بملاح گفت آن ولایت نما — که ای واقف راز علم خدا
رهانیم ازین بحر و خار آب — که در روز عقبی بیابی ثواب — چو بشنید ملاح زینسان کلام — بگفتا که بی زر فسازی مقام
ترا نیست زنهار ای رفیق پویش — بده زر که گردد خلاصی ز جویش — غرض مرد مانیکه دارند — بکشتی نشانید آن مد گهر
ز ساحل سفینه به دریا روند — بجز این سه درویش دیگر نماند — بگفتا بد و شاه اعلی گهر — که خالیست دست من از سیم و زر
تهی کیسه ام از گدائی بود — متاعم همین پیشوائی بود — شفقت بحالم کن ای ناخدا — رهان زین محیطم ز بهر خدا
نه بنمود ملاح امرش قبول — نکرد التفاتی بآل رسول — بگفتا که درویش صد اچنین — بسے دیده ام اندرین سرزمین
بذکر جلی دائما در خروش — شکم پر چو دیگی که آید بجوش — بسیرت چو گرگ و بصورت چو میش — سراسر ز مکر و دغل گشته پیش
چو بشنید آن سید پاک گفت — که ظاهر بحق هست راز نهفت — ولی هست غیور آن مستعان — که از کوه کاهی کند این زمان
بجا یار دار د محیط روان — در آب افگند کشتی بادبان — نزاد در دهنا سزا پیشه را — بدام آورد مرغ اندیشه را
همین حرف بوش روان بر زبان — که زد جوش دریا سیل روان — همانذم دعایش شد مستجاب — شد آن غرق کشتی بر یار آب
چو ملاح اینحال حیرت فزاے — بدید او ز کشتی بعزم شناے — بدریا بنهیاد دو زد ماد دست — بدان سان که در عالم آب هست
چو در نصف دریا رسید آن لعین — ز غضب خداوند دنیا و دین — بطغیان امواج شد مبتلا — ز دستش بشد اختیار شنا
رسیدند ملاح دیگر در آب — کشیدند او را ازان اضطراب — چو بیرون ساحل بصد کشمکش — نشاندند و دیدند رنگ رخش

زفالج بگردید را برقفا لبش بند گشته زصوت صدا فکندند در پای آن شاه دین ببودند از عجز سر بر زمین
باینها چنین سید پاک گفت که تیر از کمان جسته نا یه گشت فتد برق هر جا که در مرغزار چو سوزد نگردد سر انها
امان خواهم از ایزد ذوالجلال که محفوظ دارد زبان جلال بلی سهل دین بکار آگهان بود دیم ایمان دهم نرف جان
بدرویش کمتر مبین زینهار که ناریست پیچیده در پنبه زار گداو شهنشاه را از ادب سخن گفتنش نی زجود و تعب
تو قمر علی باش اینجا خموش بجا آر تعظیم بر دلق پوش **نقل است** زبان عارف کامل میان سید عبدالمومن
قدس سره که هم کفو و از مردان خالص حضرت پیر دستگیر بودند آنحضرت روزی از دهلی بزیارت حضرت سلطان دنیا و دین
حضرت خواجه قطب الدین قدس سره میرفتند چون سوار بمبارک متصل منار که روزه منوره بمساحت نیکرده واقعست رسید
فرمودند جهپان را زود فرود آرید کهاران جهپان ا بین گزاشتند آنحضرت از جهپان بر آمده پیاده روانه گردیدند تا بر آ
شریف رسیده اداب فاتحه و زیارت بجا آوردند وقت متصل روضه شریف بمسجد ست و همانجا زینه ایست بزینه ایستاده
شده طلب طلب بهپان شده روان گردیدند بجا یکه مقرر بود نزول فرمود و در انوقت بعرض رسانیدند که هنگام آمدن از زینه
پیاده شدن و هنگام وداع از زینه سوار گردیدن خالی از حکمت نخواهد بود فرمودند موجب اینست که اول مرتبه آن اختر فلک
سروری و خورشید سپهر بهتری برین فقیر کرم منبدول نموده باستقبال تشریف ارزانی فرموده بودند بپاس اداب
شتابی و جلدی تمام پیاده گردیده برکات سعادت روان گشتم و هنگامیکه باسباب ظاهر از رسوم زیارت روضه منوره
سعادت حاصل کرده مرخص شدم امر شد که ای فرزند من خوشی خاطر در اینست که از همین جا سوار شوید الامر فوق
الادب واقع ست لهذا خلاف حکم اقدس نتوانست کرد امر بجا آوردم و گرنه مرا طاقت چندان بی ادبی معلوم **الحمد لله**
علی فلک نقلست بزبانی غلام محمد درویش سرهندی که در اوائل حال قدوة الواصلین زبدة المحققین عبدالملک
شطاریه از فرزندان حضرت فرزند ثانی قدس سره با حضرت پیر دستگیر اتحاد و اتفاق که مافوق البیان ست پیدا
روزی از راه مهربانی اجازت بخواندن سوره اخلاص فرمودند حضرت پیر دستگیر التماس کردند که از خواندن نفس بجهد بحصول
کمال ظهور می آید فرمودند درین مواظبت یک روز بر من تجلی شده بودند حضرت پیر دستگیر فرمودند که مولانا و مرشدنا
حضرت مرشد آفاق بخواندن سوره اخلاص امر کرده بودند و بر هر حرف بر من تجلیات ذاتی تجلی مشید از استماع
این سخن قدوة الواصلین سره بخوشی و شباشت تمام بکنار گرفتند و بسیار تحسین فرمودند و شکر ایزد بجا آوردند
الحمد لله علی فلک نقلست عابد معمار و سیوجی کهتری متوطن قصبه انباله هر دو طالب و مرید حضرت پیر دستگیر
رسوخ و اعتقاد کمال داشتند اخلاص ظاهری بآنها مستولی گردید هیچ استطاعت نماند روزی از تنگی معاش خود پیش
حضرت پیر دستگیر انها نمودند که از خانه کشی طاقت طاق گشته و دیگر تاب خانه نداریم آنحضرت برای معمار ارشاد فرمودند که
ونقش اسم یا باسط نوشته بدهند و ارشاد کردند که این اسم را بر لب دریا نشسته چندین بار مواظبت میکرده باشند انچه

مواظبتاین عمل عظیم ازقسم جواهر و مروارید در رو نقره نظر آید بران التفات نه نمایند تا کهدت عمل منقضی
گردد اگر احیاناً منقت خواهی شد از ان جواهر هم و این نقش اعظم هم بدست نخواهد آمد بسیار نادم و پشیمان خواهی
و من هم از استانه خود بیرون خواهم راند القصه عامل معمار مذکور بر لب دریا نشسته عزیمت خواندن گرفت روز سوم
می بیند که از ین کناره تا کناره دیگر دریا از جواهر و مروارید بیش قیمت جاری در روانست معمار کم حوصله از رشاد و رشد
بالکل فراموش ساخته بطمع دنیوی متعدد گشته هر چند که توانست از زود و جواهر بسیار نه آمده دست بکیسه کرد از ان
جواهر هیچ نیافت و آن نقش اهیی معامله خاک بر سر کفن گرفت با چشم گریان و سینه بریان پیش حضرت پیر دستگیر
رسیده و گریست و خواب عرض احوال حورست حوب پیر دستگیر فرمودند ای نالی انچه از ان دریای محیط آورده کجاست
بمن نماد عرض کرد هر چه آورده بودم نیافتم فرمودند آن نقش بیار عرض کرد آنهم نماند فرمودند این بی همت را
از انجا برانید بعد چون الحاح و زاری بسیار کرد فرمودند که تو قدر این دولت عظمی ندانستی بجلدی در آن دست
انداختی هنوز مالک آن شئی نشده بودی و قتیکه موکلات مسخر میشدند همه دریا از تو می بودی حالا آن چیز میسر
شدن دشوار است لیکن از ماکولات و ملبوسات حاجتمند بخواهی ماند تمام عمر با سودگی گزرانیده و سوحی کثیری
هم عزیمتاسم یا بدوح امر شده بود ازان هم تنگی حوصله نظهور آمد اما محصول جمعیت شد **الحمد لله علی**
ذلک نفلست زبانی دانشمند عالی قدر علامه دهر مصر سنگر از طالبان و خادمان و محرم اسرار انحضرت
روزی زینداران دیهی بفت بید بزرگ بطریق نیاز حضرت پیر دستگیر آوردند ارشاد کردند که کسی تراشیده ام
درویشان تراشیده میدادند و خود نوشیدان فرمودند تخته که چهار سبد خالی شدند درین مضمون فقیر یعنی مصر سنگر
برای زیارت رفته حاضر شدم این شکل معائنه کرد بدرویشان اشارت کردم با واز بلند عرض کردم که حضرت
در کدام خیال مستغرق اند شده رردک از دست بتافتند و فرمودند که ای مصر سنگر بروقت رسیدی آگاه کردی
والا از بزاران هم خبر نبودی و بسیار تحسین فرمودند **والله اعلم بالصواب نفلست** شخصی بخاطر خود
قرار داد که فی الحال موسم خربزه نیست اگر حضرت پیر دستگیر انجا رون ما خربزه مرحمت فرمایند ارادت
می آرم و دست بیعت میدهم چون انکس بحضور پر نور رسید انحضرت بدرویشان ندا کردند که کسی هست حاضران
خدمت آواز دادند هر چه امر فرمودند که در فلان طاق خربزه گذاشته شده هست آورده باین عزیز بدهید
و درویشی درون حجره از همان طاقیکه اشارت شده بود نیم خربزه یافت آورده بانکس دادند جمیع حضار
مجلس متحیر ماند که بی موسم از کدام جا بهم رسید در تشخیص کرامت انحضرت بدرجه اتم معائنه کرده نادم شده
بپای مبارک افتاد و عذر تقصیرات خواسته داخل سلک مریدان انتخاب گردید **الحمد لله علی ذلک**
نفلست که دهاد ایل حال حضرت پیر دستگیر در ابتدا بخدمت حضرت پیر و مرشد آفاق روزی بخاطر

مبارک آنحضرت بدمیر احداث باغچه راه یافت فرمودند که آنجا بروید زمینداران وچودهریان این دیه قدری زمین باین فقیر داده اند - دیگر بدهند میخواهم باغچه تیار سازیم امروز شما هم همراه بیائید تا پیش زمینداران رفته قطعه زمینی بگیرم حضرت پیر دستگیر عرض کردند که غلام تابع امر ست پس روان شدند دران زمینداران بیرون دیه قلبه رانی میکردند حضرت پیر و مرشد آفاق وحضرت پیر دستگیر هر که گردش قلبه همراه زمینداران آمد و شدند و ایستادند - بسلامت تمام میفرمودند که اے بابا پیش ازین زمینیکه باداده اند بسیار قلیل ست اگر اندکی بران اضافه نمایند میخواهم که یک باغچه تیار سازیم آن بدبختان مستند و راز عقل بدرشتی جواب دادند که این معنی میخواهی که تمام ده تصرف خود درآری و آنحضرت بازدو سه دفعه همراه قلبه های اوشان بدار اپرداختند و به آزروقطعه زمینی میخواستند چون ایام نحوست و شامت برآنها وارد شده بود دست او بر سینه خود نهاده بشوخی تمام جواب نامصواب دادند آنحضرت قصد معاودت کردند میران صاحب عرض کردند اگر حکم شود این بدبختان را باسفل السافلین بفرستیم و یا همین زمان بدریا رقم - اینان را برباد دهم حضرت مرشد آفاق در جواب آن ارشاد فرمودند کهای میر انجیو دانسته بودم که شما از درویشی بهره وافی داشته - که هنوز اینچنین نفسانیت باقی ست حضرت پیر دستگیر - درویشان ضبط نموده خاموش ماندند بعد دیرے حضرت مرشد آفاق فرمودند شما درین وقت مثل خواجه - وگنجشکر قدس سرهما میستند از حد قشابیخ و بنیاد برکنده شد بعد دو سه روز حضرت پیر دستگیر رخصت یافته تشریف بدائره آوردند آتش قهر دیان تازیانه زده که خانه بخانه زمینداران مذکور دبا افتاد و مرگ گریبان گیر اوشان گردید حتی که دروازهای حویلی همچنان بند افتاده ماندند یعنی بخانه هر کسکه ده کس بودند یکی هم جان برنشد اگر پنج کس بودند هر پنج بمردند همیشه متواتر دستوالی طائفه داصل بجهنم گردید و چند کس از باقیماندگان پیش حضرت مرشد آفاق آمده الحاح و زاری و عذر تقصیرات نمودند آنحضرت در جواب آنها فرمودند که این تنبیه از جذبه میران صاحب علم گردیده هر کسکه نزد اوشان رفته عرض نماید بسلامت زنده میماند و ازین آفت امان می یابد والا اختیار دارد بعد وضوح این کلام قریب پنجاه کس از باقیماندگان افتان وخیزان قاصد دائره شریف گشتند و دو کس رسیده جان - پناه آستان آن دو دمان والا یافته بمجرد معائنه نقار جمال مبارک کلمه طیب بزبان راندند و اسلام آوردند و میران خاندان شدند حالا که دراین همه زمینداران سکونت دارند از اولاد همان دو کس هستند **الحمدلله علی ذالک** در موسم درو زراعت فصل ربیع یک میراسی لولوان بجهت طلب پنجمنی داره این ضلع گردیده بقصد بوسی حضرت پیر دستگیر سعادت اندوز شد آنحضرت بعد استفسار حقیقت ارشاد کردند که تا فراهم آوردن پنج من غله پیمان از سرکار می یافته باشد هنگام پنج من غله جمع نمایندان سرکار موقوف داشته از نزد خود پنجه پنجه سو میراسی

در اندک زمان غله فراوان جمع کرده و هر چه بدستش میرسید علی التواتر بخانه خود میفرستاد و نان موافق معمول در کارخانه سرکاری می یافت مدتی برین منوال بگذشت روزی حضرت پیر دستگیر از میراسی پرسیدند نان از سرکار می یابی یا از مال خود میخوری عرض کرد غریب پرور من تنها هستم و از تردد و پختی وغیره عاری ام تصدق فرق مبارک هزار در هزار عالم میخورد از آنجمله دعا گو نیز نان از سرکار می یابد و از همانقدر سیر و محفوظ میشود دیگر احتیاج ندارد آنحضرت فرمودند مگر هنوز پنج من غله فراهم نشده عرض کرد که غله بسیار تصدق بهم رسیده است فرمودند که اقرار نان بود باید که ایام بحساب آورید پنج من در قبضه تو آمده است از آن روز هر چه از سرکار خورده - فاضل واصل گرداند اگر تغافل خواهی کرد اختیار دارد - سر بسر دانسته و بدل الجهود الجهد که از لنگر خانه سرکار وظیفه خوار هستند اگر چند آثار غله از من نرسید چه پروا در زود و رسانیدن غله توقف بمیان آورد همان شب دزدان بخانه وی نقب زده صد و دو صد من غله و اسباب هنگی اثاث البیت بدزدی بردند روز دوم آن میراسی خبر بشوهر خود فرستاد و میراسی مذکور بحضور پر نور ماجرا بعرض رسانید و گریه زاری آغاز نهاد حضرت پیر دستگیر فرمودند که از اقرار خود برگشته بودی جزای دروغ می دیدی باز بعجز و زاری بسیار عرض کرد که تمامی خانمان برباد رفت اکنون زندگی هم بسر بردن محال می نماید آنچه اقرار اقرار یافته است از ذمه خود داده باز خدا کریم است اشیای تو باز بتو رساند میراسی حساب نموده چند آثار غله که زیاده از اجازت خود بود بحواله سید فاضل نمود اتفاقاً در شب دیگر بدستور معمول جای برای دزدی رفته بودند بقدرت الهی ضیاء چشم شان بکلی زائل گردید دزدان با یکدیگر تفحص میکردند که از میان نخاب کسی بزرگوار بی ادبی یا شوخی بوقوع تقصیری دیگر هم نظهور نه پیوست مگر شب خانه میراسی در شکسته ایم آنقوم خیرات خوار است شاید در حق او دعای بد نموده شد - بجان و دل اقرار ساز ند اگر بصارت بدستور حاصل آید مال و اشیای آن میراسی بخانه باز رسانیم - خالق النور و الظلمات بدیدگان او شان روشنی بخشید دزدان بموجب وعده ایفا کردند همه اسباب و غله بخانه میراسی شبانه رسانیده در صحن انبار ساختند صبحی که زن میراسی از خواب غفلت دیده بکشاد می بیند که اسباب خانه اش جلگی در میدان انبار است بجلدی و سرعت تمام بشوهر خود مژده رسانید که عجب حال است - چنان نظهور رسید و امشب چنین بوقوع آمد همه بندگان و شنوندگان را تعجبی و حیرتی دست داد دانستند که این همه تصرفات ذات فائض البرکات بوده است میراسی ثناخوان و شادان بحضور اقدس آمده تمامی ماجرا بعرض رسانید و معتقدان این خباب گردیده

الحمد لله علی ذلک نقلست زبانی صبوخان ساکن قصبه کیتل که مرید و طالب این خباب بود روزی بقصد زیارت حضرت پیر دستگیر روان شدم در اثنار راه مین تسکه نام برهمن که از اخلاصمندان این خاکسار

ملاقی شد پرسید که کجا میروید گفتم قصد زیارت پیر و مرشد حقیقی دارم گفت هم میخواهم که همراه شما رفته عرض
احوال خود کنم و پیر افرزندی نبود فرزند بنجا طر داشت القصه بجناب پیر دستگیر با تفاق یکدیگر رسیدیم و سعادت
اندوز گردیدیم پرسیدند که کیست عرض کردم غلام هیچوخان ست فرمودند دیگر کیست عرض کردم مین سکه
برهمن از اخلاصمندان بحصول سعادت و عرض احوال خود بانجناب سیده ست حکم شد ❊ درین اثنا بخاطر
برهمن گذشت که برای تولد فرزند و بقا - که دعا فرمایند حضرت عزت استجابت نموده فرزند ارجمند - حضرت
پیر دستگیر از صفای باطن بر خطره خاطرش عبور فرموده ارشاد شد که مین سکه پسر بخشیدن کار مانیست اینچنین
کارها بر ارادت الله موقوف اند لیکن چون بخانه شما از فضل او سبحانه پسری متولد شود مژده رسانید تا تسلی
خاطر حاصل آید مین سکه سیگفت چون از جناب عالی رخصت شده بخانه خود رفتم وقت نیمروز بود همان روز
نطفه برحم زوجه اش قرار گرفت و بعد انقضای مدت حمل پسری متولد شد حسین الوجه شکرانه آن بستم
پنجروپیه نقد و یک مقوله مهندی ایجاد طبع خود تصنیف نموده بنیاز انحضرت پیشکش بردم وقتیکه بحضور انور
رسیدم عرض کردم که از برکت انفاس متبرکه بخانه غلام فرزندی تولد گردید این قدر نقد و یک مصرعه مهندی
نموده بنیاز آورده ام فرمودند مقوله را بیان باید کرد ❊ بهیکه چرن کی دهو را بخن کرون تو مین سکه
بجناب والا پسند افتاد بسیار آفرین و تحسین فرمودند و گفتند که در صله این مصرع نقد بشما معاف کردیم
بعده بار زوی تمام عرض کردم که نوازش و سرفرازی غلام نیاز ست قبول کردند و مولد بعمر خود بر
بسیار قابل و هوشیار رشد متصل قصبه سامانه ساحری در علم سحر سرآمده در عهد خویش فن سامری بود
بسوی هرکسکه بنظر غضب میدید همان ساعت دیرا در دو جگر عارض میشد و بلا اهمال جان بجان آفرین
می سپرد - خلایق چنان میکرد که بغیر ازو بسوی دیگر سے مائل نمیشدند روزی حضرت پیر دستگیر در قصبه مذکور
تشریف ارزانی فرموده بودند مردم سکنه آنجا از وضیع و شریف همه بخدمت انحضرت حاضر گشتند و نزد ساحر
بنسبت روزهای سابقه کم کسے رفته باشد آن مرد و متعجب ماند که امروز چه واقع پیش آمد که کسے از اینجا نشد
پیش من نیامد موجب چیست چون از تشریف فرموده حضرت پیر دستگیر اطلاع یافت گفت امروز اینچنین
کدام ست که خلایق از ما دل برداشته رجوع بسوی وی آورده اند او را باید دید و امتحان کمال وی باید کرد
و داعیه عناد در باطن خود مستحکم کرده بجناب انحضرت حاضر شد و اظهار اشتیاق خود عرض کرد انحضرت از انجا که
طبع کریم داشتند بکمال وی بسیار شفقت و عاطفت نموده فرمودند که فقیر از مدتی مشتاق لقای شما بوده
الحمد لله که امروز میسر آمد و از هر باب سخن میراندند - عرض کرد که از مدتی بخاطر داشتم از انحضرت یاد الهی
بیاموزم - ارشاد کردند که شما خود وجود کامل ستهند احتیاج ندارد که از این فقیر طلب بخاطر دارند بار دیگر

بنجر عرض کرد که از روی این عاجز ازین درمحروم باز گردند البته فوارش فرمایند آخر گوشه نشسته
حال ادبو شروع کردند هر اسمی و هر ذکریکه بدان ملحد میگفت که این درویش است پیش ازین آنحضرت
پیر دستگیر برهم شده یک طپانچه بر روی نهند و گفتند ای منافق بازارین چه میطلبی آن ساحر غیور که بسحر خود مغرور بود
بدمزاج شد و گفت ای بابا خوب کردی سیلی بر روی من زدی نتیجه اش میدهم و می فهم داز مجلس برخاست
و بسحر سامریت پرداخت بعد دیری درهمان روز فیلی بمزاج مبارک کسل طبیعت گردید هر چند مردم عرض میکردند
که این همه باعث شرارت و فساد آن اشر الناس است رد سحر باید کرد لیکن بخاطر مبارک انمعنی پذیرائی نشد تا که
حالت صعب رونمود و از حرکات و سکنات هم معطل شدند روزی به قدوة الواصلین سید غلام علی قدس
سره که برادر دینی آنحضرت بود فرمان شد که ایشان اقتدا نمایند و دیگر درویشان مقتدی شان بعد ادای نماز
برای صحت فقیر از درگاه شافی حقیقی دعا و شفا خواهند درویشان این بگویند همچنان کردند همان ساعت
شفا عاجل حاصل شد و همان روز - درد صعب پیدا شد و همان دار فی النار و استقر دوید و اسفل السافلین
الحمد لله علی ذالک نقلست سید شریف جهان ساکن سامانه از مریدان خاص آنحضرت بود چهل
بیگه زمین در وجه مدد معاش از طرف بادشاه انعام داشت در ضمن زمین مذکور با زمینداران موافقت
و مرافقت قریب سیصد بیگه پخته زمین دیگر - حال زمین مذکور رموثره و تمامی قطعات را بمیه خود قرار داده
متصرف می بود - مدعی پیدا شد پیش حاکم ظاهر کرد که فلان کس را از روی سند رکابی چهل بیگه زمین معاف
است داد از بیخبری اهلکاران سرکار با زمینداران در خورده و ملزق شده سه صد بیگه زمین پخته بتصرف
خود دارد و بمحال خالصه را بمیه قرار داده اراضی مذکور را جریب کشیده بپایش در آورده چهل بیگه گزاشته
افزونی را ضبط سرکار نمایند و محصول تغلبی را که سالها خورده هست ازوی طلب سازند از استماع انسخن
حاکم وقت با ایشان برآشفته و پرخاش کرد و درین صورت بهیچوجه رهائی و مخلصی خود از مشکلات تصور نموده اقتفا
و عنان بجناب حضرت پیر دستگیر رسید صورت حال بعرض رسانیدند که چهل بیگه زمین از روی پروانه معافی
بصیغه مدد معاش مقرر حضرت بسبب دلبستگان کثیر که از مدتی قلیل قوت بسر نمیشد بطمع دنیاوی سعایت
نموده سیصد بیگه زمین دیگر بالای درضمیمه زمین مذکور داخل غله محصول آنجا را متصرف مانده ام اکنون
قانونگوی مدعی حاکم وقت تقرر نموده حاکم وقت را بسر غضب آورده اراضی خود بار - لیکن محصول چندین
سالها میطلبد فقیر را انچه - روز مره بخرج آمد حالا طاقت کجا از جواب آن حضرت پیر دستگیر فرمودند یعنی
از راه حاظ انصاف - یک دو یا چار بیگه زمین در پیمایش زیاده در آید کنجایش دارد - مثل آرد در یک
در چهل بیگه سیصد بیگه زمین بهضم میشود و شرف جهان عرض کرد که حالا بجز ذات مبارک پناهی نیست

انچه از روی راستی بود خیانت خود را ظاهر ساخته ام درصورت کم توجهی غلام را در وطن جای معاودم از
روی الطاف فرمودند که فردا چهار قطعه خذف آب نارسیده بیارید - روز دوم سید مذکور چهار قطعه خذف
گرفته حاضر شد حضرت پیر دستگیر چیزی خوانده بران دم نموده امر کردند که در چهار گوشهٔ زمین متصرفهٔ مذکوره
دفن بکن و برای پیمودن زمین حاکم را بر سرش بیار و پیمایش این نا ثابت منظور ندارد تا که بار دیگر
حجتے باقی نماند سید شرف جان آن هر چهار پاره را در هر چهار گوشهٔ زمین که سه صد و چهل بیگه باشد دفن
کرده پیش حاکم آمده التماس کرد که مستند عدالت اجلاس دارند و قانونگو با فقیر عداوت - و از راه خلاف
نمائی و حسد بجنب رکذب و بهتان عرض می نماید و زمین چیزی نیست که کسے نهان و پوشیده نماید پیش
نظر موجود هست خود بدولت بیک نظر ملاحظه نموده انچه حق هست احقاق آن و بابت عند الامر موجب اجر
و اگر کسے دیگر با نت خواهند فرستاد فقیر را ازینها منظور نیست چرا که بنیر رضوا ایشان تسلی خاطر میسر
نباشد که آن کاذب بر این هم اقرار نه بندد که چیزی رشوت گرفته کار سرکار را برهم ساخته است لهذا شریف
بروان ایشان اولی هست و امیدوار هست که دروغ و کاذب را بسزا رسانند تا بار دیگر جای حرف نماند
حاکم خود رسوا شده بر سر زمین رفته تجربه اندا ختند بقدرت الهی سیصد و چهل بیگه را فرشتگان ارض
طنابهای خیان برکشیدند که نگاهی سی و پنج بیگه بپیمایش در آمد بار دیگر برای دفع شک باز جریب اندا ختند
همان سی و پنج بیگه بود بار سوم هم بجهت سهو حساب و رفع ظن بپیمایش آوردند ازان قدر زیاده نشد تا
عمله و فعله منفعل گردیده قانون گوی را زجر و توبیخ نموده گوشمالی واجبی دادند درین اثنا شریف بهان
مستعالی شد که از چندین مدت پنج بیگه زمین از روی سند و رکابی در سرکار خالصه منفوق سادات داخل
مانده - همین قطعه پیموده بدهند و محصول گذشته را بهر طور - باشد بعمل آرند حاکم با انصاف آنزمان پنج بیگه زمین
نموده دادند ازینچنین از تصرفات آن اولیا کامل بود بوجود آمد **الحمد لله علی ذالک تقاست** زبان شیخ
محمد درویش میگفت همیشه من باوغ رسیده بودم بخانه خود بیش هست طاعت نمی داشتم - روزی ام گفت تو
فقیری و خواهر تو جوان شده هست و همیشه از برادری و قرابتی - نمی مربوط و احوال تو تفتیش آن داریم اگر
از تواضع و رسوم مذکور رو بگردانیم این خروئی در برادری معلوم هست در بنیاب بجناب کرامت مآب حضرت
پیر دستگیر گزارش باید کرد تا چه ارشاد فرمایند فقیه بجناب حضرت پیر دستگیر از پاس ادب جرأت سخن نیافت
پیغام از طرف والده خود بغرض رسانیدم فرمودند که درین امر هیچ مرتکب تکلیفات اسباب نبوی نباید شد
رسوم شریعت نبوی بجا باید آورد و بر یک پایه شرعی الکفا نموده عقد نکاح بسته عمل مسنون بجا آرند با
عرض کردم که پیش ازین با مردم برادری این قسم رسم جاری مانده هست و تمام عمر از آنها در شادی و غمی

بتقاضای - مردم خانه را بشمار آورده حصه خود را اگر الحال از رسوم سابق اغماض می نمایم موجب
بیعزتی - برضعیفه خواهد شد آنحضرت فرمودند از بسکه با من خاطر شما و والده شما عزیزست خبر دهند چیزی بشما
بنجانه شما هم موجودست عرض کردم حل والده ظاهر - که یکمن برنج و ده آثار شکر سرخ و همین قدر روغن مهیا
دارم فرمودند - بعین نمایند و تمامی برادری خود را بطلبند و بطرف داماد گفته فرستند که هر قدر از رسم خواسته
باشند همراه خود بیاورید و شما وضو کرده بهمانقدر جنس مذکور را طعامی پخته چادر سفید بر سر آن انداخته بدست خود
بر کدام برسانند تا سه روز طعام بوفور تمام بکشاد پیشانی صرف نمایند و بعد روز سوم چادر بردارند این فقیر
بموجب مرشد بخانه خود آمده بر والده شریفه خود مژده رسانیدم و برنج و شکر و روغن بسر خود گرفتم و گفتم که هر قدر
که منظورست مردم و اقربا و برادری و غیره را دعوت و مهمانی نموده بطلبند و سرانجام شادی بخاطر خواه بکنند
از همانروز در کار شادی شروع نموده شد تا سه روز طعام وافر بهر کس داده شد روز سوم چون داماد رخصت
شد بوالده خود گفتم که الحال سه روز تمام شده اند از سه روز در تقسیم طعام شب و روز مفید مانده اکنون
بر اعضایم ماندگی مستولی گردید حالا میخواهم باقی باشد آنرا نیز نمایند والا بعد ازین هیچ نخواهد شد - بیران همه چیز
بحسب دلخواه سرانجام یافته لیکن نیاز حضرت فاطمة الزهرا که بر همه فرقه اهل اسلام است و نیز در امور که آنرا کند
می ماند میخواهم که نیاز مذکور هم نمایم هر چه مطلوب است بگیرید مادرم هر چه خواست و دادم صد کس پاک دامن پخته
طعام سیر خورانیدند بعد جمع خاطر چادر از بالای آن برداشتم - زیر چادر هم نبود **الحمد لله علی ذلک**

فقلست عبد الله ساکن کهرانه متصل قصبه نبوا ولادی نداشت بحسن اعتقاد مقرر کرده که اگر بخانه من
فرزندی متولد شود همان روز ببروازه خانقاه حضرت شاه اشرف بوعلی قلندر قدس سره برسانم و بغلامی
ایشان بسپارم بقدرت الهی بحسن اعتقادش بخانه وی پسری تولد شد همان روز بالفاظ
وعده نموده و باستانه موصوف رسانید خادمان خانقاه او را پرورش کردند و شاه عنایت نام
نهادند چون ترقی یافت و بسن فهمیدن رسید غلبه مستی و جذبه بر و طاری شد حتی که در حق هر کس از خیر و شر دعا
میکرد مستجاب میشد و در اثر بد عا زبانش بمنزله سیف قاطع بود هیچ ناملایم تاثیر میکرد و اشیای مخفی بر وی هویدا
بود اتفاقا بخانه کهتری سادات وارد گشت از بسکه جذبه بمرتبه اتم داشت کشف و کرامات و خوارق
عادت ظاهر میکرد و مردم سادات را بیجا زشتی و درشتی - پرسیدی که سخن میکرد بیخ مرود و نمیگفت سادات
بسیار تنگ آمده بجناب حضرت پیر دستگیر عرض کردند که شاه عنایت بدین قسم خوارق عادات دارد و بهیچ متی
سادات هیچ فروگزاشت نمی نماید و بغیر مرد و کسی را نمی خواند آنحضرت فرمودند که گاهی بباید ملاقات باید
کنانید اتفاقا روزی پیر دستگیر بکهری سادات تشریف برده بودند هنگام داخل شدن سواری مبارک

شاه عنایت مذکور از کوچه میگذشت سیدی دست وی گرفته رو برو نمود آنحضرت دست ویرا گرفته بسینه
خود نهاده بگذاشتند همه نعمت سلب گردید و شاه عنایت همچو حسرت زدگان و مسکینان همراه رکاب سعادت
روان شد وقت نزول مکان بمنزلی دور بنشست آنحضرت فرمودند ای شاه عنایت از بسکه حوصله تنگ
داشتی نگهداشت اینچنین نعمت نکردی و قدر آن نشناختی که در حق اولاد رسول زبان درازی و بیحرمتی
احسن دانستی اگر تو اینچنین ناشایستگی با سادات عظام نمیکردی من هم با تو اینچنین سلوک نکردی اکنون
بیاد آگهی مشغول باش این شنیده بودند کرد اشغال خود را مقید داشت و از زمره سالکان و محققان شد
و با مرشد برحق عاقبت بخیر گردید آخر طایر روحش بسرای جاودانی پرید **الحمد لله علی ذلک بقلست**
مسمی به پیر شاه از قوم راجپوت هنود ساکن موضع - مذهب آن بسیار مفید بود تا یکپاس روز برآمده
اگر احیاناً بناوانستگی گمان کسے مسلمان پیش آمدی حتی المقدور - اگر توفیق نیافتی خود میگریختی و اگر
جامه مسلمان یا جامه باو رسیدی دور انداختی و از دست کسے طعام و آب - در پرستش اصنام و غیره
اهل مذهب خود عقیدت شدید داشت اتفاقاً روزی پیر شاه و غیره سرداران دیه مصروف بدیهی - فوج عاشق میسر
از همان راه میگذشت و زمینداران مذکور از چند سال از حاکم غیر حاضر بودند سردار فوج از چگونگی
حالات ادشان مطلع شده اینها را بسته پیش حاکم بردند حاکم بحبس نموده سه تن دیگر
آب و آش خوردند پیر شاه چون بعقاید محکم بود تا مدت هفده روز یکدانه غله و یک قطره آب نخورد روز
هفدهم فوجدار مذکور حکم کرد که زمینداران پے در پے پور را بقتل رسانند داروغه زندان برایشان رحم نمود
هر کس را از ماکول و مشروب اجازت داد و همان سه تن چیزے خورد و شربتے آشامیدند پیر شاه هیچ نخورد
داروغه گفت که ترا هفده روز گزشته هیچ نخورده امروز حکم بقتل شما صادر شد خام حبس - کنایتے نخوردید
گفت طریقه احتیاط مذهب خود را مرعی دارم - باز طلبیده میدهم آنهم قبول نکرد داروغه گفت مارا از جان
گزشته میشوی اگر میخواهی آب نبوش گفت مضائقه ندارد رسن طلبیده بدهند من از دست خود دلو
آب بکشم داروغه رسن دکوزه طلبید حکم رفتن بالای چاه نمود - و پیر شاه بر چاه رفته آب از دست خود
دست و رو شست و یک کوزه دیگر پر کرده بر دست خود نهاده زنجیر دریا و طوق در گردن از بازار می آمدند
می بینند که کوتوال ایستاده بر سکنه مینوارند و در کشتن زمینداران مذکور مستعد اند در دل خود اندیشیدند
که زندگی بسر آمد و اجل نمایان شد هیچ نهج خلاصی بنظر نمی آید درین اثنا ناگاه از همان راه سوار حضرت
پیر دیگر پیدا شد پیر شاه به اضطراری تمام حمله کرد سر خود بر اقدام مبارک نهاده پرسید که کیست عرض کرد
پیر شاه زمیندار بی بی پور است فرمودند در اینجا کجا آمده تمام سرگزشت گزارش نمود که حالا زندگی از یکدیگر

ساعت پیش نیست کہ توان نشستہ و جلاد دشنہ در دست گرفتہ مستعد کشتن استادہ و خلایق
از بہر تماشا خونریزی فراہم آمدہ و زنکہ نواز صور را سرافیلی نواختہ تیغ با وصف آبداری تشنہ خون
مایان کشتہ زمین با شتیاق رنگ گلگون دامن گسترده آغوش وا کردہ عنقریب ہست کہ طائر روح
در ہوا بہ پرد قفس - خون غلطا حضرت پیر دستگیر فرمودند خاطر خود را واقعات ہیچ واہمہ نہ آرید انشاء اللہ
از برکت پیران امروز - خلاصی می یابند و سواری مبارک پیشتر روان شدند و سرہنگان محبوسان را
کشان کشان بہ قتل گاہ بردند و دشنہ صیقل - ہمدران وقت فرمان حاکم در رسید کہ زندانیان را
در حضور آرند اسیران دانستند کہ ربودی خود خون ما خواہد ریخت حکم شد کہ ہر چہار کس خلقہا از دوشالہ
دوستا بہ بندند رخصت سازند نادیدہ خود رفتہ بہ گریان آگاہ سازند اگر در حضور رجوع آورده ادای
مال سرکار نمایند بہتر والا آمادہ جنگ باشند کسان ہمان روز رخصت شدہ بہ خود رفتند و آسودہ
گردیدند بعد مدتی حضرت پیر دستگیر بطرف قصبہ براہ بی بی پور تشریف می بردند سر شاہ مذکور بر دروازہ
نشستہ بود یک کودک در کنار داشت چون نظرش بر سواری مبارک افتاد بسرعت تمام کودک را بر زمین
انداخت و خودش با شتیاق تمام برہنہ پا دویدہ روی خود بر اقدام مبارک بالید آنحضرت پرسیدند
گیست عرض کرد پیر شاہ غلام سرکار ست فرمودند بسیار خوش و خرم ہستے عرض کرد بتصدق والا
بخیریت ست بعد ہ عرض کرد درین باغچہ بیا بسیار - لحظہ آرام فرمایند برای درویشان چیزے طعام تیار
کنانیده می آرم آنحضرت فرمودند بخانہ خود رفتہ ہر چہ تیار و موجود باید بیار و پیر شاہ بخانہ خود رفتہ
بیاورد گفت کہ حضرت قطب زمان درینجا قدم رنجہ فرمودہ آنچہ از قسم ماکولات موجود باشد بیاوری
بیارو مادرش گفت قربان آنقدم باشم در دو گدای طعام دو صد کس تا میاز پیر شاہ گفت بسنجتن طعام مرا
مگر آنچہ موجود باشد مادرش گفت بالفعل چیزی موجود نیست مگر دو سہ سبو دہی بڑہ تیار ست آن
سبوہا را برداشتہ پیش حضرت آورد پرسیدند کہ چہ چیز آوردہ عرض کرد کہ دہی بڑہ موجود بود آورده ام
فرمودند بدرویشان تقسیم نمایند بعد فراغ سواری مبارک روان شد پیر شاہ چند قدم برکاب سعادت بود
رخصت فرمودند تصرف اولیا کامل در دل وی تاثیر نمود مثال ماہی بے آب شب و روز طپیدن گرفت
بعد از چند روز از عارف عالی درجات محمد حیات خواستہ ملاقات کردہ آرزو نمود کہ باز آنجناب
اقدس ہمراہ خویش برده مشرف باسلام فرمایند میان محمد حیات گفتند گر مطالبہ میکنی تو کہ مسلمان را
می بینی میگریزی گفت چہ مجال دارم کہ بجز راستی در بجناب عرض نمایم خود بیان کرده و گفت از آنروز یکہ
از قید مستہلکہ خلاص یافتم - کافری بیزارم و جوباہای طریق دینداری ہستم - دیگر ہمہ باطل بعدہ

میان محمد حیات و پیر اجراه گرفته بجناب آورده بعرض رسانید که پیر شاه زمیندار را اسلام قبول میکند فرمودند
حاضر شد شرایط اسلام بروی عرض کردند مشرف باسلام گردید یکی از واصلان حق شد الحمد لله
علی فلک تقلست زروی قریب دو هزار سنا سی فقیر - حضرت پیر دستگیر از آمدن آنها استماع
یافته نزد اوشان رفتند احوال - سید عبد المؤمن شیخ نعمت الله پرسیدند چیزی برای خوارایشان موجود است
عرض کردند که بر ضمیر انور پیداست که بجز یک خم آرد خشک هیچ موجود نیست سر مبارک فرو کرده فرمودند برای
خم یک پارچه سفید انداخته دست خود سر را فرمودند لک آثار رسیده آرد بیندید بموجب امر عالی ازان خم بهمه کرده آرد
رسانیده بعرض رسانیدند که غریب نواز بنده اره معمور شد و همه کس شکر گزاراند فرمودند چه عجب که حضرت
علاؤ الدین علی احمد صابر از یکدیگران خورد لشکر بسیاری را موافق خواهش هر یک قسم علیحده طعام خوراند
این خم آرد هم بهمه ایشان چشت اهل بهشت همه جماعت فقیر را سیر گرداند - از نوربافان ساکن موضع
نوذبن مرید حضرت پیر دستگیر بود روزی که آنحضرت در موضع مذکور تشریف فرما شدند نورباف مذکور
مثل پروانه بر گرد شمع انوار جمال مبارک جان نثار شده در تردد ضیافت بخوشی تمام مشغول گردید پسری
داشت سیاه چشم الوجه فضا را همان وقت جان بجان آفرین سپرد نورباف بزن خود تنقید کرد
که زنهار واویلا نکنند و چشم پر آب نسازند و نوحه و گریه ننمایند که پیر مرشد بر حق طعام تناول فرمایند
که از استماع این واقعه خاطر مبارک اندوهناک خواهد شد و هیچ نوش جان نخواهند فرمود
نوربافان آن بیجان را درون خانه غلطانده چادر انداخته مخفی کردند که بعد انقراع ضیافت تدبیر تکفین
و تدفین کرده خواهد شد طعام بجلدی تیار ساخته پیش آنحضرت و درویشان حاضر ساختند و مائده بگستراند
و نوربافان دست بسته بخدمتگاری ایستاده شدند آنحضرت فرمودند که ای عزیز پسر خود را بیار که
همراه من طعام بخورد نورباف عرض کرد که قربانت شوم پسر همراه کودکان بازی مشغول خواهد بود
آنحضرت نوش جان فرمایند! ز فرمودند هر جا که باشد طلبیده بیارید هر چند که عذر و حیله بمیان آوردند
منظور خاطر اقدس نشد آخر الامر نوربافان تاب نیاورده بگریه و زاری عرض کردند که آنحضرت ره شفیر
هستند حال بر ما عالی هویدست امرد غلام زاده - سیر کرده و مرده در حجره افتاده هست حضرت
پیر دستگیر - که این حکایتها بگذرانند درون خانه رفته او را بیدار کرده - تا می درویشان حضار مجالس لمنذ
و به نوربافان بفهمانند که مقام ناکار نیست بقسمی که ارشاد شود بجا باید آورد چون نوربافان اندرون خانه
رفت و ردای از بالای پسر خود برداشت دید که چون خفتگان و میزند و دست وی گرفته پیش آنحضرت
نزد خواند نشانده - عطا فرمودند نوربافان سجدات شکر بجا آورد **الحمد لله علی ذالک**

روزی حضرت پیر دستگیر در موضع بلوی در دیوانخانه نورعلی راجپوت سردار انجا که مرد مبسر کار بود سکونت
و تردد فرموده بودند دران پسر نورعلی بیمار ضعیف بود بقضای الٰہی فوت شد زنانه اش نوحه و گریه
افتاد آنحضرت از نورعلی پرسیدند که واویلا چیست عرض کرد که غلام زاده بمرض مهلک گرفتار بود دیروز
از جهان فانی به بقای جاودانی رحلت کرد فرمودند عجب مردم و رونگهو هستند بیمار صحت می یابد ایشان
مرگ وی میخواهند - خود چادر سفید انداخته بر سر بالین وی نشستند تا کسے نجنباند - حال نگردد و از فضل الٰہی
صحت کامل نصیب وے گردد نورعلی بکمال اعتقاد و هم بسبب محبت و الفت پدری و پسری همان طور بعمل آورد
و مستورات بتقریب تعزیت جمع بودند متعجب میگردند و میگفتند که نورعلی از هیبت درد و غم والم و هجرت جگرگوشه
دیوانه شده حیلها انگیزد - گذری گزشته که جان از قالب پرواز کرده نعش سرد افتاده حالا از تدبیرات
چه فائده نورعلی تمامی عورات را خاموش گنانیده بموجب ارشاد بجا آورد و بقدرت الٰہی روح بقالب باز
در آمد متحرک شد و کلمه طیب بر زبان بخواند و برخوست و گفت بسیار خفتم حضرت پیر دستگیر ما را بیدار کردند
و در تمامی ده شادی و خرمی پدید شد و نورعلی مثل پروانه گرد چراغ بشمع دین و ملت شمع دین و دولت حضرت پیر
دستگیر قدس سره قربان شد الحال در موضع مذکور ازان پسر اولاد باقیست **الحمد لله علی ذالک**
زبان میان غلام حسین و غلام حسن کرازیاران مرشد آفاق میان شاه لطف الله متوطن ناگپور
قدس سره وذی کمالات بودند روزی در مجلس تهانیسر اکثر مشائخ نامدار مثل حضرت مرشد آفاق حضرت
ساکن کرانه و میان عبد القادر سنوری و شیخ زاهد سهانپوری و شیخ موسے و میان ابو الفتح سرهندی
و میان شیخ محمد وغیره واعزه در مجلس سماع گرم بود درین اثنا شعر میان شاه لطف الله قدس سره حالت وجد
رو داد - **بیت** ستیم بجز می نه پرستیم ازکعبه بریدیم و به تمهانه نشستیم خودرا
نه پرستیم و خدا را نه پرستیم درین اثنا سید غریب اشاره بحضرت پیر دستگیر قدس سره نمود که از ایشان
استفسار معنی این بیت باید نمود آنحضرت فرمودند اگر کسے دیگر مصرعه این معنی گردد بنظر ما هیچکس
جرات نتوانست کرد آخر الامر وقتیکه میان شاه لطف الله نزدیک آمدند و الفاظ بر زبان رانده و معنی
آن خود بخود بے اختیار بطریق توجد انه میفرمودند حضرت پیر دستگیر سبقت نموده پرسیدند که بهر کدام معنی
وجد می نمایند و شان بیان آن شروع کردند حضرت مرشد آفاق فرمودند اگر همین معنی ست به بلا عرض
چیست که حال کند از ان سخن بخاطر شاه لطف الله گونه ملال راه یافت و بعضی عزیزان چنین میفرمایند
که در قصبه مسکین در مجلس خانه قاضی خان میان شاه - حضرت پیر دستگیر یکجا بودند و میان شاه
لطف الله اکثر حقه میکشیدند حضرت پیر دستگیر فرمودند که ایشان بفضل بجمیع لطائف معمور هستند

دیچنین حقه دوست میدارند و دو از ذهن برمی آرند بعبید از مرتبه سامی می نامید میان شاه لطف الله فرمودند که در سنگامی بازسنی التفتی داشتم و او حقه سیکشتاز از اثر صحبت او بباس خاطرش از انوقت گلوگیر گردیده حضرت پیر دستگیر فرمودند جای تعجب است که لطافت طبع شریف و تقلب کثیف وی هیچ اثر نکرد صحبت بلیدان چنان تاثیر نمود که لطافت شریف را بالکل زدود و چنین کسانت را که ظاهرست تا حال بزدات سامی مسلط داشته این حرف بخاطر اوشان ناپسند آمد حضرت پیر دستگیر بحالت جذب بودند میان شاه لطف الله مسلوب الحال گردیدند بموضع کمهار رسیده از دار فنا بدار بقا رحلت فرمودند از صاحبزاده والاقدر حضرت شاه نظام الدین قدس سره که بیره حضرت مرشد آفاق اند که روزی در قصبه بهونره مجلس بود و اکثر صاحب کمالات دران مجلس حاضر بودند شیخ سوندا هوبڑی که مرید حضرت شیخ داود بندگی گنگوهی بود اوشان را عادت بود هرکس که دست بمصافحه میداد از کشف باطن سلب نسبتی میکردند امروز حضرت پیر دستگیر برای مصافحه اوشان دست برآمدند قصد مصافحه نمودند حضرت پیر دستگیر نیز از مصافحه میان شیخ سوندا که میران جیو معلوم شد - پیر دستگیر ازین سخن دست بمصافحه دادند هرچند خرج کردند لیکن هیچ تاثیر نکرد حضرت پیر دستگیر گفتند انچه از قوت باقیست آنهم درین باب خرج باید کرد الا بفقیر اجازت دهند که این حقیر هم چیزی عجایب نماید حضرت مرشد آفاق فرمودند میران جیو جای ادب است از استماع اشارت آنجناب بگذشتند و فرمودند که حضرت ایشان تا حال با هیچ مخلوق ساخته پرداخته نبوده در نخورده اند الحمد لله علی ذلک

فصل دوم

در خبر گیران بودن زبانی

قدوه کاملان و زبده واصلان میان شاه عبدالرحمن قوم گوجر از مریدان خاص حضرت پیر دستگیر میفرمودند که در اوائل حال این فقیر بچرانیدن گاومیشان اشتغال میداشتم و نماز شب بجز گیری و نماز داری آنها بسر می بردم و شیر بدین افراط می نوشیدم که تحرک ازین پهلوبان پهلو دشوار بود که شکم زیاده از حد پر بوده مبادا که از حرکت شیر راه دهن و بینی برآید شبی بکار مذکور معمور بودم که از غیب آواز آمد ای عبدالرحمن در غفلت عمر خود ضایع میکنی یاد الهی بکن چون نیک تفحص کردم یک برقعه پوشی این سخن میکوید شب دوم نیز همین روش برقعه پوش ندا کرد که ای عبدالرحمن الله الله بکن در دل من یاد الهی عجب آمد ذکر جهر - دبقان و هم از قوم گوجران ازین معنی تمسخر میکردند و با خود ها میگفتند که ما نا گوجر منجر در شاه امد ازین سخن فقیر محجوب شد مرتبه سوم بصوت بلند شد که ای عبدالرحمن هیچ حجاب مکن و دست آویز بخاطر راه مده و بیاد الهی مشغول باش چند روز بذکر اسم ذات کاه کاه بسر میبردم و هم گاومیشان صحرا میچرانیدم شبی همان برقعه پوش بقعه از روی خود برداشته میگوید که کار جاهلان بگذار و بدل (دل)

ذکر خفی مشغول باشم از انروز باز از خدمت گاه ویشان بخاطرم بیقراری و داد اشتیاق
ذکر خدا به دل مستولی شد و شوق ملازمت و صحبت بزرگان و درویشان غالب آمد زبده معرفت
و هدایت میان شاه عنایت که برادر ذاتی این فقیر از مریدان کامل حضرت پیر دستگیر بودند بخدمت
شریف اوشان رفته اظهار کردم که همت یا دالهی محیط ضمیرم گردید میخواهم که بخدمت کسی بزرگوار سعادت
دارین حاصل نایم و دست بیعت دهم و یاد الهی بیاموزم پس ما را همراه گرفته بجای رسانید که زحمت
از کوچ نشین برداید شاه موصوف از درویشان کامل هر دیار ذکر کردن گرفت و اوصاف اولیاء الله
بیان کردم آخر بین سخن قرار گرفت که بدائره شریفه بجناب میرانصاحب قدس سره و شرف اندوز
باید شد من گفتم که سه شب متواتر برقعه پوشش - بدائره بپاس همین اولی ست که بوساطت خود بانجناب
برسانند - بیان شاه عنایت ما را همراه خود گرفته بخدمت حضرت - آستانه بوس شرف گردانید چون بنظر
تحقیق نیک نگاه کرد - ذات مبارک ست آن مرشد کامل فقیر را از دور آواز داد و گفت که عبدالرحمن درویش
بیا بیا عرض کردم ما نا کوچه غلام آنحضرت حاضر ست باز فرموده که شاه عبدالرحمن درویش ست من گفتم
سگ این درگاه ما نا گوجرست بهمین قسم بهمین الفاظ سه کرت تکرار شد و آنوقت - و بدی آن والا جناب
از گلهای گلاب کیچ گرانشته بود بهر کسی از راه تفضلات یکیک گل مرحمت میفرمودند از انجمله یک گل
بفقیر هم عنایت شد چون گل بدست گرفتم در سیر آن مستغرق گشتم می بینم که در هر برگ معرفت الهی و حقیقت
محمدی ظاهر و هویدا ست من در تماشای آن محو شدم سر لهم آیاتی الآفاق و فی انفسهم سر زدن گرفت
در همین اثنا آنحضرت از آنجا برخاسته نقل مکان کرده فقیر را بجهت تلقین و ارشاد طلب فرمودند
و بعد ادای سوم بیعت بذکر اسم ذات امر نمودند بعرض رسانیدم که از توجهات عالی این برگ برگ
گل حقیقت معرفت هویدا و عیان ست فرمودند آن راهی دیگر و این طریقی دیگر ست بعد تعلیم ذکر
و اشغال مرخصت ساختند بقیه العمر در آن شغل مشغول بودم فی الواقع - توجه حضرت پیر دستگیر بسر حد
کمال رسید و در عهد خویش مرجع خاص - در قصبه پهولپور واقع ست و از آن مکان اکثر مردم فیضها
برمیدارند **السید محمد المشهور علی فولاد قفلست** بزبانی زبده المحققین قدوة الواصلین مرید الشیخ الاتقیا
میر محمد جواد که بحسب اتفاق در بلده متان رسیدم عبدالله نام فقیری از مریدان میر محمد یوسف با این
احقر مودت گرفت روزی از روزها خود چنین بیان کرد که فقیر موجب امر و طریق مرشد خود در زمین
حضر گرفته باداره اربعین نشسته بودم در پرین بعد از دو سه روز برای دریافت احوال بر سرم
می آمد استفسار روداد نموده باز مراجعت میفرمودی همین روش قریب یکماه گذشت روزی

از غیب آواز آمد که ای درویش اگر ذوق معرفت الٰهی داری برو بیا از استماع این مقال دل از آن مشغول برداشته
شد و بی اختیار بنشاط میگذشت که از دائره بیرون شتوم آن روز بگذشت روز دیگر باز بدستور آواز مذکور بگوشم
آمد آن روز هم بهر حیله بسر بردم روز سوم آواز آمد که ای درویش اگر ذوق معرفت و وحدت الٰهی میخواهی بدائره
بیا و اینجا محنت بجا حاصل میکشی هیچ نوع کشود کار و نخواهد آورد نصیبه تو از اینجاست چون پیرمن بر سم معهود
برای پرسش احوال من تشریف آورد و داوار عرض رسانیدم که متواتر سه روز اینچنین آواز می آید و او گوینده
معلوم نیست که کدام کس است و دائره کجاست پیرمن فرمود امروز همین جا ساکن باش اگر احوال همان آواز
بگوشش تو برسد عرض بکن که اسم شریف آنحضرت - و دائره شریف کجا سمت است همان شب آن عالی
درجات بدستور مذکور آواز زد که سوگند بدائره بیا عرض کردم که اسم مبارک آنحضرت چیست و دائره کدام است
و کجا است فرمودند که نام فقیر سید بهکه و دائره متصل شاه آباد و تنانیسر بنام فقیر شهرت دارد روز دیگر
پیش پیر خود بیان نمودم فرمود شخصی را که سید بهکه بطلبید گراز بره لیست که نگهدارد و همان زمان پیرمن
بجناب حضرت پیر دستگیر رقعه بدین مضمون نوشتند که کشود کار فقیر عبد الله از دست این فقیر تقدیر نیست
تعلق بذات مبارک دارد بموجب امر عالی اشرف بخدمت شریف میگردد امیدوار توجهات کریمانه است
که ذکر و اذکار و اشغال انچه بخصوصه این درویش باشد عند الله تعلیم و تلقین فرمایند مکتوب را گرفته از حد
پیر خود عرضداشت رخصت حاصل نموده باشتیاق ما لایطاق روان گردیده در اندک زمان طی منازل
کرده بشرف قدمبوس آن والا جناب مشرف گردیدم و تا یکماه بحضور فیضگنجور حاضر ماندم انچه استعداد فقیر بود
آن مرشد کامل بعه شئی زاید بران مرحمت فرموده تعلیم و تلقین کرده رخصت کردند بتوجهات - رسیدم تا حال
از فیوضات مالا مال ست **الحمد لله علی ذالک** نقل سمت این ضعیف - بالجمله طفولیت و قصبه
گهڑی سادات متصل سرای راجپوره میبود که برای زیارت والده شریفه میرفتم که در اثنار راه بگذر خت
کل لوده ست از میان آن یک اژدها قریب دوازده چهارده ورعه بطول بود ناگاه بر آمده گرداگرد
من احاطه کرده فقیر سراسیمه و بیحواس گردید رنگ از رویم بپرید یکباره خون از بدن من خشک شد در آن صعب
بی اختیار نام مبارک پیر دستگیر بر زبان جاری شد بی تامل و بلا توقف ذات مبارک با کلاه و پیراهن چنانچه
بدائره شریفه می بودند همان شکل و همان لباس بر سر من حاضر شدند و اژدها ببرکت انفاس متبرکه غائب شد
و من بیهوش افتاده ماندم بعد و یرا یکباره افاقت آمد مردم فراهم گشته علف و کاه و پاچک وغیره کرده آن صعب
صحرا لودها را گرفته پیش والده صاحبه بمکان مذکور رسانیدند و از همان سبب حرارت بر تن من مستولی گردیده
از غلبه حرارت مدهوش میگشتم تا مدت سه ماه میدیدم که حضرت پیر دستگیر بر سر بالین نشسته از هرگاه که

می آمدم بغیر از مردم خانه یا کسانیکه برای بیمارپرسی می آمدند نمی دیدم بس حالت صعب و غش از خدا خواستم و این ماجرا پیش کسی اظهار نمی ساختم که مبادا از اظهار این غیبی از دولت زیارت محروم مانم و صحت کلی روی نمود والده صاحبه هم مرید جناب بود و برای فقیر یا چهار جامه و قبا و غیره نو نو تیار ساخته پوشانیده برای زیارت حضرت پیر دستگیر نصیحت کردند - آنحضرت در مجلس حضرت قطب العالم شیخ جلال الدین محمود تهانیسر قدس سره در قصبه تهانیسر تشریف فقیر در انجا رسید بوساطت عارف کامل میان شیخ الله قدس سره بحضور انور مشرف گردیده سر خود بر اندام مبارک گزاشتم حاجی موصوف عرض کرد که لطف الله حاضر است بمجرد استماع نام فقیر فرمودند که آن لطف الله مارسته ماست که بر سر تو نشسته مانده ام تسلیمات کردم و شکرانه بجا آوردم در انوقت زاهد میان شیخ شاهد و زبدة الواصلین میان مولوی غلام حسین که بسیار فاضل کامل بوده اند در ابتدا ارحال باخصت کس فاضل اجل بخدمت حضرت پیر دستگیر قدس سره رسیده تا به بست و هفت روز بحث علم بپا داشته بود آخر الامر آنحضرت بعلم باطن بعلم ظاهر مولوی غلام حسین غالب آمده تسلی فرمودند بعده مولوی عرض کرد که غلام چنان اراده کرده بود هر کسیکه از خاطر من غبار رنگ برارد دست بیعت با کس نخواهم داد الحال مارا در زمره خادمان خیابه داخل نمایند پیر دستگیر او شان را مرید و طالب خود کردند حاضر مجلس بودند و فقیر پیش ازین اراده مصمم کرده بود که اجازت لباس درویشی باید گرفت عرض کردم که در تمهیدات عین القضات نشسته دیده ام که لباس شیخ بدون اجازت - اجازت نخواهد فرمودند که درین اوقات کدام کتاب میخوانی - و هم یاد الهی میکنم فرمودند که هر دو شغل مشغول باش و ازین - غالب آمد بران ثابت قدم باید شد وقتیکه چون غالب شود لباس غالب می باشد لباس اختیار نباید کرد بقدرت الهی در اندک زمان چون بر من غالب آمد حتی که هر چه میخواندم هیچ بخاطر جای نمیگرفت چنانچه دو هره حضرت پیر دستگیر بر ین حالت دلالت میکنند

مالی مارا یان بهر بهول کے سب جیب ٭ اب کیون اسا کسون سبیح کسون کیب ٭ بعده بموجب امر اقدس لباس اختیار کردم الحمد لله علی ذلک **بقیست** از واردات فقیر وقتیکه حضرت پیر دستگیر ازین جهان فانی بسرای جاودانی رحلت فرمودند فقیر را از تغریت آنجناب حالت صعب رو داد و شب و روز بغیر از گریه و زاری و جزع و فزع کاری نبود بلکه تا ده دوازده روز از نماز نیچوقتی و روزه رمضان مقصر ماندم روزی از غم واندوه مثل مدهوشان بودم می بینم که آنحضرت حاضر اند و میفرمایند که اے لطف الله ما را مرده پنداشتی من خود زنده ام بلکه در حساب نزدیک من نومرده که خیالات خام را بر لوح خاطر نقش کرده حالا برخیز و کمر بجد و جهد محکم ببند و ذکر و شغل و یاد الهی مشغول باش و ما را همه وقت همراه خود

بسپاس فقیر از آن روز در سر مند رسیده از مادر و پدر محبت بالکل بر مد یاد الهی پرداختم حق سبحانه تعالی
محبت خود بخشید تا یوم القیام امید - درجات هستم **الحمد لله علی ذلک فضلست** بنابی قدوة السالکین
میان شیخ محمد امین ابناله که صاحب ریاضات و کمالات و روشن ضمیر و مرید حضرت پیر دستگیر از حالات
واقعات خود چنان بیان میکرد که در اوائل حال و عنفوان جوانی در مکتب عصیان بودم و شب و روز بجز
خوردن خمر ملعون شغلی دیگر نداشتم و اکثر افعال ناشایسته از زنا و غیره از من بوجود آمدی که اطوار
ناشایسته که ذکر آن ناکردن اولی است بیرون از وهم و قیاس بود شبی شراب خورده بخمار آن مدهوش
شده بخانه خود افتاده بودم ناگاه بر قعه پوستی بر سرم آمد آواز کرد که ای شیخ محمد یاد الهی بکن من از مستی
هیچ مطلع نشدم البته فقیر از ین ماجرا آگاه شد مرا بیدار ساخت و گفت شخصی باین طور ندا میکند من هرگز
بر سخن وی التفاتی نکردم و در جوابش گفتم که برین خیالات مقید بودن چه لازم است روز دوم مکرر
بر بالین من آمد همان طور آواز کرد که ای شیخ محمد برخیز یاد الهی بکن آن روز هم از مستی خمر هیچ
نپرداختم البته فقیر از ین معنی اطلاع یافته بمن آگاه کرد که صدا غیب این قسم مستمع میشود تا هم گوش بآواز
نکردم روز سوم بدستورات معصیت نوشیدم مدهوش افتاده بودم که بر قعه پوستی بدستور آواز کرد
که برخیز یاد الهی بکن و بدائره بیا مستوره مذکوره مرا بیدار ساخته هوشیار گردانید شب سوم آن کلام
فرخنده انجام تاثیر نموده غسل پاک کرده ببالا خانه رفته ذکر جهر آواز بلند شروع کردم - می شنیدند و میگفتند
که امروز شیخ محمد در عالم مستی - و عشرت و خواب و راحت ما را منغص گردانید دشنام و ناسزا
روز شد از مردم پرسیدم که دائره بکدام سمت است انها نشان دادند که از انجا پانزده گز است من سر و
شمشیر در کمر کرده بدائره رفتم حضرت پیر دستگیر چون مارا از دور دیدند فرمودند که ای شیخ محمد بکمال یقین تا اینجا آمده
مارا سه روز متواتر میگزرد که هر شب برای آوردن شما بنا له میفرستم آدمی خوب کردی حالا بنشین بموجب ارشاد
نشستم چون از نماز ظهر فراغت حاصل کردم بگوشه نشست فقیر آیا د کردند و مرید ساختند و بذکر جهر اجازت
دادند و هم امر کردند که سپر و شمشیر همین طور همراه خود داشته باشد از حضور لامع النور رخصت مرخص یافته بخانه
خود آمدم و سپر و شمشیر نزد یا خود داشتم و یاد الهی میکردم روزی بخاطر رسید که یاد الهی کردن و سپر و شمشیر داشتن
چه صورت دارد سپر را پاره کردم و شمشیر را شکستم و بخدمت مرشد رسیدم آن کاشف الاسرار المنیع
الانوار مارا از دور دیده ارشاد کردند خوب کردی که سپر و شمشیر را نه شکستی حالا دوئی از دل
دور کن و بکتای اختیار نما از امروز پارچه رنگین کردم و بخانه خود رفتم پیش ازین البته فقیر ملبس بکلفانه
جامه و پیشوار بر گ گلنار و معجر کنار دار و پاجامه شروع قیمتی رغبت کمال داشت مارا که ملبس رنگین

الحمد لله بر زبان راند و خوشحال گردید چون به نماز بطرف مسجد رفتم از خانه بیرون آمدم بی پارچهای
تکلف از بدن خود جدا کرده پارچهای دیگر سفید در - رنگین ساخته یک پیراهن و یک جامه و یک چادر اگر کرده
پوشیده و شب چون فقیر از مسجد بعد فراغ نماز بخانه آمدم می بینم که عالم دگرگون گردید پرسیدم که این چه کرده
جواب گفت شما که رفیق و شفیق و کفیل هم جهیز بودند لباس رنگین گردید اگر من بهمان لباس باشم شما را تکلیف
کمال لاحق میگردد حالا حق تعالی شما را از معصیت باز داشته بدرجه اعلی رسانید و بطرف محبت خود کشیده
می باید که از خوراک و پوشاک ما بفکر بوده جائیکه شما باشید دولت مستفید شده آید ما را هم بدانجا ببرید و در کنار آن
آنجناب داخل سازید فقیر همراه گرفته بخدمت حضرت پیر دستگیر آورد مرید نمایندم و از ماسوی بعد نظر برداشته
بیاد الهی مشغول گردیدم و هر روز بالا خانه باو ارد بود باشد برده هزار ها دیگر همراه او میکردم و بقیة العمر همین
شغل ماند و از جمله مکملین عصر خویش گردید آخر و اصل بحق گشت **الحمد لله علی ذلک نقلست** روزی در
قصبه نور حضرت مرشد آفاق بحجت مبذول توجه در حق مخلص یکرنگ میان شاه اورنگ بخدمت حضرت
پیر دستگیر سپارش فرمودند آنحضرت انگشت اجابت بر دیده جان نهاده عرض کردند که حضرت پیر در مرشد ما توجه
فرمایند و غلام از برکات - فردا در نیاب بجا آوری امر عالی خواهد کرد آنروز از نیمه رخصت شده روز دوم بر
صبح روانه پیشتر گردیدند - میان شاه اورنگ توجهی نمودند هانوقت بحضوری مجلس حضرت علیه والد و اصحابه
وسلم نصیب گردید از قصبه اندری تا رسیدن قصبه تهانیسر که فاصله ده کروه بوده باشد داخل مجلس بودند
در اثنار راه هیچ چیز در عالم بشریت نداشتند و چنانکه در کوهپای تنگ وارد گردیدند عالم بیهوشی سرانشان
با دیوارهای در خورد عالم و ضرب سنگ و خشت پشانی خراشیده شد اندکی بهوش آمدند حضرت پیر دستگیر
پرسیدند که احوال میان اورنگ چه طور است بر اقدام مبارک سر خود نهاده تمامی روداد بعرض رسانیدند
در اندک بقیه ابواب معرفت کشادند **الحمد لله علی ذلک نقلست** که میر سخان راجپوت سردار
و ساکن دنا ماجرا که واقعست متصل دائره برای کار دنیاوی بدفع تسکه گزشت زیر دیوار دائره راه
بیگزرد بخاطر خود اندیشید که بغرض حصول سعادت قدمبوس ازین آستانه گزشتن لائق نباشد در
حضرت پیر دستگیر آمده آداب سلام بجا آورد و پرسیدند کدام است عرض کرد میر سخان فرمود چکند شاه ولا
هر که خواهد بدر مولا بجود استماع این سخن میر سخان از پای در افتاد حالت دگرگون گشت و کشف کشود
گردید حضرت پیر دستگیر اکثر بزبان مبارک فرمودند که میر سخان سخای آمرتا چند - در قصبه پانی پت سکندر با
کنجد گرفته پسرش محمدی نام مرید حضرت پیر دستگیر شد سکندر به پسر خود ملازمت - جای دیگر مرید هم نوجای
دیگر چرا مرید گردید محمدی پیش از مباحثه مذکور مدام بجناب پیر دستگیر می آمد و سعادت حاصل میکرد چون پدرش

قدغن بلیغ نمودن گرفت در هفته یکمرتبه زیارت برخود لازم گرفت حضرت پیر دستگیر پرسیدند ای محمد جا دور میروی که دیر دیر می آئی عرض کردن گرفت که بجا نمیروم لیکن پدر من سرزنش میکند از خجلت مقصر می مانم فرمودند که گاه گاهی پدر خود را بیار که من هم ملاقات او کنم اتفاقا روزی پدر و پسر سر دو از کوچه زیر دیوار میگذشتند محمدی گفت ای پدر تو اینجا اندکی ساکن باش من زیارت پیر دستگیر کرده می آیم او قبول کرد محمدی بحضور انور رسیده عرض بندگی نمود پرسیدند پدر تو کجاست عرض کرد که عقب دیوار ایستاده است فرمودند که او را هم بطلبد محمدی به پدر خود اعلام رسانید انکار کردن نتوانست درویش هوش قدمبوس جا گرفت اندرون آمد آداب بجا آورد نزدیک تر طلبیده دست سکندر بدست مبارک خود گرفته توجهی فرمود سکندر مرد گریدید حکم شد که بر چهار پای انداخته بخانه اش رسانند چنان کردند تا سه روز - روز سوم نبض رسانیدند که احوال سکندر بر نمیدار است فرمودند - بر چهار پائی انداخته حاضر ساختند نظر رحمت بر او افگندند دیده فرمودند که پیرچنان می باید که در دریای قلزم بنیاز رود باز بقوت بردن آرد و بزبان درفشان لشکند ملقب فرمودند و سکندر را از اوقات حمیده و افعال پسندیده هیچ وقت خالی نبوده از احاطه بشریت پای خود بیرون نهاده از دو اعلان حق کردید **الحمد لله محمد علی ذلک فضلست** محمد قایم درویش اول در قلعه سند ترسکوت میدهشت در انجا مده باز بکران تنها وارگردید در انها یک تنی بسیار صاحب جمال بود محمد قائم بر آن عاشق شد و شیدا گردید از انجا باز بکران کوچ نموده بجای دیگر رفتند محمد قایم را دل از دست رفته بود پس آنها روانه شد جائیکه سرکی سنان استاده میکردند مقابل آن نشست و از خواب و خورش بگذشت باریافتگان حضور اقدس احوال وی را بعرض رسانیدند فرمودند دو کس درویش بروند محمد قائم را بر چهار پائی نشانیده همراه قافله مذکور دارند نباشد که جدا سازند دو روبروی معشوقه میداشته باشند چنان نشود که کروه بارکران کوچ کرده برود و آن بیچاره مظلوم در حالت بیهوشی بهمانجا افتاده ماند حسب فرموده بجا آوردند بعد چندے بعرض رسانیدند که حالا محمد قایم مفقود العقل کردند و چشمانش از حدقه بیرون کردیده همانطور کشاده ماند و جواب و سوال هم موقوف است فرمودند که آنرا بحضور آرند هرگاه بر چهار پائی او را روبرو آوردند آنحضرت پرسیدند که ای محمد قایم مرا می شناسی گفت تو فنی هستی و مهتی نام همان زن نٹ بوده است آنحضرت تبسم نموده فرمودند مرشدے باید که در چنان وقت بکار آید فرمودند که حالا این را ببرند روز سوم - بیارند بموجب ارشاد بعمل آوردند چون روز سوم روبرو آوردند آنحضرت فرمودند که ای قائم من کیستم فی الحال بهوش آمد و شناخت و بر اقدام مبارک سر خود نهاد فرمودند که مرشد برای اینچنین وقت می باید که درویش را از تهلکه برباید محمد قائم

کمی از و اصلان حق گردید و کمال او از تحریر و بیان بیرون است **الحمد لله علی ذلک**

فصلست شبی پیر دستگیر بالای بام بر چهار پائی غلطیده بودند فقره کاملان سید شریف همان از سادات عظام سامانه دیگانه دوران میان بوسنجان کفها مبارک میمالیدند و هر دو مردان مقبولان جناب اعلی بودند عرض کردند که در مناقب حضرت شاه مردان شیر یزدان نوشته دیده ایم که میفرمودند که بحر بر خشک و تر و از نماز و قرآن و در همه چیز منم این چه طور است فرمودند که شرح دلالت شان آن دانائی آن رموز حقیقت از حوصله بیان بیرون است حالا در غلام غلامان انولا جناب آنچنین حالات یافته می شود بالفعل چند کس از درویشان این فقیر که رو داد بحالت موصوفه دارند موجود درین اثنا میان میوه خان نعره زد سکیبائی نمودن گرفت فرمودند این را از بام زمین به برند حسب الارشاد بیجا آورند پائین آمده همون مقولات که در مناقب حضرت علی کرم الله وجهه مذکور شد بی اختیار میگفتند و کف از دهان جاری بود حالتی عجب رو نمود تا دیر بهمین حالت که حضرت پیر دستگیر آب دم کرده مرحمت فرمودند که بروی وی بفشانید و تتمه بنوشانید تا نبودی بهوش آید والا از چنین مقولات عالمی برگشته خواهد شد بمجرد نوشیدن آب بحالت اصلی باز آمد حضرت پیر دستگیر فرمودند اگر فقیر بر سر درویشان کمال نباشد مانند فیلان مست زنجیرها بگسلانند اینرا همچنین حالت سر میرزند که تحمل آن دشوار است **الحمد لله علی ذلک**

فصلست از شرف زهاد و کشف عباد سید محمد جواد بسا حمیده صفات و برگزیده اوقات و همیشه مذکر اشغال سبحانی دل مقید و بریاضت شاقه و نفس سرکش خود گوشمال میداد میگفت روزی مردم اهلخانه بتقریب شادی رفته شب همانجا بسر کردند زنی تنها بعهده پختن طعام بخانه مانده بود خانه خالی یافتم دعدغه دیوستانی بر خاطرم مستولی شد خمار مستی و شهوت بجوش آمدن آن کس را سخت فراهم آمدن بر نهاد ساختم در عین بیداری و هوشیاری می بینم که حضرت پیر دستگیر نفس نفیس خود در چنین مجلس مخوف حاضر اند و میفرمایند که ای سید خواجه بچنین کارهای ناشایسته خود را ملوث میسازی همانوقت از سر شادی بهوشیاری پیوستم و از آن معصیت باز ماندم و از خود بگذشتم چون بهوش آمدم بخاطر گزرانیدم که این امر باعث اعتراض خواهد شد احسن آنست که بدایره شریفه رسیده خاک آستان آن یگانه ولکد کوب مردم زمانه باید شد محجوب و مغموم بخیال عالی حضرت پیر دستگیر برای قضای حاجت عازم بودند فرمودند که کلوخ و آفتابه سید خواجه برگیرد بموجب امر معه آفتابه و آب و کلوخ برکاب عالی روانه شدم چون از مردم دور تر رسیدند بسوی فقیر متوجه شده فرمودند ای سید جواد انقسم اصلاح و تقوی موصوف باشی عجب لطافت را گزاشته تبلاش آن چنان کثافت کشتی اگر در آن هنگام خبر نگرفتم همه ریاضت در سرگین افتاده بود فقیر ازین واقعه در بحر آب انفعال خان

غرق شدم کہ بیان آن نمیتوانم کرد و بسیار متنبہ گردیدم و از برکت حضرت پیر دستگیر باز دگر مرتکب فسق و فجور
نگشتہ و امان ماندہ **الحمد للہ علی ذلک** **نفلست** از اشرف عباد سید محمد جواد در ہنگامی کہ
بہادر شاہ در ہنگام شاہزادگی بصوبہ داری کابل تشریف برد فقیر نیز در سلک ملازمان بادشاہزادہ والا
قدر منسلک بود چہار صد سوار در رسالہ خود داشت اکثر دلتخواہان و اہلکاران چنان صلاح دادند کہ جملہ
رسالہ داران از فقرای خود و سرداران نمیکردند و بہ آسودگی میگزرانند در سرکار قلت فرج میگزرد اگر از
تمام مردان رسالہ سر اسم دو روپیہ یم گیرند ہشت صد جمع میشود و بر فرقہ سپاہ ہم گران نخواہد بود چرا کہ این رسم
در ہمہ رسالجات جاریست و ازان زر مذکور اسپہا خریدہ در سرکار نوکر باید کنانید ازین جہت باعث
افزونی جمعیت بتوان شد چون مال لاحق دنیا داران ست مصلحت ناشایستہ بخاطر فقیر جا گرفت و از
تنخواہ رسالہ مذکور مر اسم دو روپیہ بر سم رسالداری وضع کردہ جمع نمود ہفت راس اسپ خریدیم بمردم
و ازین واردات ناگہانی بر فقیر پریشانی رو داد از بسکہ غنودگی خاصہ اندوہ فکرست سر بالای زانو
نہادہ بہانطور نشستہ در غفلت بودم حضرت پیر دستگیر پس پشت ایستادہ شدہ بآواز بلند میفرمایند کہ اے
سید جواد حیف ست تو ہم در سلک دوست داری و کمر بر حرام خوری بستی لایق شان تو نیست ہشیار شو
راستہ جادہ دین گرفتم ہیچکس را نیافتم از ہمانروز عہد کردم بار دیگر چنین مرتکب ناشایستگی نخواہم شد از آن
روز بہر چند مردم بدیکار رغبت میدارند قبول نکردم بلکہ باگویندگان نیز جر و طعن و تشنیع پیش می آیم و
جواب میدارم آنانکہ طمع کردہ از سپاہ چیزی میگیرند دست چند با نہا لاحق میگردد اول ہمیشہ شرمندہ و سرنگون
باشند دوم در ہر مجلس و محفل ذکر آنچنان سرداران میشود بغیر از زشتی و دشنام آنہا بر زبان جاری
نیست سوم پیش پروردگار خود مواخذہ خواہند بود پس از عدم طمع ازین سہ چیز رہائی حاصل ست و قتیکہ عالمگیر اورنگ
زیب بادشاہ رحلت نمود بہادر شاہ بمقابلہ اعظم شاہ ہندوستان نزول اجلال کرد
فقیر بزیارت حضرت پیر دستگیر سعادت اندوز گردیدم از احوال سفر و سرگزشت استفسار فرمودند
عرض کردم بتصدق پیر دستگیر خوبی گزشت فرمودند شما ہم دار و اُل مال مردم خوری اختیار نمودہ بودند خوب شد سزای خود یافتند
پیوستہ گرفتار مذلت میساخت از استماع این کلام منفعل شدم و آیندہ را عزم طمع از حق و ملک غیر
نگردیدم بکمال **الحمد للہ علی ذلک** **نفلست** شخصی سنا سی از سرزمین دکن در اوایل
حال طلب کسب سلوک از گوسائین خود میکرد ہنوز بمنزل رسیدہ بود قضارا گردی آنکس جان سپرد
آفرین بسپرد و طالب مذکور را آنچہ ارشاد کردہ بود ازان کشود کاری نشد در فیض آن حیران ماند
آخر الامر تباشش بسبط از وطن خود برآمد و پیش بر سالک ہین آرزو میکرد از ہیچ ہندو مسلمان تسلی خاطرش

حاصل نشد و اگر با درویش اهل اسلام در میخورد او میگفت که بغیر اقرار کلمه طیبه و رسالت محمدی کشود انیکا
محالست سنیاسی از جواب آن میگفت اگر کاملی از عقده من گره کشاید و کشود کار ظهور آید بمذهب و ملت
وی درآیم و اقرار رسالت نمایم چراکه اول از دین و آئین خود برگشتن و بمطلب هم پیوستن من بعید است
خوردن بهت پس ازین رانده و از آنسو مانده شد القصه از دهلی برگشته بخدمت شریف سرحلقه اذکیا
جهان میان محمد شریف قدس سره که از خاندان گنگوه چشتیه بقید حیات بودند رسید اظهار مطالب خود
کرد ایشان هم فرمودند که اول کلمه طیبه بر زبان حال او اساتذ بعده کشود انیکی ظهور آید اکثر بر
قبول نکرد و گفت که اگر آنحضرت طاقت گره کشای کار دارند اول بانجام رسانند دین ایشان پذیرفته
او کلمه طیبه خواهم کرد والا بفرمایند تا از جای دیگر تلاش نمایم فرمودند که پیش برهان مرتب تجرید سلطان معرفت
توحید میر محمد سعید عرف حضرت پیر دستگیر قدس سره باید رفت الله قوی ست که از توجه ذات سامی مقصود رسنیاسی
مذکور بلا توقف راهی شد و بدایره شریف رسید و بشرف قدمبوس حضرت پیر دستگیر مشرف گردید انحضرت روشن ضمیر
بغیر اظهار احوال او تصحیح و تفتیش فرمودند که از دکن تا دهلی بسیار تلاش ساختی از جای چیز یافتی عرض کرد که بر ضمیر انور
واضح و لایح ست از بیحکیس تسلی حاصل نشد به شاه فاضل امرشد که جنبی خام بر سوئی نمیرد بهتر تا که از آب نان نگردد سیر نشود
در گهڑی آسوده شده از ماندگی سفر برآید بعد نماز ظهر پیش ما بیائید حسب الارشاد بجا آوردند و بعد نماز ظهر سنیاسی مذکور
در بندگی حاضر شد انچه از کسب و کوشش مرکوز خاطر اقدس بود انکشاف نموده هرچه لایق وی دانشمند ارشاد فرمودند
که در صحرا بارگ نشسته بگیان و دهیان مشغول باشد و صحرا بارک مکانیست پر وحشت که هیچ حیوان و انسان
از حشرات وحوش و طیور و جانوران درنده بآن طرف نمیتواند رفت گوسائین آنجا رفته مصالحت اختیار نموده بگیان و
دهیان مستغرق گردید در عرصهٔ قریب حالتش باین درجه رسید که نباتات آن دریا و خس و خاشاک آن صحرا
بجز او کلمه طیب صدای دیگر بر نمی خواست تا مجذوبی وزندکور بر وی مستولی گردید که از دل و زبان بیقرار کلمه طیبه لا الٰه الا الله
محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم بی اختیار برآمد و با واز بلند جهر کردن گرفت و عقدهٔ که بخاطر نشسته
محکم بسته بود بکشود و این دوهره بخواند **دوهره** پہلے حضرت شاہ بہیکا جنو بنا دین نیکا ؛ دوان دوان
پیش حضرت پیر دستگیر آمده اظهار واقعات نمود و ایمان آورد انحضرت بنام الکهه گرو موسوم کردند و ممتاز فرمودند
که از مریدان خاص گردید **الحمد لله علی ذلک نعمت** میوا خان ساکن سکندره در گفتن شعر طبع
رسا داشت این دوهره بطریق عرضداشت قلمی نموده بجناب پیر دستگیر ارسال داشت **دوهره**
بہیکہ جو مانگون بہیکہ سے بہیکہ بن رہا نجاے اوہ بہیکہ جو آن مول ہے جو موہ دیہہ بلاے
این دوهره چون بسمع مبارک دوهره رسید فرمودند در جواب این دوهره بنویسند **دوهره**

میوان کا میوات خان ما کے دربار جونون آوے صدق سے بھیکہ دے کرتار

میوا تخان بمجرد خواندن این دوہره بیقرار و بے اختیار شده بمجرد تمام بر منهه پا بجناب فیضمآب دوید مرید این خاندان عظمی گردید **الحمد لله علی ذلک نقلست** روزی پیر دستگیر بدایره شریفه تشریف میبردند شخصے در دل خود چنان خیال کرد اکنون موسم گلاب اگر مارا یک گل از گلاب عنایت فرمایند مرید میشوم چون این بخدمت سامی مشرف شد آنحضرت بدرویشی امر کردند که در غلان طاق یک گل گلاب داشته آورده باین شخص بده درویش بموجب امر عالی گل آورده بدست وی داد و آن کس منفعل و خجل شده بے اختیار کلاه مبارک بر سر خود نهاد و عذر خواست و مرید جناب گردید **الحمد لله علی ذلک نقلست** قدوه کاملان وزبده واصلان بیان کرم علی قدس سره از حضرت پیر دستگیر اجازت خواستند و بزیارت حضرت پاک پتن روان شدند روزی شام افتاد و هیچ آبادی بنظر نیامد حیران و متحیر ماندند که درین صحرای وحشت شب چگونه بسر برده شود درین اثنا درویشے پیدا گشت میان کرم علی گفت که خوف نکنند که ما و شما شب یکجا خواهیم گزرانید چراکه آبادی دور است بخاطر جمع گزرانیدند چون صبح شد درویش موصوف پیش کرم علی روانه شد چون اندکے دیهی بنظر در آمد درویش از نظر غائب شد میان کرم علی حیران ماند آخرش پیشتر روانه شدند دیگر آنکه اتفاقا سه روز گزشت که هیچ قوت بهم نرسید و حالت صعب از گرسنگی رو داده بود در میان راه یک مکان خانقاه پیش آمد اندرون خانقاه برای زیارت رفتند درویشے بر آستانه خانقاه نشسته بود شخصے ملک حلوای گرم بآن درویش سپرده و این سخن گفته غائب شد که درویشے درون خانه رفته است هرگاه آید این طبق حلوا بوی برسانی وقتیکه میان کرم علی زیارت نموده بیرون آمدند درویش گفت حلوا بخورید بگیر انشان پرسیدند که از کجا آمد درویش گفت شخصے طویل القد چیچک رو خوش سیما در یک چشم گل داشت بنام شما این طبق حلوا گرما گرم داده رفته است میان کرم علی نعره زده گریه کرد بعد افاقه حلوا بخورد و روان شدند بعد چند روز از پاک پتن زیارت کرده باز بجناب آنحضرت رسید سعادت قدمبوسی حاصل کرد پیر دستگیر فرمودند که ای کرم علی حالات سفر بیان کن که چگونه گزشت چراکه تنها غریب بودی میان کرم علی سرگزشت سفر بیان کردند لیکن هر دو ند کورات سابق الذکر در صحرا ملاقات درویش و یکجا شب بسر بردن و حقیقت گرسنگی و رسیدن حلوا بیرون از خانقاه یکی هیچ بیان نکردند از خاطر فراموش شده دوم حضرت پیر دستگیر فرمودند که تمامی حقیقت راه یاد مانده امروز که از تنهای عاجز بودی گزرانیدن شب بر تو در صحرا گران شده بود و هیچ آبادی در نظر نداشتے در انجا رسیدم و تمام شب محافظت نگهبانی نمودم صبح براه انداخته بدینجا رسانیدم دیگر دوم بعد از افاقه سه روز بر دروازه غلان خانقاه

حلوا رسانیدم همه فراموش کردی میان کرم علی نعره زده در پای افتادند و گفتند که بجز ذات پیر دستگیر
مرشد در وقت سختی و تنگی کیست که خبر گیرد **الحمد لله علی ذلک نقلست** حضرت پیر دستگیر در موضع
ملکپور تشریف میداشتند و شخصی از مریدان بسفر دریا رفته بود ناگاه کشتی او تباه شدن گرفت و طلاطم
امواج روی عجز بجناب حضرت پیر دستگیر آورده درخواست مدد نمود دیگ روپیه چهار آنه نیاز قبول کردن حضرت
از راه کشف بر ارادهٔ او مشرف شده بزور باطن از طلاطم امواج کشتی او بسلامت بر کنار رسانید و بسبب
افشای راز این است که وقت خادمان بنا بر خدمت وضو وغیره حاضر میشدند آنروز دیدند که لنگی بر است
و کوزهٔ وضو از آب دریا پر است همه درویشان و خادمان در تعجب ماندند دانستند که درین معامله سری
خواهد بود بعجز تمام عرض کردند این چه اسرار است فرمودند که فلان دریا کشتی که بران مریدی بود تباه شد
آن درین هنگام پاس عجز در پیش آورد و اعانت خواست از برکت پیران عظام کشتی او سلامت
بکناره رسید و اهل کشتی از هلاکت محفوظ ماندند حضرت پیر دستگیر دریا فی پت تشریف میداشتند که آن
شخص در رسید و قدمبوسی نمود مبلغ یک روپیه چهار آنه نذر گزرانید و صورت حال بعرض رسانید آنحضرت
بدرویشان امر کردند که این نقد را گرفته مالیده پاکیزه تیار ساخته بنیاز پیران فاتحه خوانده تقسیم سازند
که این مرد محنت و مشقت این فقیر است سبحان الله زهی مرشد کامل در بحر و بر و خشکی و تر در خوف و
محافظت مریدان متصور داشته اند **الحمد لله علی ذلک نقلست** صاحبزاده والا قدر میان
غلام احمد از اولاد مخدوم عبد الحق قدس سره در شاهجهان آباد متصل قدم رسول الله صلی الله علیه
وآله واصحابه وسلم سکونت میداشتند روزی در مجلس ایشان ذکر قدم مبارک در میان آمد میان
غلام احمد گفتند که از سنگی بیش نیست آن شب بخواب می بیند که حضرت مخدوم جهانیان جهان گشت
قدم شریف را بر سر برداشته پیش غلام احمد ایستاده اند غلام احمد پرسیدند که بر سر مبارک چه چیز است
فرمودند که این همان سنگ است که شما تحقیر آن میکردید و من درین دو روز بحکم سرور کائنات صلعم آورده ام
غلام احمد بدین این حالات بیدار شد خجل و حیران و سرگردان و مسلوب الاحوال گشته بدرگاه حضرت
سلطان العارفین محبوب رب العالمین حضرت نظام الدین قدس سره رفت و عذر تقصیرات
آن بی ادبی میخواست و از نماز و روزه هیچ خبری نداشت بوقت سحر خادمان درگاه بسنجی و درشتی
تمام از خانقاه بیرون کردند از انجا بصد حسرت و ندامت بدرگاه حضرت سلطان دین سیمرغ
قاف یقین خواجه قطب الدین قدس سره رفته عجز و تضرع نمود چون التجا و زاری از حد گذشت
می بیند که حضرت خواجه صاحب پس پرده ایستاده میفرمایند اے بے ادب این مکان بی ادبان نیست

ازاینجا بیرون شتوازین واقعه بسیار ملول و پریشان خاطر گردیدم گریه و زاری آغاز کردم بعرض رسانید
که از کرده خود پشیمانم و بعد ازتقصیرات باین جناب آمده ام اگر از جناب محروم برگردم پس حال این بیچاره
چه خواهد شد که نزد سید بیکه سلمه الله تعالی برو عفو تقصیرات بوسیله او نتوانند شد پس از اینجا سناوک
دوان و پران در قصبه پانی پت رسیده داب و سلام بجا آورده و بمجرد دیدن فرمودند که در چنین جناب
این قسم بی ادبی کرده و باز در اینجا آمده چه لازم ست عرض کرد بموجب امر اقدس آفتاب کرم درخشان
و دریای ورع و عرفان حضرت خواجه صاحب قدس سره آمده ام فرمودند ما را هم ارشاد شده است و مشغول
بنشاندند و در گوشه خالی از غیر نشسته استفسار سرگزشت بمیفرمودند غلام احمد آنحضرت را مثل شبیه پیرو در
کائنات بعینه بلاشک و شبه بقد و قامت و جسم مبارک می بیند از دیدن آن بیهوش شده بر زمین افتاد
حضرت پیر دستگیر از انجا برخواسته بمکان دیگر تشریف فرمودند بعد دیری چون افاقت آمد نزدان
و گریان خود را بانحضرت پیر دستگیر رسانیدند و بهزار صدق مرید گردید و یکی از مقبولان درگاه الهی شد
الهی زبان جمیع مسلمانان و دینداران مرا از اقوال بی ادبانه بحفظ خود نگهدار و بحرمت النبی الا الا محمد
الحمد لله علی ذلک تقلست زبانی میان محمد باقر که از اهل ریاضات و ارباب زهد و تقوی است
میفرمود که محمد اعظم والدین درویش طالب و مرید حضرت پیر دستگیر بود میگفت که در حین حیات آنحضرت
بزیارت حرم شریف رفته بودم چون بعد حصول سعادت زیارت بسمت هندوستان مراجعت کردم
بطرف صوبه بندر بریلب دریای شور بیک قلعه سنا سیان نظر آمد زیر دیوارش میگذشتم دار محلس گشتم
سرگروه آنطائفه که گسائین و گرو میگویند اینحالت معائنه نموده بتواضع تمام و دلداری و غمخواری مالا کلام
پیش آمد چون در صحبت موافقت کلی بهم رسید روزی در گرمی اخلاص دهان حقه را زکشاد و کاغذ
چیلیا یکه عبارت از مردان ست کسے قابلیت و لیاقت ندارد از طرف آنها دل بردی کمال دارم
و ایشان را در اکثر علوم کامل می بینم لهذا بجذبت گرامی تحفه بیگذارم البته بکار خواهد آمد یک پاره
شش پهلو بمن داد خواهش چنان بیان کرد که مثل نگین انگشتری روشنائی بر یک پهلو مالیده کاغذ
مهر نمایند تا نقش بردارد آن کاغذ برای آزار چشم بکار آید و همین قسم یکی برای برص و دیگرے
برای جذام هر شش رکن برای شش بیماری صعب موثر ست و خاصیت مفتم آنست که اگر بغیر اراده در
کیسه خود نگهدارند دو اشرفی طلائی بلاناغه از کیسه برآید و اگر اراده کنند دوازده تا چهارده اشرفی
می آید لیکن تا دوازده طلب باید کرد بلاناغه از کیسه برآورده خرج نمایند تخته سنگے را نجا فطنت تمام
در گوشه دستار گذاشتم و از انجا رخصت گرفته روان شدم چون بر دریا نزدیک رسیدم بر کشتی سوار شدم

و شخصی سرداری با جاه و حشمت نیز بران کشتی بود همراه داشت حکم نمود کرده بمجرد آغاز سرود من
حالتی سرود بی تابانه از کشتی حبت نموده بدریا افتادم سردارند کور بملاحان تعتد کرد امید وار انعام
ساخت که این درویش را از دریا بسلامت برآرند ملاحان بطمع انعام دست بردست گرفته از دریا بر آورده
بالای کشتی نشاندند لیکن از بی اختیاری دستار از سرجدا شده بدریا فرو شد همان دم فراق آن سنگ
پاره چنان طاری گردید که از لذائذ اشغال دادکار هیچ لذتی نبود بلکه نفرت بوده بکنار از نعمت
دولت باز ماندم بعد طی منازل بخدمت حضرت پیر دستگیر رسیدم آنحضرت بصفائی باطن بر حال
من مطلع شدند و بمجرد التفاتی نفرمودند و احوال ناشایستگیها را استفسار فرمودند که موجب کوتاهی
در ذکر و اشغال چیست سرگذشت بعرض رسانیدم وقت نماز ظهر ارشاد فرمودند اعظم گرفته همراه ما بیا
لصحرا الفضای حاجت میروم آفتابه گرفته همراه شدم قریب آب جوئیست مثل دریا که بسبب زمی مشهور است
فرمودند که ازان دریا آفتابه پر کرده بیار و بعده بگو که در دریا نزد استنگپاره از نام شده همان
سنگپاره را بحکم میران صاحب بازیده چون آفتابه پر کردم پیغام مذکور بدریا رسانیدم که ای سنگپاره
حضرت صاحب دعا گفته اند و فرموده اند که در دریا نزد استنگپاره بگو شد دستار از اعظم گم
شده بود از تو باز خواسته اند درین اثنا بیهوشی بر من غالب آمد بعد ساعتی که افاقت آمد می بینم
که ازان قسم سنگپاره ها بجای آب جاری در ران هستند چادر خود را گسترانیده هر قدر میتوانستم
برداشتم پیش حضرت پیر دستگیر حاضر گشتم فرمودند آن سنگ پاره هم باقی و دیگر هم ازان قسم
بسیار بر داشتی اکنون دولت بسیار دست داد بگیر و ببر و بار دیگر نزد ما نخواهی آمد عرض کردم
که من نمیخواهم که از اقدام مبارک جدا باشم فرمودند تو طالب دنیا شدی آن سبب رسید پس
احتیاج ما چه باقی مانده اگر طالب ما می بودی بر این چنین اسباب ناپاک دل نمی بستی عرض کردم
ازین بیزار گشتم فرمودند اگر چنین ست از جائیکه برداشته آورده ای همانجا انداخته بیا به بارها
آب جوشیده آن سنگپاره را انداختم بمجرد سنگریزه ها ذوق و شوق یاد الهی بدستور قایم بلکه
افزونتر شد سبحان الله همچنین مرشد کامل بانطریق دنیاوی را از خاطر بدر رود نموده بیاد الهی
مشغول و معمور نماید **الحمد لله علی ذلک نقلست** زبانی میان محمد باقر ایشان از
از محمد اعظم والد خود نقل میکردند که روزی بجناب حضرت پیر دستگیر حاضر بودم هندوی از طالبان
آنحضرت بود او را بقصور حال خود اعلام کرده بودند در آن وقت آن شخص عرض کرد هرگاه که تصور
بسته می نشینم شخصی بابا نام آمد خلل انداز میگردد و تعلق خاطر بانطرف رجوع میکند حضرت پیر دستگیر

هیچ جواب نداد و بعد دیری بهمان شخص شنود فرمودند که کفشهای من از فلان حجره بیار چون برای
طلب کفش در آن حجره رفت چه می بیند که همان صورت مانع شغل او میکردید کفشهای آنحضرت بصورت
ظاهر بدست گرفته استاده ست آن شخص گفت که کفشها بمن بدهند حضرت پیر دستگیر می طلبند او گفت
من ترا چه طور رسید هم عهده کفش برداری بر من مقرر ست چون مناظره بمیان آمد آنحضرت فرمودند
که چه قیل و قال ست عرض کرد که مانع اشتغال من که میشود اینجا هم وزادن کفشها تکرار میکند و نمیدهد حضرت
پیر دستگیر آواز بلند فرمودند الیعزنزبده از فرموده آنحضرت بالاغذ حواله کرد آنشخص شنود در دل خود
قیاس کرد که همین شخص مانع کسب من شد حالا قدر و منزلت او معلوم شد پس مماشات چنین کس دین
امر اعتباری ندارد باز آن وسوسه بر طرف شد و بجمع خاطر بکار خود مفید و سرگرم گردید **الحمد لله علی**
ذلک نقلست از افضل خان روزی جماعت جوگیان بموضع انبهٹه آمده حضرت پیر دستگیر از انها
استفسار نمودند و از هر یک علیحده علیحده جواب و سوال ساخته همه را آرد و روغن داده رخصت فرمودند
وقت نیم شب بنده محمد افضل التماس کرد که امروز از جوگیان سنه به مسلمانان کلمه و نام خدا را شنا میکند
و بهنودان چه میفرمایند فرمودند مسلمانان را کلمه و بهنودان را سنه از قوت برکت پیر دستگیر رشد و رغبت
خود مفید باشد لیکن بخدا تعالی پاک بی نیاز مناسب پیدا کند **الحمد لله علی ذلک نقلست**
که نظر علی نام مرید آنحضرت ساکن جومون که واقع ست متصل دائره شریفه بسبب تنگی معاش قصد
سفر سمت بنگاله نمود حضرت پیر دستگیر فرمودند ای نظر علی رزاق مطلق پروردگار حقیقی ست
در همه مکان و همه زمان بندگان خویش را روزی رسان ست لیکن در سفر هم برکتی نهاده اند خدا حافظ
و ناصر تو باد فقیر هم در حال همراه ست از آنحضرت رخصت شده روانه در ملک بنگاله هم چند روز بسر برد
روزگار میسر نشد و عسرت بدرجه اتم گردید دران هنگام بخاطر گزرانید که حضرت پیر دستگیر فرموده بودند
که فقیر در سفر و حضر همراه تو خواهد بود عجب حالیتست که باین درجه تنگی معاش میگذرد و از خبر گیری
تغافل میفرمایند اتفاقا از همان ایام کشایش او نمود باجناسی که جمعیت تمام حاصل شد عزم معاودت
کردم اسباب و اشیا معه بهل همراه آوردم چون در ضلع تروک رسیدم ناگهان میل بهل کنار بان
مندی دهر میگویند شکست و عرابه معطل ماند ناچار در صحرا بی سروسامان در تحیر و تفکر بماند و سر از تفکر
نهاده اند کے بغنود و درین اثنا قافله دور تر گزشت در آن حیرت چه می بیند که پیر دستگیر رسیدند
حاضر اند میفرمایند که شکستن دهر معطل ماندن بهل از حکمت الهی خالی نیست الحال یک میل
درمیان بهل هست برآورده بهل را تیار نموده روان شوید نظر علی سر از زانوی تفکر برداشته بهمراهیان

همراهیان گفت که پهل میل برآرند او شان گفتند که ما دیوانه ایم که تمام اسباب تنه و بالا نمائیم باخود
هر گز میلی پهل نگذاشته ایم از کجا برآریم نظر علی بخشم آمد و گفت چرا کمر را بیهوده می نمائید اول
تلاش کنید دیبنید اگر نخواهد برآید آن زمان هر چه بدانید بکنید چونیک تفحص و جستجو کردند دهر ثابت
دو درست و نود اعلی برآمد پهل تیار ساخته روان شدند قافله درین عرصه قریب دو سه کروه رفته بود
قطاع الطریق بر آن قافله ریخته و همه کس را از جان کشتند و مال و اسباب همگی بغارت بردند نظر علی
که عقب آنها برآمد می بیند که از کشته ها پشته ها افتاده و یکتن هم زنده نمانده شکر الهی بجا آورده
بخیریت بوطن مالوفه خود رسید و بی تامل بخدمت شریف حضرت پیر دستگیر آمد آنحضرت بمجرد دیدن
پرسیدند که ای نظر علی بخیر و عافیت آمدی و دریافتی آنچه وعده کرده بودم الفای آن نمودم و در سفر
حضر خبر گرفتم و در صحرای پر وحشت میل آهن رسانیدم و از تمامی قافله جدا کرده بسلامت بوطن رسانیدم
نظر علی بقدمهای مبارک پیشانی خود میساید و عذر تقصیرات میخواست **الحمد لله علی ذلک**

نقلست حقایق و معارف آگاه شاه محمد حیات در قصبه شاه آباد در خانه فقیر شیخ محمد پیر
بر بالاخانه تا مدت دو سال سکونت داشتند یکماه در عالم سکر و مستی خواب می نمودند و خواهش آب و
طعام نمیدانستند و از نماز و روزه معطل می ماندند و بعد افاقت تا مدت یکماه از نماز عشا فراغت یافته
بذکر حق تمام شب مشغول می ماندند تا که از مؤذن کلمه حی علی الصلوة نمی شنیدند از جای نمی جنبیدند بعد از
ادای نماز فجر تا دو پهر یاد حق میکردند هنگام زوال چند گهڑی آرمیده بشغل عبادت سه شاه بنماز
معکوس تا عصر مشغول می بودند یکروز در عالم مستی بودند که فقیر شیخ محمد پیر آمده دروازه حجره وا کنانید
و پرسید که بچه سبب از چند روز آب و طعام موقوف نموده جواب فرمودند که ما را درین حالت گذارید
و جواب و سوال موقوف دارید چرا که حضرت پیر دستگیر همه درویشان را فرموده بودند که محمد حیات را
بحالت مستی از جواب و سوال موقوف دارید باز سوال نمودند که حضرت صاحب بکدام سبب از
جواب و سوال موقوف فرموده بودند گفت که در دائره شریف مسجدی بود بعمارت خام در محراب
بجائیکه امام می ایستاد بخواب بودم در وقت نماز شد جمیع درویشان حضرت صاحب را برای نماز
تشریف آوردند مردم عرض کردند که محمد حیات در محراب بخواب افتاده است آن قطب زمان
فرمودند که محمد حیات بعالم مستی افتاده است او را بجنبانید بلکه نماز درین مسجد موقوف دارید جای
دیگر بخوانید و حلقه ذکر هم بجای دیگر بکنید بعد چند روز درویشان جائیکه محمد حیات بخواب بود آمدند
بذکر جهر مشغول شدند آواز ذکر بگوشش رسیده واویلا و جزع و فزع بسیار نمودند و گفت ازین حالت ما را

چرا بیدار ساختند درویشان این خبر بسمع مبارک آنحضرت رسانیدند فرمودند که حلقه ذکر از آن سبب
موقوف سازند بمکان دیگر می نموده باشند تا محمد حیات در حالت خود در خواب ماند بعد هفده روز
آنحضرت بحقایق آگاه شاه سجاول امر کردند که محمد حیات را از خواب بیدار سازند و از شیر و پنج قدح
پر کرده همراه ببرند بموجب ارشاد همچنان کردند بیدار ساختند و گفتند چیزی میخورند که ما را خواهش طعام
نیست اگر قدری شیر پنج باشد البته یک دو تاش میگیریم قدح موجود بود پیش آوردند آنگاه از تناول
کرده بعده همچنان بخواب شد هفت شیر پنج را که باقی مانده بود در وقت حضرت پیر دستگیر آوردند
آنحضرت اول بقدر یک جمچه خود نوش جان فرموده باقی به تمامی حضار مجلس بطریق تبرک عطا فرمودند
روز دوم که مجلس حضرت گنج شکر قدس سره بود محمد حیات خود بخود بیدار گردید وضو نموده دوگانه شکرانه
بجا آورده داخل مجلس شد و سماع و وجد کرده تا تمام روز در وجد ماند بعد افاقت حضرت پیر دستگیر
دست وی گرفته در حجره خاص برده پرسیدند که تا مدت هفده روز بخواب بودی چه حالت رو نمود
عرض کرد که آنحالت را که گوید که شنود آنحضرت فرمودند منکه مرشد شمایم نشان من بچه قسم
مینمائی عرض کرد از انجمله یک سخن بیان میکنم فرمودند مضائقه ندارد از تمام دیگ دانه می بینند
و پخته و خام درمی یابند که مشتی باشد نمونه خروارے محمد حیات یک دو حرف بعرض رسانیده بود
که آنحضرت بخوشی و شباشت از حجره بیرون آمده اند کی جوش و خروش نموده فرمودند که
سبحان الله محمد حیات چقدر حوصله فراخ دارد و خود را چندان پوشیده است که منصور انا الحق
کلام میکردند و محمد حیات هیچ بزبان نمی آرد و از منصور هم حالت صاف دارد و بین القضاة
هم بیان سخن نموده است محمد حیات سخن هم نمی کند پس محمد حیات گوے از همگنان ربوده است
الحمد لله علی ذلک فقلست در قصبه کرام روزی مصر شنکر برهمن که بجناب فیضمآب
رسوخیت کمال داشت بعزم دار الخیر اجمیر رخصت خواست که خود را پیش سوند اس سوداگری
که سنجوست آن ضلع مقرر است در انجا رسانیده بسر انجام مهام دنیوی قابض گردانده بزبان عجز
بیان فرمودند که ای مصر شنکر چون خالق روزی رسان است در هر جا و هر مکان واحد پس این
قدر مسافت دراز بر خود چرا گوارا میکنی مصر شنکر مذکور بر این معنی اکتفا نمود باز بطلب رخصت
عرض کرد ارشاد مختار اند از انجا با چهار کس قطاع عازم آن صوب شد منزل بمنزل میرفت هر گاه
بمنزل کوٹ بوٹلی رسید بدکانی بازار فرود آمده ارادهٔ شب باش بخاطر داشت در ضمن
پیاده های کوتوال آنجا ناگهان مصر شنکر مطور را همراهیانش بتهمت مکان بیهانسی گرد گیر کرده

پیش کوتوال برود عامل انجا حکم کرد که اینها را ببرد آرشند غوغا برپا شد باشنده تمام شهر باولندوهل برآمدند
مصر شنکر ببیبت زدگی متفکر و مضطرب شده آن سخن نصیحت را که از زبان فیض ترجمان صادر شده بود
یاد آورد و سیله جانبری خود ذات اقدس را تصور نموده بالتجا تمام از انجناب درخواست مخلصی خود کرد
ازین تفکری که سرزده بود چون به بالا نظر کرده دید که ذات مقدس حسنات استاده اند و عصا بدست دارند
و میفرمایند ای مصر شنکر برگفته فقیر عمل نکردی الحال هم حق سبحانه تعالی قادر است فضل خواهد کرد همین
سخن فرموده از نظر غائب شدند بهدران هجوم شخصی افغان جمعدار نوکر سرکار سردار انجا مصر شنکر را
که در زمان پیشین بملازمت و خدمت حضرت پرد ستگیر دیده بود فی الفور شناخته ان پیادها را سرگید
شد که این شخصها بی گناه اند و من پیش حاکم وقت باظهار ماجرای این محبوسان میروم بازگشتن
مرتکب آید از ایشان نشوند تعجیل تمام جلو ریز حاکم رسیده بطراری زبان گفتن گرفت که ای ناخدا
ترس اینهمه افعال ست که بوقوع آمد کسانی را که بهتمت مکان پهانسی گیران اسیر و دستگیر نمود
و حکم لنبگساری کرده اند او خود پنڈت و برهمن ست و من اکثر اوقات را بملازمت و بمصاحبت قطب دوران
باعزاز و اکرام تمام دیده ام نتیجه ریختن خون بگناهان بر یشان هویدا ست لازم آنست آنرا خلاص کرده
بستدعای عفو تقصیرات خود نمایند والا اختیار دارند حاکم از استماع این بلرزید و زود تر قاصد
سرکار را فرستاده از سیاست گاه مصر شنکر وغیره را نزد خود طلبید عذر ناواقفگی را بمیان آورده
سر خود را بپایشان فرو برده بمنت و سماجت رضامند ساخته معه پیشکش و خلعت رخصت کرد مصر شنکر
سوصوف رفتن اجمیر موقوف نموده بوطن مالوفه خود مراجعت کرد و بملازمت عالی استسعاد یافت
فرمودند ای مصر شنکو بخیریت آمدی عرض کرد سرگذشت این غلام بی آنکه عرض نماید بر ضمیر خورشید نظیر
هویدا و ظاهر ست احتیاج بیان ندارد بسزای نافرمانی رسیدم انشاء الله تعالی بقیة العمر اینچنین کار خود کامی
ازین عاصی بوقوع نخواهد آمد این مرتبه محض توجه عالی جان بخشی این عاجز منظور آید **الحمد لله علی**
ذالک تقلست چهارکس از افاضل دهر و یکتای عصر شرح عظمت شان آن بدرسمار حقایق یعنی
یعنی حضرت پرد ستگیر را برای امتحان کشف اسرار بخدمت شریف فرستادند هر یک علیحده علیحده بخاطر
خود بجهت خواهش طبیعت همین و مقرر ساختند که اگر این چیزها بی اظهار بایان مرحمت فرمایند بتیک
بر ولایت و کرامت ایشان اقرار می آریم والا تزویر می شماریم چنانچه از انجمله یکی گفت دلم بایل
بشیر و برنج ست و دیگری گفت مرا شکر می باید سوم تربز مقرر کرد چهارم سیب درخواست نمود
چون هر چهارکس بخدمت پرد ستگیر آمدند و نشستند هانوفت شخصی که تابشیر و برنج آورده بود آنحضرت

آنحضرت امر کردند و اشارت نمودند که این قاب پیش فلان کس نهید که سیر شده و نخورد که طبعش بر شیرینی رغبت راغب است بعد ه فرمودند که فلان جا خبر بگیرید اگر شکر باشد بیارید که این عزیز خواهش شکر تمام است و هم در حجره نهید که تر نگزاشته است آورده بمردم سوم بدهند که او را اشتیاق قلب است از خوردنش تسکین باید و هم تلاش باید کرد اگر سیب دست آید شخص چهارم باید داد که او را اصفرا مستولی است علاج وی همین است چون هر چهار کس کرامت و عظمت حضرت پیر دستگیر معائنه نمودند سر بگریبان مخالت کرده بعرق انفعال غرق گشتند حضرت پیر دستگیر ارشاد فرمودند ای عزیز بتعرض حال درویشان بودن بعید از علم و لیاقت شما می نماید فقیر متوجه پیران عظام بر اراده باطن شما اطلاع یافته تسکین و تسلی نمودم و اگر اینچنین بظهور نمی پیوست شما از تصرفات و کمال درویشان مدبقین میشدند و خلل در ایمان راه می یافت هرگاه ایمان سلب شد عاقبت خراب گردید پس همچنین ارادهٔ فاسد نباید کرد هر چهار کس بقدرت سر زمین نهاده عذرها خواستند و مرید شدند **انحمد لله علی ذلک تقلست**

یکی از علمای عصر که در علم و فضل داشت بخاطر گزرانید که حضرت پیر دستگیر از عالم ظاهری خبر ندارند از حجت مسائل شرعی علمی عهده بر نتوانند شد پیش آنحضرت آمده سوال مسئله نمودند آنحضرت فرمودند که فقیر امی محض است از علم ظاهر اطلاعی ندارد یکی از درویش محمد حیات نام چرسی از درویشان اینخاندان ست شاید مسئله شما را جواب گوید یک درویشی همراه آن فاضل داده پیش محمد حیات فرستادند چون فاضل مذکور در انجا رسید و امر مرشد به محمد حیات واضح گردید فاضل مذکور سوال نمود که میر انصاحب برای تحقیق این مسئله ما را نزد شما فرستاده اند جواب باید گفت میان محمد حیات گفتند که من غریب عاری و جاهل ام که از الف با تا خبر ندارم جواب مسائل از من چه آید حضرت پیر دستگیر خود جواب خواهند داد و تسلی شما خواهند فرمود فاضل گفت اگر میر انصاحب طاقت بودی پیش شما چرا رجوع نمودی میان محمد حیات ازین سخن بجوش آمده فرمودند که از حجره بیرون شود و تخته های دروازه بگیرد و زنجیر آنرا محکم بگیرد و انچه بخاطر داری سوال بکن فاضل مذکور دقیقه از تفسیر کلام الله سوال کرد میان محمد حیات تقریر از آیات بینات شایسته بر حسب بیان نمود و گفت اگر ازین بیانی نشده باشد همین یک حرف را بهفت هفت نوع از برکت انفاس این عظام میتوانم گفت فاضل مذکور حیرت زدگان سر بر آستانه نهاده و گفت که وسوسه خاطر ما بغلط بوده است الحال بالکل طرف گردید چونکه غلامان این خاندان بدین مرتبه و مقدرت است پس مقدرت مبارک حضرت پیر و مرشد پیر دستگیر چگونه کمالات زیاده از وهم و قیاس باید کرد و در گردن قلاده انداخته

نالان وگریان بعفو تقصیر و عذرات پیش آمده و ارادت اختیار نموده و بسلک مریدان آنجناب
منسلک گردید **الحمد لله علی ذلک نعلمت** چون دیده کوس ولایت آن آفتاب سپهر
ولایت و شریعت کوس فلک را کر ساخت و طنطنه جاه آن بدر فلک طریقت مشرق تا مغرب
را فروگرفت و آوازه عرفان آن قطب زمان از اقاف تا اقاف جهان شهره آفاق گردید صد
سوار از قوم بنجارا ساکن ولایت بخارا و غیره از شهرت فضائل و کمالات آن غوث دوران
مطلع شده بحر اشتیاق در دل شان بجوش آمد بتهیه بیعت و ارادت متوجه هندوستان شدند
بعد طی مسافت و منازل بعیده تا متصل تالاب اعظم آباد که دقیع است مابین تنا میسر و کرنال رسیدند
اتفاق حضرت پیر دستگیر از قصبه پانی پت بطرف دائره شریفه تشریف می آوردند سواران مذکور
سواری مبارک را در راه دیده از یاران و خادمان انجناب استفسار حقیقت کردند چون نام
مبارک بر آنها واضح شد همه کس از اراده و کورنشات بجا آورده بعرض رسانیدند که بنده و رچندین مدت
از فلان دیار باراده بیعت و ارادت میرسیم و امروز این دولت در اثنای راه میسر شد و حضرت
پیر دستگیر اراده بشتر دارند و قافله بطرف دهلی روان است درینصورت مجال توقف مجال نمایند
آنحضرت امر کردند که چهار کس سواری را بسر تالاب فرود آرند و همه سواران جلگی از تالاب وضو نموده
حاضر شدند بموجب امر هر کس دنوکرده حاضر شدند نامی سعید کس روبرو کرد ارشاد فرمودند که شما همه
کس ما را پیر خود دانسته قبول کردند که ما همه کس حضرت را پیر و مرشد خود ها دانسته قبول کردیم باز
دیگر فرمودند که پیران ما را پیر خود دانسته قبول کردند عرض نمودند قبول ساختیم که اکنون همه ما
مرید ما شدند و حالا رخصت شوید و بکار خود مشغول باشید آنگاه همه کس مرخص شده روان شدند
این ماجرا بسمع مبارک ننگ قلزم شریعت و شیر بیشه حقیقت برگزیده حضرت رب المعبود سید محمود
که از سادات صحیح النسب و هم کفو میران صاحب بودند و در قصبه مهرند بدرس حدیث و فقه اشتغال
میداشتند رسیده فرمودند که اینچنین طریق مخالف سلف و خلف هست پیر را باید که هر واحد را علیحده
علیحده دست گرفته تلقین نماید تا بیعت درست آید والا روا نباشد کسی این مذکورات را بسمع
حضرت پیر دستگیر هم رسانید بخاطر مبارک داشتند روزی که سواری مبارک بقصبه مهرند
ورود فرموده ارشاد شد که اول بخانه فاضل کامل میر سید محمود باید رفت چون سواری مبارک
بدروازه میر موصوف رسید باستقبال برآمده از جهان آنحضرت را باداب تمام فرود آورده
بخانه خود برنشاند حضرت پیر دستگیر آنکه جلسه نموده سوال مسئله از واجبات و فرائض نماز از

سید محمود قدس سره نمودند میرمذکور بجواب آن ساکت ماندند بار دوم آنحضرت تکرار کردند تا هم
جوابی ندادند بار سوم تکرار بلیغ درخواست جواب مسئله نمودند میر موصوف چون حیرت زدگان
بیخبر ماندند و هیچ بر زبان نیاوردند حضرت پیر دستگیر فرمودند که اے مولوی صاحب اگر این معنی
شخصی سیصد کس را بیک مجلس مرید سازد روا بود یا نه مولوی صاحب عرض کرد سیصد کس چه معنی
دارد اگر سه لک را میسازد جای تکرار نیست میتواند شد بعد ازان حضرت پیر دستگیر طالب جواب
مسئله مذکور گردند مولوی چیو صورت مسئله باین شایسته تقریر نمود وقتیکه حضرت پیر دستگیر وداع شدند
مردم حاضر مجلس و انیس از میر سید محمود سوال کردند که اول میران صاحب دفعه تکرار بسیار استدعای
جواب مسئله می نمودند موجب توقف و تساهل در جواب چه بود فرمودند که چون میر انصاحب از من سوال
پیش آوردند تمامی علم از یادم رفته هر چند خیال میکردم خود را محض ناآشنا از تمام علوم می پنداشتم
بلکه از حروف تهجی هم خبر نداشتم تا بفقه و مسائل چه رسد همین قسم سه دفعه که تکرار شد تمام علوم
میر انصاحب سلب و جذب نموده بودند چون مولوی محمد ارشد چیو که از مریدان آنحضرت اند بر این واقعه
اطلاع یافتند این رباعی طبعزاد خود بے اختیار بر زبان راندند ؎ ای عقل نگر و فهم و دماغت کس وصف چنان کند کمالات ترا ؎ حقا بے تکمیل خلایق گشتی ؎ کہ از در حق گرفت دین و دنیا ترا
الحمد لله علی ذلک نقلست بزبانی نور حدیقه طریقت شمع محفل شریعت کشف زاد شرف عباد
سید محمود جواد قدس سره مرید الشیخ الاعظم بود و حضرت پیر دستگیر بارها در حق اوشان میفرمودند
دیگر درویشان لباس رنگین ساخته اند و سید محمد جواد دل رنگین کرده است میگفتند که حضرت پیر دستگیر
در موضع کنره سادات تشریف میداشتند و مردم کهتری از سادات عظام و وضیع و شریف و کمتر
و مهتر اکثر مرید و طالب این جناب بودند و همه کس باحشمت و جلال و مرتبه کمال مشغول و از کار اشتغال
میداشتند و معمول چنان بود که هرگاه که حضرت پیر دستگیر انجا رود می فرمودند هر یک نوبت
بنوبت دعوت میکردند آنروز در بخانه سید حسین اصغر عرف سیدکی رئیس بستی مذکور بسیار بزرگ
منش و مرد فاضل و مرتاض و قایم اللیل بتقریب دعوت تشریف میداشتند و قریب چهار صد درویش
در بندگی حاضر بودند و مجمع سادات عظام در میان دیگر قریب دو صد کس بوده شاید درین اثنا از اذکار
محمد یوسف ساکن سامانه که متمع جمیع فضائل و مرید آنحضرت بوده پرسیدند که انچه اذکار شما
ارشاد شده است بمداومت آن اشتغال میدارند محمد یوسف عرض کرد که از صدق نامه ست
هر چند دانه نخود بنگام بر ستنی می جنبید لیکن امکان ندارد که تنور اسود راخ نماید فضیلت زیاده

برین نهج است که از سرکار بادشاهی بامیری دو روپیه تا چهار پنجروپیه وطبخ روزینه مقرر گردد درسے
مدرسه تشسته تمام روز متعسر خود را بگفتگوی مسائل برانگیخته نماید اگر مواظبت آن اشغال برخود لازم
میگرفتی سلطنت کونین می یافتی محمد یوسف ساکت ماند روز دیگر حضرت پیر دستگیر بطرف اکولی روانه
شدند وهمه درویشان ومریدان ومحمد یوسف فاضل برکات سعادت روان بودند محمد مراد نام مطرب
پسری امی محض که هرگز از حرف آشنای نداشت بلکه سورهٔ فاتحه وسوره اخلاص درنماز بجهد
گذ تمام نمیخواند یعنی از علم بهره نبود وهمه وقت بعهده خدمتگاری بحضور حاضری بود بر پشت وی دست
مبارک گردانیده ارشاد کردند ای مراد ترا علم طریقت وحقیقت ومعرفت وشریعت عطا کردیم
با محمد یوسف مباحثه ومذاکره علم مکن بموجب ارشاد محمد مراد میراسی با فاضل کامل بحث علم شروع کرد
هر دو برد وقدح مشغول گشتند هرچند محمد یوسف از مطول قیلوح گفتگو میکرد محمد مراد بجواب آن
نمیرسید تا چهار کروه مسافت همین قسم در بحث بودند القصه محمد یوسف لاجواب شد وزمینداران
موضع اکولی باستقبال برآمدند آنزمان حضرت پیر دستگیر فرمودند که ای مطرب بچه اینچنین بے ادبی
درخدمت علمای عصر وفضلای دهر لازم نیست حد خود بشناس وخاموش باش محمد مراد میراسی شرمنده
وخجلت زده شد که با محمد یوسف بحث علمی بکند تمام ملکوت از شرق تا غرب وتمام علوم حدیث وفقه
منطق ومعانی وحکمت وهندسه ورقوم وغیره برخاطر ما حاضر بود هر مسئله را جواب بی تامل دادم
هیچ مطالعه برمن دشوار نبود تا چهار کروه مسافت که مذکور شد گفتگو کردم انگاه که ارشاد کردید
که ای مطرب بچه حد خود بشناس ساکت ماندم وهمچنین مثل سابق امی بوده ام **دوهره**
مالے مارا بان بھیر ہوگئی سب جسب اب کہین اسا کہین مسج کہین کسب
محمد یوسف سه گرت بر قدم مبارک افتاد وعذر تقصیرات پیش آورد وذات کریم کریمه را
عفو فرموده باز ارشاد واذکار نمودند لقبه العمر محمد یوسف در ریاضات کوشش بلیغ نموده بیک
از واصلان حق گردید **الحمد لله علی ذلک تقلست** فقیر کاتب الحروف زاد دهلی بود
روزی ملاقات حقایق ومعارف آگاه فضیلت وکمالات دستگاه میان شاه معزالدین درویش
گلدرروهیلی حکیم حسو میان تشریف میدهشتند ایشان بعد از دست بوس استفسار از لباس فقیر
نمود آخر نام مبارک حضرت پیر دستگیر بزبان آورد بار سوم سه قدم برخاسته رسم معانقه ومصافحه
از سر تازه کردند وخاطر حزین این احقر را مسرور ساختند در اوقت متصدیان ومنصبداران
واکثر مردم اهل دول در خدمت شان حاضر بودند ازان میان شخصے التماس کرد که قدر ومنزلت

میر انصاحب چه قدر بوده است فرمودند که سماعی را قیاسی نباشد لیکن انچه از واردات بچشم خود معاینه شده بیان
کرده می آید که در اوائل حال بقصبه سهارنپور بطالب علمی مشغول بودم حضرت پیر دستگیر در قصبه مذکور تشریف
آوردند اکثر مردم انجا برسوخ عقیدت مستفید گردیدند و مولوی حسام الدین سهارنپوری و بعضے مردم دیگر
بفقیر هم محرک گشتند که برای زیارت باید رفت من از بادهٔ جوانی سرغفلت داشتم گفتم که میر انصاحب را باعلم ظاهری چندان
بهره نیست که یک دو ساعت بگفتگوی علم فائدهٔ برداشته شود و بهترین اشغال صحبت علم است باشان در کدام باب
قیل و قال کرده شود بار دوم نیز بهمین دستور دوستان و همنشینان فقیه مصر شدند همان جواب اول را گفتم
بار سوم مردم بسیار تعریف و توصیف بیان کردند و با این احقر مکلف شدند که امروز خواه نخواه همراه ما زیارت
آن اولیاء زمان باید شد ناچار روان شدم و از سه چیز اراده ما شد بخاطر خود قرار دادم اول آنکه مجرد داخل شدن
مجلس مردم را برداشته با فقیر متوجه سوال و جواب باشند دوم فی الحال موسم خربزه نیست تصرف ولایت خربزه
نخورانند سوم آنکه مطول میخوانند از مکان سبق تکرار نمایند و قتیکه روبرو شدم از خود سبقت نموده فرمودند که السلام
علیکم میان شاه فخر الدین جیو ادای سلام کردم و بخاطر خود خجل و منفعل گشتم که عجب اراده فاسد بود که با چنین صاحب
کمال کبر امتحان بدل اراده محکم کرده ام بعد جماعت کثیر حاضر مجلس بود آنها فرمودند که حالا رخصت شوند
ما را کار دیگر در پیش است فقیر بخدمت حضرت پیر دستگیر تنها بماند میان کرم علی درویش عرض کردند که شخصے
برای خربزه پیش کش آورده بود اندرون حجره در طاق گذاشته است آورده بمیان معز الدین جیو بدهید
که ایشان اراده طلب خربزه کرده آمده اند که بی موسم اگر برسد بخورم میان کرم علی خربزه آورده ستم بدادند
تمامش بخوردم بعده پرسیدند که درین زمان مطالعه کدام کتاب در پیش است عرض کردم که مطول می خوانم
فرمودند که تا بکدام مکان رسیدند نشان دادم تکرار دقیقه بیان آمد محاوره کمال داشتم بشصت و چه بیان
کردم آنحضرت همه را شکست دادند و فرمودند مجال گفتگو نماند عاقبت الامر فرمودند که درویشان انچنین
واعیه بستن مناسب حال اهل فضل و کمال نباشد فقیر متوجه پیران از عهده آن برآمد والا ظن فاسد باطن
شما قرار میگرفت و زوال ایمان از همچنین سخنان سرمیزند بطرف درویشان نظر حقارت دیدن عاقبت
ندامت کشیدن است و رانوقت میان عبد الرشید فاضل جلندهری هم حاضر بودند و این تمام ماجرا شنیدند
اخر الامر عذر تقصیرات خواستم آن کریم ذوی الاحسان در حق ما نوازشها فرمودند القصه بعد چند سال
در ایامی که هنگامه سکهان رو داد و زیر خان شهید گردید حضرت پیر دستگیر تشریف شریف بدهلی آوردند و
فقیر معلوم نبود روزی از راهی میگذشتم سواری آنحضرت بتجمل و شکوه تمام وارد شد و نواب نظام الملک آصف جاه
بهادر آمده بدست خود پایه جهان سواری مبارک گرفته برکات سعادت روان بوده بخاطر گذشت که تا وقت

ملاقات واقع شد خود را ظاهر نباید کرد وقت دیگر بدولت سرای رسیده سعادت حاصل کرده خواهد شد در کوچه
با دیواری پیوسته استاده ماندم و همراه سواری مبارک از دحام خلائق بسیار بود و همدران هنگام شمیان مبارک
از جنبانی ظاهری یعنی از دیدن مکدرات اینجهان تاریک بود ندا از نور باطن در یافتند حون وصال متصل رسید
دفعه با آواز بلند فرمودند که میان شاه معزالدین چیوه سلام علیکم و این شرط دوستی نیست و بعد از اخلاص
می نماید اگر نظام الملک در رکاب است دست بمصافحه دادند بنده عذر عدم اطلاع و رود آنحضرت بشهر دهلی و
از دحام خلائق و تنگی کوچه بمیان آوردم بحسن خلق متواضع پیش آمدند و متحیر گردانیدند و رخصت یافتند
مرخص شده بمکان خود رسیدم در همان ایام مبلغ دوازده هزار روپیه بهادر شاه بادشاه فرستاده بود مبالغ
مذکور تمام و کمال بدرویشان و مسکینان و مستحقان ایثار فرمودند از انجمله بست و پنج روپیه بفقیر یعنی شاه معزالدین
که این کلام از مقوله اوست مرحمت فرمودند بدرویشی امر شد که شاه معزالدین رسانند و درویش مذکور عرض کرد
که از مکان او شان کسی محروم نیست فرمودند که من نشان میدهم در حویلی حکیم مومنا بروند و دران حویلی یافتند
نامی باشند و خود در حجره نشسته تفسیر قرآن مجید مینویسند و یک تخته از ان حجره دازدیکی بندد رانجا رسیده
بآواز بلند بگوید ای آنکه در حجره نشسته مینویسی یک تخته در حجره بند و یک کشاده دار بدرستیکه مبلغ بست و پنج روپیه
فرستاده اند بگیرند درویش مذکور همین روش پرسان پرسان در آن حویلی آمده آواز کرده حیران و متحیر ماندم
درویش را پیش طلبیدم اگرچه دران هنگام حالت تجرید بود احتیاج بزر و نقره نداشتم لیکن بپاس خاطر آن
قدوه اصفیا مبلغ را گرفته بصرف آوردم بس عظمت و شوکت آنوالاجناب از احاطه تحریر و تقریر بیرون است
و زبان از بیان آن قاصر چگونه توان گفت که پایه منزلت آن والامرتبت بچه حد بوده است و از روزیکه
آن زبده مکملین ازین سرای فانی رخت اقامت برداشته اند شب و روز بحسرت و تاسف میگذرد
و محض موجب کم سعادتی و سیاه بختی خود متصور است والا اولیا الله لایموتون واقع است ذات مبارک
حیات ابدی دارد **الحمد لله علی ذلک بقلمست** از افضل خان ساکن انبهته که شخصی فاضل از
نجاب حضرت پیر دستگیر در قصبه تبور رسیده بعد حصول سعادت رخصت خواست و نخاطر وی داعیه سوای
بود آنحضرت فرمودند که فردا فقیر روانه قصبه سرهند خواهد شد از زنجار رخصت خواهم کرد روز دوم حضرت پیر
دستگیر سوار برجهان مثل مذکور بر پشت سوار بود در اثنار راه گفتگوی علم میان آمد ملایم نام میراسی
طنبوره در دست برکاب روان بود بدرویشان امر کردند که از دست وی طنبوره برگیرند و فاضل
مذکور فرمودند آنچه عقده راحل از آیات و احادیث و دیگر کلام نخاطر شما بوده باشد از ین میراسی یافته
حل نماید در اوقات میراسی را علم لدنی حاصل شد با فاضل مذکور به تعلقه و طنطنه مستعد بحث گردید و بردی

عالمی دیگر سر زد فاضل مذکور و میر اسی با یکدیگر ساخته پیش گرفتند و خود بدولت استراحت فرمودند هر چه فاضل سوال
میکرد ملایم هر سوالی را برده و جواب میداد و تقریری نمود و سلبش میکرد و همین سوال تا باغ کاله از سر بستند
مقابله نکنیم کرده واقع ست رسید حضرت پیر دستگیر بیدار گردید پرسیدند که تا کجا رسیدید ایم عرض کردند که متصل
باغ کاله سواری مبارک میرود ملایم بکار خود سرگرم بود فرمودند ای میر اسی بس کن ملائم بهوش آمد و طنبوره خود یاد
کرده و از در پیش گرفت فاضل بسیار متعجب و متحیر ماند و عذر تقصیرات خواست و مرید انجناب گردید بعده رخصت شده
برفت **الحمد لله علی ذلک نفلست** از افضل خان ساکن انبهٹه که مولوی غلام حسین نام فاضل
از طرف پورب معه کسی طالب علم و اسباب شوکت از رشته و انسیان و تجمل ظاهری دارد و قصبه پانی پت
گردید استماع یافت که حضرت پیر دستگیر شب و روز سرود و سماع مستغرق باشند و مولوی معه همراهیان اراده
گفتگو از علت و حرمت سماع در دل خود قرار داده حاضر دائره شریف گردید بعضے گویند که از پورب کمر خصومت
بسته تا بایتجا رسیده بود چون روبرو شد سلام علیکم گفته بشرف ملازمت مشرف شد اتفاقا در آنوقت
میر اسیان و قوالان سرود میکردند و مولوی از چندی مسافت بعیده برای همین گفتگو حرمت سماع آمده بود وقت
فرصت یافته عرض کرد که انحضرت وارث الانبیا هستند سرود و سماع در چهار مذهب حرام ست اختیار کردن
اینچنین امر نا مشروع بعید از متابعت شریعت ست حضرت پیر دستگیر میر اسیان و قوالان را خاموش گردانیده
با مولوی جبیو متوجه شده از اخبارات کسافت راه و ماندگی و کسل طبیعت و خورسندگی خاطر از ملاقات سبب را مطلع
پرسیدند چندی توقف نموده باز بقوالان امر شد که هر چه بخاطر شما باید بسرایید قوالان شروع کردند فی الحال
بر مولوی جذبه شوق غالب آمد ولی اختیار شد و ستار پیراهن خود را پاره پاره کرده بتیا بیا از عدم نمود بعد از زمانی
افاقت آمد حضرت پیر دستگیر فرمودند که شما مرتکب اینچنین پرگشته شدید و نام طالبعلمان و فاضلان بیحرمت بغیبت
شدند مولوی سر خود را بپای مبارک انداخت و با گریه و زاری عرض کرد که من در کفر نفس خویش گرفتارم مرا
مسلمان سازند و هویدا گردیده که آئین دینداری همین ست حضرت پیر دستگیر در سلک مریدان خود در آخر
فرمودند و باندک توجهی بمولوی جبو کشف رو داد و بعد از چند روز رسوانه وطن مالوفه خود شد و از و اهلان حق
گردید **الحمد لله علی ذلک نفلست** از زبدة المحققین سید نجف علی ساکن نبور در میان شهر بابت
مرید و طالب حضرت پیر دستگیر بودند که روزے انحضرت در قصبه نبور بخانه غلام شاه نزول اجلال فرمودند در
انجا مجتمع جمیع فضایل قاضی خان نبوری که در علم فقه و تفسیر نظیرے نداشتند در دل خود اندیشه نمودند
که آنحضرت از علم ظاهری چیزی ندارند و تقریر مسئله سوءیت میان باید آورد البته از عهده جواب آن بر نخواهند
آمد چنانچه بزبان کشوده التماس نمودند که رویت در دار دنیا کسے میسر ست جواب فرمودند که بروز محشر

پیغمبر یا صلے اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم رویت می شود یا نہ روز بجماعہ مومنان امت آنحضرت رویت خواہد شد
قاضی محمد در جواب آورد کہ درین باب آنچہ قدوۃ الواصلین زبدہ المحققین قاضی حمید الدین ناگوری قدس سرہ
شدہ یار و مصاحب آفتاب کرم و احسان دریاء ورع و عرفان سلطان دنیا و دین حضرت خواجہ قطب الدین
بختیار اوشی کاکی قدس سرہ در کتاب خود نوشتہ اند منظور ست یا نہ حضرت پیر دستگیر فرمودند کہ اوشان
پیر ما ہستند ارشاد آنہا را چہ مجال ست کہ انحراف نمودہ شود قاضی محمد گفت کہ نوشتہ اند ہر کہ یافت یافت
و نیافت نیافت و ہمدرین باب نص قاطع ہم واقع ست مَنْ کَانَ فِی ھٰذِہٖ اَعْمٰی فَھُوَ فِی الْاٰخِرَۃِ اَعْمٰی
و ہم شخصے دوہرہ ہندی بریں مضمون گفتہ **دوہرہ** جنکو درشن آت ہی اونکو درشن آت ❊
جنکو درشن آت نا اونکو آت نہ آت ❊ پس ہر کسی را کہ درینجا رویت میسر شد در آخرت ہم خواہد شد
و ہر کسیکہ درینجا محروم ماند بروز حشر محروم خواہد ماند حضرت پیر دستگیر فرمودند کہ تقریر قاضی حمید الدین
ناگوری درست و بس ہم راست ست و صحیح ست لیکن فی الحقیقت معنی این کلام بفہم شما نیامدہ درینجا
مشاہدہ میشود و رویت نمیشود قاضی پرسید کہ رویت چہ معنی دارد فرمودند دیدن باز پرسید کہ مشاہدہ
کرامی گویند فرمودند آنہم دیدن ست گفت پس ہر دو لفظ بیک معنی اند فرق میانہا چیست فرمودند آنچہ فقیر از
ارشاد بزرگان یاد دارد بیان می نماید بگوش ہوش بشنوید کہ از صفائی قلب اللہ مشاہدہ میشود و آن
بدان مثل ست کہ عینک نہادہ تلاوت کلام اللہ نمایند حروف و عبارت بی تغیر صورت بنظر می آید لیکن
آئینہ آنگینہ مابین حروفات حائل و حجاب ست در رویت آنکہ بغیر عینک حروف دیدہ میشود ہیچ پردہ حجاب
درمیان نباشد دراین اثناء وقت نماز عصر رسیدہ بود بلکہ تنگ میشد فرمودند الحال این گفتگو را ہمین جا
باید گذاشت فردا علی الصباح تشریف آرند آنچہ درین باب عقدہ ماندہ ست مفتوح خواہد شد روز دوم درویشی
ابراہیم شاہ متصل قبہ آنحضرت بتقریب دعوت تشریف فرمودہ بودند و قاضی محمد از تکرار روز گذشتہ شرمندہ
از حد انفعال کشیدہ ازان خیال فاسد در گذشتہ درہمان مجلس حاضر شد پیش قاضی محمد قریب شصت
سالگی رسیدہ در عمر فرزندی تولد نگردیدہ آرزو کمال داشت و بخدمت درویشان بالکمال اکثر اوقات
طلب فرزند میکرد تا از برکت انفاس متبرکہ و دعای سحرگاہی ایشان را استجابت نمودہ حق سبحانہ تعالی
فرزند عطا کرد چنانچہ آرزو بجناب حضرت پیر دستگیر بارہا بردی تمام طلب نتیجہ دعای خیر نمودہ عرض کرد کہ
در حق غلام دعا باید کرد تا او سبحانہ جلشانہ اجابت فرمودہ فرزندی عطا فرماید در انوقت مجلس عالی بود
و شرفا و بجنبا از ہر قوم حاضر بودند حضرت پیر دستگیر روی سخن بایشان کردہ فرمودند کہ ای یاران این
مسئلہ را بغور و خوض دریافت باید نمود این مرد فاضل دیروز در مسئلہ رویت با فقیر مناظرہ داشت

باد او پیران عظام و توجهات شان از عهده خویش بر آمدم امروز منصوبه دیگر بر پا کرده در اواخر عمر و کهن
سالگی درخواست فرزندی نماید اگر بدعای این فقیر بتقصیر بخانه اش پسری تولد شد دعا حاصل گردید ازین
چه بهتر وگرنه جای سخن و ستاویز حجت بدست خواهد آورد ای یاران همیشه دست بدارید و برای نگهداشت
آبروی این فقیر بخواب ایزد تعالی دعا بکنید تا از برکت انفاس پاکبردان بخانه این سائل فرزندی کرامت
فرماید و خود هم دستها برداشتند و دعا خواستند که خداوندا این شخص عالم و فاضل بهر امتحان این درویش
چنین معامله در پیش آورده فرزند نرینه روزیش کن و فقیر را سرخرو گردان قاضی محمد گفت که دران روز وقت
دوپهر بخانه خود رفتم و با اهل خانه فراهم آمدم همانروز نطفه برحم قرار گرفت و بعد مدت انقضای ایام حمل پسر صالح
و جمیل بوجود آمد پس با همچنین اولیای کامل خیال همسری محال و دعده نه برابری را چه مجال **الحمد لله علی**
ذلک فضلست از قدوة الواصلین زبدة المحققین سید محمد جواد که حضرت پیر دستگیر در دهلی تشریف
میداشتند روزی بخواب استراحت بودند و فقیر بالین نشسته از چوری مگس رانی میکرد درین اثنا چهار کس
فاضل با اراده مباحثه و مناظره علم ظاهر با حضرت پیر دستگیر خیال بسته حاضر گشتند و کسی از مافی الضمیر آنها
آگاهی نداشت خادمان گفتند که شما یان بنشینید بعد یکدو ساعت حضرت پیر دستگیر بیدار شوند ملاقات خواهد
شد بنشستند درین اثنا حضرت پیر دستگیر بیدار شدند و از چارپائی هر دو قدم بر زمین نهاده و مبارک
بر زانو گذاشته فرمودند فقیر در عجب تهلکه گرفتار است درین نزدیکی هر کسکه عالم فاضل هست مستعد معرکه
باراده بحث و مذاکره علم می آید و میگوید که در گفتگوی علم فایق نموده فضیلت کمالات خود را بالاتر کمال
اولیا دانند و انها یند آن چهار کس فاضل که بیرون منتظر نشسته اند بطلبند هر چهار کس حاضر شدند فرمودند انچه
سوال بخاطر شما جا نشین هست تکرار آرند اگرچه فقیر از علم ظاهری چیزدارند هر چه از انعام پیران مرحمت هست
بتوجهات شان مربوط جواب میتوان گفت هر چهار کس خاموش ماندند بار دوم آنحضرت فرمودند که چرا
خاموش ماندید و تحقیقات مسائل دینی توقف نباید دوسه دفع همین قسم تکرار عیان آمد لیکن بجز سکوت
هیچ جواب نبود هر چهار کس سر خود ها بر اقدام مبارک نهاده عرض کردند که هر چه علم خوانده بودم و فضیلت داشتم
در بیوقت همه از خاطر مایان محو و زائل گردیده برای خود ما را در زمره غلامان و اتخاذان داخل فرمایند اعلم مایان
سلب گردیده مبذول فرموده باز بهتر معمور فرمایند حضرت پیر دستگیر فرمودند که از درویشان هردم و ساعت
جویای کرامت بودن بعید از علم و انصاف و تفضل انسان می نماید هر چهار کس مرید انحاندان شدند و علم
شان بدستور حضور خاطر ادشان گردید **الحمد لله علی ذلک فضلست** از رئیس الفضلا فرید العلما
جامع الفروع والاصول میان سید عبد الرسول کردیری قدس سره در عمر هیجده سالگی از حفظ الکلام الله و تحصیل

جمیع علوم معقول و منقول فراغت حاصل نموده بودند اوائل حال در سرکار عالمگیر بادشاه بخدمت امینی
حرمتی میداشتند و مکرم خان که از امرای عظام آن بادشاه والاجاه باشد تحصیل علم ایشان کرده بود
میگفتند که در کبرسن بجناب فیضمآب حضرت پیر دستگیر رسیده بشرف قدمبوسش مشرف گردیده و دستور العمل
آن قبلهٔ دارین چنان بود که در تعظیم و تکریم مرد فاضل و عالم و حافظ توجه بلیغ مبذول میفرمودند بر طبق عادت و رسم
فقیر هم بهمان رسم توجهات مرعیه داشتند بعد حصول سعادت قدمبوس بعرض رسانیدم که فقیر ارادهٔ بیعت
اینخاندان دارد ارشاد شد که فقیر امی هست و شما فاضل ازین بیعت چه بهره خواهید برد باز التماس
کردم که این خاکسار چهار چیز در دل خود قرار داده که در هر تخصی این چهار چیز یافته میشود دست بیعت
بانجام دهم اول آنکه امی باشد چرا که شیخ با علم در اندک چاشنی معرفت بقوت علم ده چند بلکه هزار چند بنظر
خلق آراسته و پیراسته مینماید و امی بهر علما و هر غالب آید محض موهبت الهی است دوم آنکه پیر از
خاندان نبوت باشند چرا که فقیر هم هست ذره این خاندان هست سوم آنکه مجرد باشد سبب آنکه متاهل
نصف روز از وظائف شبانروزی فوت می شود چرا که باشتغال تمار عیال و اطفال می گزارد و بخیر
واران وسوسه پاک لیل و نهار روی صرف بیاد الهی ست چهارم آنکه مرشد اهل کرم و سخا می باید این چهار
صفت بذات مبارک موجود اند غلام امیدوار از الطاف عمیم آنست که در سلک بندگان خود داخل فرمایند
نیز عرض کردم از بسکه در درس بسیار گفته ام خلو دماغ ذکر جهر نمی توانم گفت فرمودند معالج حکیم حاذق
هر چیز که قابل و لایق آنمنس می بیند کسے را حلوا و عسل و نبات میفرماید دیگر را بیدانه و درون خشخاش و
فلفل و حنظل امر مینماید و بهر دو کس باوجود اجزاء مخالف شفا حاصل میگردد این همه باشیر تشخیص و تجویز
طبیب ست بنده آنچه مناسب بود ارشاد فرمودند فقیر از نهانوقت لطیفه قلب را بذکر الله مشغول و ذاکر
یافتم و از همه اعضا از تارک تا ناخن پای از هر مو و از ذکر اسم ذات می شنیدم روز دیگر بجناب
حضرت پیر دستگیر عرض کردم که امشب ازین واقعه رو داده ست ارشاد فرمودند که شما دانسته باشند
که همین درویشی خواهد بود و این رتبهٔ اولی ترقی و حلاوت و چاشنی ذوق و شوق ست هر چند که مواظبت
و مداومت خواهند کرد زیاده ازین کشود رو خواهد نمود میان عبد الرسول میگفتند از شمس میرانست
که عمر شصت سال در قیل و قال درس مسائل ضایع کردم کاشکے ازین لذت محرمیت داشتمی باعمر گذشته
هم در خدمت پیر و مرشد صرف کردمی بعد چندی آنحضرت ارشاد کردند که شما عیال کثیر دارید و وجه قوت
لابد ست پیش نواب دشن الدوله که از مریدان راسخ الاعتقاد ایشان ست بروید و بدرس احادیث
اشتغال نمایند نواب موصوف چهار روپیه یومیه بصرف محتاج عیال و اطفال ایشان و خوراک و

و پوشاک ذات علیحده و علاوه آن بالا نامه مقرر ساخت خود در بجا آوری امر مرشد و خدمت صلحا و فضلا
میدانست **الحمد لله علی ذلک نفلست** روزی حضرت پیر دستگیر در قصبه پانی پت تشریف
میداشتند که یک پیرزاده اولاد خاندان بزرگ و هم سجو صلبه خود در طریق مشیخت منزلی داشت باراده ملازمت
آمد لیکن مقتضای بی عقلی بهر امتحان بخاطرم خود گفت که در یک رومال کلوخها صاف نموده مثل شیرینی بسته
نزد خود نگهدارد و قتیکه اشاره کنم پیش آنحضرت سرسته خواهی گزاشت آنحضرت از بینای ظاهر معذور و از شیرینی
تصور کرده فاتحه خواهند گفت همچنین بعمل آورد و عرض کرد که شیرینی حاضر است حضرت پیر دستگیر رد و تبسم بر اراده فاسد
او مشرف شده سر فرو کرده فرمودند ای صاحبزاده دانستم که ایشان بسیار اعلی فطرت هستند لیکن از ین رومال
شیرینی را از پیش من بردارید و بمحافظت تمام نگهدارید بوقت تدفین زیر سر بدارید موجب نجات شما همین شیرینی
خواهد شد صاحبزاده بی اختیار مدهوش و بیخود گردید و گریه آغاز کرد و در اقدام مبارک سر خود نهاده عذر خطا
خواست لیکن تیر از کمان جسته و سخن از دهان رسته بازگی میگردد پانزده روز بگزشته بود پیرزاده
مرض شدید بدرد و نمود و یک اجل در رسید و قت نزع متعلقان خویش وصیت کرده که هرچه کاتب قدرت
در سر نوشت ما رقم کرد از شامت ایام بوقوع آمد لیکن متوجه حضرت پیر دستگیر نجات آخرت ازین خاکسار
خواهد شد در گور زیر سر من بدارند بموجب وصیت بجا آوردند الهی جمله مومنان و مسلمانان را از ناشائستگی
افعال و اقوال بحفظ خود محفوظ داشته بسلامتی ایمان عاقبت بخیر گردان بحرمت النبی و آله الامجاد
الحمد لله علی ذلک نفلست زبانی قدوة المحققین سید مرتضی گرفتن درویشی صاحب کمال وارد
خانه بنده گردید چون بجمال وی نیک نگاه کردم از اول وی آواز اسم ذات می شنیدم دست در روز افزات
از باطن وی جاری بود دانستم که حد مساوی درویشی همین است بصدق قول بخدمتش حاضر گشته تا مدت
یک هفته بکاسه اخوان خود تکلف نگهداشتم و بنصیحتش بسیار مسرت و انبساطی یافتم آخر بعد چند روز رخصت
خواست و گفت یار باقی صحبت باقی اگر کاتب تقدیر ملاقات ما و شما بار دیگر نوشته است انشاالله تعالی
دریافته خواهد شد ناچار بود داشتم لیکن پس ازان گونه بی جمعیتی روداد که در ریبان نگنجد بقدرت
الهی بعد دو سه روز ناگهان شعاع آفتاب سپهر ولایت بدر فلک هدایت یعنی حضرت پیر دستگیر بر من منکشف
تافت و در غریب خانه نزول اجلال فرمود کمر خدمت محکم بسته و بندگی حاضر گشتم هرگاه حضرت پیر دستگیر
بر بستر راحت استراحت فرمودند فقیر بعهده خدمتگاری کف پای مبارک را آهسته آهسته مالش میدادم
همانا از تمام اعضای وجود هر سام موبمو خود هر فا هر فا لفظا لفظا قرآن مجید می شنید و دست بای
غرق بحر شوق گردیدم درین اثنا زبان درفشان ارشاد فرمودند که ای سید مرتضی درویشی که از دل

آواز یک اسم ذات شنیده بودی بر تکمیل وے قابل گردیدی اکنون که ہر مسام و اجسام تو تمام کلام الله سر میزند خود را بکدام مرتبه زیاده ازان در رویش میداری سید مرتضی خاموش ماندند باز فرمودند کمال نه آنست نه اینست در رویشی چیز دیگر است القصه از توجهات پیر و مرشد حقیقی همان وجه از تمام اعضا تلاوت کلام الله تا دم آخر جاری مانده حق سبحانه تعالی جمیع مسلمانان را این مرتبه نصیب کرداناد **الحمد لله علی ذلک**

نقلست زبانی قدوة السالکین میان عزیز الدین که روزی حضرت پیر دستگیر در قصبه پانی پت تشریف میداشتند شخصی سبز پوش در آمد هنگام آمدش همچکس ندید آنحضرت بر چارپائی غلطیده بودند آن مرد زرد پوش لطرف بالین آمده باواز بلند سلام علیکم گفت حضرت پیر دستگیر جواب سلام ادا نموده بتعظیمش سر و قد برخاستند و بالاتر نشاندند و خود بادبانه بنشستند و میان کرم علی فرمودند که یک توشه بجلدی تمام تر پخته بیاورند همه اسباب مهیا بود همان دم بسرعت تمام تیار ساخته پیش آوردند سیلابچی آفتابه طلبیده بدست مبارک خود دستها بشویانیدند و طبق توشه پیش آن سبز پوش نهادند تا مش بخورد رخصت شد بمجرد از نظر حضار مجلس غائب شد بعده بعضے یاران عرض کردند که احوال این بزرگ هیچ معلوم نشد که کدام شخص صاحب کمال بود که حضرت پیر دستگیر انقدر تعظیم بجا آوردند فرمودند که ایشان یکی از ابدالان البته هستند از دو هزار گروه راه آمده دو هزار گروه راه دیگر طے خواهند کرد گرسنه بودند بنابران تعظیم بجا آورده **الحمد لله علی ذلک**

نقلست زبانی سید محمد جواد حسینی که حضرت پیر دستگیر در دهلی تشریف میداشتند فقیر بخدمت گزاران و سائیسان خود برای دانه و کاه تقید نموده از صبح تا شام در بندگی آن قطب دوران حاضر می بودم هنگام عشا بخانه می آمدم در آن ایام شخصی همیشه بلا ناغه می آمدی و جلال و اهبت آنشخص چندان غالب بود که هیچکس را تاب دیدن وی نبودی موی های دراز بر سر و پیرهنی در بر و لنگی در کمر و صورت و شباهت خیلے متوحش هر روز آمدی و استاده ماندی هرگز نه نشستی روزی بجناب اقدس عرض کردم این شخص که هر روز آید و می نشیند کدام کس است فرمودند که زهاد اند و عباد اند دیگر فرقه عیار اند حضرت خواجه قطب الدین قدس سره بدین مردار شاد فرمودند که فرزند من سید بهکیه در دهلی آمده است همیشه نزد وی حاضر باشند هر چه حاجت در پیش آید بانجام رسانند لیکن این شخص بکسے نخواهند گفت روز دیگر من دیر اندیدم لیکن شخصے دیگر موهای سر تراشیده و لنگ دور نموده و تبدیل تغیر لباس کرده می آید حضرت پیر دستگیر پرسیدند که آنشخص را دیروز می بینی عرض کردم حالا از چند روز آنکس ظاهر نمی آید فرمودند که همیشه می آید لیکن بتغیر لباس ازین صورت معلوم می شود که حضرت پیر دستگیر را سر ملاقات بابدالان جاری بود **الحمد لله علی ذلک**

نقلست روزے دانائے رموز حقیقت عالم اسرار طریقت حضرت مرشد آفاق پیر دستگیر را پیش خود

طلبیده فرموده بودند که پیش ازین اسمای عظام و ذکر و اشغال و اکتساب صوفیه ارشاد گردیده اکنون میخواهم که
اسم اعظم بیاموزانم حضرت پیر دستگیر عرض کردند که هرچه ارشاد شود بجا می آرم از بادشاه و امرا و کافر و مسلم
و یهود و گبر اعلی و ادنی کمینه و اشراف هرچه بشما بدهد رد نکنند بگیرند از یکصد تا صد و هزار لکهه و کرور گرفته نزد خود
نگذارند و جمع ننمایند و فقیران و مسکینان عطا کنند و این اسم اعظم را مواظبت نموده باشند هرگز نسازند درین باب
حدیث نبوی واقع است که اَلسَّخِیُّ حَبِیْبُ اللّٰهِ لَوْ کَانَ فَاسِقًا وَالْبَخِیْلُ عَدُوُّ اللّٰهِ وَلَوْ کَانَ زَاهِدًا حضرت پیر دستگیر
ارشاد مرشد برحق را بلوح خاطر فیض مآثر چنان منقش ساختند اگر یک دیهه فتوح می آمد ازان یکی هم نگاه داشتن
جائز نمیدانستند صرف درویشان و مسکینان و بیوه زنان مسافر بودند زینهار بالفعل مال را نهادند هرگاه کسی
چیز بیاورد همان ساعت و همان لحظه تقسیم نموده شکر بجا می آوردند در ایامی که بقصبه ترویف تشریف میداشتند
بعد چندی از انجا اراده جای دیگر نمودند و معمول چنان بود که هنگام داخل شدن شهر و وقت بیرون رفتن
از خادمان و درویشان و یاران هیچکدام را همراه خود نداشتند پس و پیش او برفتن میکردند خود متعاقب
با نفس نفیس تنها بجای معهوده ملازق و ملاقی میشدند از روزیاران امر شد که همه درویشان بروند بمنزل مقصود
حضرت شیخ صوفی بدهنی قدس سره و همشیرزاده حضرت اعظم پیر دستگیر شیخ عبد القادر جیلانی قدس سره که واقع است
هر دو یک قصبه مذکور رفته توقف نمایند فقیر هم متعاقب میرسد اتفاقا در ان روز براقی از قوم کمتران یا کانهان
وارد قصبه بود در اثنار راه دو چار گردیدند از سبب ازدحام و هجوم عام حضرت پیر دستگیر بادواری مفرق شده
استاده ماندند و منتظر تصفیه راه بودند برانیان معلوم گردید که این درویش هم بارداده سوال استاده است
یک تنگه سیاه بدست مبارک داد حضرت دستگیران بگیرند مذکور را از دست آن منهو دستده و تمکا از ازدحام
پیشتر روانه گردید آنحضرت هم روانه شدند و باز اریکه پیرزالی که طاقت رفتار نداشت تنگه مذکور حواله او
کردند و خود از انجا روانه شده بدرگاه حضرت صوفی بدهنی قدس سره رسیده متوجه بزیارت مزار شریف
ارواح شیخ از تربت بیرون شده گفت که مدتها ریاضات و عبادات شاقه و ذکر و اشغال می اندوه
ادا کرده لیکن اینچه مراتب عظیم بارشاد پیر مرشد از مواظبت این اسم اعظم که بانیان حاصل گردیده باین کس
ازان ریاضات میسر نیامده **الحمد لله علی ذلک فقلت** شخصی از اقوام افغان بجناب کرامت
مآب سوال کرده فرمودند بالفعل چیزی موجود نیست چندی توقف نمایند تا حق تعالی بسبب قسمت شما
برساند البته مرحمت خواهد شد آن شخص در رکاب سعادت حاضر بودند روزی از دائره بکدام تشریف
می بردند در اثنار راه خوف قطاع الطریقان هم بود سواران ناگهان نمودار گشتند مردم گمان بردند
که همان سواران راهزنان خواهند بود بجناب اقدس عرض کردند که سواران پاشنه کوب می آیند

فرمودند چپیان فرود آرند و همراهیان را خبردار سازند از چوب و خشت هرچه بهم رسد بدست گرفته مستعد
باشند درین اثنا سواران بنزدیک رسیدند اختیار خان ساکن کنتل مرید آنجناب بود از اسپ فرود
آمده تسلیمات بجا آورد و معمولش چنان بود در برگاه اسپان می خرید اسپی بقیمت بالاتر بنام آنحضرت نگاه میداشتند
وقتیکه پوشاک نو برای خود قطعه میساخت پارچه اعلی برای نیاز آنوالا دودمان متعین میکرد و از طعام نو ذره
یک قاب پر از طعام نفیس باسم آنحضرت اول بمسجد میفرستاد بعد ازان دست بطعام دراز میکرد عرض کرد که یک
اسپ نو خریده و سیصد روپیه نقد نیاز آنحضرت آورده ام امید که قبول فرمایند حضرت پیر دستگیر آن سایل را
یاد فرمودند حاضر شد اسپ بدو عطا فرمودند و باختیار خان گفتند که تمام پوشاک خود باین سائل بدهند بموجب امر
بجا آورد و خود پوشاک دیگر پوشید بعده فرمودند که سلاح خود نیز بدهند تمام سلاح بدو داده و سیصد روپیه
نیز حواله او کردند هر جائیکه خواسته باشد نوکری کند و نقد بخانه خود رساند و بدرویشان امر شد که دعوی همراه او بکنند
بفرمودهٔ این پیشه بسلامت بگذارند تا کسے در بیابان ڈاکه مزاحم احوال این بیچاره نشود و داع کردند **الحمد لله**

علی ذلک نفلست شخصی از قوم بنجارا حالت افلاس خود بعرض رسانید ارشاد فرمودند که بالفعل چیزے
موجود نیست اگر چندی توقف ورزند امید است که بسبب قسمت شما حق تعالی چیزی بفرستد بموجب امر
حاضر ماند بعد چند روز آنحضرت بطرف قصبه پاتی تشریف ارزانی نمودند و باین شخص فرمودند که شما هم همراه باشید
چون متصل امین کهیڑه رسیدند از شاهجهان آباد محمد فرخ سیر بادشاه یکاس اسپ معه زین مرصع و خلعت
هشت پارچه و شش هزار روپیه نقد نذر آنحضرت ارسال داشته بود در رسید میان کرم علی عرض کردند
که اینقدر نقد و یکاس اسپ و خلعت معه عرضداشت بادشاه عصر الیچی آورده حاضر است هرچه امر فرمودند آن
شخص سائل را بطلبید آنرا حاضر آورده نذر ارشاد شد که این خلعت را در بر کن تا ببینیم بر قامت تو چه طور زیبا
چون در بر کرد گویا بر جامه او قطع کرده بودند اسپ هم بازین مرصع و یکهزار روپیه نقد با یکس نیز عطا فرموده
ارشاد کردند که لباس مکلف برای پوشیدن و اسپ برای نوکری و سواری و نقد برای خرچ خانگی
تا که از طرف عیال و اطفال جمعیت خاطر حاصل کرده بعهده نوکری بدل جمعی سرگرم باشید هر دو بکار خود مشغول
باش آنعزیز آداب بجا آورده رخصت شد از جمله شش هزار روپیه یکهزار سائل بردند پنجهزار را با قیمانده را
همانروز بطرف حضرت انبهٹه و حضرت گنگوه روانه ساختند که بدرویشان و مستحقان و مسکینان تقسیم نمایند
الحمد لله علی ذلک نفلست زبانی شرف علی ساکن بهکه که روزی حضرت پیر دستگیر زیر سایه
درخت بر سریر استراحت تشریف فرمودند و اکثر یاران و درویشان پائین نشسته بودند درین اثنا یک
ضعیفه رسیده عرض کرد که عاجزه دارم که بحد بلوغ رسیده است کار خیر آن عمل مسنون است از بی استطاعتی

محال می نماید هیچ سرانجامی ندارم اگر عندالله خیری امداد فرماید اجر عظیم خواهد بود به میان کرم علی درویش ارشاد فرمودند که مبلغ پنجاه روپیه بانجاب بطریق قرض آورده بدهید میان کرم علی مبلغ مذکور بیاورد فرمودند کنبار بیوه مذکور انداختند و او را بنیاموختند و تقدیر ساختند که از جمله ده روپیه را بپنج و پنج روپیه را روغن زرد و پنج روپیه شکر و پنج روپیه برای خرچ بالائی و بده روپیه زیور و پانزده روپیه را پوشاک سرانجام نموده عقد کرده مهیا چون آن ضعیفه مرخص شده قدمی چند برفت فرمودند آن سیده برفت عرض کردند نزدیک میرود فرمودند باز بطلبید طلبیدند و میان کرم علی باردوم ارشاد کردند پنجاه روپیه دیگر آوردند انشاءالله تعالی او را قرض خواهد شد میان کرم علی پنجاه روپیه دیگر حاضر کرده آنهم بسیده مرحمت کرده از سر نو سرانجام برآورد شادی برطبق یکصد روپیه فهمانیده رخصت ساختند هنوز ده قدم راه نرفته بود باز از راهش بگردانیدند و از میان کرم علی یکصد روپیه دیگر طلبیداشتند چون مبلغ مذکور بنظر اشرف گزرانیدند همان ضعیفه عنایت کردند و برآورد بخت طعام و اسباب عروسی علی قدر زر مضاعف نموده بتکرار تمام به تکمین خاطر کرده رخصت ساختند قدمی چند نرفته بود باز یاد کردند حاضر شد میان کرم علی فرمودند که سیصد روپیه دیگر بیارند بیگی پانصد روپیه از شادینی برفقیر لازم آمده بفضل الهی ادا کرده خواهد شد پانصد روپیه در گوشه رواز آن تکیجت انداخته برآورد تیاری زیور و طعام و لباس و اسباب عروسی را بزبان مبارک یک یک از اخراجات مسادی بآن بیوه فهمانیده رخصت کردند و فرمودند که الحال سرانجام شادی بوجه احسن و بعزت و حرمت تمام انجام خواهد یافت بعد رخصت از بعضے یاران باریافتگان حضور التماس کردند که آن بخشش بکرر هیچ دریافت نشد فرمودند درین پنج بار ساخت و پرداخت فقیر خود اول مرتبه بانعام پنجاه روپیه امر شده بود بعد بصد روپیه بعده روپیه آخرش پانصد روپیه قرار یافت اینهمه موجب الهام بود بوقوع آمد ایجاد طبع خود نبود میان شرف علی نقل میکردند که اینواقعه بچشم خود معائنه گردیده هرگاه حضرت پیر دستگیر استراحت فرمودند در خواب از جناب سید المرسلین خطاب آمد ای فرزند ارجمند من بطوریکه آبروی و عزت و حرمت آن سیده ضعیفه را رعایت نمودی حقتعالی در آبروئے و عزت تو بیفزاید **الحمدلله علی ذالک فعلت** زبانی سید تمر علی که از سادات کهنده اند که وقتی تا چهل کس سادات عظام بزیارت پر برکت حضرت پیر دستگیر رفته بودم چون سعادت قدمبوس حاصل کردم میان کرم علی درویش ارشد که هر کدام سید هر اسم ده ده روپیه بداد و یک کس را که اشارت شده بود که ده روپیه عطا کرده و بخط نگزشته بود فرمودند و اشارت بجانب شخصے نمودند که از آن شخص از جمله ده روپیه هشت روپیه را پس بگیرید و دو روپیه بدو بگزارید شخصے را که دو روپیه رسیده است هشت دو پیه دیگرش بدهند بموجب امر بجا آوردند بعضے یاران عرض کرد که اینچنین حرکت ندا

خالی از حکمت نخواهد بود فرمودند آن چهل کس را ده ده روپیه بموجب امر الهی داده بودیم و یک کس را بحسب الارشاد جلشانه دو روپیه بخشیدیم بعد دیری کرت ثانی چنان امر صادر شد که فلان کس مستحق و لایق ده روپیه است دو روپیه او گزاشته است ازان باز گردانیده به شخصیکه ده روپیه است استحقاق وی غالب ازان است هشت روپیه مذکور را باو بدهند امر الهی بجا آوردم از خود اختراعی نکردم تابع امر اقدس هستم چه طاقت است که خلاف امر ظهور آید میان قمر علی میگفتند بحضور خود این معامله معاینه گردیده **الحمد لله علی ذلک**

نقلست شیخ سراج الدین بهره گجراتی از مریدان پیشوای عارفان شاه قیام الدین ساکن گجرات قدس سره بود بعد وفات مرشد خود بخاطرش ذوق و شوق یاد الهی غالب آمد و خواست که بخدمت درویشی کامل پیوسته ترک لباس و نیوی نموده لباس فقر اختیار نماید در تلاش امینی بسیار بگانپوری نمود و بعد تردد بسیار از گجرات سفر گزیده بشاه جهان آباد رسیده باین خاندان علمی پیوسته بود در قصبه پانی پت بجناب فیضمآب حضرت پیر دستگیر شرف اندوز گردیده بخاطر گزرانیده که هنگام مرید شدن سه لک روپیه نیاز حضرت شاه قاسم قدس سره گزرانیده بودم اکنون که تغییر لباس میخواهم چیزی زیاده ازان هندوی چهار لک برای خوانهای شیرینی نهاده بخاطر شریف گزرانید باریابان حضور بعرض رسانیدند که شیخ سراج الدین بهره چهار لکه روپیه نقد معه خوانهای شیرینی نیاز آورده و ارادهٔ بندگی داده میخواهد از انجناب استفاده بردارد و ترک لباس سازد فرمودند ای شیخ الدین زر بکار نمی آید و طریق هدایت مانیست ترک الطمع و المنع و الجمع از خود طمع نمیکنم و انچه می آید منع نمیکنم و انچه بستانیم جمع نمی سازیم باید که مبلغ را بروز خانقاه شیخ جلال الدین پانی پتی قدس سره ایثار بدرویشان و مسکینان نمایند و یکدام و درهم نگاه ندارند و از انجمله دوازده هزار روپیه را طعام لفیس پخته نیاز قافلهٔ سالاران طریقت شریعت و پیشوایان سبیل طریقت حضرت خواجه معین الدین حسن سنجری چشتی و حضرت شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی قدس سرهما بدرویشان و مسکینان بخورانیند شیخ سراج الدین بموجب امر اقدس زر مذکور را هانوقت برداشته بر در خانقاه حضرت شیخ جلال الدین قدس سره برده بذل و ایثار درویشان و محتاجان نمود دوازده هزار روپیه برای پخت طعام گذاشت از انجا دستافشانده بحضور آمدند عرض کردند که موجب ارشاد بعمل آورده است پرسیدند که دیگر از لوازمه و حلایق دنیاوی همراه خود چه داری عرض کرد که چهار پسر جوان دوازده اسپ عراقی و چهار منزل رخته همراه دارم فرمودند بهر یک پسر یک یک منزل رخته و یک اسپ تصدق کرده آنها را رخصت نمایند و خود بالکل انعلاقه دنیوی خاطر جمع حاصل نموده بیایند همان قسم بجا آورده دران مجلس لطف الله خان و دل دلیر خان و روشن الدوله و غیره امرایان عظام نیز حاضر بودند شیخ را صد بل بمسند اجازت شد فرمودند که بالفعل بر سواری یکمنزل سبل نگاهدارند چرا که از ظعفوست خویش در

سواری ستند و پیاده پا رضی کسل خواهد آورد و آهسته آهسته بتدریج گاهی سوار و گاهی پیاده عادت نماید تا ماندگی مستولی نگردد و هرگاه بمرور ایام عادت میشود بهل راهم موقوف خواهند کرد و از کار و اشغال که مناسب حال دیندار شاد فرمودند تا مدت یکسال باز یاده در خدمت شریف حاضر مانده بعده بوطن مالوفه خود رخصت خواسته چندی در گجرات بود که خبر رحلت حضرت پیر دستگیر بگوش وی رسید جهان در چشم وی تاریک شد اشتیاق زیارت مرقد مبارک در دل وی غالب آمد از انجا بشاه جهان آباد رسید و از انجا بدائره کدام آمدنی با نبها نمود آخر بصبر و سکوت پرداخته نذر و نذر نیاز مبارک نموده باز بدهلی رفته با نواب روشن الدوله در خورد نواب فخر الله نقریبا ذکر ایشان را بحضور بادشاه رانده بادشاه مشتاق ملاقات گردیده طلبید ملازمت نمودند و دوازده هزار روپیه و یک اسپ عراقی بخشید بشیخ بنواب گفت که این مبلغ و اسپ بکار نمی آید ایشان نگهدارند نواب چند روز بتوشه خانه خود نگهداشت وقتیکه شیخ اراده گجرات نمود عهد چنان شد که بعد زیارت آفتاب سپهر ولایت بدر فلک هدایت حضرت خواجه بزرگ قدس سره سعادت اندوز گشته بسمت گجرات روانه خواهد شد نواب روشن الدوله یک شامیانه مرصع و چند هزار روپیه نقد نیاز حضرت برد و نیز دوازده هزار روپیه که بادشاه پیش ازین بشیخ داده بود نواب همراه ایشان کرده داده دوران ایام فقیر حقیر اسیر نفس شریر کاتب الحروف نیز بزیارت آن هادی روشن ضمیر سعادت اندوز بود شیخ غلاف و شامیانها و مبلغ از طرف نواب و بادشاه نذر گزرانیدند و دوازده هزار روپیه نقد سابق الذکر نیز بذل درویشان کرد بعد ازان بخاطر گزشت اینکه آورده بودم دیگر رانیم نواب آن بالکان و فرستندگان خواهد شد فقیر را ازین سفر چه بهره حاصل شود دوازده هزار روپیه از ملک خود بدرویشان و مسکینان و خادمان قسمت نموده روانه گجرات شد و از و اصلان حق گردید **الحمد لله علی ذلک نعلست** روزی حضرت پیر دستگیر در قصبه پانی پت تشریف میداشتند قاصدی مرسله عبد الله خان و حسین علیخان آمده قاصد رو برو شد و بعد حصول سعادت قدمبوس بعرض رسانید که عبد الله خان و حسینعلیخان آستان بوس بعد نیاز عرض کرده عرضداشت مع بست و هفت هزار روپیه نقد بطریق نیاز ارسال داشته اجابت فرمایند و غلام را بمنزله قدمبوس تشفی کمال نمود حضرت پیر دستگیر پای مبارک دراز فرمودند چرا که همه اصل ثواب گردد والا هر کسیکه اراده قدمبوس میکرد آنحضرت پای خود را می کشیدند و دست مبارک برای مصافحه دراز فرمودند و بوسه داده بر دیده زمین رو انداشتند چون قاصد بقدم مبارک بوسه داده عرضداشت بنظر گزرانید مبلغ بر دیش حاضران بود فرمودند بزمین نهند پشت داده خود بدولت بسر غلطیده بودند بموجب امر مبلغ را پیش پشت توده کردند در اثنا وقت میان محمد عاشق جیوده هزار روپیه بطریق امانت بشما سپردم باید که هر جا که از ادنی و اعلی دختری را کتخدائی استعداد بوده باشد علی قدر حال از پنجاه و صد و دو صد و سیصد چهار صد پانصد

مستحق هر نوع تصور نموده رسانند که وارثان او شان از کار خیر سرخروئی حاصل نمایند و هر کسیکه از
شرفا و سنجابی استطاعت باشد بصرف باحتیاج آنها صرف نمایند بنا شد که درین امانت خیانتی بوقوع آید
مواخذه اخروی ذمه خود شناسند بعد مولوی غلام حسین نوری فرمودند که مولوی جیوده هزار روپیه آمانتاً
بشما حواله کردم باید که در مسجدها و خانقاه بزرگان زاهدان و طالبعلمان و عابدان و مستحقان نظر باستحقاق
قسمت کنند و زنهار خیانت نورزند باز پرس آخرت مدنظر دارند و هفت هزار روپیه بانبهٹه نزد صاحبزاده
والاقدر میان محمد باقر جیوه فرستادند و التماس نمودند بهر یک گوشه نشینان و بیوه زنان و مسکینان بقدر صله
هر یک تقسیم فرمایند همانم تمامی مبلغ را بر داشتند تا کرزند کور و برداشته نشیده پهاو بانسوا نگر و انیدند مدت
میدانشتند تا جمع و خرچ برابر شد شکر الهی بجا آوردند **الحمد لله علی ذلک بقلمست** روزی سادات
عظام در قصبه سهارنپور رسیدند و از طرف سیدزاده ها از کسی پنجروپیه و از کسی دو روپیه همین قسم از اسامیها
مستعد و قریب یکصد و بست و پنجروپیه نذر آوردند و همین قسم از هر یک تهانهای یافته و شالها باریک که سیدانیها
از دست خود باوضو شده چرخ زده ریسمان تنیده پارچها بافیده باشتیاق و محبت تمام بجهت پیر این پوشاک
پیر و مرشد را سالد اشتند و یک سیدیکمن ده آثار شکر تری فرستاده نا پیر دستگیر ازین شکر نوش جان بفرمایند
من نخورم وقت نماز شام نزدیک رسیده بود فرمودند که بالفعل اینهمه نقد و جنس ایکجا بسته نگهدارند قسمت هر کس
که خواهد بود باو خواهد رسید و معمول چنان بود در سفر و حضر تا نصف اللیل دروازه باز میماند و سائلی که می آمد محروم
نمیرفت از نقد و جنس و طعام و پارچه هر چه میسر و موجود بود بانعام میفرمودی آنروز وقتیکه استراحت متوجه شدند
سائلی آواز کرد که ای سید پاک بس محتاجم و بامید رفع احتیاج باین در آمده ام چیزی حسبته لله مرحمت فرمایند
حضرت پیر دستگیر از میان کرم علی پرسیدند که چیزی طعام موجود هست عرض کرد که بسیار هست معمول چنان بود
اگر طعام بتقسیم آمدی و هیچ باقی نبودی متفعل میگفتند که بسیار نده هست باز پرسیدند که چیزی نقد هست
عرض کرد که بسیار هست فرمودند از قسم غله چیزی باشد عرض کرد که آنهم معمور هست پیر محمد نام دربان چهار
بود باو امر کردند که آن ده تهان بافته و یکصد و بست و پنجروپیه و خریطه شکر تری یکجا بسته نگاهداشته اند باین
سائل نقد و تهان شمار کرده و شکر تری معه چادری که همه چیز در آن چادر بسته اند بدوش گرفته بگوش گیرد و برود
ثنا گویان سائل مذکور تمام اشیا را گرفت و روان شد **الحمد لله علی ذلک** روزی نواب رستم الدوله
مبلغ هفتاد هزار روپیه بجهت روضه شریفه آورده بعد قدمبوس عرض کرد که غلام زاده خانقاه دارد و این قدر
زر داهمراه آورده است آنچه دیگر مطلوب خواهد شد طلبیده بیشود فرمودند بالفعل مبلغ را یکجا جمع دارند و شما آرام
گیرند بوقت سه پهر تهیه آن نموده معماران را طلبیده شروع عمارت کرده خواهد شد چون نواب بخوشی تمام رخصت شد بجانب

قرار گرفت حضرت پیر دستگیر درویشان را طلبیده زرمذکور خانه بخانه بهیوه زنان و محتاجان و مسکینان ساکنان
انبالہ و تھانیسر و سرہند و پانی پت وغیرہ تقسیم فرمودند که یک حبه هم باقی نگذاشتند چون روشن الدوله بیدار نخصوصاً نور آمد
فرمودند ای جان دیدی قدرت آفریدگار را که بنا رخانقاه را چه قدر قبولیت شده که چندین گوشه نشینان و محتاجان بسیار
بعداد شکسته آنها ترتیب ساخت و ما فقیر هم ما را عمارت عالی چه کار است روشن الدوله عرض کرد که بسیار مستحسن و
بجا شد خزانه دیگر هم موجود است انهم اثیار درویشان باید فرمودار شاد شد بر وقت است **السید محمد سید علی مولک**
زبانی سید شریف علی که حضرت پیر دستگیر بداره تشریف میبردند چند روزی قاصد مرسله بادشاه محمد فرخ سیر و نواب
روشن الدوله و نواب عبدالله خان معه عرایض و هنڈیات مبلغ شش لک روپیه در رسیده بازماندگان حضور
بعرض رسانیدند که قاصد معه عرایض فلان فلان و معه اینقدر هنڈیات حاضر است در جواب هر سه امر ارشاد
فرمودند که نظر بر استحقاق نموده در خور حوصله هر یک در قصبات و دیهات بردم شرفا و نجبا و مسکینان
و بیوه زنان تقسیم نمایند کارکنان بموجب امر عالی بقصبه پانی پت و رام پور و کرنال و انبهٹه و گنگوه
وغیره قسمت نموده از صبح و تا شام درین مهم پرداخته فرد تقسیم در دست ساخته بنظر اقدس بگذرانیدند
بعده حضرت پیر دستگیر بمیان کرم علی پرسیدند که چیزے از مبلغ مذکور باقی مانده است عرض کرد یکدام مورم نامزده است
همه در تصرف آمد جا بجا هنڈویات روانه کرده خواهد شد فرمودند اگر ماسوائے مبلغ مذکور یکروپیه موجود باشد بیارند
میان کرم علی یکروپیه حاضر کرد ارشاد شد که از بازار شیرینی خریده بیارند بموجب امر بجا آورده بیاوردند بران شیرینی
نام پیران عظام فاتحه خوانده حکم بتقسیم آن کردند و شکر بجناب ایزدی بجا آوردند که الهی اینهمه کرم و احسان تست
که این فقیر جاه و مال ندارد و از تقاضای نفس و ارمان خود نگذشته و این دو هره بر زبان مبارک راندند

بھیکھا کہ ناہی سو آج کہ کسکو ن ہوی راج ایک لکھے جوپہرے جو لکھی پھر آ

شکر بجا آورده بر سر بر استراحت آسودند **السید محمد سید علی فلک نقشبت** بزبانی زبدة الواصلین و قدوة
المحققین میان عبدالرزاق که مرید حضرت ابو سعید خلف شیخ ابراهیم و داماد قدس سره بودند روایت آلهی
و اکتساب کار و اشتغال از جناب حضرت پیر دستگیر حصول میکردند او شان میگفتند که حضرت پیر دستگیر در شاه آباد
تشریف میداشتند و صورت واقعه چنان رو داد که آفتاب سپهر ولایت بدر فلک هدایت حضرت خواجه قطب الدین
بختیار اوشی کاکی قدس سره می فرمایند که ای فرزند من که برین ملک نظر جلال است قریب است که بکار
ظهور کرد و شما نزد من بیائید بعد از واقعه مذکور تشریف بداره شریف آوردند و بیاران و درویشان فرمودند
که واقعات چنین رو نموده است در اینجا غلبه کفار خواهد شد و زیر خان خونخوار سر هند شهید خواهد گشت
و یکصد و بیست از درویشان خود شهید و دو کس زخمی خواهند شد هر کس هر کجا که جای امنیت تصور نماید بر وجود

وداع شده عازم دہلی گردید از راہ کم تہلہ بشاہ جہان آباد تشریف آوردہ بجویلی شیخ عبدالحق دہلوی قدس سرہٗ
نزول فرمودند مدت شش ماہ در ہمانجا تشریف میداشتند چون ہنگامہ سکھان سر کشید وزیر خان فوجدار
سرہند شہید گردید وخبر شورش وفساد در اورنگ آباد بہادر شاہ بادشاہ رسید بادشاہ بارادہ تنبیہ وتادیب کفار
عازم این طرف گردیدہ موضع پوکھرہ کہ واقع ست متصل شاہجہان آباد بفاصلہ نیم کروہ ڈیرہ نمود ازانجا
حافظ محفوظ خان شیخ الاسلام را کہ منصب دار وذی الاقتدار بود وبجناب پیر دستگیر بیعت یکسی دوازدہ ہزار روپیہ
ویکجا تولہ عطر خوشبودار رسالہ داشت وزبانی التماس کرد کہ اگر نظر عاطفت ومرحمت برین ضعیف ونحیف
فرمودہ تا بانجا قدم رنجہ فرمایند عین الطاف وموجب نوازش تواند بود والا حکم شود کہ این خادم بشرف استیان
بوس سرافتخار باوج عزت رساند حافظ محفوظ خان بخدمت حضرت پیر دستگیر شرف اندوز گشتہ وارسال نظر
اقدس گذرانید چون قبول جناب عالی شد بعد ازان پیغامی کہ مذکور شد بعرض رسانید فرمودند کہ درین فقیر
سہ چہار عیب یافتہ میشوند ازان سبب لایق وقابل صحبت بادشاہان نباشد اول آنکہ نابینا ہستم ومعیوب بنظر
بادشاہان نمیگزرد دوم دہقانی ام وسکونت در دیہا وصحرا دارم وشب وروز در صحبت دہقانیان میگزرد
واز آداب شاہانہ اطلاعی ندارم سوم آنکہ جنون بر مزاج من غالب ست امتیاز از شاہ وگدا نمی پندارم پیش من
مرتبہ بادشاہ وگدا مساوی می نماید چہارم در شب وسخت زبانم محل گفتن ونا گفتن نشناسم بدین چہار عیوب
شخصے کہ معیوب باشد قابل صحبت سلاطین کبار چگونہ بود وآنانکہ مشائخان عظام ودرویشان ذوالاحترام
بخدمت بادشاہان میباشند آنہا مجمع البحرین اند فقیر مجمع البحرین وبادشاہان از ملاقات فقرا مقصود ومہمات
آن بی منت کردہ می آید وانچہ میگویند کہ بادشاہ خود خواہند آمد فقیر از اینجا برخواستہ جای دیگر خواہد رفت
محفوظ خان عرض کرد کہ بادشاہ محدث وعادل ومرتاض ست وعزم جہاد وارد ودین ہمچنین شخص واجب
لازم ست انیمن بخاطر مبارک نیاورند فرمودند کہ فقیر بہیچ احتیاج نیاز شاہان ندارد وچرا کہ ہم سید وہم
درویش شیخ الاسلام بار دیگر چیزے عرض کرد فرمودند کہ در عمر بادشاہ شما تمامی مدت بست ودو ماہ ماندہ است
برای اینقدر کم فرصتی اوقات خود را ضایع کردن چہ صلاح دارد آخر الامر محفوظ خان را رخصت کردند در آن
وقت قدوۃ المحققین یگانہ آفاق میان عبدالرزاق کہ نبالی راوی این حکایت ونور حدیقۂ شریعت حاضر بودند
میان محمد شاہد کہ در اوائل حال منصب دار فوذ الاقتدار بر فاقت شاہزادہ رفیع الشان متعین بود ازانجا
ترک علائق کردہ رات دنیاوی نموده بر ارادت آنجناب رسیده بدارج اعلی پیوستند چنانچہ در مینا بہ بشاہ و
رفیع الشان مکتوبی بجناب عالی قلمی نموده بودند بدین مضمون کہ محمد شاہ منصب بارادہ بیعت بانجناب آمده باید کہ
مرید خود نموده واز ترک لباس وغیرہ معذور داشتہ روانہ انصوب فرمایند در مینا بحضرت پیر دستگیر انچنین

جواب ارقام فرمودند که سبحان الله پادشاهان و سرداران پیشین بزور شمشیر است کمال مردم را ابراهیم
می آوردند و رینباب سعی بلیغ می نمودند درین زمان کسادچنین واقع است که مومنین بشریعت محمد پیوسته ارادهٔ
یاد الهی داشته باشند او را ازین طریق میخواهند که باز بگردانند تا بکدورات دنیا مکدر گردد از مطالعه این صحیفه
بهادر شاه بر وسیع الشان اعراض شد الغرض عارف کامل یعنی محمد شاید و محرم اسرار خفی و جلی میان شاه
کرم علی و عارف کامل میان شاه سجاول و یار همرنگ میان اورنگ و فخر زمان و دلکشف میان و سید محمد جواد
و دیگر یاران که هر یک گل سرسبز گلستان فضل و کمال ثمر شجر بوستان عزت و اجلال اند حاضر بودند عرض
کردند که پیش ازین بادشاهان سلف با دلیار زمان از راه تعصب شوخی ها و بی ادبیها کرده اند اگر
ازین مقولات که فی الحقیقه سراسر الهام است و وعظ و پند است مبادا انجا طر بادشاهان فسادی راه یابد
پس موجب خطر عظیم است بنا شد که بی ادبانه پیش آید فرمودند هیچ خوفی و باکی ندارند ازین سخن که گفته
باشد از الهام و خواب و کشف نگفته ام از روی القا زبان رانده شده القا آنرا گویند که آنچه در لوح محفوظ
است در لطیفه قلب یافته میشود زمین و آسمان را لغزشی هست و در مرتبه الهام هیچ لغزشی و تفاوتی نیست
اگر بادشاه بشکوه افواج و حشمت خود مصر بفساد خواهد شد فقیر زبان بفحش آن تواند کرد و اگر آن بادشاه است
من هم گدائیم حاضران تمامی ماجرا را همان زمان بر کاغذی برنگاشتند القصه حفوظ خان رخصت شده
و داخل لشکر گردید و سوانح مذکور محفوظ خان بسمع بادشاه رسید و قتیکه محفوظ خان ملازمت نموده
ماجرا بعرض رسانید بادشاه بهم برآمد و گفت که ای مردک ترا بخدمت درویشی بهر طلب دعا خیر فرستاده بودم
یا اینکه بجهت ناخوش گردانیدن مزاج ایشان رفته بودی تراچه لازم افتاد که با چنین اولیا کامل بحث بمعنی
بمیان آوردی و خاطر عالی را برنجانیدی بدعای که ذکر آن ناکرده اولی مصر آن گردانیدی اکنون پیش
کار دانی خود بیان مینمائی ما را فخر است که درین اخیر زمان در سلطنت مثل ما آن قطب زمان و غوث دوران
هستند از برکت قدوم میمنت لزوم ایشان قیام سلطنت ما بوده باشد آخرش آنرا از دیوان بیرون راندند
و جریسیا نموده بی منصب ساخت و بار دیگر تا بقید حیات بود بحضور بار ندادند بعد یک دو روز بجهت تنبیه کفار
روانه سمت لاهور گردید بعد ایام معهود که سابق ازین ذکر یافته بی کم و کاست ازین جهان فانی به بقای جاودانی
شتافت **الحمد لله علی ذلک فصل است** روزی نواب محمد امین و ارادت مند خان و شیر افگن خان
و لطف الله خان و میران صاحب جاه برای زیارت حضرت پیر دستگیر آمده بودند آنحضرت با درویشی در خلوت
بگفتگو اشتغال داشتند بعرض رسید که هر چهار امیر حاضر اند ارشاد شد که بنشانند بعد یمان باز عرض کردند
که فلان فلان امیران مشتاق لقای مبارک انتظار نشسته اند باز حکم شد که بنشینند بار سوم بهم بتدبیر بجا آوردند

بعد دیری حضرت پیر دستگیر از خلوت بیرون تشریف آوردند و ارشاد کردند که محمد امین خان جیو شما پیش بادشاه میروید
عرض کردند آرے میرویم فرمودند دست بسته ایستاده هم باشید گفتند بلی ایستاده می باشم فرمودند بر کاب هم جلو می کنند
و پیاده می روید گفتند نعم همه آداب بجا می آریم و خدمت می کنم ارشاد کردند که برای حصول امورات دینوی هم
محنت و مشقت و ذلت بخود قبول میدارید و بجز شے و پاشاست طبع نمی باشید امروز که عند الله و عند الرسول
برای ملاقات درویشی آمده آید در اندک زمان چنان ملول خاطر گردیدید و تنگ آمدید که گویا در عذاب آخرت گرفتار
شدید ازین صورت استحال حالت شما تعجب می آید که از تلاش و خوشنودی اسباب دنیوی آن قدر سرگرمی و محبت
الهی را نقیم دل سردی پس بچه طور خواهد گزشت حق سبحانه هدایت و محبت خود بخشد همیران خاموش و سرنگون
ماندند **الحمد لله علی ذلک نقلست** عالمگیر اورنگ زیب بادشاه شقه خاص بخطاب فیضیاب حضرت
پیر دستگیر نوشته بمضمون که بعد سلام سنت الاسلام ازین دور مانده دور افتاده که است جدا و نصرت و همت
بر اعداء ظاهر و باطن از حضرت شیخ میخواهد و شصت تولچه عطر خوشبو و فرمان هفت ده بجهت مدد معاش
در لایشان فرستاده شد قبول فرمایند و انچه همراهیان باید بنویسند حضرت پیر دستگیر در جواب آن قلمی فرمودند
که عطر قبول کردیم و سند دیهات واپس فرستادیم چرا که اکثر فقیر مع الکسب اندروزی خود بنده و بازوی خود میخورد
و بعضے درویشانها ساجد توکل گزران مینمایند و فقیر در ملک ایشان دریوزه گری نموده از پارچه نان اوقات
بسر میبرد از فقیر مقصود و طلب دعا خیر آن بغیر منت است در حق ایشان از جناب الهی و رسول آن خواسته
می آید او سبحانه تعالی مقرون باجابت فرماید و کمال کرمه از فقیر حقیر کاتب الحروف از بسکه نواب روشن الدوله
مرید راسخ الاعتقاد بود همه اوقات تعریف مرتبت و توصیف منزلت حضرت پیر دستگیر را پیش محمد فرخ شیر بادشاه
بیان میکرد چنانچه محبت و عقیدت بخاطر بادشاه جاگرفت چنانچه شاه اسلام الله و غیره مشائخان عظام را بجناب
حضرت پیر دستگیر روان کرد که بعد دریافت ملازمت و خدمت آن والاجاه کیفیت مزاج عالی استفسار کرده
بعرض رسانیدند درین ضمن نواب روشن الدوله معیت کرده مشائخان عظام و نواب معزالیه معه دیگر امیران
باتفاق یکدیگر روانه دائره شریف گردیده و این خبر هر چهار طرف شهرت گرفت و غلغله افتاد که بادشاه عصر
مشائخان را برای دیدن حضرت پیر دستگیر فرستاده ست از استماع خبر مذکور تقریب دوازده هزار درویش
از مریدان و طالبان سرکار جمع گشته و صاحبزادها از اینهمه و گنگوه مثل میان محمد ماقر جیو و میان عبد القدیر جیو
و میان محمد حیات و میان شیخ مداجیو و جمیع صاحبزادها تشریف آورده بودند و اکثر درویشان ماحال حال
در انجا جمع بودند آوازه ذکر اکران و درویشان آنچنان بلند گردیده از دائره شریف تا به شاه آباد و تهانیسر و غیره
قصبات قرب جوار مسافت هفت هشت کروه گوش شنوندگان کر میشد همچنان معلوم میگردید گویا برق درخشان است

یار عدشاخوان است القصه مجمع خاص وعام بود وکاتب المحروف نیز حاضر بود در این اثنا مشائخان وامرایان آمده
سعادت پابوس حاصل نمودند واز جناب اقدس امر مسلکه طعام رنگارنگ وباتکلفات از همه اقسام پلاؤ وقلیه وبیارزه
وموزیات وحلویات متلذذ وغیره بمشائخان میرسانیده باشند چرا که ایشان ملذات نفسانی وجسمانی ولسانی متلذذ
میشوند وبدرویشان نخود وآب موافق معمول میرسانیده باشند تا که اینها خوشند چه همین غذا بهتر اند ونبات شریف خود دال ماش
بی روغن که دانه وآب باهم نامیخته باشد با پرچه نان خشک یا برنج سبس بقدر دوام بر یک سفره همراه مشائخان
تناول میفرمودند شیخ الاسلام عرض کرد که غذا آنحضرت در روزن قریب دو دوام میتوان بود ودال بی روغن
وبی مصالح از دست میدارند از تهمندی وحیات حسرت می افزاید آنحضرت که اینقدر محسم اندکمان برین غذا
دشوار می افتد حضرت پیر دستگیر فرمودند که صورت واقعه همین است در ایامی که والد بزرگوار رخت هستی ازین
جهان فانی بربست فقیر صغیر بود ووالده شریفه بیوه وکمال بی استطاعت باندازه هیچ نهج وظیفه نداشت
مگر تمام روز پرخ زده ریسمان تنیده هنگام نگاه در بازار رفته فروخته اول پنبه برای خرید میکرد وآنچه از قیمت
می افزود آرد یا برنج ازان بهاء هر چیز اندک قلیل سر انجام می یافت آورده می پختند ومادامی خوراکیدند وهم
میخوردند پس ازان هنگام همین غذا واز جسامت وفربهی که میفرمایند صورت اینست خود را ورزندگی فانی
کرده ام هر سگی که می میرد در اندک فرصت می آماسد فقیر هم مثل سگ مرده حالا آماسیده است از استماع این
سخنها بر تمام مجلس حیرت بر حیرت افزود وبی اختیار زبان بصفت وثنا گشودند وباهم میگفتند که هر یک از اعلی
وادنی در ترقی شان خود میکوشد سخن حق ورا ستی که در رد حقارت واهانت منصور باشد هرگز گوارا نداد وسبحان
ذات بابرکات آنحضرت چه صفا نهاد دارد که زبان مبارک خود تحقیر شان خود بیان میفرمایند وفی الحقیقت سر
در قیاس هوشمندان تفصیل است واصلا بهمین مبارک ملالی ظاهر نشد چنانچه این مصرعه بر تصدیق همین گواهی
میدهد که باشد نبی را زفقر افتخار القصه سلام الله عرض کرد که بادشاه این اخضر را جناب اقدس
روانه نمودند تا از روی خاطرش که اراده بیعت با نجناب داده عرض نماید فرمودند که فقیر در بیابانی وصحرائی
ساکن دیه که ستم بادشاهان را پیش انچنین کس مرید شدن موجب تحقیر شان ایشان است باید که موافق
جاه وجلال خود مشائخ عظام که بمنزلت وامارت شاهی بوده باشند بخدمت وی بیعت وارادت آرند وبعد چند
روز رخصت فرمودند چون مشائخان بدربار معلی بار یافتند همه ها متفق اللفظ والمعنی روداد من وعن بعرض
رسانند که ذات مبارک حضرت پیر دستگیر ظاهر الصورت بشر لیکن خارج از بشریت است ومایه جانش ازین
عالی تر است که ظاهر قیاس بشر خیال پی بمقصد برد بادشاه از استماع این سخن بصد هزار جان آرزومند
وشتاق تر گردیده نسقه خاص بدستخط خود متضمن عرضی از قلم مشکین رقم نوشته ارسال داشت که آرزوی خاطر

خاکسار آنکه دست بیعت باینجناب بدهم و برادر دینی نواب روشن الدوله باشم آنحضرت در جواب آن ارقام فرمودند که فقیر از چشم ست نه از رسم ست نه از اسم ست پس بادشاهان را لازم ست در هر سلسله این سه چیز یافته نشود مریدی نشود **الحمد لله علی ذلک نفلست** روزی حضرت پیر دستگیر در ایام بهار بنه چنان ارشاد فرمودند که ای یاران بنشوید در اوائل حال والده شریف این نحیف و ضعیف ریسمان می تنید و باجرت آن اوقات بسر می برد و مرا پرورش میکرد روزی سبزی فروشی در بازار معه یک سبد پر از ابنه خام و مدمره و داغدار و اژدشد مدست اکثر طفلان و چسال سیفروخت مارا هم خواهش خوردن ابنه مستولی گردید از والده خود اظهار هوس خاطر نمودم او شان تنیده ریسمان را بیک بل سیاه فروخته بمن بخشیدند من بسبزی فروش سپردم آمد هشت عدد ابنه بمن داد خوشحال گشتم و دانستم به تمام باقات جهان و میوه آن بیک فلوس مست آمد و سبزی فروش نیز خوشدل شد چرا که ابنه ها ترش و ناکاره که کسی خریدارش نبود بفروش آمد القصه ابنه ها گرفته گوشه تنهائی جستم چرا که دیگر شریک نباشد اسحال از توجهات حضرت مرشد آفاق قدس سره اینقدر ابنه ها بافراط جمع میشوند که درویشان هم از سیری طبع نمیکنند شکر احسان این نعمت بیکران کرد بذل و بخشش پیر و مرشد در حق این فقیر حقیر اسیر نفس شریر بهزاران هزار زبان ادا نتوان کرد **الحمد لله علی ذلک نفلست** روزی حضرت پیر دستگیر در قصبه پانی پت بر منبر غلطیده بودند حقایق و معارف آگاه عابد و زاهد میان محمد شاهد درویش ببالین نشسته چوری میکرد و قلم کاتب الحروف نیز در بندگی حاضر بود درین اثناء درویشی وارد شد بعرض رسانید که درویشی برای بیعت آمده است فرمودند فقیر صاحب بیائید و بنشینید درویش مذکور هم بسمت بالین نشست حضرت پیر دستگیر یاران و درویشان سخن نشاط آمیز میکردند درویش مذکور بزبان آورد که حضرت صاحب بسیار خوب شنیع هستند آنحضرت فرمودند درویش صاحب چیو فرمودند باز همان سخن را تکرار آورد آنحضرت فرمودند که کسی بد طبع هم بخدا میرسد درویش بصدق دل آمنا و صدقنا بزبان راند **الحمد لله علی ذلک نفلست** روزی بوقت شب محمد افضل ساکن ابنهٹه بخدمت حضرت پیر دستگیر حاضر بودند آنحضرت امر کرد که محمد افضل اگر کسی دوهره یاد باشد بخواند در انوقت دوهره حضرت بوعلی قلندر صاحب عرض کرد **دوهره**

شوبه کی پنهی مده حوے دیکهیت للچی جیسو ✤ شر فاوسر جات ہی سر کی دهر ہو

بمجرد استماع این دوهره خود فرمودند **دوهره**

شوبه کی پنهی مده حوے مت دار کی کانو ✤ جس جا کهی سے جهک رہی وہ چولی دے مانو

درین دوهره سه کرت تکرار کنانیدند والله اعلم در انوقت چه عالم بوده ست **الحمد لله علی ذلک نفلست** بعد وصال حضرت پیر مرشد آفاق در قصبه ابنهٹه مجلسے بود حضرت پیر دستگیر بهانجا تشریف

میدانستند بایام مجلس ازدحام خلایق از دور و نزدیکان این خاندان و دیگر خانواده های عظام جمع بودند پاسی
از شب باقیمانده موافق معمول و طبیعت اوشان بیدار شده بذکر و اشغال مشغول گشتند و حلقه ذکر چندان
موثر شد که یکی از منصبداران کشن چند نامی از استماع این کلام مفتون بشوق و ذکر گردیده از آنجا تا دم صبح
زار میگریست چون از اشغال مفروغ شدند کشن چند در بندگی قبله حقیقی عرض کرد که صورت حال مدین منوال
گزشته است و ذات مبارک مشتمل موصوف بصفات الله است در زبان خادمان آنحضرت تاثیر اینچنین پیدا است
لیکن باعتقاد احقر یک عیبی هم یافته میشود آنحضرت فرمودند آن عیب را زود بیان کن عرض کرد که همه وجوه اوصاف
فضل و کرم زیاده تر ازان است که در بیان آید لیکن بمزاج شریف غضب و غصه افزون از حد مینماید آنحضرت بر
چارپائی غلطیده بودند از استماع این سخن برخاسته نشستند و فرمودند کشن چند چه خوب گفته اند مارا نسبت بعنایات الهی
بیشمار اند فی الحقیقت رحیم کریم ستار غفار همه صفات بارتعالی است مگر قهار و جبار نام پدر شما یا صفت جد شما خواهد بود
مردان خدا خدا نباشند ❊ لیکن ز خدا جدا نباشند ❊ از بسکه اتصاف صفات اوست قهاری و جباری
هم لازم ذیست کشن چند بی تابانه بقدم مبارک افتاد عرض کرد که دین محمدی از همه ادیان افضل و اولی است
که در زمره دین او چنین کامل و اکمل هستند بر من نیز شرائط آنرا امر کنند تا ادا کرده شود آنحضرت کلمه طیبه
تلقین فرمودند کشن چند بزبان حال ادا کرده مشرف باسلام شد یکی از واصلان حق گردید **الحمد لله**

علی فلک بربانی قدوة الکاملین میان محمد اعظم که روزی عالمی بحضور حضرت پیر دستگیر حکایتی را ذکر میکرد
که افلاطون حکیم در عهد حضرت موسی کلیم الله صلوة الله و سلامه علی نبینا موجود بود مردم پیش وی رفته اظهار کردند
که شخصی دعوی رسالت می نماید و خلق را دعوت میکند کیفیتی چگونه دریافت شود تا دعوی او برحق است یا باطل
افلاطون گفت که بر کاغذی چند حرف نوشته میدهم جواب آن نویسانیده بیارند بر طبق آن حکم بر صدق و کذب
کرده خواهد شد مردم گفتند چه نوشت السماء شئ والحادثات سهام والراجی هو الله فایز المقرمرید
پیش حضرت کلیم الله برد مطالعه فرمود چون مبارک ایشان پیغمبر برحق فرستاده قادر مطلق بود برهان کاذبه بخط
خود برنگاشته که الی آخر می حاملان رقیمه جواب آن گرفته بافلاطون رسانیدند وی جواب باصواب را مطالعه کرده بمردم
اعلام کرد که پیغمبر برحق است همه ها رفته بیعت نمایند شنوندگان گفتند که ایشان هم همراه باشند بهتر و احسن است
گفت پیغمبر برای ارشاد و تکمیل ناقصان است ما خود وجود کامل ایم احتیاج او نداریم حضرت پیر دستگیر بر سریر غلطیده بودند
بمجرد استماع این قصه و جواب باصوابش بجوش آمده فرمودند اگر در آن عهد این فقیر و درین عهد آن حکیم بودی
تنبیه کاملی میدادم و گفتها بر سرش میزدم دمی گفتم که همین سخن که در تفضیل شان خود گفت که من کامل راست
بر تنقص او شد بر نقص او کی کامل بزبان خود خود را تفضیل نموده اهل کمال بالالزم است که مقر نقصان خود باشد

چرا که بشریت سمت و از عناصر مخمرست و جملهٔ انبیاء و اولیا بهمین قسم با وجود رتبهٔ کمالیت معترف و مقر بنقص خود بوده اند تاریکی جهل خود سیاهی ایست لایعلم عین روشنائی است **الحمد لله علی ذلک بفلست**

و قصبه تهانیسر بمجلس منوای عارفان حضرت شاه جلال الدین قدس سره حضرت پیر دستگیر تشریف فرمودند و اکثر مشائخان عظام دیگر هم در آن مجلس حاضر بودند روزی بیرون شهر که آنرا باهری می مانند بخانه شیخان که متوطن و رئیس آنجا هستند شخص بجناب حضرت پیر دستگیر و هم بخدمت قدوة المحققین میان محمد شریف قدس سره که ارشته گنگوه بودند دعوت عرض کردند هر دو صاحبان قبول فرمودند آن شخص در مجلس خانه فرش بتکلفانه بگسترانید و مجلس بپا ایست اتفاقا میان محمد شریف ساعتی پیشتر بخانه صاحب دعوت رسیدند و اکثر یاران بسبب ناواقفی باخود ها قرار دادند که همه ها برین فرش چنان احاطه کرده بنشینند که جای خالی نماند وقتی که میر انصاب بیایند بیکبار از جای خود برنخیزند و تعظیم نکنند بنیم که کجا بنشینند چون حضرت پیر دستگیر و بانصد درویش تشریف آوردند درویشان سابق الذکر بموجب قرارداد بعمل آوردند و از جای خود نجنبیدند و تعظیم بجا نیاوردند و مکان نگزاشتند حضرت پیر دستگیر ازین چنین معامله معائنه فرموده ردای خود از دوش مبارک فرود آورده بگسترانیدند و بنشستند و جمله یاران و همراهیان هم بطریق پارچهای خود کسے ردا و کسے کمل و کسے دوشاله هر کس پارچه هر قسم باخود ها موجود داشتند بگسترانیدند ازین صورت تزئین فرش زیاده تر از فرش سابق بظهور آمد و میان محمد شریف چون ازین ماجرا فی قبیح اطلاعی نداشتند و خود بخیال و مستغرق بودند بعد از تناول طعام حضرت پیر دستگیر پیش از همه کسان تنها بمکان خود معاودت فرمودند و بیاران خود ارشاد کردند که هرگاه میان محمد شریف جیو از اینجا بر اسپ مادیه خود سوار شده روانه شوند باید که شما همه کس بیرون دروازه در کوچه صف بسته هر یک سلام نیاز بجا آورند و قتیکه میان محمد شریف سوار شدند بانصد درویش در کوچها صف بسته بمسافت بعید استاده شدند و سلام میکردند همراهیان بگوش ایشان میرسانیدند که درویشان و یاران میران صاحب میان محمد شریف بوقوع اینچنین واردات متنبه شده گفتند که سبحان الله حق اینجانب درویشان ما را بے ادب و بے ایمان ساخت و خدمه میر انصاب یاران ایشانرا به سبب حسن ادب و اصل سبق گردانید چنان معلوم میشود که این بے ادبان بجناب آنحضرت نوعی بشوخی پیش آمده باشند پس ازان معذرت بسیار کردند مولانا روم میفرماید ❊ از خدا خواهیم توفیق ادب ❊ بے ادب محروم ماند از لطف رب ❊ بے ادب خود را نه تنها داشت بد ❊ بلکه آتش در همه آفاق زد **الحمد لله علی ذلک** زبانی بر گزیده حضرت کریم و رحیم میان محمد نعیم جونپوری که شربت توفیق توحید از رحیق جبینش پیداو حلاوت مذاق تصرف از شکر گفتارش هویداست

چنان بیان میکردند که روزی حضرت پیر دستگیر در دایرهٔ شریف تشریف میداشتند دیده بر دروازهٔ حجره
آویزان بود و ذات مبارک اندرون بر سبیل استراحت غلطیده بودند فقیر حاضر بود و سبیل رای نام برهمن بنارسی
و باواز بلند دعا عرض کرد دعا عاقبت خیر و ایمان قایم آنحضرت ارشاد فرمودند که ای سبیل رای از گفتن زبانی
عاقبت خیر ایمان قائم نمیشود بطوریکه فقیر میگویم طریق عاقبت خیر و ایمان قایم است سبیل رای عرض کرد
که ارشاد شود آنحضرت بزبان مبارک در فشان چهار مصرعه هندی طبعزاد خود بیان فرمودند ؛ جوتا جان

ب جیاو کر جای سرت منزل رہی نرت دایم انکلا پنکلا ساکہہ ڈوہری دور کر چنت سین متی مایم
پانچ کرما کی مجیس کو مبارک ومنی نت سکھمنا ہوشتر لایم دہری کو دہیان من مان سبلرای پنتھ عاقبت خیر ایمان
ایمان قایم وقتیکہ شخص خدا بین خدا جو خود را بدین مراتب آراستہ و پیراستہ سازد البتہ امید عاقبت
خیر و ایمان قایم ست حضار مجلس بزبان حال صدا بر آمدند و صدق فرمودند **الحمد للہ علی ذلک**

فصلست بزبانی مدار اہل طریق صوفی محمد صدیق در برگزیدہ اوقات بود عمر بصد و یازدہ
سال داشت میگفت که روزی فقیر بجناب حضرت پیر دستگیر حاضر بود که زبدهٔ اصفیا عاشق باصفا میان شیخ
سوندها بهوپری از خلفای شیخ بندگی داؤد قدس سره هستند برای ملاقات آنحضرت تشریف آوردند
چون ذات عالی مرجع کار خاص و عام بود آنچنان رجوع مردم معاینه فرموده بودند ای میران بهوپر تصرف شما
بدرجه کمال رسیده رجوع خلایق هزار در هزار بسوی ایشان دارد لیکن اگر چنین در قصبه بهوپر تشریف آرید
واسته خواهد شد آنحضرت در جواب آن التماس کردند که گاهی بجهت زیارت آنحضرت فقیر در بهوپر هم
خواهد رسید اتفاقاً بعد چندی روزی ارشاد فرمودند که میان شیخ سوندها بهوپری چنین ارشاد میفرمودند
طبیعت میخواهد که در بهوپر رفته بملاقات ایشان خورسندی حاصل شود و آید در قصبه بهوپر تشریف برند
ماسه روز از صبح تا شام جمع خاص و عام باشندگان قصبه مذکور از زکور و اناث جمله در بندگی حضرت شاه
دستگیر ماندند و درین سه روز کمتر کسے پیش حضرت شیخ سوندها رفته باشد روز چهارم حضرت شیخ سوندها
بخدمت حضرت پیر دستگیر آمده و بکنار گرفته فرمودند میران جیو از ما هم نکرسته و نی الحقیقت برگزیدهٔ
درگاه ذو الجلال و الاکرام و مقبول جناب یزدان عظام اند و سبحانه جل شانه همیشه در ترقی و ترادد آرد
الحمد للہ علی ذلک فصلست روزے حضرت پیر دستگیر در قصبه پالی پت برای زیارت
تاج السالکین امام العارفین حضرت شاه شرف بوعلی قلندر قدس سره بوده بردند ضابطه خان بود که
خود بدولت بآستانه می نشستند و دیگر یاران برای طواف مزار شریف میرفتند و درین اثنا آنحضرت
بر نشاست و در خندگی تمام ببیان شاه فورنگ مخاطب شدند و فرمودند ایک قلندر صاحب بفقیر بتاد

میفرمایند که مادر شما اینقدر نیاز اینجناب بذمه قبول نموده بود هرگاه که پسر من بدین عمر برسد ادای نیاز
نماید چون والده ایشان رحلت فرمودند و شما بعمر معهده رسیدند نیاز همچنان باقی ست هنوز بایفای
وعده عمل نکردند اکنون بر ذمه شما ادای آن واجب ست گوشت و میده و میده گندم پخته نیاز گوشت
و ماشه میده گندم پخته گوشت و میده و میده گندم مصالح نیاز با تکلف و ماشه میده گندم پخته تیار کنانیده
نیاز بگذرانند هماروز گوشت با مصالح پر تکلف و ماشه میده گندم پخته تیار کنانیده نیاز گذرانیدند الحمد لله
علی ولک نفلست بزبانی سید مرتضی کردند که سید مرتضی کردند که سید محسن گردیزی
والد راوی مسار صاحب الورع و زهد ارادت بجناب قدوة الواصلین زبدة الکاملین میان شاه
عبد اللطیف قدس سره داشت و بکثیه فرمای مسند شد باری او رنگ زیب بادشاه نیز دست بیعت
بخدمت شاه موصوف داده بود از آن نسبت یک دهی مسمی زین پالوسے که محال سیر حاصل بصنع التمغا
در وجه مدد معاش سید محسن کردے انعام فرمودند تا مدت حیات که مزاحمت و مداخلت نکرد بعد وفات
والد شریف عاملان و فوجداران طلب سند جدید در پیش کردند و به مذکور به ضبط سرکار در آوردند
فقیر یعنی سید مرتضی برای حصول پروانه مجدد درگاه به سمت دکن روانه حضور گردید چونکه داخل شهر شد
و احوال واقعه والد شریف بسمع مبارک حضرت ظل سبحانه رسید حکم والا صادر شد که عوض دیه مذکور
فرمان موازی پنجاه بیگه زمین در وجه مدد معاش متعلقان سید مرتضی کردے نوشته دهند
و وزیر خان فوجدار چکله سرحد یقید برگذارند از پرگنه زمین مذکور نموده بدهد از انجا اسناد بدست
آورده بعد قطع مراحل و رگهر بجناب حضرت پیر دستگیر سعادت اندوز گشته اسناد مذکور را بر اقدام
مبارک گذاشته عرض کرد که سید مرتضی پسر سید محسن گردیزی در دکن رفته تلاش و تردد بلیغ
پروانه سنی صد بیگه زمین از حضور معلی حاصل کرده آورده ست آنحضرت فرمودند که تا مدت سه سال
زمین بهم نرسیده نمیشود چون عرض لائق حال نبود بران سخن چندان تیقن نشد اسناد مذکور را پیش
وزیر خان بود تبلیغ احکام رسانیده وزیر خان و جمیع متصدیان و کارکنان هر چند کوشش و سعی
کردند لیکن کار بانجام نرسید بعد انقضای مدت سه سال در قصبه گهرام کردے زمین موازی
سی صد موازی بهم رسیده چک بندی نموده دادند بار دیگر این مژده بجناب حضرت پیر دستگیر رسانیدم باز
فرمودند که تا هفت سال زر محصول آنجا بیک دانه هم نقبض نه خواهد آمد اتفاقا هرگاه که فصل بکار
میشد و زراعت روی به پختگی مے آورد آفت ژاله یا غرقه یا خشک سالی یا آفت ملخ یا موش
یا مالی لشکر یا تصرف کسے ظالم رو میداد بقسمے که فرمودند بوقوع آمد تا مدت هفت سال یکدانه بدست

روزی بجناب حضرت پیر دستگیر از حالات خود و صعوبات متعلقان و اخراجات عرض کردم فرمودند که حالا شما را
از رفتن بحضور بادشاه لابد است سید نورمحمد درویش ساکن سارنگپور که از ابنا له سه کرده است معه رقعه خاص
همراه سید مرتضی کرویزی روانه دکن فرمودند هر دو بموجب امر عالی روان گردیدند روز یکه داخل لشکر شدند در همان
روز بر دیوڑهی فتنه اظهار مطلب خود کردند عهده داران و عرض کنان بعرض رسانیدند که دو شخص فرستادگان
حضرت بهیک آمده بر در ایستاده اند حکم شد که بیایند بعد پیام سلام رقعه خاص بنظر اقدس گزرانیدم حکم شد
بنشینند شستیم بعد مطالعه رقعه بادشاه استفسار فرمودند کدام سید محسن عرض کردم که کرویزی فرمودند که برادر
دینی من بوده اسباب معیشت دلبستگان و اقربا چه طور بسر میشود عرض نمودم ببسیاری صعوبت و سختی
میگزرد حکم شد همین دم هندوی مبلغ پانصد روپیه بروزیرخان نوشته روانه سازند و متعلقان سید محسن
بلاتوقف رسانیده رسید آن بحضور اقدس رسانند و در انوقت برای تناول حضرت ظل سبحانی ولیدونک
حاضر بود یک طبق از همان طعام حاضر بمرحمت شد از ان قاب سیر بخوردیم و در همین اثنا بادشاه فرمود که
کدام تصنیف از تصنیفات شیخ جلال الدین محمود تهانیسری هم رسیده که بمطالعه آن اشتیاق ما لایطاق است
بعده حکم شد که بالاستراحت نمایند چون از حضور رخصت شدیم بار دیگر رسائی و شوار شد هر چند جستجو کردیم نیافتیم
روزی در عین سواری عرضی از نویسنده بازار نویسانیده در بغل داشتم هر چند مردم اهتمام می نمودند جدا
و کدا دور تر از سواری عرضی بدست گرفته بلند نمودم بادشاه دریافت که کسی دادخواه فریاد میکند حکم شد
که آن دادخواه را نزدیک بیارند چون نزدیک رسیدم قبالت در رساله از تصنیف شیخ جلال الدین قدس سره
از بغل برآورده معه عرضی بگزرانیدم عرضی را مطالعه نموده حواله عنایت الله خان دیوان ساخت عنایت الله خان
عرض کرد که سید مرتضی لیاقت دیوانداری بادشاه بمشکین قلم دستخط نموده که پاس خاطر حقایق و معارف آگاه حضرت
سید بهیک دیده و دانسته عطا نموده شد وزیرخان تقید نگارندگان دیوانی ساعت بخته و کامل در روز بیم باشد
حواله سید مرتضی نمایند و همان محل حبیب الله پسرزاده باوزیرخان سوء امزاج و شت بحضور بادشاه نالشها
بانواع انواع گزارش نموده بود بادشاه از سید مرتضی استفسار کرد که وزیرخان با رعایا چه قسم سلوک دارد
سید مرتضی گفت که وزیرخان در حق رعایا برایا آیه رحمت است و رعیت پروری شب و روز کرم می نماید و کلای
آن سوانح من و عن بوزیرخان نوشتند القصه بعد حصول اسناد در نیجا رسیده اول بجناب حضرت پیر دستگیر
فیضیاب گردیده آنحضرت فرمودند که این دیه سیر حاصل است باید که بصرف فقرا و فضلا صادر و وارد مصروف
دارند و نقد را بمحتاج خود نیز خرچ کنند و معه متعلقان گزران بآسودگی نمایند اگر مدات خود طمع نموده از صادر
و وارد دروغ خواهند گردانید دیه هم بتصرف شما خواهد ماند همه مراتب قبول نموده پیش وزیرخان رفته اسناها بنمود

وچون وزیر خان پیش ازین از سن غلام غایبانه مرهون منت و ممنون بود بخاطر خود پرداخت منظور داشت
دیه مذکور دران ایام بسیار آباد و پر نزد و مزروع کمال بود بلا توقف و تامل حواله کرد و سزاولان همراه داد
که رعایا را جمع کرده و بنهد از آنجا رفته رجعیت و آسودگی کمال دست داد و بخدمت فقرا و غربا همیشه دست بسته
حاضر ماند و تا تحریر این مسطور دیه موصوف متصرف متعلقان ایشان است مگر از چندی بسبب قصور و بیگاه
سکمان خللی واقع شده امید است که در عمل بادشاهی بدستور قدیم معمور باشد **الحمد لله علی ذلک** اما **نقل است**
نواب عبد الصمد خان امیری ذوالاقتدار و از خاندان عالی تبار بوده است بعد از فتحیات کردیدن از مهم سکمان
واسیر کرده آوردن کروه ایشان را در عهد محمد شرخ سیر بادشاه از ملک پنجاب بطرف شاهجهان آباد
مراجعت کرده در اثنای راه بزیارت حضرت پیر دستگیر رسید مقربان بادشاه بعرض رسانیدند که نواب عبد الصمد خان
حاضر اند خود تعظیم پرداختند و تغل گیری نمودند فرمودند که فقر از دیدن شما بدو و همه را ضی و خوشنود میشود
یکی آنکه از اولاد خواجه احرار قدس سره مشهور بود دیگر آنکه با کفار غزا نموده غالب آمده سر کرده آنها را
اسیر کرده آورده اید بر سنت اسلام اقتدا دارید و غازی هستید درین اثنا طعام حاضر بود مائده فراز کردند
آنحضرت فرمودند که ما و نواب یکجا تناول خواهیم کرد چرا که همراه غازیان هم طبق بودن نواب عظیم دارد آنچه
حاضر بود بیک طبق نوش فرمودند ذات مبارک بقدر معتاد نوش جان فرموده تتمه را بنواب موصوف
عطا فرمودند بعد انفراغ نواب عبد الصمد خان رخصت خواستند نواب عبد الصمد خان متصل چهاپای استاده شد
طلب حضرت کرد که یکهزار روپیه یا پنصد روپیه نیاز حضرت پنجتن پاک بنجانه خیراندیش بطریق امانت گزاشته شده
یکی درویش ارشاد فرمایند که همراه گرفته مبلغ مذکور بیارد آنحضرت بمجرد اصغای این سخن فرمودند که راست
گفته اند **گل طویل و عمر دراز و آخر الامر گور** دران هنگام اکثر امرایان نیز حاضر بودند همه انگشت بدندان گرفتند بجناب نواب
اشارتها فرمودند که زنهار بعزت کار بفرمایند مبادا بجذبه گرفتار آیند نواب از گفته خویش متنبه شده
رخصت گرفته بخیمه خود رفته دو پهر بسر برده بعد نماز ظهر مبلغ یکهزار و پانصد روپیه نیاز مذکور همراه گرفته بجناب
اقدس رسیده و از مسافت چند قدم پا برهنه کرده وصره زر بدست خود گرفته بعجز پا برهنه کرده وصره زر بدست
گرفته بعجز نام آستانه آورد مردم بعرض رسانیدند که نواب خود برهنه پا وصره زر بدست خود برداشته می آیند
فرمودند چرا نباشد از اولاد اولیا نامدار و درویشان عالیمقدار است بسیار تحسین و آفرین کردند فرمودند که
بجناب فقر ادا اعتقاد و انکساری باید **الحمد لله علی ذلک فضلست** میان محمد واحد درویش
ساکن کرنال از مریدان حضرت پیر دستگیر و صاحب حالات بود بخطه و لمحه بغیر دید جلوه محبوب حقیقی
نبود در نظر جمالی ندانست از زمره کائنات و تعینات عین ذات مقصود و متصور بود حتی که از جماد

وبنانات همان میدید و فقیر کاتب الحروف با ایشان ملاقات نموده هست روزی خان زمان خان که امیر
ویشان بود بجناب حضرت پیر دستگیر چیزی از نقد و یک مرغ زرین بسیار خوشرنگ و منقش نظر گزرانید
چون مرغ زرین پر نور جمال ارسته بود حضرت پیر دستگیر نظر باستحقاق نموده مرغ موصوف را بمحمد واجد
بخشیدند محمد واجد مرغ را از جان عزیز تر داشت و شب بطالعه اشکال و انواع وصف صانع مستغرق بود
محمد اشرف فقیر ساکن امین کهیڑه که آنهم از مریدان سرکار بود بخاطر خود هوس مرغ زرین پنجشد از محمد واجد
درخواست کرد که این مرغ را بما مرحمت سازند محمد واجد جواب داد که اول از عنایات حضرت پیر دستگیر ستعجلات
ندارم که شما بدهم میتوانید که بهاء از این معنی بمزاج اقدس غبار خاطر همرسید دوم آنکه ما را هم بدین مرغ دلبستگی
خاطر مدرجه اتم بهمرسیده است از خود جدا کردن نمتوانم ازین مقدمه ما را معذور فرمایند محمد اشرف آزرده خاطر
گردید در صدد ایذا مستعد گشت از راه حسد و دروغ افترا بسته بجناب حضرت پیر دستگیر گزارش نمود که
محمد واجد میگوید اگر میران صاحب از من برهم شده فقیری و درویشی بازمیتوانند برای گزران و بسر بردن اوقات
املاک و زمین باغ کفایت میکند ازان درویشی چندان احتیاجی ندارم آنحضرت از صفای این سخن به درآمدند
زبانی کسے آینده و رونده گفته فرستادند که بمحمد واجد بگویند آنچه فقیری از ما حصول کرده اید و پس بدهید
و خود از وجه محاصل باغات و زمین یقین است که بسر خواهید برد و با سودگی گزران خواهید کرد بهمرود و رود
این پیام ذوق و شوق یاد الهی از دل بر طرف شد و پراگندگی خاطر بجدی رو نموده که از نماز نیمروزی هم
باز ماند مدت مدید بدین حالت گرفتار بود آخرش بر ضمیر بار یابان گان واضح و منکشف گردید که محمد اشرف
از راه عداوت کینه بر محمد واجد افتراء بهتان بسته مزاج اقدس را از طرف آن بیچاره بهم و ناخوش
گردانیده هست قدوة المحققین صاحبزاده والاقدر میان محمد باقر التماس کردند که محمد واجد فقیر تقصیرے
در غضب گرفتار آمده انمعنی متحقق و ثابت هست که محمد اشرف از مرغ زرین میخواست او از دادنش ابا
کرد از انجهت کینه در سینه وی جاگرفته بدین حیث بجناب عالی کذب و بهتان بسته عرض کرده هست آنحضرت
فرمودند اگر محمد اشرف از خلاف نمای راز خود شنیف تراشیده رواز خرابی درویش صاحب حالت گردیده
بدین جهت ازلی و ابدی لیست عاقبت وی خراب خواهد شد ازان روز محمد اشرف برجعت و خواری گرفتار
گردید و عاقبت بخیر انجامید **السید محمد سید علی فلک** از روزنامچه حضرت پیر دستگیر از قصبه سوانه که مسکن
و مواطن اجداد بزرگوارست بطلب فقیر درویشے برآمدند تا مدت چهل سال زنهار بانظر فتوحه نگردیدم
چون مشیت ازلی بتربیت از مظهر لم یزلی قرار یافته بود روز بروز بر پایه جاه آن والاجاه عالی نژاد آشکار
گشت که طائر شهپر خیال اوج گرفت حضیض آن تواند شد در ادراک زمان مدبه علیا

ولایت رسیدی بی اختیار کرامت و خوارق عادات از ذات مبارک بمنصه ظهور میرسید آخر الامر رفته رفته
همچو آفتاب مشهور معروف دور و نزدیک گردیده علو منزلت بسر حد کمال رسیده خورشید وار دات جهان را
منور معرفت منور و شب تیره نجتان عالم را چون صبح صادق انور می ساخت مرجع خاص و عام گشتند همگی
اکابر و اصاغر سادات عظام ساکن سیوانه بارزوی تمام بجناب حضرت پیر دستگیر آمده عرض کردند از
وقتیکه حضرت شاه زید قدس سره رحلت فرموده اند از اولاد آن عالی تبار کسے مثل جد بزرگوار برای ما
نه افراخته اگر ذات مبارک که خاطر فیض مآثر آنحضرت گنجینه اسرار الهیه و زبان الهام ترجمان ابواب مشکلات را
مفتوح ست میخواهیم بطوریکه دیگر خلایق بیشمار را از فیض صحبت خود بدرجات عالی رسانیده اند و حق سادات
سیوانه هم توجه مبذول فرموده چند روز در قبضه مذکور سکونت ورزیده مردم آنجا را بشاهراه هدایت رهنمونی
فرمایند عین صواب ست آنحضرت از طرف سادات سیوانه بسبب خلاف مذهب بودن بخاطر مبارک اندکی سوء
المزاجی داشتند فرمودند که ما را بکدام وجه بکدام نسبت به بیرون سیوانه مکلف و مجبور میشوند عرض کردند که
وطن اجداد آنحضرت ست و آنحضرت پسر محمد یوسف اند یا ازانیز موجب تفاخر ست که از برادری مایان انچنین
اولیاء کامل ظهور نموده ست فرمودند همه خلاف و کذب ست چرا که فقیر از روز یکه این لباس فقیر اختیار کرد نسبت
محمد یوسف را از دل محو گردانید بجناب حضرت شاه ابو المعالی پیوسته نسبت غلامی پیدا کرده و تمام عالم میداند
که شاه بهیک ابو المعالی ست کس نمی داند که شاه بهیک پسر محمد یوسف ست و پسر ابو المعالی میگوید و دیگر شما با
مذاهب و ملت خلاف مذهب فقیر دارند چه طور موافقت رود و هر دو آنچه از اسباب سکونت وطن آباواجداد
میگویند چیزیرا که براه خدا میگزرانند باز بطرف آن رجوع آوردن بعید از عالم تجرید ست همه اکابر و اصاغر
اقرار آوردند که مذهب و ملت آنحضرت بجان و دل قبول می نمائیم بهر طریقه ارشاد خواهند فرمود بهمان راه
می پوئیم چون قیل و قال از حد گزشت قدوة الکاملین سید عبد المومن جیو در خلوت عرض کرد که فی الواقع
آنحضرت را از برادری هیچ غرضی نیست و نسبت پدری با حضرت شاه ابو المعالی مقدم و مقرر و با محمد یوسف
هیچگونه احتیاجی ندارند لیکن اگر آنحضرت در سیوانه تشریف میفرمایند بواسطه ما تشریف میفرمایند بواسطه
ذات مبارک هزارها سادات عالی تبار که از راه جهالت در ورطه ضلالت افتاده اند هدایت می یابند یعنی
موجب ثواب عظیم ست آنحضرت رضامند گردیده روانه بقصبه سیوانه گردیده بمیان عبد المومن ارشاد
فرمودند و قتیکه سواری متصل حویلی جد و پدر رسید اطلاع دهید چون سواری مبارک که بکوچه حویلی های
اجداد مبارک بودند رسید میان عبد المومن گزارش کرد نه آنحضرت گوشه ردای بدوی مبارک انداختند
هرگاه ازان کوچه در گزشتند رو از روی خود برتافتند فرمودند میر انجیو چیزیرا که بواسطه طلب مادیوستی

گزاشته بود بار دیگر بران نظر انداختن موجب خفت خلافت توحید و تجرید است شخصیکه اسباب دنیوی را
لت زده طالب خدا گردد باید که بر همان جاده مستقیم بود کمر جد و جهد محکم بسته مستعد باشد دل خود را مایل آن
حقیقت نکند بعده در حویلی جمال الدین سردار انجا بود نزول فرمودند بوقت نماز ظهر یا نصد کس از سادات
حنفام که تشیع المذهب و تارک الجماعت بودند حاضر گشتند بطریق اهل سنت و جماعت نماز ادا کردند و چند
طائفه طائفه گروه گروه مرید آنحضرت میشدند و از شفاخانه هدایت آن عالی مرتبت نسخه نجات می یافتند
و از ورطه هلاکت بیرون می آمدند بعده چند روز از انجا وداع شدند بدائره شریف تشریف فرمودند **الحمد لله**
علی ذلک فقلست که در عهد محمد فرخ سیر پادشاه در موسم برشگال امساک باران شد در موسم
بارش حکم آن حضرت نبود که مرید یا طالب مکان گزاشته در حضور بایند جا بجا بیاد الهی مشغول باشند
سید مرتضی بخاطر خود گزرانیدند که این مرتبه بارش نمی شود بهتر است که زیارت حضرت پیر دستگیر کرده بیایم چون
باستان بوس شرف گردید پرسیدند درین موسم چرا آمدید عرض کرد امسال خشک سالیست باران
بارید فرمودند از کجا میگوئید موسم است هرگاه حکم میشود میبارد و شما بدائره بروید بعد ازین رسیدن
بوطن خود اشکال باشد رخصت شدند در اثنا در راه در ختان انبه بسیار پیدا و در تنومندست تا انجا
رسیده بودند که باران نزول کرد بهزار خواری تا بدائره شریفه رسیدند دوازده روز باران می بارید
و آفتاب نتابید و قتیکه فرصت شد بوطن خود رسیدند **الحمد لله علی ذلک فقلست**
در کتاب گلزار ابرار گفته حضرت شیخ عبد القدوس حنفی گنگوهی که در اصول و فروع همگنین علوم یکتای
روزگار بود برخی را ی آنکه از نژاد حضرت امام اعظم ابو حنیفه کوفی نیست و بعضی گمان دارند که حنفی جهت
آن گویند که مذهبش داشت باوجود کلان سالگی از استماع ناشکیبا بود مولانای عالم کابلی در تذکره خود نگاشته
که بلازمت آمده روزی در هنگام سماع رسیدم چون اضطراب تواجد فرو نشست از ردای ناروائی
بودنش پرسیدم باین طور پاسخ داد من گم شده ام مرا جویند از گم شدگان خبر نگویند تغیر تمام در شوندگان
خاص و عام پدید آمد مجلس سماع از سر تازه شد مشهور است که از ولایت بنجاب اعلم علمای زمان و قدوه فضلای
دوران شیخ احمد قدس سره سر برآورده در علم و فضل و کمال همتا نداشت بخاطر انسان ارادت تصمیم گرفت
که درین عصر اکثر مشایخ سماع میکنند و مردم را ضلالت می افگنند و گمراه می نمایند آنها را از ارتکاب افعال
نامشروع باز باید داشت از وطن خود معه یکصد و پنجاه کس فاضل و عالم متبحر و کتاب بهتاد و بار شتر همراه گرفته
روانه گردیدند در هر خانقاه که شهرت سماع می شنیدند بهمانجا رفته احتساب نموده سماع رقص را بدلایل
و گفتگوی علمیه منع میساخت و هیچکدام تاب بحث نبود و از انجا تا بلاهور همین طور باطمطنه تمام رسید مردم اطراف

بسمع رسانیدند که بطرف هندوستان در قصبه گنگوه حضرت شیخ عبدالقدوس گنگوهی بانی مبانی سماع و رقص اند
قدوه مشایخ هندوستان و هزارها درویشان در حضوری وی می باشند و شب و روز مستغرق هستند
اگر آنجا منع نماید گویا این رسم از تمام هندوستان برخاسته میشود و شیخ از آنجا که رفته گنگوه رسیده
با حضرت قطب العالم ملاقات نموده گفتگوی علم و بحث سماع در میان آورده تا دیری از طرفین رد و کد
بمیان ماند آخر شیخ بر خوست و تقید نموده که آینده ازین نام شروع باز آیند و کرد سماع نگردند پس ازان قطب العالم
مثل حضرت شیخ احمد و حضرت شیخ علی و حضرت شیخ رکن الدین و حضرت شیخ حمید و غیرهم که هریک فاضل و کامل
و قطب عصر خویش بودند بجناب بزرگوار عرض کردند که اینچنین کار را چرا اختیار کرده رو باید کرد و در بحث آن
حرفی بذمه خود عاید گردد و از عهده جواب آن برآمدن مشکل افتد آنحضرت هیچ جواب نداد خاموش و ساکن ماندند
القصه شب از نصف زیاده گزشته بود که یک عورت هراسی برای سائیدن آرد بر آسیا نشست و سرود
آغاز کرد رسم ست که مستورات وقت سائیدن و آسیا گردانیدن با لحان داود از حزین هرچه میخوانند و میخواند
و می سرایند انهم بحسب عادت این دوهره هندی **دوهره** دی دیکهو رے کی کهاٹ پٹ دو میں بهر آوتن
سبوز و گداز گفتن گرفت حضرت قطب العالم را از استماع این کلمات حالتی رو داد تواجد برخوستند و رقص
میکردند و بزبان مبارک میفرمودند که امروز خشک و تر همه میسوزد و شیخ محمد خبر کنید که وقت را دریابد و آمده اجتماب
نماید چون این خبر شیخ محمد رسید هماندم دره بدست گرفته حاضر مجلس گردید چه می بیند که هزار درویش گرد
حضرت قطب العالم مثل پروانه بر شمع قربان می شوند و شورش و هنگامه سماع کرم ست و از ناله و زاری درویشان
گنبد مرغ مملو ست شیخ دره بدست خود گرفته برای تنبیه بلند کرد دستش بحیس گردید و از کار ماند دره را بدست
چپ گرفت آنهم بهمان دستور بیکار شد و خود از هیبت جلال بیهوش گردیده بر زمین افتاد و آن شب تمام روز
و تمام شب دیگر مدهوش ماند روز دوم بهوش آمد بر اقدام مبارک جبین نیاز بسائید و عرض کرد که گنهکار
این کار برای همین روز اختیار کرده بود که درین احتساب البته ازین فرقه علیه کسے صاحب تصرف نظر آید
بجناب وی ارادت آرم الحال در غلامی خود قبول فرمایند و در سلک خادمان خود منسلک نمایند حضرت
قطب العالم فرمودند بیک شرط قبول نمیشود بقسمیکه از نجا تا بایین زمین احتساب کرده مشایخ عظام را
از استماع باز داشته ست در هر مقام و هر خانقاه باز رفته و معذرت آنها نموده و فتوی اباحت سماع
هریک که بدستور معمول قدیم اجازه جریان عمل نظهور آید مرید نموده خواهد شد شیخ احمد باز روانه شد و هر خانقاه
میرفت و پیش صوفیان و مشایخان بمعذرت پیش می آید در روبروی خود سماع میکنانید و رضانامه هریک
حصول کرد بجناب فیض مآب در رسید و رضانامه مشایخان بنظر اقدس بگذرانید که آزردی خاطر چنین

که چون عمر آخر رسید بعد از مرگ جای دفن این احقر پیش آستانه روضه منوره باشد که گزار مردم زائر
این از بالای خاک این فقیر شود و فشان قبر ناپیدا بود بشمول جناب عالی شد چنانچه الی یومنا هذا از پیش آستانه روضه
منوره مدفون است و خلایق از بالای آن گذشته بزیارت میرسد خلفی مستفید و مستفیض میشوند حق تعالی
جمیع مسلمانان را همچنین مرتبه میسر گرداند السید محمد علی ولد حضرت مخدوم الملک شیخ عبد السلطان پوری
که در جالندهر مدفون است اول از سمع انکار کمال داشتند و در نار و ابودن سمع تصنیفات متعدد ترتیب داد
و علماء را بفریق خود ساخته بداعیه احتساب در تهانیسر تشریف آوردند در آنوقت حضرت شیخ جلال الدین تهانیسری
در سمع بودند و این بیت غنا کردند آن فقیر اینکه این سو میروند هر یکی صاحب قران دیگر است
دیدند که عالم ارواح اولیا و انبیا دران جماع حاضر بودند سر اعتقاد که در حق اولیا داشتند ازان استفسار
خواندند و مقر سمع گردیدند بی اختیار بر زبان راند که نیست عن سوء الاعتقاد فی حق الاولیاء و در اباحت
سماع رساله بعبارت عربی از روی دلائل احادیث و عبارات فقهیه و غیره تصنیف کرده اند اگرچه بنام آن نوشتن
در اینجا موقع داشت بسبب طوالت کلام و کتاب درین مختصر گنجایش ندید حواله بر رساله مذکور نموده همین قدر اکتفا
می نماید السید محمد علی ولد حضرت جلال الدین تهانیسری وفات یافته بود در عین ماتم روز سوم مجلس واقع
شد وقتی که تمام مشایخ حاضر شدند حضرت شیخ تا هنگام ادای خستم پنج آیت در مجلس نشسته بودند هر گاه که میان
خواستند که سرود آغاز نمایند خود ازان مجلس برخاستند بیرون رفتند باریافتگان عرض کردند که درین چه حکمت
بود آنحضرت سماع نفرمودند در جواب فرمود که دلم تغریت فرزند است پرسیدم اگر میل خاطر سوی هجرت جا گرفته
راه یابد پس سماع حرام خواهد شد چرا که آنهم داخل شمار است ازین سبب از استماع باز ماندم السید محمد علی
ولد بزبانی حافظ مراد که بسیار صاحب درد بود با وصاف حمیده موصوف عمر را مدد اراده ست میگفت که
در خدمت قدوة المحققین میان عبد الملک سرهندی اورنگ زیب بادشاه رسوخ تمام داشت بنام ایشان
مسجد عالی دلکشا در سرهند بنا کرد روزیکه عمارت ترتیب یافت و باتمام رسید و به تهنیت آن میان عبد الملک
تمام مشائخین عصر و علماء وقت و اشراف و اکابر شهر را ضیافت دعوت نمود هر پنج قبیله که تفصیل این است
یکی کابلی نقشبندی و دیگر فراری از اولاد حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه و سادات بخاری و ترمذی و
گردیزی که هر یک بجای خود سردار و رئیس صاحب جاه و حشمت همه را دعوت کردند اتفاقا حضرت پیر و مرشد آفاق
آنروز در شهر تشریف آورده در مسجد خرادیان نزول فرمودند میان عبد الملک از استماع این خبر میان عبید الله
خلف الصدق خود را بخدمت حضرت مرشد آفاق فرستاد که فقیر بسبب تعدد دات لوازمه ضیافت و مهمانی
فرصت نیافته بنده زاده بجناب عالی میرسد امید از توجهات کریمانه آنست که تشریف شریف ارزانی فرموده

مجلس را زینت بخشند حضرت مرشد آفاق دعوت قبول فرمود متوجه بیل غ ستاری گردیدند که درهمان باغ مجلس ترتیب یافته بود از گل و گلزار تزئین کمال داشت و فرش اعلی گسترانیده بودند بحدی که پای مبارک اندرون دروازه باغ نهادند تخته گل و لاله و نافرمان و سوسن شگفته و بهار عجیب و غریب مثل آتش فروزان گشته از دیدن آن حالتے پیدا شد و بی اختیار نعره زدند و رقص آغاز کردند قوالان نیز در رکاب حاضر بودند سازها از کنارهای خود برآورده سرو پا برهنه کردند غزلیات و رباعیات و افراد انچه میسر آمد سرائیدند از انجمله انست از حافظ شیراز **بیت**

کس ندانست که منزل گه معشوق کجاست ‌ ‌ ‌ این قدر هست که بانگ جرسے می آید و حضرت پیر و مرشد آفاق بهمان شوق و ذوق رقص کنان در باره دری وارد مجلس گشتند و تمامی حضار مجلس هریک خاندان عالیه خصوص از سلسله حضرات نقشبندیه مثل میان قطب الدین وغیره همگی و تمامی تعظیم سماع برخاستند و در آن هنگام عجب تاثیر پیدا شد که منکر و مقر همه کس از چشم اشک ریزان دگریان بودند رقت و بیتابی میکردند و نالها از آب دیده ها تر میشد تا مدت یک پاس سماع گرم ماند هرگاه افاقت رو داد هریک را مصافحه و معانقه مستفید گردانیده بر سر حوض نشستند و وضو ساختند تمامی مشایخ حضرات نقشبندیه و دیگر خانواده بهمدگر میگفتند اگر سماع باین قسم باشد کسے را چه مجال دم زدن که بچنین سماع و رقص حرفے و حقارتے بزبان آورد یا حساب ارتکاب نماید حرام گوید بعده دو سه روز حضرت مرشد آفاق بخانه میان عبد الملک تشریف داشتند

الحمد لله علی ذلک زبانی میر عظمت الله که حضرت پیر دستگیر در هنگام فتور سکهان بعهده یکه وزیر خان شده بود و باصرار و انای مور حقیقت عالم اسرار طریقت بادشاه دینا و دین حضرت خواجه قطب الدین قدس سره بدهلی تشریف برده بجویلی عمان جواهر و دقایق معانی حضرت شیخ عبد الحق محدث دهلوی نزول فرموده بودند روزی همجلس قوال حاضر شدند و این رباعی من تصنیفات حضرت محبوب سبحانی شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی قدس سره السامی آغاز کردند

دل من بی تو کباب است تو هم میدانی ‌ ‌ ‌ دوستی نیست که در باغ نشینم بی دوست باغ بی دوست غلط است تو هم میدانی

چون مجلس گرم شد شور و شغب عظیم پیدا گشت و ران اکثر یاران صاحب حالت و وجد بودند از انجمله یکی را شوق چندان غالب آمد که آتش اشتیاق و ذوق چندان غالب آمد که آتش اشتیاق فراوان شد و بیاره جهای پوشش احاطه کرده سوختن گرفت ماجرا بجناب اقدس عرض کردند مرشد سرود موقوف دارند و پاره جهای روشش از بر کنند بعد دیگر حرارت آن سرد و با فاقت آمد این واقعه بحضور میر عظمت الله راوی ماجرا بنظور آمده بود

الحمد لله علی ذلک نقلست روزی بحضور حضرت پیر دستگیر در مجلس مقبول مرشد برحق سید مرتضی که در دیر و میر سید جواد و امین خان و محمد غوث متوطن کهارون که از علمای وقت بودند و دیگر یاران و غزیزان که هریک بخانه خود و اصلان حق و برگزیده اوقات بودند و قوالان و مطربان باین غزل من کلام غیب اللسان

حافظ شیراز مترنم بود ند مژده ایدل که مسیحا نفسے می آید کز انفاسش خوشش بوی کسی می آید
باز وارد سر صید دل حافظ یاران شاهبازی شکاری مگسی می آید بر بیت مقطع تمام مجلس ذوق و
شوق و بی اختیاری بمدجه نهایت رو داده که به تقریر و تحریر نیاید سوز شی عجب و نمود که یکی دیگری خبر ندا شت
در آن هنگام حضرت پیر دستگیر میفر مودند که الحمد لله والمنه بزبان این فقیر حالت جبروتی و ملکوتی بکشوف گردید
کسے بدرجه شمس تبریز کسے مانند او حد الدین کرمانی و کسے مثل فخر الدین عراقی و همین قسم نام چند کس دیگران
آوردند که در وشان این فقیر را حق سبحانه تعالی بدین مراتب رسانیده است و از سینهٔ انشان در سینهٔ
او بوی محبت می آید شکر بجامی آرم که در نیوقت کسا و زمان کسا و انچنین صاحب دسد و حالات پیدا هستند
الحمد لله علی ذلک نقلست بزبانی سید محمد جواد که در وائر شریف مجلس عالی مرتب کرده بود و درین اثنا
نیز میان محمد شاه درویش را حالت رو داده در وجد آمدند و چنان چرخ میزد که هیچ سر و پا معلوم نمیشود و
بسیار بی اختیاری میکرد و بر حضرت پیر دستگیر هم شوق غالب بود و دران حالت میفر مودند که آنزو ز حضرت
جان شاه محمد ست باید دید جان بر شود یا نه شود تا دو پاس روز مستغرق بشوق الهی بودند چون آفتاب آمد
حضرت پیر دستگیر شکر ایزد بجا آوردند که الحمد لله امروز شاه محمد بسلامت ماند که سعادت مند باد فروش متقرر
و مقرب حضرت پیر دستگیر بود بسیار شایسته وضع و در علم و فضل نظیر نداشت حالات عجائب و غرائب داشت صاحب
وجد و حال اکثر اوقات بحضور حضرت پیر دستگیر در حالت سماع بگریبان حضرت دست می انداخت و بگلم میگرفت
و میگفت که باری بفرمائید اکنون کجا خواهد رفت و اکثر بندگریبان آنحضرت شکسته میشد و گریبان چاک
میگردید حضرت پیر دستگیر انچنین حرکات او را جائز میداشتند و هیچ ملالی بخاطر راه نمی یافت آخر از وی حرکتی
خلاف مرضی آنحضرت بظهور آمد بجذبه آنحضرت گرفتار و مجذوب شد **بدانکه** قطب عالم در زمان کمی میباشد
و قطب ارشاد و قطب مدار نیز میگویند یعنی ارشاد و مدار کونین بدوست در وجود جمیع موجودات عالم علوی
و سفلی بوجود او قائم ست نام او عبد الله خوانند اگرچه ظاهر اسم او دیگر باشد و این را دو دیگر اند یکی بدست راست
نام او عبد الملک فیض از روح قطب مدار برسد او را و افادهٔ عالم علوی میرساند و یکی بدست نام او عبد السرب
فائده از دل قطب او را از دنیا رحلت نماید و بعضے میگوید عبد الملک و زیر همین او بجای او می آید و عبد السرب بمقام
عبد الملک عروج میفر ماید و ابدالے از بدلا که بر قلب اسرافیل ست و آن مذکور خواهد شد محل عبد السرب می آید
و همچنین تا روز قیامت این سررشته جاریست و جمله اقطاب در عالم دوازده اند هفت ازان قطب اقلیم اند
و هر اقلیم قطبی و هیچ دیگر قطب ولایت اند بیان آنها بدین تفصیل ست قطب اول بر قلب اسرافیل علیه السلام و او
سورهٔ یسین قطب دوم بر قلب ابراهیم علیه السلام و او سورهٔ اخلاص قطب سوم بر قلب موسی علیه السلام

سورهٔ اذا جاء قطب چهارم بر قلب عیسی علیه السلام ورد او سورهٔ فتح است قطب پنجم بر قلب داود علیه السلام
ورد او سورهٔ اذا زلزلت قطب ششم بر قلب سلیمان علیه السلام ورد او سورهٔ واقعه قطب هفتم بر قلب ایوب
علیه السلام ورد او سورهٔ بقر است قطب هشتم بر قلب الیاس علیه السلام ورد او سورهٔ کهف است قطب نهم
بر قلب لوط علیه السلام ورد او سورهٔ نحل قطب دهم بر قلب هود علیه السلام ورد او سورهٔ ملک است قطب
یازدهم بر قلب صالح علیه السلام ورد او سورهٔ طه است قطب دوازدهم بر قلب شیث علیه السلام ورد او سورهٔ
ملک است و مرتبهٔ قطب مدار است که اگر قطبی را از قطبیت تغییر سازد قبول نفتد احکام ارکان لوح محفوظ و تغییر
و تبدل آن بدست اوست و قبض قطب مدار بر اقطاب اقالیم وارد است و قبض اقطاب اقالیم بر اقطاب ولایت
تا اول و فیض اقطاب ولایت بر اولیا صادر چون ولی ترقی کند بقطب ولایت رسد و قطب ولایت که ترقی کند ابدال
گردد قطب بر قلب اسرافیل بعده بسه مرتبه قطب مدار شود چون قطب مدار ترقی کند بمقام فردانیت رسد یعنی افراد شود
بر قلب حضرت علی رضی الله تعالی عنه و حضرت علی رضی الله تعالی عنه بر قلب رسول الله صلی الله علیه وآله وصحابه وسلم
و طائفه افراد را تعداد معین نیست کاهی کم و کاهی زیاده میباشد اما از چشم خلایق پنهان اند چون او ترقی کند
بقطب حقیقی رسد و از مقام قطب حقیقی مقام معشوقیت و ابدال بموجب حدیث شریف بدلا امتی سیصد هفت ابدال
و در هفت اقلیم می باشند در هر اقلیم ابدالی و مردی معنوی در حق خلق آن اقلیم میکنند چون یکی از ایشان از دنیا میرود
صوفی مرتاضی بجای او نصب میماند و این هفت ابدال بر اشارت هفت حی نود اسم معین دارند ابدال اول
که در اقلیم اول است بر قلب ابراهیم علیه السلام اسم او عبد الحی است دوم عبد العلیم بر قلب موسی علیه السلام سوم عبد المجید
بر قلب هارون علیه السلام چهارم عبد القادر بر قلب ادریس علیه السلام پنجم عبد القادر بر قلب یوسف علیه السلام
ششم عبد السمیع بر قلب عیسی علیه السلام هفتم عبد الصبور بر قلب آدم علیه السلام اما این ابدال خضر علیه السلام هست و یک
ازین ابدال عارف و کامل میباشند و بیک لمحه ربع مسکون را سیری نماید و طرهم دارد و اسرار یکه در هفت کواکب
از سعد و نحس هست حق تعالی در ایشان داشته آبادی و خرابی در آفاق بوجود مبارک ایشان موقوف هست اگر خواهد
که ولایتی را معمور گرداند ازین بدلا عبد القادر و عبد القاهر را که تاثیر زحل و مریخ هست اما خراب
الولات بواسطهٔ ایشان گردانند دیگر عالم هست و سوار این هفت سیصد و پنجاه و هفت ابدال دیگر اند مسکن
ایشان کوهستان هست و خورش از شلم و رختان و ملخ بیابان و با معرفت کمال مقدار سیری و طرز اند سعید
کس بر ملت آدم اند نام ایشان صفی الله باشد و چهل کس بر ملت موسی علیه السلام نام ایشان موسی هست هفت کس
بر ملت ابراهیم علیه السلام حامد الدین نام دارند چهار کس بر ملت میکائیل علیه السلام محمد نام دارند دیگی بر ملت اسرافیل
نام دارند ابدالان احمد هست چون انکس بمزیدی ملت میرسد عبد الرب نام می یابد ابدالی آخره سوی آن چهل ابدال

دیگر اند بموجب ارشاد نبوی بدلا امتی اربعون دوازده کس در ملک شام و بست و هشت کس در عراق ساکنند و اند بر اسم
هر کس احمد ست و بعضی مشایخ چهل ابدال را چهل ابرار خوانند چهار ده تن و چهار رکن عالم ساکن اند یکی بسمت مغرب نام او
عبدالودود دوم بسمت مشرق نام او عبدالرحمن سوم بسمت جنوب نام او عبدالرحیم چهارم بسمت شمال نام او عبدالقدوس ست
و قیام عالم بر وجود مبارک ایشان ست چون یکی از چهار از دنیا رحلت می نماید صوفی را میرسند و بجای او میرسانند
دیگر سیصد نقبا هفتاد و نجبا و هفت اخیار و چهار عمد در کار عالم اند و یک غوث که در آفاق ست نام او عبدالله
و مسکن او مکه ما دام که یک لحظه عالم تمام میرسد چون غوث ازین عالم میرود یکی از عمد بجای او میرسد و بجای عمد یکی
از اخیار و بجای اخیار یکی از نجبا و بجای نجبا یکی از نقبا و بجای نقبا یکی از صلحا و مسکن نقبا در زمین مغرب
و مسکونت نقبا در مصر ست و اخیار مدام در سیاحت اند و ایشان را مسکن و قراری نیست و عمد را دیاری
اعراض لبکا و خود اند و دوازده اقطاب اکثر در مصاف اقالیم می باشند و قطب مدار در شهر اعظم و قطب مدار در همه
اقلیم و اقطاب تصرف دارد و چهار صد تن دیگر مکنون باشند که هیچکس از عالم بر حال ایشان مطلع نیست و در مطلوب الطالبین
می نویسد مراتب سلوک نزد پیران چشت یازده مرتبه مقرر کرده اند از ان پنجم مرتبه کشف و کرامت ست نزد بعضی
مشایخ صد مرتبه مقرر کرده از ان هفدهم مرتبه کشف میگردد و نزد بعضی پنجاه مرتبه گفته اند دهم مرتبه کشف می شود و پس
هر که در مرتبه پنجم اظهار کرامت کند از مراتب دیگر محروم ماند باید که درین مرتبه خود را ضبط دارد و تحمل نماید تا مراتب دیگر
بروی بگشاید بعده کرامت عاون او گردد و لیکن اهم کرامت آنست که امور خفی بداند و تصرف آنکه عدل و انصاف
کردن است یعنی مرده را زنده و زنده را مرده گرداند و نور را سنگ و سنگ را زر کند - اکثر مورخین متفق اند که خرقه
خلافت از حضرت علی کرم الله وجهه بهیچ کس نرسیده که ایشان را چهار پیر میگویند - حضرت امام حسن و حضرت امام حسین
سوم حضرت خواجه حسن بصری چهارم کمیل بن زیاد رحمة الله علیه اجمعین و تفصیل چهار ده خانواده اصل ست
خانواده زیدیان منسوب بخواجه عبدالواحد بن زید که مرید و خلیفه حضرت خواجه حسن بصری گشت - خانواده عیاضیان
می پیوندد بخواجه فضیل بن عیاض وی مرید و خلیفه عبدالواحد بن زید بودند - خانواده ادهمیان ملحق بخواجه
ابراهیم ادهم که مرید و خلیفه خواجه فضیل بن عیاض بودند - خانواده هبیریان که منسوب ست بخواجه بهبیره —
وی مرید و خلیفه خواجه حذیفه المرعشی بود و وی مرید و خلیفه خواجه ابراهیم بن ادهم - خانواده چشتیان از خواجه
ابو اسحاق شامی که مرشد خواجه علو ممشاد دینوری مرید و خلیفه ابراهیم بن ادهم ست عجمیان مبدا این خاندان
از خواجه حبیب عجمی و خواجه مذکور مرید و خلیفه خواجه حسن بصری و هم خرقه عبدالواحد بن زید بودند خانواده
ازادیشان شدند چنان طیفوریان کرخیان سقطیان جنیدیان کازرونیان طوسیان و سهروردیان
فردوسیان خانواده طیفوریان بدانست این خانواده از خواجه حبیب عجمی اند بایزید بسطامی چون اسم

خواجه طیفور بود بدین اسم مشهور نمود وی مرید و خلیفه خواجه حبیب اللہ اسمی از و از خدمت حضرت امام جعفر صادق
خرقه خلافت داشت کرخیان ظهور این از خواجه معروف کرخی وی مرید و خلیفه خواجه داؤد طائی ست و وی
مرید و خلیفه خواجه حبیب عجمی اند و خواجه معروف از حضرت امام رضا نیز خرقه خلافت یافته ست - سقطیان ازیں
پیدا شدند این خانواده از خواجه سری سقطی ست و سقطی مندرس فروش را گویند و خواجه مرید و خلیفه معروف
کرخی ست - خانواده جنیدیان ست ابتدای این خاندان از حضرت خواجه جنید بغدادی و وی مرید و خلیفه خواجه
سری سقطی بود - کازرونیان ظهور اینخاندان از خواجه ابو اسحاق کازرونی وی مرید و خلیفه شیخ جنید
بغدادی ست طوسیان اشتهار اینخاندان از شیخ علاء الدین طوسی وی مرید و خلیفه شیخ وجه الدین ابو حفص بود
وی مرید و خلیفه شیخ محمد بن عبد اللہ وی مرید شیخ احمد اسود روی مرید ممشاد دینوری مرید و خلیفه حضرت
جنید بغدادی ست - اغازاین از شیخ ضیاء الدین ابو الحبیب سهروردی وی مرید و خلیفه شیخ وجه الدین ابو
حفص بود فردوسیان ظهور این از شیخ نجم الدین کبری وی مرید و خلیفه ابو الحبیب بود و فردوسی وی مرید و خلیفه شیخ
وجه الدین ابو حفص بود - دیگر چهارده خانواده فرع که از خانواده های اصل سرزده اند بدین تفصیل مداری
این خاندان حضرت غوث صمدانی سید محی الدین جیلانیست و آنحضرت مرید و خلیفه خواجه ابو سعید تخرومی ست
و خواجه ابو سعید بچند واسطه میرسند بحضرت خواجه جنید بغدادی و یکه خرقه خلافت از امام حسن مثنی بن
امام حسن رضی اللہ تعالی عنه از آباو اجداد او رسیده بود ولادت شان در سن احدی و سبعین و اربع مائة
و وفات آنحضرت در سنه احد و ستین و خمس مائة مدت عمر شریف نود سال و هفت ماه نه روز عرس آنحضرت
در شهر یازدهم ربیع الثانی بعض سیزدهم و بعض هفدهم ماه مذکور میکنند - منشا این خاندان از خواجه ابو سعید
قصبه ایست از توابع ترکستان و ترکستانیان بحضرت را بانسو میکنند و آبا پدر را میگویند وی مرید و خلیفه
خواجه یوسف همدانی و وی بار و حدت محمد میرسند نسب خواجه احمد منتهی میشود بحضرت محمد حنیف بن حضرت
علی رضی اللہ تعالی عنه ابتدای این خاندان بهاء الدین نقشبند وی مرید و خلیفه سید علی کلال وی بچند واسطه
میرسد بخواجه جنید یک شجره نقشبندیه منتهی ست بحضرت ابا بکر صدیق رضی اللہ تعالی عنه باطنا اینخاندان
از حضرت شیخ ابو الحسن نوریست وی مرید و خلیفه خواجه سری سقطی ست - و اشتهار این از حضرت
خواجه احمد ختست وی مرید و خلیفه خواجه حاتم اصم بود وی بچند واسطه میرسند بخواجه حضرت امام باقر رضی
تعالی عنه - شطاریه - اینخاندان از شیخ عبد اللہ شطار ست او مرید و خلیفه حضرت محمد عارف بود وی
بچند واسطه بخواجه بایزید بسطامی میرسند و بحضرت امام جعفر صادق رضی اللہ تعالی عنه - حسینیه -
که بواسطه سادات حسینی منتهی میشود و با امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجهه بدین نوع که حضرت علی خلیفه رسول اللہ

صلے اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم ست خرقہ خود را معہ لوازم با امام حسین رضی اللہ عنہ و حضرت زید وی بحضرت امام زین العابدین
وی بحضرت امام محمد باقر رضی اللہ تعالیٰ عنہ وی بحضرت امام جعفر صادق وی علیہ السلام وی بحضرت امام
موسیٰ کاظم علیہ السلام وی بحضرت امام موسیٰ رضا علیہ السلام وی بحضرت امام محمد نقی وی بحضرت امام جعفر مرتضیٰ
علیہ السلام وی بسید علی اصغر وی بسید عبداللہ وی بسید احمد وی بسید محمود وی بسید جعفر بخاری وی
بسید علی ابوالمؤید بخاری وی بسید احمد کبیر بخاری۔ بسید جلال مخدوم جہانیان بخاری از یکصد و سیل
مشایخ کبار خرقہ خلافت رسیدہ بود اما وی اما وی سہ خلافت را رعایت منمود نمد اوّل خلافت شیخ نصیر الدین
محمود چراغ دہلوی دوم خلافت سہروردی کہ از دست شیخ رکن الدین سہروردی دریافتہ بود
سوم خلافت حسینیہ بخاریہ کہ تفصیل آن مذکور شد و آنرا از آباواجداد خود داشت و آغاز
این خاندان از خواجہ بدرالدین زاہد ست وی مرید و خلیفہ شیخ فخرالدین زاہد وی بچند واسطہ میرسد
بخواجہ جنید بغدادی۔ القادریہ۔ واضع اینخاندان عبداللہ انصاری ست وی مرید و خلیفہ خواجہ
ابوالحسن خرقانی و خواجہ مذکور در باطن از روح خواجہ بایزید بسطامی تلقین یافتہ بود و در ظاہر ارادات و
خلافت از شیخ ابوالعباس داشت وی بچند واسطہ میرسد بخواجہ جنید بغدادی۔ صفویہ۔ ہدایت
اینخاندان از شیخ صفی الدین اردبیلی وی مرید و خلیفہ و داماد شیخ زاہد ابراہیم گیلانی وی بچند واسطہ
بشیخ ابونجیب سہروردی وی بچند واسطہ بخواجہ بغدادی میرسد و ائمہ اہل بیت رحمۃ اللہ علیہ اجمعین
عند روسہ۔ مبدأ اینخاندان از سید عبدالواحد عیدروسی وی مرید و خلیفہ شیخ ابوبکر بودوی بچند
واسطہ بخواجہ جنید بغدادی میرسد و نیز سید عبداللہ از سلسلہ سہروردیہ خلافت داشت۔ قلندریہ
مبدأ و بنیاد اینخاندان از شاہ حیدر قلندر و شاہ حسین قلندر بلخی و از ہر سلسلہ ہر کس بمرتبہ کمال میرسد
قلندر مشرب گردد چنانچہ شمس الدین تبریزی و مولوی روم و شیخ فخرالدین عراقی و خواجہ حافظ شیرازی
و سعود بیگ وغیرہ از ہر خاندان قلندر مشرب بودند در کتاب اخبار الاخیار مینویسد کہ مشرب قلندریہ
در ملک ہند بسبب شاہ حیدر رومی کہ از ملک روم بلباس قلندرانہ آمدہ بود مرید و خلیفہ حضرت خواجہ قطب الدین
بختیار اوشی کاکی آن لباس را تبدیل نکردند نام اشتہا یافت و این خانوادہ چشتیہ قلندریہ رحمۃ اللہ
اوبستہ منشأ این سلسلہ از خواجہ اویس قرنی و خواجہ نظامی گنجوی وغیرہ مشایخ کبار ست ہر کدام ارواح
مطہرہ رسول اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم با مشایخ کرام بلا واسطہ تربیت یافتہ شود و خلافت یابد او را اویسیہ گویند
چنانچہ خواجہ اویس قرنی را رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم در غیب تعلیم تربیت می نمودند این
مرتبہ عالیست ما کرا دہند۔ مداریہ۔ پیدائش این خانوادہ از بدیع الدین مدار ست و مبدأ اعادان

گویند که قطب مدار وقت وعصر خویش بوده اند وقطب مدار در تمام عالم یکی می باشد و انتظام کونین بدو
وقطب عالم وقطب ارشاد وقطب اکبر میخوانند که دیرا کمیل وارثان ارواح حضرت امیر المومنین علی کرم الله
وجهه حاصل گردیده وبدیع الدین مدار از مشایخ کبار اویسی بود اینجا فواده مداریه که ازوی ظهور یافته
آنرا مداریه گویند اویسیه نیز گویند وفات ایشان سفدهم جمادی الاول ۸۴۴ واقع شده بود پوشیده نماند
که بهمین چهارده خانواده فرع واصل منحصر نیست بسیار خانواده های از هر اکابر زمان اجرا شده اند
که بیان آن درین مختصر طولی عظیم دارد - شجر کش اصل ثابت آمده ؛ فرع او بر آسمان سر زده ؛ اصل او دان
ذات پاک مصطفی ؛ فرعهایش چار یار باصفا ؛ غوث اعظم بود وقطب مقتدا ؛ از طفیل ذات پاک احمدی ؛ بود هر یک
شمع نور سرمدی ؛ نسب انسان همین سازم بیان ؛ کے توانم شرح دادن وصف شان ؛ خاتم انبیا
محمد مصطفی ؛ صلے الله علیه وآله واصحابه وسلم بن عبد الله بن مطلب بن هاشم بن عبد مناف بود نام
آنحضرت در کتاب توریت وانجیل حامد ودر لوح محفوظ محمد ومحمود وکنیت آنحضرت ابو القاسم بسلسله
اجداد آنحضرت منتهی میشود بانحضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام در کتب تواریخ منقول ست ولادت
آنحضرت بروز دوشنبه دهم ماه ربیع الاول بعد طلوع صبح صادق پیش از برآمدن آفتاب در ابتدای
سال فیل در عهد نوشیروان کسری واقع گردیده چون آنحضرت صلعم دو ماه شد عبد الله از سفر درگذشت
ودر عمر شش سالگی بی بی آمنه رضی الله عنها برحمت حق پیوست وعبد المطلب به پرورش او در عبادت مشغول
گشت به سال هم بعضی ملائک ومردان غیب بران حضرت وارد گشتند ودر بست وپنج سالگی بی بی خدیجه
در نکاح خود آوردند وبسی سالگی خانه کعبه را باتفاق قریش از سر نو تیار نمودند حجر اسود را از دست مبارک
بجای خود از خود استوار ساختند چون بسال چهلم رسیدند آثار وحی ظاهر گردید وبسال چهل ویکم بشرف
نبوت مشرف گشتند حضرت جبریل علیه السلام باسوره اقرا باسم ربک الذی در غار حرا که آنحضرت در نماز مشغول
بودند ورود نمود وترتیب وضو ونماز تربیت نمودند بعد از آن حضرت جبریل علیه السلام گفته در پیش آید
دو گانه گزاردن گرفت رسول خدا او بسوی اقتدا کرد بعد از سلام جبریل علیه السلام گفت ترتیب وضو
نماز این بود تا الی الان آن سنت در زمره مشایخ کرام جاریست که هنگام تلقین ترتیب وضو می فرمایند
ودو رکعت نماز با ایشان ادا مینمایند در سال دهم از نبوت بی بی خدیجه وابو طالب از این عالم درگذشته
وهمین سال آنحضرت بی بی عائشه رضی الله عنها بنت ابی بکر صدیق رضی الله عنه را بنکاح خود قبول فرمودند ودر
سال سیزدهم از نبوت از ملک مکه بشهر مدینه مهاجرت فرمودند ودر سال یازدهم از هجرت در ماه ربیع الاول
رحلت فرمودند ودر تاریخ از غره تا دوازدهم اختلاف ها ورزیده آمده ودر حجره بی بی عائشه مدفون گردید

وعمر شریف آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شصت سہ سال بود کہ رحلت فرمودہ اند و از ایشان امام دین
و سنت مقتدا مذہب ملت سلطان شریعت و طریقت مصطفوی و واقف اسرار خفی و جلی حضرت
امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ بن ابیطالب بن عبد المطلب بن ہاشم بن عبد مناف و اسم مادر فاطمہ
بنت اسد بن ہاشم بن عبد المناف و ولادت آنحضرت روز جمعہ تاریخ سیزدہم رجب سال سی ام از واقع
فیل اندرون خانہ کعبہ روی نمود و لقب مبارک مرتضی و مظہر العجائب و حیدر و عبد اللہ و اسد اللہ
و ولی اللہ و کنیت ایشان ابو الحسن و ابو تراب ست چون عمر شریف بسال یازدہم رسید اول از ہمہ کس
مشرف باسلام گردید و خرقہ ارادت و خلافت از دست مبارک رسول علیہ السلام الباس فرمود در سال
دوم از ہجرت بعمر بست و پنجسالگی حضرت فاطمہ زہرا العمر ہژدہ سالگی بقید نکاح خود آورد و بتاریخ
نوزدہم رمضان در عین نماز صبح عبد الرحمن بن ملجم باشارہ معاویہ تیغ زہر آلود بر فرق مبارک
انداخت و بست و یکم بعالم بقا خرامیدند و در نجف اشرف مدفون گردیدند و مدت خلافت چہار سال و نہ
ماہ و عمر شریف شصت و سہ سال بود و از ایشان پسر و پانزدہ دختر بوجود آمدند از انجملہ پنج پسر اولاد ہست حضرت
امام حسن رض و حضرت امام حسین رض از شکم حضرت بی بی فاطمہ رض الزہرا و محمد حنیف از شکم بی بی اسماء و عمر از شکم
بی بی خولہ و عباس از شکم بی بی ام البنین رحمۃ اللہ علیہ اجمعین چون بترتیب خلافت مقتدا علی جانشین مصطفی
پاک نبی ❊ چشمہ فیض ولایت بر گشاد ❊ تشنگان معرفت را آب داد از مدد رمضان چون بدست دیم ❊ قطرہ
اندر بحر وحدت گشت گم ❊ و از ایشان تاج دین و دیانت شمع زہد و ہدایت حجت العصر فخری حضرت خواجہ
حسن بصری رحمۃ اللہ کنیت وی ابو سعید و ابو محمد ست و او را در ابتدا حال سوداگری لولو کردی از ان
جہت لولو گفتندی وی مرید و خلیفہ امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ بود با حضرت امام حسن رض فرزند حضرت علی رض
و خواجہ کمیل بن زیاد نیز صحبت داشت در غرہ ماہ رجب در سنہ یکصد و دہ ہجری بعہد سلطنت ہشام بن
عبد الملک مروان ازین عالم رحلت کرد مدت حیات ہشتاد و نہ سال و بیرون بصرہ یک فرسنگ مدفون یافت
رحمۃ اللہ۔ از علی گشتہ ولی شیخ حسن ❊ بود در بصرہ ولی کہ در جہش ❊ وطن از محرم بود حاذم ای نگارہ
کان حسن گزید و صل کردگار ❊ از ایشان عابد و زاہد حضرت خواجہ عبد الواحد بن زید خلیفہ و مرید
حضرت خواجہ حسن بصری ست و از دست کمیل بن زیاد خرقہ ارادت پوشیدہ تاریخ ولست و ہفتم ماہ صفر
در سنہ یکصد و ہفتاد و شش در شہر بصرہ وفاتش بوقوع انجامید و ہمانجا مدفون گردید رحمۃ اللہ ❊
گشت از دست حسن خرقہ پذیر ❊ شیخ عبد الواحد از صدق ضمیر ❊ شانزدہ گزشت از ماہ صفر ❊ کو
ازین دار فنا کردہ سفر ❊ و از ایشان سیاح صحرای طریقت غواص دریای حقیقت حضرت خواجہ فضیل بن

عیاض مرید و خلیفه حضرت خواجه عبدالواحد بن زید ست و در تذکرة الاولیا می نویسد که خواجه فضیل در ابتدا
حال مهتر کرهها ۴ ماه زمان بود هر چه از راه زنی بود حاصل ۴ نمود مساجد عمارت میکرد و روزی با یاران
خود برای غارت نزدیک کاروانی رسید یکی از کاروانیان خواندن این آیت آغاز نمود آلم یأن
لِلَّذِینَ آمَنُوا أَن تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ یعنی آنوقت نیامده ست که دل خفته بیدار شود و خواجه
این آیت در گرفت و همان زمان از راه زنی تائب گردید و رخت و مال از هر که گرفته بودند بدو رسانید
پس ازان بکوفه رفت و با امام ابوحنیفه کوفی رحمة الله علیه صحبت داشت و اولیا بسیار را دریافت
بعد ازان بمکه معظمه در آمد و عزلت گزید و قتیکه در مکه مقری سورة القارعه خواندن آغاز کرد خواجه
نعره زد و بیاد دوست جان داد این واقعه در محرم در سنه یکصد و شصت و هفت بظهور رسیده
و آنحضرت مزارات عالیه مدفون گردیده و عبدالواحد از اوج کمال بر فضیل پاک نور ذوالجلال بود
تاریخ سوم ربیع الاول ازین سرا در رخت بر عرش رفیع از ایشان رکن محترم قبله محتشم شاه اقلیم اعظم
حضرت خواجه ابراهیم ادهم کنیت او ابو اسحاق ست و نسب ابراهیم ادهم بن سلیمان بن ادهم بن
بن منصور بلخی که از ابناء ملوک بلخ ست و خواجه ابراهیم خرقه ارادت و خلافت از دست حضرت
خواجه فضیل بن عیاض رحمة الله علیه پوشیده و نیز از خدمت حضرت امام باقر رضی الله تعالی عنه خرقه
خلافت دریافته بود شیخ فریدالدین عطار میگوید که چون روز وفات او نزدیک رسید ناپدید گشت
و خاک پاک او معلوم نیست و بعضی میگویند در شهر بغداد بپهلوی امام احمد حنبل آسوده ست و بعضی در شام
متصل مزار حضرت لوط علیه السلام میگویند و فاتش غرهٔ شوال از سنه یکصد و شصت وقوع نمود
رحمة الله علیه ❊ از فضل نام پاک اولیا ❊ گشت ابراهیم تارک امید ❊ بست و دوم از جمادی آخرین ❊
کرد جای خویش در خلد برین ❊ از ایشان قبلهٔ اهل یقین حضرت خواجه حذیفه المرعشی قدس سره مرید و خلیفه
حضرت خواجه ابراهیم بن ادهم و مرعش شهریست از توابع شام و فاتش معلوم نگردید ❊ داد ابراهیم
از لطف کریم ❊ بر حذیفه مرعشی گنج نعیم ❊ رفت از شوال روز چارده ❊ گو بفردوس برین نور باده ❊
از ایشان مقتدای طریقت حضرت بهیره البصری مرید و خلیفه خواجه حذیفه المرعشی ست
و خاندان بهیری ازوی رو نموده و فاتش تاریخ هفتم ماه شوال و بقولی پنجدهم ماه مذکور واقع شده
❊ از حذیفه مرعشی برده نصیب ❊ بوبهیره شد ازین غوث نجیب ❊ هشتم شوال او را شد نجات ❊
یافته او از لقای حق حیات ❊ از ایشان شرف عباد کشف زهاد حضرت خواجه ممشاد دینوری
مرید و خلیفه خواجه بهیره البصری ست دوی ولی مادرزاد و صایم الدهر بود ست حتی که شیر مادر بر روز نخورد

وفاتش بتاریخ چهاردهم محرم - چون بهیر خویش خود را بگشاد ❊ گشته از انفاس او ممشاد شاد ❊ رفته
در ماه محرم چارده ❊ کو سوی دار البقا نمود ره ❊ از نشان قطب زمان حضرت ابو اسحاق شامی رحمة
و خلیفه حضرت خواجه ممشاد علو دینوریست آنحضرت پیر خود در قصبه چشت که از توابع خراسان است رسیده
خانواده چشتیه پیدا کردانیدند بتاریخ چهاردهم ماه ربیع الثانی ازین عالم بسوی روضه جاودانی آخرامید در قصبه
مکه از نواح شام است مدفون گردید یافت از ممشاد بو اسحاق کام ❊ خرقه در بر کرد کارش شد تمام ❊ چون
ده و چار از محرم در گزشت ❊ رفت آن شه با خدا خلوت نشست ❊ واز ایشان باز مجاهد اهل عهد خواجه
ابو احمد چشتی مرید و خلیفه ابو اسحاق بود شامی اند بتاریخ دهم جمادی الآخر در سال سیصد و پنجاه و پنج هجری
بعالم بقا خرامیدند در چشت مدفون گردید منقول است که آنحضرت پسر سلطان فرسادست که از شروشنی
چشت و امیران ولایت بود و وی صحیح النسب از سادات حسینی ست و نسبش میرسد بدین ترتیب قطب الواصلین
ابو احمد چشتی نور الله مرقده بن سلطان فرساد بن سید یحیی بن سید حسن بن سید محمد المعالی بن
سید ناصر الدین بن سید عبد الله بن سید حسن مثنی بن امیر المؤمنین حضرت امام حسن رضی الله تعالی عنه
بن حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه از سیر الاقطاب ❊ داد چون اسحاق ره را نظام ❊ احمد
چشتی شد از وی شاد کام ❊ غره ماه جمادی الاولین ❊ گشت آن قطب زمان خلد گزین ❊ و
از ایشان عمدة الاولیا و زبدة الاصفیا خواجه ابو محمد چشتی مرید و خلیفه و جانشین پدر خود حضرت خواجه
ابی احمد چشتی بتاریخ غره رجب سنه چهار صد و چارده بعالم بقا شتافت و در قصبه چشت مدفون گردید
❊ خواجه احمد سر دراین خاندان ❊ نور بخش بو محمد شد عیان ❊ پانزده بگزشت از ماه رجب ❊
واصل حق گشت آنوالنسب ❊ از ایشان امام الواصلین بدر العارفین حضرت خواجه ناصر الدین
ابو یوسف چشتی خواهرزاده و مرید و خلیفه حضرت ابو محمد چشتی ست و نام پدرش محمد سمعان است چون
وفاتش نزدیک رسیده پسر بزرگ خود خواجه قطب الدین ابو سود را چشتی را قائم مقام خود در قصبه
چشت که سه کروه از آب ست گردانیده خود بتاریخ چهاردهم ماه ربیع الآخر سنه چهار صد و پنجاه
بعالم بقا خرامیدند دهم در چشت مدفون گشت در سیر الاقطاب حضرت العارفین ناصر الملة والدین
خواجه ابو یوسف الحسنی الحسینی صحیح النسب ست که در وی شک نیست بدین ترتیب قطب العارفین
حضرت ناصر الدین بن حضرت خواجه ابو یوسف چشتی بن خواجه محمد سمعان بن سید ابراهیم بن سید محمد
بن سید حسین بن سید عبید الله الملقب بعلی اکبر بن حضرت امام حسن عسکری بن حضرت امام تقی بن امام
تقی الجواد بن امام علی رضا بن حضرت امام موسی کاظم بن حضرت امام جعفر صادق بن حضرت امام محمد باقر

بن حضرت امام زین العابدین بن حضرت امام حسن بن امیر المؤمنین حضرت علی کرم الله وجهه ؛ و بعد
چشتی عالیمقام ؛ کرد کار خواجه یوسف تمام ؛ در ده وسه از رجب کرده وصال ؛ چشتی عالی گهر
باذو الجلال ؛ و از ایشان قطب العالمین برهان العاشقین حضرت قطب الدین مودود چشتی مرید
وخلیفه وجانشین پدر خود ابو یوسف ناصر الدین چشتی بود در کتاب سیر الاولیا می آرد که چون خواجه را
رحمت مورث مزاحم گردید روزی مردی با هیبت وعظمت در پیش او رسید وحریر پاره بخط نازک بدست
مبارک از جانب دوست حقیقی رسانید وی مطالعه نموده فرمود زهی سعادت وبعد از مطالعه کاغذ
بر چشم نهاد وجان عزیز را بشاهد دوست بداد چون جنازه را ترتیب دادند خواستند که بردارند
برداشتند برداشته نشد درین اثنا آواز هاتف شنیدند که شاهمه دور شوید پس مردان
غیب در رسیدند ونماز جنازه خواجه ادا کردند بعد جنازه در هوا شد وبجای مدفن رسید وفاتش در غره
رجب سنه پانصد وشصت وهفت واقع گردید در چشت مدفون گشت ؛ خواجه یوسف بنور استدا
کرد شمع خاندان مودود را ؛ آن چراغ چشتیان ذو الاحترام ؛ گشت غره از رجب رضوان خرام ؛ از
ایشان پیشوای راستین ومقتدای ارشدین حضرت حاجی شریف زندنی قدس سره مرید وخلیفه حضرت
خواجه قطب الدین مودود چشتی از تاریخ سوم وبقولی ششم رجب از دنیا رحلت نمودند مزار مبارک
در شام زیارت گاه خلق الله ست ؛ خواجه مودود آنکه بروح لطیف ؛ داد شریف ازین حاجی شریف
؛ در دهم ماه رجب آن شهوار ؛ رفت زین سو عالم دار القرار ؛ از ایشان آفتاب کرم وایشان
دریای ورع نور چراغ عرفان حضرت خواجه عثمان هارونی وی مرید وخلیفه حضرت حاجی شریف زندنی
مولد وی هارون ست وهارون قصبه از توابع ملک ماوراء النهر تاریخ ششم بقولی شانزدهم وسنه
ششصد وهفت بعالم بقا خرامیدند ودر جوار یکه مکه معظمه مدفون شدند ؛ یافت از حاجی شریف
؛ خواجه عثمان رحلت گزین ؛ بود از شوال نهصد روز بیش ؛ کان شد دین شد بر رضوان رخت کش ؛
از ایشان سلطان الطریقت امام الحقیقت قطب العالمین حضرت خواجه سید معین الدین چشتی
قدس سره مرید وخلیفه ارشد حضرت خواجه عثمان هارونیست وسلسله نسب ایشان منتهی می شود
با امیر المؤمنین حضرت امام حسین ابن حضرت علی رضی الله تعالی عنه در سیر الاقطاب بدینوجه خواجه معین الدین
الملة والدین حسن سنجری بن کمال الدین سید احمد حسن بن سید طاهر بن سید امام جعفر صادق بن
امام محمد باقر بن حضرت امام حسین شهید بن امیر المؤمنین امام المتقین حضرت اسد الله الغالب کرم الله
وجهه وولادت ایشان در دیار سیستان بقصبه سنجر واقع شده ونشو ونما در ملک خراسان یافته

بعد از سفر بسیار بشهر بغداد رسید حضرت خواجه عثمان هارون را بمسجد خواجه جنید بغدادی دریافت و خواجه را
دریافته ایشان نسبت یعنی مرید گشتند تا مدت بست سال بخدمت پیر بود در سفر و حضر ماندند بعد انقضای این
مذکور بامر حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم برای احکام دین بسوی هندوستان رخصت شدند در آن زمان
دهلی تختگاه رای پتهوره بود قوم چوهان دار روی مسلمان نمی دیدند و مردم مسلمان را بعنوان عقوبات میزدند
آنحضرت معه چهل کس اصحاب در شهر دهلی ورود فرموده جائیکه فرسخ رسیدگی ست چند ماه در آنجا مسکن کردند
و در همین مکان نفر اصحاب خواجه بزرگ باگف نماز آواز بلند میخواندند و هیچ نمی ترسیدند و کفار ازین معنی
بی سوختند و نفاق را بسینه می اندوختند اکثر خلائق طالب صادق خود می آمدی خواجه چون آنحضرت را بنور
خلائق و از دل خاص و عام پسندخاطر نیفتاد متوجه شهر اجمیر گردیدند و تا آخر عمر در آنجا گزرانیدند و خیال جوگی
که گرو رائے پتهورا بود اکثر خوارق عادات خواجه را مشاهده نموده و برها دیده بست حضرت خواجه اسلام آورد
و مرید شد و رای پتهوره همدران زمان بدست سلطان معز الدین شاه ملقب شهاب الدین غوری که از
غزنی رسیده بودند گرفتار آمد و برا بجهنم رسانیدند و دیگر احوال و خوارق عادات که از آنحضرت ظهور آمده
در السنه خاص و عام بچندان مشهور و معروف ست که محتاج تحریر و تقریر این سطور را قصور نیست
جهان باید دید وفات شان از غره رجب تا هشتم ماهمذکور عرس میکنند روز معلوم نیست که کدام روز وفات
یافته اند سنه ششصد و شش واقع شده - از پس عثمان که شیخ بدعلی ✤ شد بهندوستان معین الدین ولی
از رجب بود و ششم اے جان جان ✤ شد معین الدین سوی دار الجنان ✤ از ایشان آفتاب مشرق
حقیقت بدرافق طریقت قطب الواصلین حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی اوشی قدس سره اوش قصبه ایست
از توابع ماوراء النهر و القاب ایشان بختیار کاکی و در مرآة الاسرار می نویسد که بختیار را زان میگویند که در خانه
خواجه قطب الاسلام دو سه سنوات گزشته آنزمان حرم محترم از زن شرف الدین تقال بمقدار لابد وام میگرفتند
و خرچ مهمانان میفرمودند روزی زن تقال مذکور از راه تفاخر و غرور گفت اگر همسایه شما نمی بودم از
میخوردند و اوقات بچه نوع بسر میبردند چون این سخن بسمع مبارک حضرت خواجه رسید از دام گرفتن منع فرمودند
و بطاق اشارت نمودند که هر چیزے خورونی مطلوب باشد ازین طاق موافق قوت برآورده قسمت نمایند
هرگاه حاجت میشد دست بران طاق میزدند از انجا کاکای گرم می آوردند و میان خویش بمیان خستند
و نیز میگویند روزی بر حوض شمسی نشسته بودند یاران عرض کردند اگر در این وقت کاک گرما گرم برسد چه بهتر است
از توجه خواجه بزرگ از میان آب حوض کاک گرما گرم پیدا شد و اکثر از زیر پای خواجه کاکها پیدا می شدند
همه یاران خوردند ازان کاکی میگویند و ایشان مرید و خلیفه اکبر حضرت خواجه بزرگ زندست اجداد آنحضرت

منتهی میشود با امیر المومنین حضرت امام حسین بن حضرت علی رضی الله عنه بدینوجه قطب الشاهد حضرت خواجه قطب الدین
بن سید موسی بن سید احمد اوشی بن سید کمال الدین بن سید محمد بن سید احمد بن سید اسحق حسن بن سید
معروف بن سید احمد حسینی بن سید رضی الله عنه بن سید حسام الدین بن سید رشید الدین بن سید جعفر
بن سید امام محمد نقی الجواد بن امام تقی بن حضرت امام علی موسی رضا بن حضرت امام موسی کاظم بن حضرت امام
جعفر صادق بن امام محمد باقر بن امام حضرت زین العابدین بن جناب امیر المومنین حضرت امام حسین شهید
بن حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه و سید الاقطاب در قصبه اوش متولد گشته چون دویم ساله شدند پدرش
کمال الدین احمد از سر درگذشت و از عمر بچه سالگی بوساطت حضرت علیه السلام سخدمت مولانا ابا حفص قطب
وقت و عالم متبحر بود برای تحصیل علوم در پیوست و در سال پانصد و دوازدهم هجری بماه رجب بمسجد امام اللواش
سمرقندی در شهر بغداد بحضور شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ اوحد الدین کرمانی و شیخ برهان الدین چشتی
و شیخ محمود اصفهانی بشرف ارادت و بیعت خواجه بزرگ فائض گردید و بامر خواجه مدتی در بغداد بکار ریاضت
شاقه کشید چون خواجه بشهر اجمیر رسید و مسکن خود قرار داد حضرت قطب الدین السلام از بغداد خبر شنیده
بملازمت شتافت بدهلی رسیده عریضه متضمن حقایق رسیدن خود و اشتیاق قدمبوس سخدمت حضرت
خواجه اجمیر مرسلداشت حضرت خواجه بزرگ عرضداشت مطالعه نموده فرمودند با بختیار کاکی را در دهلی باید بود
و هم در آنجا باید آسود و باشاره آنحضرت در دهلی قرار گرفت اما دو سه دفعه برای دیدن خواجه بزرگ در اجمیر
رفتند چنانچه مرتبه آخر روز پنجشنبه در مسجد جامع اجمیر دولت زیارت حضرت خواجه بزرگ بدست آمده و بسیار
در عیشان اهل باطن در آن مجلس حاضر بودند سخن در باب ملک المغرب میرفت و خود رفت مینمودند و میفرمودند
که در چند روز ازین عالم سفر خواهیم نمود بخواجه علی سنجری امر شد که سال خلافت بنویس که من خلیفه خود خواجه
قطب الدین بختیار کاکی را کردم و سجاده پیران چشت باین سپردم همانوقت حضرت فرمودند آنحضرت بدهلی رسیدند
مدت چهل روز نگذشته بود که آیندگان اجمیر خبر دادند که بعد رخصت بست روز حضرت خواجه بزرگ در قید حیات
بودند بعده رحلت فرمودند بعد هشت ماه روزی در خانقاه شیخ علی سنجری مجلس سماع بود حضرت خواجه قطب الدین
نیز در آن مجلس تشریف فرمودند گویندگان غزل شیخ احمد جام را به آواز دلپذیر میگفتند چون بدین بیت رسیدند
کشتگان خنجر تسلیم را ❊ هر زمان از غیب جان دیگر است ❊ خواجه را این بیت در گرفت و حالت دیگر
پیدا شد و از خود رفت و ساعت بساعت قوالان را تنگ آرا این بیت امر میفرمودند همه ران حال شب دوشنبه
چهاردهم ماه ربیع الاول سنه ست و ثلاثین و ستمائه روز در عهد سلطان شمس الدین التمش ازین عالم رحلت
فرمودند از معین الدین غوث نامدار گشت قطب الدین کاکی بختیار در ده و چهار از ربیع الاولین خواجه در دهلی

حسب دین ایشان قطب ملک طریقت آفتاب شهر معرفت سلطان دنیا و دین حضرت فرید الدین گنجشکر قدس سره
مرید و خلیفه خواجه قطب الدین بختیار ست نسب آنحضرت میرسد نوح شاه عادل بادشاه کامل بود و از انجا
منتهی میشود بامیر المومنین حضرت عمر فاروق رضی الله عنه چنانچه در سیر الاقطاب ثبوت پیوسته که قطب المجددین
حضرت شیخ فرید الدین شکر گنج مسعود اجودهنی بن شیخ سلیمان بن شیخ احمد بن شیخ یوسف بن شیخ محمد بن شیخ
شهاب الدین بن شیخ احمد معروف ح شاه کامل البلخی بن نصیر الدین بن محمود المعروف به شاه بن سلیمان
بن مسعود بن عبد الله بن واعظ الاصغر بن واعظ الاکبر بن ابو الفتح بن اسحاق بن قطب العالمین حضرت سلطان
ابراهیم بن ادهم بن سلیمان بن ناصر الدین بن عبد الله بن امیر المومنین حضرت عمر فاروق اعظم رضی الله عنه بن
خطاب بن نفیل بن عبد العزی بن ریاح بن عبد الله بن قرط بن عدی بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر
بن مالک بن قریش اسمه نضر بن کنانه والله اعلم و گنجشکر ازان میگویند که روزی سخدمت پیر خود میرفت از
ضعف ریاضت پایش بلغزید و قدری گل که در انجا بود بر پیش سید انشاک شکر گردید از آنروز گنجشکر گویند
سوداگری چند هزار گاؤ شکر بار کرده می برد شیخ ازوی شکر خوست او گفت ای فقیر این شکر نیست نمک ست
فرمودند نمک باشد الغرض چون سوداگر بار ها نگشاد همه شکر نمک شد ازین کرامت حیران بماند و باز سخدمت
حضرت شیخ رسید عجز و الحاح نمود که باز شکر گردد فرمودند شکر باشد باز شکر شد ازان گنجشکر گویند دیگر
خوارق عادات و حالات و واقعات و ریاضات از ایشان در السنه خاص و عام ست و مالا مال هیچ حاجت
تکرار نیست درین مختصر گنجایش ندارد وفات ایشان پنجم ماه محرم الحرام در سال سیصد شصت و شش و قصبه
اجودهن بعرف پتن که از قواعد ملتان ست و مسکن ایشان بود واقع گشت و بهداران قصبه بجوده خود مدفن
گردیده ؛ شد ز قطب الدین شده لاگهر ؛ گنج شکر شیخ ملک بحر و بر ؛ از محرم پنجمین تاریخ بود ؛ قطب عالم
گردید رضوان صعود ؛ از ایشان سلطان دنیا و دین سیمرغ قاف یقین حضرت علاؤ الدین علی احمد صابر
مرید و خلیفه گنجشکر اند در ابتدا رخلافت دهلی باسم ایشان مقرر شد و مثال نوشته مرحمت فرمودند وقت
رخصت ارشاد کردند با بابا علاؤ الدین تا کجا میروم بهوکا خواهی کرد و معمول چنان بود هر کسکه مثال خلافت
عطا میشد خلفا برای تصحیح آن مثال خلافت را پیش حضرت قطب جمال هانسوی میبردند از ایشان مفهوم
کنانیده بمکان مذکور میرفتند و حضرت قطب جمال از یاران آنحضرت بودند نقل میکنند که حضرت بابا فرید الدین
ذکریا سخدمت حضرت گنجشکر نوشته بودند که مال هر قدر که خواهند بگیرند و جمال را بما عنایت نمایند آنحضرت
در جواب نوشتند که جمال عوض مال بدست نمی آید الغرض صاحب مراتب و قطب وقت بود حضرت علاؤ الدین
علی احمد صابر از دست حضرت گنجشکر مثال خلافت گرفته روانه شدند وقت نماز عصر در گذشته بدیدن

رسیده و مثال برای مهر مدت حضرت محمد جمال داد ایشان فرمودند که توقف کنید چراغ روشن میشود ملاحظه
کرده محمر نموده خواهد شد آنحضرت نزدیک نموده چراغ روشن کرده آوردند حضرت قطب جمال لیف زده چراغ خاموش
گردانیدند چون در مزاج سوزش و سستی طاری بود با گشت شهادت خودم زده مانند بدیهیا شمعوار روشن گردانید
حضرت قطب جمال بخاطر خود گزرانیدند که طبیعت ایشان با چنین جلدی و تندی واقع شده و دهلی شهر است بس عظیم
و خلیفه باید کرد که پرورش خلق نماید و ایشان در اندک خدمت بخاک برابر میکنند مثال را پاره ساختند حضرت شیخ گر
احمد صابر تاب صبر نیاورده جذبه بر مزاج مستولی گشت فرمودند که شما مثال ما را پاره کردید من طبیعت شما پاره کردم
تا قیامت از شما کسی قطب بوجود نیاید سخن ایشان تاثیر کرد و از سلسله آن قطب زمان هیچ قطبی ظاهر نگردید
هرگاه مثال پاره شده را گرفته بخدمت مرشد حقیقی خود رسیدند احوال بعرض رسانیدند شکوه کردند حضرت
پیر دستگیر گنجشکرار شاد کردند که مثال پاره شده باز درست میتوان کرد لیکن آنچه شما پاره کرده اید درست
نمیتوان کرد چون خاطر داشت ایشان عزیز بود قصبه پیران کلیر که از توابع دهلی است شهرت کلان داشت
خلافت آنجا تجویز فرموده مشرف فرمودند وقتیکه در آنجا رسیدند جای بود که اهل سکنه آنجا اکثر علماء و فضلا
باحشمت و جاه بودند که قریب پانصد کس پالکی نشین از آن شهر بر می آمدند بر مکنت خود نظر کرده اطاعت ایشان
بجا نمیفهمی بجا نیاوردند آنحضرت از انفعال حرکات سابقه ساکت بودند و نمیفهمی را بار دیگر بخدمت پیر خود رجوع
کردند که مردم اینجا بسیار بی ادب و بی امتیاز اند و هیچکس گردن انقیاد نمی نهد هر چه امر پیر مرشد فرمودند که باده گاه
شیر دار بشما داده ست اختیار دارید خواه دوشید خواه کشته بخورید پس همین سخن کفایت میکرد ایشان
که پیران کلیر رسیدند بروز جمعه بمحراب مسجد جامع مقدم از همه کس قرار گرفتند وقتیکه فضلا و علما دار دشدند
گفتند ای درویش حد خود بشناس اینمکان فضلا و عالیمقدار ست اینجا گزاشته پائین نشین ایشان گفتند
که من خلیفه عصرام خلیفه را همین مکان سزاوار ست آنها گفتند که چیزے از کرامت باید نمود بر طبع مبارک
ایشان این سخن گران آمد خود از مسجد بیرون شدند هزارها مردم فضلا و علما و غریبه و امیر که در زیر گنبد
مسجد مذکور نشسته بودند فرمود که ای مسجد خود را بر ایشان بنگر و دیگر از که یکی از ایشان جان بسلامت برد مسجد
بهانم بر بخیت و همه کس در زیر همان مسجد جان بجان آفرین سپردند و بطرف قصبه نیز بنظر غضب دیده بچنبد
فرمودند که ایخدا و ند این شهر را غارت کن همانندم آتش در گرفت و همه بسوخت مردم شهر طغیانی طوفان آتش
دیده زیر سایه آن غوث دوران دویدند و اکثر مریدان بالحاح عرض کردند که پیر دستگیر ما مریدان اینجا نذان
پناه میخواهیم آنحضرت ردای مبارک از بالای خود برافگندند که هر کس زیر این رداخواهد آمد از آتش غضب
محفوظ ماند و بیرون این چار راهی راهی از ین آتش نخواهد شد در طرفة العین شهر که با عظمت و کلانی

بود نیست و نابود و فنا گردید بجز چند کس مرید که زیر چادر بودند کسے جان بسلامت نبرد خود بهمان مکان
بتنهائی ورزیدند بنگاه خادمی هم تاب حضوری نیاورد و در حینیکه یاد میفرمودند حاضر شده و خدمت بجا آورده
باز دور تر قرار میگرفت و چون مزاج اقدس از بحث و گفتگوی علماء و فضلاء رنجیده بود باشندگان آنجا
حکم نیست که زیاده ازده سوره که لابد است بنماز بخواند اگر کسے احیانا تا یک سیپاره خوانده باشد یا جوان
مرگ بمیرد یا مرض جذام و برص گرفتار میشود و نعوذ بالله منها تاریخ سیزدهم ماه ربیع الاول رحلت فرمودند
در بنا بخاک مدفون اند و در ابتداء حال نمی آدم زهره نبود که طواف مزار شریف نماید بلکه اگر جانوری طیران از
بالای مضجع مبارک میگرفت پر و بال وی میسوخت و از پرواز می افتاد بهرین محل مذکور است که شخصے برائے
زیارت قبر مبارک آمده از راه جهالت بطرف پائین بجهت قدمبوس سر نگون کرد سرش تا بگردن در
زمین غرق شد تاب و طاقت نماند و جان بداد در معاملات بنجاد مان معلوم شد سیفرمایند که سگے در پائین
پامسرده افتاده بهت آنرا از انجا کشیده دور انداز ند خادمان آمده بودند هیچکس را خبرے نبود که
نزدیک مضجع شریف بگذرد و در حینیکه لوای خلافت حضرت خواجه عبد القدوس گنگوهی برافراشتند علمایان
راسخ الاعتقاد و بنجاب ایشان بعرض رسانیدند که در همه جا و همه مکان خلائق بزیارت مزارات پیران عظام
مستفید و فیضیاب میشوند مگر آستانه بوس این درگاه بنجوف اند امیدوارم اینجا هم خلائق بهره یابه بوده باشد
حضرت قطب عالم بنفس نفیس خود متوجه بانصرام این مهم گردید بفاصله چند قدم از مزار شریف دور ایستاده
شده و مراقب گشته عرض کردند که مردم زائرین از فیض طواف مضجع شریف محروم می باشند فقیر امیدوار است
که از انجناب فیض عام انعام گردد که خلق الله مستفید و مستفیض گردد امر شد که بپاس خاطر ایشان جمعیت
کردیم لیکن بروز عرس زیارت نکنند و فاتحه نخوانند و سوم هشتم بدستور حضرت پیران چشت بجا آرند و روز
دیگر فاتحه خوانده رخصت شوند هنوز همین قسم رسم جاریست تا سه روز هنگامه عرس و ازدحام خلائق زیاده
از تعداد و شمار است روز سوم بموجب امر باطراف روانه میشوند هیچکس دران مکان نمی ماند و سلسله صابریه ازانجا
سرزده ؛ بر علاؤ الدین قطب کامگار ؛ از فرید الدین شد نعمت نثار ؛ زان کریم فیضبخش الله و جان ؛
؛ صابریه سلسله گشته عیان ؛ سیزده شد از ربیع اولین ؛ شد علاؤ الحق بفردوس برین ؛ از اشیان
آفتاب کرم و احسان دریای ورع و عرفان سلطان دنیا و دین حضرت شیخ شمس الدین ترک پانی پتی مرید و
خلیفه حضرت شیخ علاؤ الدین علی احمد صابر اند و ترک ازان میگویند که بعد ارادت و ارشاد و تلقین بنجهت
اخفاء در فرقه سپاه نوکری پادشاه اختیار نموده تحمل شکوه امیرانه در لشکر بسر میبردند اتفاقا پادشاه بر سر
مهم بعد مراجعت بسوی آید روزی بر سبیل استفسار حقیقت دوره فلکی منجمان را فراهم آورد و چون عنوان شیخ

و موجب تاخیر شکست قلعه درخواست کرد منجمان اسطرلاب دیده از روی علم خود دریافته بعرض رسانیدند
که شخصی در فرقهٔ سپاه از زمرهٔ نوکران بادشاهی درهمین لشکر موجود است کلید فتح این مهم بزبان ولی نعمت باید که
بدعا او دست بادشاه گفت که سپاهیان همه را اندازد اورا چگونه دریافته و شناخته شود منجمان عرض کردند
که در یافتن شان آسان است عنقریب است که شب آشفته و هوا بدرجهٔ ظلم واقع گردد و دران شدت و تندی
باد همه خرگاه و اسباب و غیره برکنده و پراگنده گردد و چراغ و شمع همه خاموش مگر خیمه آنمرد بجا و برقرار و چراغ
روشن خواهد ماند این سبب علامت یافتن اوشان و اگر گنبدی سراسر باد گیرد و چراغ متعلقان هرگز نمیرد
اتفاقا همان شب باد تند برخاست و تمامی خیمه و خرگاه از صدمات آن بهوا شد و چراغ و مشعل ناپیدا گشت
مگر چراغ و خیمه آن آفتاب سپهر شریعت و بدر فلک طریقت لامع و برپا بود بادشاه که جویای تعینی بود بنظر
تحقیق معاینه نمود و خودش یک گلیم سیاه بر سر کرده درون خیمه در آمد و مطلب خود بعرض رسانید آن
حضرت فاتحه خیر خوانده دعا کردند و بادشاه را رخصت فرمودند گویند که روز دوم مهم بسرانجام رسیده فتح گردید
ذات مبارک وقوع این واقعه را موجب اشتهار و خلل باوقات خود متصور نموده خیمه و اسباب و سپاه را عندالله
تصرف کرده بخدمت پیر خود باگنه اوشکنده بسیار سکونت اختیار کردند و تا مدت چهل سال ریاضت شاقه
بسر بردند بعده حضرت مرشد برحق ارشاد فرمودند که ولایت پانی پت بشما عطا کرده شد عرض نمودند که در انجا
بهای بوعلی می باشند فرمودند باکی نیست بموجب امر عالی در پانی پت رسیده خادم خود را نزد حضرت شاه
شرف بوعلی قلندر فرستادند که از جانب ما سلام برسانند بگوید که اگر ایشان تا اینجا قدم رنجه فرمایند ملاقات
یکدیگر استفاده و انبساط حاصل کرده آید خادم رفته می بیند که لباس شیر دارند خادم مذکور را جرات
جواب و سوال نماند بی قیل و قال برگشته آمد و احوال گزارش کرد آنحضرت فرمودند که بار دیگر باید رفت اگر
بلباس انسان بیند پیغام سابق رساند و اگر بهمان لباس شیر نشسته باشند بگوید که جای شیران در بیشه خادم
بار دیگر رفته بهمان لباس دید عرض کرد که حضرت شیخ چنین فرموده اند که جای شیران در بیشه بجره اصفهای
این سخن پوستین از تن مبارک کشیده بر دوش خود نهاده بسوی صحرا روانه شدند چون چند روز بگذشت
حضرت شیخ جلال الدین پانی پتی را با حضرت بوعلی قلندر اخلاص و اتحاد بدرجهٔ کمال بود ایشان بجناب شیخ
عرض کردند که بنده با بوعلی خصوصیتی دارد چند روز است که ملاقات میسر نیست اگر حکم شود او شان را
بیاورم فرمودند مضائقه ندارد و بیارند و بگویند که ایشان بخاطر جمع در قصبه تشریف آرند دیه از ما و نام
از شما حضرت شیخ جلال الدین از جنبیه تلاش نموده در قصبه آوردند چنانچه تا الی الآن هم بهمان قسم رسم
جاریست که طعامه و شهره نام حضرت بوعلی قلندر از انست که این بی سواد مکتب دانش شمه انان بیان نماید

و مرشد برحق در قصبه مذکور آسوده هستند عالم بشمار بر آستانه آن عالی تبار سر افتخار میسایند و فیضها میبارند
وفات ایشان دهم شهر جمادی الثانی واقع شده و در قصبه پانی پت مدفون اند ۞ داد نعمت ترک شمس الدین معین
بر ولایت شهر پانی پت یقین ۞ رفت ده روز از جمادی الآخرین ۞ شمس ملت شد بحق و جلت گزین ۞ از ایشان
سر حلقه اولیاء زمان سرور فقرا و اولیاء جهان حضرت جلال الدین عبد الرحمن پانی پتی مرید و حلقه حضرت شمس الدین ترک
پانی پتی اند وفات ایشان تاریخ سیزدهم ربیع الاول واقع شده مدفن ایشان نیز در قصبه پانی پت است ۞ ۞
داد نعمت ترک شمس الدین ولی ۞ بر جلال الدین شه پانی پتی ۞ در دوده و سه از ربیع الاولین ۞ شد جلال الدین افضل
حق قرین ۞ ازین شان عارف محقق و کامل مدقق حضرت مخدوم احمد عبد الحق مرید و خلیفه حضرت شیخ جلال الدین
پانی پتی اند حضرت عبد القدوس گنگوهی میفرمود که والده شریفه حضرت مخدوم بسیار عفت آثار مرتاض و قائم اللیل
بودند و معمول چنان بود که ایشان از وضو شام نماز فجر ادا میگزاردند در نماز شب دو سه بار خبر فرزند که در بستر
با آسایش میبود میگرفتند اتفاقا شبی بعد شش سالگی بیدار شده والده خود را از خود نیافتند چپ و راست میدیدند در
گوشه نشسته یافتند که مستغرق یاد الهی هستند ایشان هم وضو نموده بگوشه دیگر نشسته به تقلید مادر مذکور بزرگوار
خاموش و مؤدب نشستند هرگاه والده شریفه عادت قدیم برای خبر فرزند دلبند خویش برخواستند ببستر راحت
نیافتند حیران و متعجب شده میجستند در گوشه خانه نشسته یافتند نزدیک آمده گفتند که ای فرزند هنوز عمر شریف صغیر است
تاب محنت و ریاضت نداری برخیز و آرام کن حضرت مخدوم ازین سخن برنجیدند و گفتند که والده من راه زن من است
خود یاد الهی میکنند مرا ازین نعمت محروم میدارد بی اطلاع از خانه برآمده متوجه شهر دهلی گردیدند در دهلی برادر کلان
ایشان موسوم به مولوی تقی الدین درس میگفتند و مقرب پادشاه بودند جمیع اعزا و ضیع و شریف باحترام تمام
میکوشیدند چون حضرت مخدوم بملاقات ایشان مسرور گشتند شفقت برادرانه مبذول فرموده در کنار گرفته
حقیقت حال استفسار کردند ایشان گفتند که مادر من ذاکر و شاغل بیاد الهی می بود و مرا ترغیب باحت و آرام میداد
دانستم که در حق من راه زنی مینماید بی رخصت والده بطلب یاد الهی بر آمدم و بدینجا رسیدم حضرت مولوی کتاب صرف
هوائی که در قاعده علم صرف ست پیش نهاد و شیرینی تقسیم نموده فاتحه خیر خوانده به معلمی سپردند تا بیاموزد و قتیکه
صرف صغیر ضرب یضرب ضربا بگیرد انیدند از استاد پرسیدند که معنی ضربا چیست استاد گفت ضرب یعنی زدن
همانزمان کتاب بگرداینیدند فرمودند که زدن نزد خدا گناهگار شدن ست من این علم نمیخوانم یاد الهی یاد آموخت
که خوشنودی او سبحانه تعالی حاصل آید فضلا و علما از مولوی جیو بعرض رسانیدند که این طفل را اشتیاق مشرب
توحید بدرجه اتم ست از حین کلامش پیداست حلاوت مذاق تصوف از شکر گفتارش هویدا میگردد تعلیم علوم
ظاهری متعذر است بجا صل ست دلی والسب که ایشانرا بطور خود گزارند که طلب خدا نمایند ناچار خاموش ماند حضرت

مخدوم قریب یکسال در آنجا ماندند چون کشود کار خود را از آنجا ندید بجهت سفر سمت لاهور بدل خود قرار داد و
راه پیش گرفتند در قصبه پانی پت رسیدند حضرت شیخ جلال الدین پانی پتی بر منبر مسجد نشسته بودند که حضرت به عمر
هفت هشت سالگی از آن راه میگذشتند چون آنحضرت نور باطن ملاحظه فرمودند که آثار بزرگی از جبهه مبارکش
پیدا و علامات ولایت از غره ناصیه اش پیدا پیش خود طلبیده از موطن و مولد ایشان استفسار کردند حضرت مخدوم
حال خود من و عن عرض میگردند که وطن آبا و اجداد قصبه ردولی ست و از آنجا بطلب یاد الهی برآمده تلاش آن
جستجو دارم تا بیاموزم حضرت شیخ فرمودند طریقه یاد الهی فقیر خوش میداند بیا از من بیاموز ایشان قبول کردند حضرت
شیخ در گوشه نشسته اسم ذات بیاموختند و تصور خویش ارشاد کردند حضرت مخدوم ازین امر ابا کردند که من مسلمانم
از من بت پرستی نمی آید و راه لاهور گرفتند چون از خانقاه بدر آمدند از زمین تا آسمان تا نظر همه جا همان صورت
شیخ جلال الدین متصور بوده بجز شبیه ایشان هیچ چیز دیگر از انسان و حیوان و در و دیوار و سنگ و خشت
و شجر و ثمر متمیز نمیشد در نظر مبارک همان صورت محیط بود و راه نیز گم کردند از هر کس نشان راه می جستند در جواب
میگفت که راه در شیخ جلال الدین گم کرده ناچار سرگردان و پریشان شده بر همان در باز آمده مصمم شدند
که ایمان همانست آنچه حضرت ارشاد فرمایند بیعت و ارادت اختیار کردند و در اندک عرصه بمراتب اعلی رسیدند و خرقه
خلافت یافتند وفات ایشان در تاریخ پانزدهم جمادی الثانی واقع شده در رودولی من مضافات صوبه لکهنو زیارتگاه
خلق الله ست و همه خواص و عوام فیضها برمیدارند ؎ از شه پانی پتی شیخ جلال ؎ شیخ عبد الحق شده صاحب کمال ؎
از جمادی الآخرین پانزده ؎ کو بجنت بر گزید از آرمگاه ؎ ؎ از ایشان هادی برحق قطب مطلق شیخ عارف
احمد عبد الحق مرید و خلیفه و خلف الصدق حضرت مخدوم احمد عبد الحق اند وفات ایشان در سیزدهم ماه صفر مدفن در
رودولی من مضاف صوبه لکهنو واقع ست ؎ عارف حق احمد ازوی واصل ست ؎ در ره دین طریقت کامل ست ؎
چون نمانده هیچ انچه از عمر بود ؎ سیزدهم ماه صفر رحلت نمود ؎ از ایشان عارف محقق کامل مدقق حضرت محمد عارف
عبد الحق مرید و خلیفه و خلف الصدق شیخ محمد عارف عبد الحق اند وفات ایشان بست و یکم ماه شعبان مضجعه ایشان
در قصبه ردولی واقع ست ؎ از کمال آن ولی عالیجناب ؎ شد محمد شیخ عارف کامیاب ؎ از مه شعبان چو بد
بست و یکم ؎ آب بحر زندگیش گشته کم ؎ از ایشان گنجور کنوز حقیقت خازن خزائن معرفت چراغ آفرینش و
ملت حضرت شیخ عبد القدوس گنگوهی از فرزندان امام اعظم و مرید و خلیفه و داماد حضرت شیخ محمد عارف عبد الحق اند
و مجملا احوال نسب و اماد ی اینست که در اوائل حال حضرت شیخ بعهده آب کشی برای وضو و کلوخ آوردن برای
استنجا مردم خانقاه و شستن پارچهای زنانه و مردانه مامور بودند و خود پارچهای ناپاک از گلخن چیده پاک شسته
پیراهن و جامه می دوختند تا مدت چهل سال همین منوال بسر می بردند و در کمال بی تعلقی می بودند روزی

حرم محترم حضرت شیخ محمد عارف عبدالحق بخانه خود نشسته بودند صریح می بینند که ماه تابان از آسمان فرود آمد ندا
گریبان بگنبار ایشان ریخته بی بی صاحبه این ماجرا بسمع شریف آنحضرت رسانیدند و آنحضرت فرمودند که ماه در حقیقت
عبدالقدوس ست گنگوهی و همین شخص را ماه تابان بصور نمایند و دختر خود بجهت نکاح وی درآرند بی بی صاحبه
بقبول فرمودند چون این سخن اشتهار یافت اکثر زنان قبیله تمسخر میکردند و با خود ها میگفتند آنکش و خدمتگار خانقاه
میخواهند که دختر خود بدهند حضرت مخدوم صاحب آبینی راشیده الحاح و زاری میکردند روزی بخدمت حضرت
شیخ عرض کردند ما کلوخ کوئی شمایم خواه بشکنند و خواه بنوازند و اکثر مردم طعن و تشنیع میکردند و هیچکس از مراتب کمال
ایشان محرم و واقف نبود آخر الامر روز عروسی معین شد کنیزی مژده بسمع مبارک حضرت مخدوم رسانید که امروز
کدخدائی شما مقرر ست همدران روز لباس مکلف پوشانیدند و بارایش عروسی پرداختند و قتیکه حضرت مخدوم را
حالت دگرگون شد از سر سهره و دستار را انگندند دیگر بیان چاک زده برقص درآمدند و بی تابانه راه صحرا
گرفتند در انوقت همه مردم قبایل زن و مرد طعن میکردند که عجب هوشدارند که دختر خود را بچنین مجنون و مسلوب
العقل داده اند بار دیگر ایشان را از صحرا آورده عقد بستند و بی بی صاحبه در ڈولی نشانده یک قرص نان بورن
یک آنار پاؤ بالا و سوا پاؤ شکر تری و همین قدر روغن زرد بران ریخته همراه دادند و گفتند نزد ما چیزی نیست
که جهیز بدهیم همین بخورید و همین بپوشید چنانچه یومنا هذا این رسم جاریست که توشه بنام حضرت مخدوم هرکس بصدق
دل بذبحه خود قبول میکند هر حاجتی و مشکلی که پیش آید بتوسل و امداد حضرت مخدوم آسان میگردد و اولاد بسیاری
بوجود آمد همه پسران عالم و عامل گشتند و سلسلهٔ قدوسیه از ایشان سرزده و حضرت مخدوم جامع کمالات اندر طبقات
هر چهارده خانواده ارشاد خلافت دارند طالب هر طریقه که خاطرش خواهان و جویان باشد فیض یابد و فیض پذیر میگردند
و بیشتر در سلسلهٔ چشتیه و قادریه و طیفوریه و سهروردیه و نقشبندیه مریدی مودند و ارشاد میکردند چنانچه هر پنج شجره
در ذیل این اوراق تحریر میکردند و از بیان شجره های چهار خانواده بسبب طوالت کتاب درین مختصر گنجایش ندیده
مقتصر ماند و شجرهٔ چشتیه که بالا مذکور شد کما هو المشهور و دیگر جاهای خلافت که از حضرت شیخ الاسلام شیخ و سولیشر قاسم
او دهی رسیده مجملا بیان کرده می آید که روزی طالبی از خلوص نیت خود عرض کرد که بخاندان قادریه میخواهم که ارادت
آرم آنحضرت ایجه معمول و طریق پیران قادریه باشد ارشاد فرمایند آنحضرت جواب دادند که فقیر از خاندان عالیه چشتیه
مشهور ست و مامور ست از خاندان دیگر اجازت ندارد آن شخص مایوس برگردید همان شب آنحضرت چون بر بستر راحت
بیاسودند می بینند که حضرت جناب غوث الاعظم شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه میفرمایند که شما هم فرزند
معین الدین و هم فرزند من هستید باید که خلایق را از فیض عام محروم دارید و عامهٔ سر خود بر سر ایشان نهاده
و فرمودند که از طرف خود اجازت خلافت داده شد و اگر بحسب ظاهر خواهان و جویان ارشاد باشند از شیخ

درویش قاسم اودهی که خلیفه فرزند من است طلب نماید آنحضرت بیدار شدند بلا تامل بخدمت شیخ درویش صاحب شتافتند و حضرت شیخ را نیز از جانب جناب غوث الاعظم ارشاد و اشارت شده بود که شیخ عبدالقدوس گنگوهی نزد شما خواهد آمد تبرکات خاندان عالیه و خانواده های دیگر نیز عطا کنند و اجازت دهند که سلسله طالبی و مریدی که بجهت طلب خدا باید محروم نرود درین اثنا حضرت شیخ عبدالقدوس بخدمت حضرت شیخ درویش قاسم مشرف گشتند بقچه تبرکات برآورده حاضر کردند که بموجب ارشاد حضرت غوث الاعظم همه تبرکات بشما سپردم و اجازت است که طالب هر خاندان که بطلب ارادت رجوع آورد مرید سازند و تلقین فرمایند شیخ عبدالقدوس همه تبرکات را بر سر و چشم خود نهادند و قبول کردند آن روز فیض عام جاری شد پس آنحضرت را خلافت از جمیع مشائخ طبقات و از هر خانواده بود ❊ حضرت شیخ عبدالقدوس گنگوهی ❊ و ایشان از شیخ درویش قاسم اودهی و از ایشان شیخ بدهن بهرائچی و ایشان از شیخ سید السادات سید اجمل و ایشان از سید مخدوم جهانیان جهانگشت و ایشان از سید جلال بخاری و ایشان از شیخ محمد بن عبید عیشی و ایشان از شیخ عبید فاضل و ایشان از شیخ ابوالمکارم فاضل و ایشان از شیخ قطب الدین ابوالغیث و ایشان از شیخ شمس الدین علی اقلح و ایشان از شیخ شمس الدین حداد و ایشان از شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی و ایشان از ابوسعید مخرمی و ایشان از شیخ ابوالحسن محمد رباط المقدسی و ایشان از شیخ ابویوسف طرطوسی و ایشان از شیخ عبدالواحد بن عبدالعزیز و ایشان از شیخ عبدالعزیز دینوری و ایشان از شیخ ابوبکر محمد الشبلی و ایشان از ابوالقاسم جنید البغدادی و ایشان از سری سقطی و ایشان از شیخ معروف کرخی و ایشان از داؤد طائی و ایشان از شیخ حبیب عجمی و ایشان از خواجه حسن بصری و ایشان از حضرت امیر المؤمنین مرتضی علی علیه الصلوة والسلام و ایشان از خاتم الانبیا محمد مصطفی صلی الله علیه

شجره چشتیه بدین تفصیل است

از شیخ درویش قاسم اودهی و ایشان از پدر خود شیخ فتح الله و از ایشان از شیخ صدرالدین احمد و از ایشان شیخ نصیرالدین محمود بن یوسف الاودهی و ایشان از سلطان المشائخ نظام الدین اولیا و ایشان از حضرت فریدالدین گنجشکر سلسله الی النبی صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم - بدین تفصیل است شیخ درویش قاسم اودهی و از ایشان شیخ بدهن میرائچی و از ایشان از احمد اجمل و ایشان از سید السادات مخدوم جهانیان جهانگشت و ایشان از سید جلال بخاری و ایشان از شیخ نصیرالدین محمود بن یوسف الاودهی و ایشان از حضرت سلطان المشائخ نظام الدین اولیا و ایشان از حضرت فریدالدین گنجشکر سلسله الی النبی صلی الله علیه وآله وسلم - من شیخ درویش قاسم اودهی دهمن خواجه تاج الدین احمد شرقی دهمن خواجه سعید الدین کاشغری دهمن خواجه عبدالرحمن جامی دهمن خواجه احرار سمرقندی دهمن خواجه یعقوب چرخی دهمن خواجه بهاؤالدین نقشبند دهمن خواجه امیر

سید کلال و ہومن خواجہ محمد بابا سماسی و ہومن عزیزان خواجہ علی رامینی و ہومن خواجہ عارف ریوگری و ہومن
خواجہ عبد الخالق غجدوانی و ہومن خواجہ یوسف ہمدانی و ہومن ابو علی فارمدی و ہومن ابو القاسم گرگانی
و ہومن خواجہ عثمان مغربی و ہومن ابو علی کاتب و ہومن علی رودباری و ہومن سید الطائفہ جنید بغدادی و ہومن
خواجہ سری السقطی و ہومن خواجہ معروف کرخی و ہومن جناب حضرت امام علی موسی رضا صلوۃ اللہ علیہ و ہومن
جناب حضرت امام موسی کاظم صلوۃ اللہ علیہ و ہومن جناب حضرت امام جعفر صادق صلوۃ اللہ علیہ و ہومن جناب
حضرت امام قاسم بن محمد بن امیر المومنین عبد اللہ حضرت ابی بکر صاحب رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم
و ہومن سلمان فارسی رضی اللہ عنہ و سلمان فارسی بوساطت جناب امیر المومنین حضرت علی صلوۃ اللہ علیہ بصدر
رضی اللہ عنہ بسید کونین شفیع المذنبین محمد رسول اللہ صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم ۔ شیخ عبد القدوس گنگوہی و ایشان
از شیخ قاسم اودہی و ایشان از شیخ بدہن بہرائچی و ایشان از شیخ سید السادات سید اجمل و ایشان از سید
مخدوم جہانیان جہان گشت و ایشان از سید جلال بخاری و ایشان از سید رکن الدین عالم و ایشان از
شیخ صدر الدین صدر عالم و ایشان از شیخ بہاؤ الدین ذکریا و ایشان از شیخ شہاب الدین سہروردی و ایشان از
شیخ نجیب الدین یحیی عبد القادر سہروردی و ایشان از شیخ ضیاؤ الدین و ایشان از شیخ وجیہ الدین ابی حفص
و ایشان از شیخ محمد عبد اللہ و ایشان از شیخ احمد اسود دینوری و ایشان از شیخ ممشاد علو دینوری و ایشان
از شیخ ابو القاسم جنید بغدادی و ایشان از شیخ سری السقطی و ایشان از شیخ معروف کرخی و ایشان از شیخ داؤد
الطائی و ایشان از شیخ حبیب عجمی و ایشان از خواجہ حسن بصری و ایشان از حضرت امیر المومنین علی مرتضی و ایشان
از جناب حضرت خاتم النبیین محمد مصطفی صلے اللہ علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم ۔ بدین تفصیل میخواند شیخ وریش قاسم
اودہی و ایشان از شیخ بدہن بہرائچی و ایشان از سید السادات سید اجمل و ایشان از حضرت شاہ بدیع الدین
المعروف بشاہ مدار و ایشان از طیفور شامی یعنی حضرت بایزید بسطامی و ایشان از حضرت امین الدین شامی
و ایشان از حضرت عبد اللہ علما از حضرت جناب رسول اللہ صلے اللہ علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم و ایشان از صدیق اکبر
رضی اللہ عنہ و ایشان از حضرت رسالت پناہ صلے اللہ علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم و از تحریر شجرہ ہائے خانوادہ ہائے
دیگر طبقات مشائخ بسبب طوالت کلام کہ درین مختصر گنجایش نداشت مقصر و متعذر ماندہ و از انوار مبارک نفی
الحقیقت اویسی اند کہ در ابتدای حال در قصبہ رودولی بر مزار شریف حضرت مخدوم الحق رفتہ فیضہا
برمیگرفتند و از جناب ارشاد می یافتند حتے کہ بدرجہ تکمیل رسیدند روزے عرض کردند کہ من حیث الظاہر
دست بیعت بر شیخی می باید داد آنروز حضرت مخدوم با جسم ظاہری معہ عمامہ و پیراہن از قبر مبارک برآمدہ
بنشستند و تلقین ارشاد فرمودند و نیز اشارہ بجانب ہیرہ خود حضرت شیخ محمد عارف عبد الحق فرمودند کہ آنجناب

ارلوت و رزند بموجب امر در بندگی رسیده بجان و دل کوشش بلیغ نموده بخدمتگزاری حاضر گشتند و بمراتب اعلی عروج فرمودند تاریخ بست و سوم جمادی الآخر ازین جهان فانی رحلت فرمودند در قصبه گنگوه آسوده اند

از محمد عارف عالی مکان ❊ قطب عالم گشته شمع خاندان ❊ یافته قدوس از فیضش نظام ❊ سلسله علیا
قدوسیه نام ❊ بست و سوم از جمادی الآخرین ❊ کو به بزم وصل شد جنت گزین ❊ از ایشان تاج السالکین
و امام المتاریکین حضرت شیخ جلال الدین محمود تهانیسری قدس سره از جانب مادر و پدر فاروقی اند در سن هفده
سالگی تمام علوم تحصیل نموده درس میگفتند و قتیکه دست ارادت بدامن حضرت شیخ عبد القدوس گنگوهی آورده
بریاضات و عبادات پرداختند تا مدت بست و پنجسال پشت بر زمین آشنا نساختند و از سر کار بدیگر خاندان
خانقاه طعام لذیذ و بایشان نان خشک مرحمت میشد بی بی صاحبه بر حال ایشان ترحم نموده روزی روغن مسکه
در زیر نان مخفی کرده فرستاده حضرت قطب العالم ازان سر مطلع شده کنیزک را پرسیدند که این بخش کدام
درویش است عرض کرد که بخش جلال الدین است پیش خود طلبیده روغن برآورده خود بخش جان فرمود
و نان خشک بایشان فرستاد و بی بی صاحبه از مخدوم العالم التماس کردند که این مرد اشراف و رئیس زادگان
تنگدستی و بیکسی بر دراینشان افتاده و ریاضت بسیار میکشند و نان خشک می یابد من او را گوشت مرغ
خورانیده بدرجه ولایت رسانم حضرت قطب العالم فرمودند که درین سخن شکی نیست شما او را بدرجه تکمیل خواهید
رسانید لیکن من میخواهم که از مشرق تا مغرب برتواد همچو خورشید تابان گردد الغرض بعد مدت مذکور چون
گشود کار هیچ منظر نمی آید مزبانی محرمی بجناب حضرت قطب العالم معروض داشتند که مدت بست و پنجسال
محنت و مشقت کشیده گاهی خواب خوش هم معاینه نکردیده ازینجهت بخاطر میگذرد که کاری بکنم زنم با خود را
در چاه افگنم یا زهری بخورم یا دیریا عرق شوم و یا اجازت یابم که به بیت الله بروم حضرت قطب العالم
فرمودند که اگر خود را از بام بزیر و تیغ و خنجر بگشت یا زهر خورد یا غرق شد مرگ حرام است باز آنچه از رفتن بیت الله
میگوید باید که اول از صاحب خانه اشیای و شناسائی پیدا کند بعده بخانه وی رفتن مضائقه ندارد و عورت باید
اگر اجنبی یا غیر آشنا بخانه کسی میرود گرفتار تهمت میگردد و گویند همین قسم بموجب ارشاد پیغام گزارش
کرد حضرت جلال الدین این جواب را شنیده گفتند معلوم شد که طلب خدا همین است که دریا دوی خود را
پاک سازم میان حجره رفته در حجره را بستند و درون آن نشستند و بذکر جهر مشغول گشتند و اکل و شرب
هیچ نداشتند دگر یه و زاری می نمودند هر اشک که بر زمین میریخت اسم ذات نقش میشد در و دیوار همه
نقش از اسم ذات بود و کار بمرتبه تکمیل رسید و بدرجات عالی فائز گردید و کرامات و خوارق بسیاری
بسیار ظهور آمد که بیان آن درین مختصر نگنجد **و نیز نقلست** که روزی قبض واقع شد

برای استماع آن بجناب پیر و مرشد حقیقی عرض کردند حضرت قطب عالم فرمودند که امشب گوشت مرغ با مصالح
و بارو غن بسیار با مزه و لذیذ تیار ساخته و نان از میده گندم پخته سیر بخورند که سیری خواب مغرق می آرد و نماز عشا
چهار رکعت فرض ادا نمایند و سنت ها موقوف دارند و بخوابند همچنان کردند و واقعه می بینند که حضرت رسول الله
صلے الله علیه و آله و صحابه و سلم بر سر ایشان حاضر اند و میفرمایند که پیر دستی خود را سلام مانگویند گویا این کلام
آن سرور مفتاح فیض ایشان بود به برداشت بیدار شده بخدمت حضرت قطب عالم رسیدند آنحضرت
از دو رویده مبارک باد فرمودند آنچه معاینه شده گزارش نمودند و پیغام رسول کریم صلے الله علیه و آله و اصحابه
و سلم نیز ادا ساختند حضرت قطب العالم از استماع این کلام معجز نظام این مصرع بر زبان میگفتند و رقص
و وجد میکردند ؎ جواب تلخ می زیبد لب لعل شکر خارا ؎ تا سه روز متواتر و سه شب متوالی در رقص بودند
الحاصل از آنروز روز بروز ترقی درجات بی پایان بظهور گرفت وفات ایشان در بست و پنجم ماه ذی الحجه
سنه نهصد و چهل و دو واقع شده و عمر شریف نود و شش ساله بود مضجع ایشان در تهانیسر است اشعار
منظر قدوس گه رهبری ؎ بر جلال الدین شه تهانیسری ؎ بست و پنجم از مه ذی حجه بود ؎ کز جریم وصل او
در گشود ؎ از اولاد ایشان قبله اهل یقین حضرت نظام الدین عبد الشکور بلخی مرید و خلیفه و برادر زاده حضرت
جلال الدین اند در عهد جهانگیر بادشاه در خطه منوره ستارین مرجع خاص و عام اند ان صیقل کن آئینه
سینه ظلمت گزین از اشتغال ده دل مستمندان بود و اند و هزاران هزار طلبگار بر آستانه آن عالی
جبهه سائی مینمودند و اکثر خلائق در زمره مریدان سر ارادت داشتند گویندگان بسمع مبارک بادشاه
رسانیدند که خلائق بیشمار از سپاه و رعیت باستماب رجوع دارد اگر چنین شخصے دعوی سلطنت بیش
آرد و تدارکش بس مشکل می افتد از استماع این مقولات بخاطر بادشاه وسوسه راه گرفت و حضرت
شیخ را پیش نمود طلبید سر اولان بخدمت آنحضرت رسیده پیغام طلب بادشاه بعرض رسانیدند آن
جناب از اصغای این واقعه نفس نفیس خود متوجه بآن صوب گردیدند در آن هنگام بادشاه بدیوان
نشسته بودند که دو شیر غرین یکی راست و یکی چپ برکاب حضرت شیخ می آیند و بسوی بادشاه میجهند
که حمله نمایند و حضرت شیخ شیر چپ را بآستین راست پس میگردانند و شیر یسار را بآستین چپ باز
میگردانیدند و از حمله باز میدارند بادشاه را تاب نماند بجلدی برخاسته بمجلسرای رفته حکم فرستاد
که از سلطنت ما بدر شوند و سر اولان نفیس نمود که تا لنگر نین برسانند و متصرف سوبات و دیوان همراه
داد که آنچه نذر نیاز آمده باشد داخل خزانه بادشاهی نمایند الحاصل معه قبائل و اطفال بسمت ولایت
روانه شدند چون بقصبه تهانیسر رسیدند از متعلقان اجازت خواستند که اینجا مزار شریف پیر و مرشد

ماست زیارت نمود بشیر راهی میشوم آنها گفتند چه مضائقه پس بروضه منوره حضرت جلال الدین محمود
تهانیسری قدس سره رسیده دست خود بر قبر مبارک نهاده عرض کردند که ازین ملک اخراج کرده آنحضرت
میروم چرا که در چنین حیات خود اکثر میفرمودند اگر احیانا از سلاطین روزگار شما بتکلیفی واقع شود و بر
قبول نمایند و کار بجدیه و انتقام آن نفرمایند والا نه هر روز مثل جهانگیر بادشاه نو پیدا کنم و بر اندازم
الغصه وداع شده از وطن مالوفه خود معه وابستگان روانه سمت ولایت گردیدند سزاولان تا نگرین
همراه بودند و آنچه نذر و نیاز و فتوحات می آمد آنها بقبض خود میداشتند و حضرت شیخ را بران تصرفی
نبود چون حساب کردند بهفتاد هزار روپیه نقد و نود لک روپیه را جنس اقمشه فراهم آمده بود و جز از
بادشاهی جمع شد پس قیاس باید کرد که چقدر تصرف آن والا بوده ست و راستی راه این قدر مبلغ
طالبان و زائران پیشکش کردند آخر در شهر بلخست سکونت اختیار فرمودند هزاران هزار عالم از
قدوم میمنت لزوم فیضیاب گردیده و اکثر از انفاس متبرکه ایشان بمرتبه تکمیل رسیده و خوارق عادات
آن رفیع الدرجات در السنه جمهور خلائق معروف و مشهور ست حاجت به تحریر و تقریر نیست و وفات
ایشان بتاریخ هفتم ماه رجب سنه ششصد و شصت و دو واقع شده مضجعش در بلخ ست از جلال الدین
شنیده شده که قطب نظام موطنش تهانیسر و بلخ مقامش بود و هفتم از ماه رجب مقیم در حرم
قدس آن شیخ کریم گردید از ایشان قدوة الکاملین قبلهٔ اهل یقین حضرت شیخ ابو سعید بن نور الدین
شاه از فرزندان حضرت قطب العالم عبد القدوس گنگوهی مرید و خلیفه حضرت شیخ نظام الدین
عبد الشکور بلخی اند شرح جلالت شان آن بدرسیمای حقایق از حوصلهٔ بیان بیرون ست لیکن اندکی
مشتمل باشد نمونه خروارے از حالات و واقعات ابتدای حال به تحریر مے آرد تا طالب را ذوق برافزاید
و رهنمایت حال مشیر رغبت بسیر و شکار و صوم و صلوة بیزارد و در نشهٔ شراب شب و روز سرشار میبود
و هنگامه نشاط و طرب را روز بروز دوبالا میکردند تا که عمر شریف در چنین اوقات شصت سال
رسید روزے بر اسپ عراقی سوار و از نشهٔ می سرشار بقصبه لکهنو در راسته و بازار میگذشتند
و خدمتگار معه شیشهٔ شراب از مسجدیکه بر سر راه واقع شده بعد او آواز ذکر جهر بسمع مبارک ایشان
رسیده پرسیدند که این کراهم فات باد از بلند کدام کس میکند خدمتگاران عرض کردند یکی از نوربافان یاد
الهی مشغول ست همانا مگوش شنیده متنبه گردیدند سبحان الله العزیز که در نظر مردم حقیر و ضعیف
می نماید ذوق تمام بیاد الهی مستغرق ست که من نبیرهٔ حضرت قطب العالم هاشم بچنین معصیت گرفتار
سجده مستگار امر کردند که شیشه شراب را از بغل بیاورده بر زمین افگنند او بموجب امر بجا آورد و سپار

حواله سائیس کردند و سلاح و پوشاک از برجدا ساخته نجد متکاران سپردند و خود متلاشی و جویای آنمعنی شدند
که کسی از خاندان بزرگان ما کاملی باشد از وطلب یادآنی کرده آید مردم عرض کردند که حضرت شاه نظام الدین
عبدالشکور از مریدان و خلیفگان حضرت قطب العالم در بلخ تشریف میدارند از انجناب طلب باید کرد همانروز روانه
شدند بعد قطعه منازل بمنزل مقصود رسیدند حضرت شاه نظام الدین نبور باطن دریافتند که صاحبزاده والاقدر
از قطعه هندوستان سفر دور و دراز قصد نموده وارد این دیار گردیده بخادمان و مصاحبان خود امر کردند که باستقبال
ایشان رفته باعزاز تمام بیارند بموجب امر تعظیم و تکریم چنانچه باید بدولتسرای خاص آوردند و پوشاک مکلفانه در بر کرده
و فرش شاهانه گسترانیده صاحبزاده را بر کرسی نشانده کمر خدمت محکم بسته حاضر شدند درین اثنا وقت طعام در رسید
تمامی درویشان خانقاه بتقسیم طعام شد خادمی را حکم کردند که از صاحبزاده پرسید که ایشان که قدم رنجه درین دیار
فرموده اند محض برای سیر و تفرج است یا اراده یاد الهی دارند خادم بخدمت صاحبزاده باداب تمام بعرض رسانیدند
که بانقسم باستفسار حقیقت گردیده هرچه جواب مرحمت گردد گزارش کرده آید فرمودند که بنده محض باراده طلب این
آستانه رسیده است خادم مذکور بجناب آنحضرت صورت واقعه اراده بیان کرد فرمودند که نان جوی و قدحی آب
سپرد اول از کرسی برانداز و بعده این طعام پیش نهند خادم بموجب ارشاد بجا آورد و پایه کرسی را برداشتها صاحبزاده را
برانداخت و نان جو و قدحی آب را پیش نهاد ایشان خوش و خرم تناول کردند هیچ ملال بر ناصیه مبارک ظاهر نشد
بعد امر صادر شد که سگ بانی ایشان مقرر باشد سگها بدست ایشان دادند مدتی بدین مهم سرگرم ماندند روزے
حضرت شیخ قدس سره بر سر بام خانقاه تفرج کنان ایستاده بودند و صاحبزاده سگها را برای فراغت بول و غائط
بیرون برده اند و برف از گرمی آفتاب ریخته بود سگها هر طرف پلیه کردند و جسم مبارک صاحبزاده بسبب قلت
غذا و محنت و مشقت بسیار نحیف و ضعیف گشته طاقت و زور نگاهداشت سگان پلید زور نبود و رسن کمر پیچیده
بر زمین افتاد و هر سگی بهمتی میگریخت گل بجسم مبارک و محاسن شریف پیچید تمام روی مبارک گل آلوده
گردید و هرگز ملال بچنین مبارک ظاهر نبود حضرت شیخ بچشم خود معائنه انحال کرده فرمودند که الحمد لله الحال نخست
و پندار از دماغ صاحبزاده ما پرید و عاجزی و فروتنی در گرفته زود باشد غسل داده پوشاک لایق و مکلف پوشانده
بیارند و سگان را حواله خاکروب نمایند خادمان بموجب امر بجا آوردند آنحضرت بگوشه نشسته انچه از طریق
سلوک و ارشاد لازم دانستند تلقین فرمودند و بعد ازان روانه بطرف هندوستان شدند و تقید کردند که
که بریاضات شاقه نفس سرکش را گوشمال داده باشند انچه ریاضت باینده رجه رسانیدند که روزے
رودهٔ ایشان بشکست و از ضرب و درد آن بتاب گردیدند حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بر
ایشان حاضر شده پرسیدند که ای محمد سعید رودهٔ تو ترقید است عرض کردند آری حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

از کار روی شکم ایشان شگافته و از رشته و سوزن رو ده بدست مبارک خود دوخته لعاب دهن مبارک
بر آن زخم مالیده بعده پرده شکم بدوخته و بران نیز لعاب لب مبارک مالیدند بحمدالله صحت کلی حاصل شد
چنانچه سوزن در رشته الی یومنا هذا موجود بود اطلاع نیست که تبرکات بسلامت باقیمانده یا چیزی تفرقه
رو داده وفات ایشان تاریخ غرهٔ ربیع الآخر سنه واقع شده و در قصبهٔ گنگوه آسوده اند ❊ زان ولی مرشد
عالی رسید ❊ نعمت سینه بشیخ بوسعید ❊ روز اوّل از ربیع الآخرین ❊ بر درخت خود بفردوس برین ❊
از ایشان بدر سپای حقائق خازن خزائن دقائق حضرت شیخ محمد صادق بن فتح الله مرید و خلیفه حضرت
شیخ ابوسعید گنگوهی اند کشف و کرامات و خوارق عادات ایشان مشهور و معروف و مدفن ایشان در قصبهٔ
گنگوه هست ❊ شد محمد صادق ازوی کامیاب ❊ جلوه گر اندر جهان چون آفتاب ❊ نورده ماه محرم
زینمقام ❊ خود بحق پیوست با صد احترام ❊ از ایشان غنچه گلبن وجود برگزیده حضرت رب المعبود حضرت
شیخ داؤد قدس سره فرزند رشید و خلیفه و مرید خلیفه شاه صادق اند تاریخ ششم رمضان المبارک بجوار
رحمت الهی پیوسته متصل مزار شریف والد بزرگوار مدفون گردیده اند ❊ شیخ داؤد هست خلف صدق او ❊
یافته از آب عرفان آب رو ❊ بود سادس از رمضان که دید ❊ شیخ والا از لقای دوست عید ❊ ایشان
قطب استحقاق شیخ علی الاطلاق مرشد آفاق برگزیده جناب عالی حضرت شاه ابوالمعالی قدس سره بیعت و ارادت
بجناب فیضمآب حضرت شاه محمد صادق قدس سره دارند و خرقهٔ خلافت از شیخ داؤد بندگی یافته اند ذکر کمالات و
خوارق عادات آن والاجناب در باب اول این مختصر بطریق تیمناً و تبرکاً مشتمل باشد نمونه خروارے که کمتر از
هزاران یکی باشد نوشته شده طالب از انجا دریابد و سطریکه در اینجا لابد افتاد بتحریر می آرد حضرت پیر مرشد آفاق
خلف الصدق سید محمد اشرف حسینی کی ساکن انبهٹه متصل سهارنپور و نبسه شاه حافظ محمد انصاری ساکن انبهٹه
خلیفه حضرت شاه نظام الدین بلخی اند چون والد بزرگوار آن عالی تبار رخت اقامت از ایجهان فانی بسرائے
جاودانی برستند عمر شریف ایشان قریب هفت ساله والده شریفه نظر بر کسے و تنهائی خود نموده بخانه والده خود
در انبهٹه سکونت اختیار کرده اند و شاه حافظ محمد قدس سره نیز رحلت فرموده بودند والده شریفه بهر صورت
بعسرت بسر مے بردند و پرورش ایشان میکردند روزی میراسی از گنگوه بتقریبے از والده شریفه آنحضرت ملاقے
شدند و از احوال حضرت مرشد آفاق استفسار نمودند حضرت بی بی صاحبه فرمودند که والدین ضعیفه هم وفات یافته
و والد این طفل نیز در جهان نمانده کسے نیست که تعلیم نماید میراسی مذکوره همین ماجرا بگوش
حضرت شاه محمد صادق رسانیدند که سید زاده غنچهٔ شاه حافظ محمد یتیمی افتاده بعمر هفت هشت سالگی رسیده
که هنوز هیچ از علم بهره نیافته و والده وے عاجز و پریشان هست که کسے وارث و والی ندارد که تربیت نماید

حضرت شاه صادق قدس سره پیش خود طلبیدند و بهمان عمر خلف الصدق آنحضرت شاه داؤد بندگی قدس سره
در مکتب تحصیل علم مینمودند بهمان مکتب همراه ایشان بتعلیم و تحصیل علم مشغول ماندند و در تربیت علوم ظاهری تقید کمال
داشتند چون مشیت ازلی به تربیت این مظهر لم یزلی قرار گرفته بود در اندک فرصت از علم ظاهری بهره وافی
برداشتند بعد چندی حضرت شاه صادق قدس سره مرید خود کردند و شفقت و مرحمت کمال در حق ایشان مبذول
میداشتند و اکثر مراتب سلوک نیز بیاموختند چون وقت رحلت نزدیک رسید بحضرت شیخ داؤد بندگی تقید تمام
وصیت کردند که مریدان دیگر شما را بر ذمه ایشان یک حق است و حقوق ابو المعالی بچندین وجه بشما ثابت است
اول نبی فاطمه است دوم علم ظاهری با کید یکی تحصیل نموده سوم برادر دینی شماست چهارم طالب است باید که
در حال وی ترحم مبذول دارند و آنچه از مرتبهٔ سلوک باقیمانده است باتمام رسانند حضرت شاه داؤد قدس سره
عرض کردند که تابع حکم است اگر ارشاد شود همین دم بحضور آنحضرت باتمام رسانم فرمودند که با تعجل حاجتی نکنند
بسهولت سرانجام نمایند چون حضرت شاه صادق رحلت فرمودند بروز سوم بتقریب تعزیت اکثر مشایخ عظام
و فضلا و علما و صغیر و کبیر حاضر بودند و مجمع خاص و عام بود درین میان حضرت مرشد آفاق دستار خود سر
مبارک برداشته خاک نعلین مبارک حضرت شیخ داؤد بندگی قدس سره افشانده و بر سر نهاده و دست ادب
استاده عرض کردند که احوال شاه صادق آنحضرت را میدانم بهر طریق و ارادت کردن نهاده ام القصه حضرت
در عرصهٔ چند مدت کار تمام کرد و خلافت خود بخشید وفات ایشان بتاریخ دوازدهم ربیع الاول سنه واقع شده
و مدفن آنحضرت در قصبه اینتهٔ زیارتگاه خلایق است ❊ بو المعالی زد تو صل ساخته ❊ رحش در میدان عرفان
تاخته ❊ در شب ثانی عشر ز اول ربیع ❊ گشت جنت جای آن شیخ رفیع ❊ در خاطر ضعیف و سخیف کاتب الحروف
آن بود که احوال بعضی یاران محرم اسرار و خلفای عالیمقدار که جلیس و همنشین برگزیده رب المعبود حضرت
داؤد قدس سره و حضرت اکثر یاران حضرت مرشد آفاق را تحریر نماید لیکن بسبب طوالت تسوید کتاب
دیگر مے بایست بهمین قدر تامل و دل اکتفا نمود از ایشان سلطان ملت مصطفوی برهان محبت نبوی
ثمرهٔ شجره بوستان اولیا قرة العین شاه انبیا امام دین و سنت مقتدای مذهب و ملت شمع دانش و بینش
چراغ ملت و آفرینش برهان مرتبت و تجرید سلطان معرفت توحید حضرت میر محمد سعید عرف حضرت سید
شاه بهیکه قدس سره ماه و تاریخ وفات و ذکر مدفن لابد و لایق دیده توضیح آن نموده می آید و قتیکه مدت
حیات آن تاج دین و درایت آن شمع زهد و هدایت بسر آمد و ایام رحلت نزدیک رسید نور باطن بر
حقیقت حال اطلاع یافته از قصبه پانی پت آراده بلدهٔ سرهند فرمودند از آنجا کوچ نموده در قصبهٔ کرنال بخانه میان
محمد شاهد که از مریدان سرکار و راسخ الاعتقاد بود منزل کردند و تمامی اکابر و اصاغر بزیارت جمال مبارک مشرف

گردیدند و آنحضرت مخلصان و مریدان و معتقدان خود را تسلی و دلاسا میفرمودند و درباره آنها
تفقدات و نوازشات زیاده از سابق مبذول میداشتند از آنجا تشریف بقصبه تهانیسر آوردند
و از آنجا بدایره شریف قریب تر بود لیکن مرضی مبارک به تسلی بخشیدن و فیضیاب گردانیدن بجمال بر کمال
خود اکثر مریدان و بیوه زنان پرده نشینان را که از بعد تهانیسر اشتیاق دیدار فیض آثار می داشتند بود دارند
از اطراف عنان توجه بجانبه سرهند گردانیده قاصد بدایره شریف روان فرمودند و گفته فرستادند که درویشان
و زمینداران برای ملاقات فقیر بیایند یاران و درویشان و زمینداران بمجرد رسیدن قاصد بسرعت
تمام برای زیارت بشتافتند و سعادت قدمبوس حاصل کردند درین اثنا از مصاحب خان و نایبی خان
راجپوتان مخاطب گردیده بتقید بسفر مودند که بسید محمد فاضل بگویند که در دایره شریف فرش بدستور
میداشته باشند و نان و طعام مستحقان و درویشان بعزت میرسانیده باشند و در تعظیم و تکریم صادر و
وارد فروگزاشت نه نمایند و بیاد الهی مشغول و مستغرق باشند درین امر کوتاهی نورزند مصاحب خان و شیخ
نعمت الله و سید عبد المومن و دیگر حضار مجلس از استماع این کلمات بی اختیارات از دیده باریدن گرفته
و عرض کردند که آنحضرت گاهی باین شکل کلام نفرمودند سخنهای وقت آمیز مفهوم میکرد و بعضی مقربان
منیالیدند و تاب نیاوردند حضرت پیر دستگیر فرمودند که کل نفس ذائقة الموت واقع است هیچ آفریده را
ازین امر گزیری نیست و فقیر هنوز بصحت عقل و مزاج حی و قایم است همچنونه و اهمه بخاطر نیارند بنابر
احتیاط تقیید کرده میشود و نیز همچنان نیست که بعد از وفات از احوال درویشان و مریدان غافل باشم
هرگاه که برای حل مشکلات از روی اعتقاد و اخلاص یاد خواهند کرد ان شاء الله تعالی در پی سر انجام متیوهم
رسید صبحگاه زمینداران و درویشان ٹهسکه و دایره به تسلی و مدارا رخصت فرمودند و خود بدولت
عازم شاه آباد گردیدند بخانه مرزا جعفر که مرید آنحضرت بود نزول فرمودند مریدان و معتقدان از صغیر و
کبیر بخدمت شریف حاضر گردیدند و اکثر بیوه زنان و پرده نشینان حصول سعادت کردند از انجا روانه شده
در انبالا بتقریب فاتحه بر مزار زبدة المحققین شیخ فتح محمد قدس سره تشریف فرمودند محمد یوسف و موسی خان
پسران شیخ موصوف کمر خدمت بسته حاضر شدند آنحضرت بر ایشان التفات و شفقت در دو جهان دستار
بهر دو عطا کردند که شما را بجای فرزندان خود تصور می نمایم چونکه از والد ایشان باین فقیر رابطه و اتحاد و اخلاص
بحدی بود که بجز روح شیخ ازان راز دنیا زکسے محرم نیست بعده خلائق هجوم آورد و از فیض قدمبوس
مستفیض گردیدند همه را وداع نموده خود بدولتخانه فتح محمد سفید باف نزول فرمودند روز دیگر عازم قصبه
نبور شدند آنجا وضع و شریف جبین نیاز بر نقش نعلین مبارک حضرت پیر دستگیر سائیدند بخانه سید غلام

که مرید راسخ الاعتقاد بود نزول فرمودند از انجا بقصبه جیتنه و از انجا در قصبه گهرام تشریف فرمودند
و دیگر در بستی ملک حیدر بخانه مصطفی خان که مرید راسخ بود نزول فرمودند علی الصباح مردم خاص و عام سکنه
سرهند خبر یافته بجهت استقبال بر آمده بقبض قدمبوسس مشرف گردیدند و چون نزدیک رسیدند فرمودند
که سواری ما بر قبر مبارک تاج العارفین شاه عبد الملک قدس سره باید رود که با او شان از ابتدا میلی و محبتی
داشتیم فاتحه خوانده و از زبدة المحققین میان حبیب الله جیو ملاقات کرده اند کی متوقف شده باز رخصت
خواستند و از انجا سوار شده زیر قلعه رسیده استفسار مزار سید جعفر بکی نمودند و روبشان عرض کردند همین
سمت است بهمان استعاده کرده فاتحه خواندند چون سر مبارک را از مراقبه برداشته فرمودند که پیر سید جعفر
بکی میفرمایند که ای فرزند من بر این ملک از طرف حق تعالی نظر جلال ست در این اثنا قدوة الواصلین زبدة
الواصلین یار همرنگ میان نور رنگ عرض کردند جائیکه نظر جلال باشد پس ترک آنجا اولی تر مینماید فرمودند
که اکثر مردم اینجا هم مشتاق ملاقات هستند پس برای حصول بهره آنها ضرور ست اند کی توقف نمودن آنجا
بخانه سید مرتضی گردیدی که مرید راسخ الاعتقاد بود و آنحضرت در حق ایشان عاطفت زیاده از حد بیان
سند دل بسفر مودند نزول کردند و جمهور خلائق جبهه سائی بر استانه آن یگانه می نمودند و هجوم خلقت بسیار
نمود چونکه بعد از مدت بست و پنجسال و آنحضرت و آن ضلع تشریف فرما شده بودند فرزند علیخان مرید راسخ بود
عرض کردند که غلام یکراس گاو میش خریده کرده ست شش ماه میگزرد که باخود عهد کرده ام تا حضرت پیر و مرشد
من از شیر و جرات و مسکه نوش جان نفرمایند من بزبان نه نهم معروضمیدارم کاسه شیر آورده ام برای بعد
نوش جان فرمایند تا بر ما هم رواگردد حضرت پیر دستگیر فرمودند که مدت ست که گاهی گوشت ماهی و شیر نچیزه
نچشیده ام اما خاطر شما عزیز ست کاسه شیر مشتیر بیارند از انجمله یک قاشق نوش فرمودند بقدرت الهی از
همانروز حبس بول عارض شد حتی که دوازده روز شانه نیامد زین الدین ایرج خان را ستماع این خبر معه حکمای
زمان حاضر شد حضرت پیر دستگیر فرمودند که انچه معالجه تجویز کنند من خبر دهند چراکه ابتدا بهر ایام شعور تا حال بستر
عورت را باحتیاط نام داشته ام مکشوف العورت شدن بر خود روا ندارم چند روز معالجات مدرات پیش
داشتند هیچ سود نکرد در این اثنا از زین خبر سادات سیوانه و کهرام نیز در رسیدند و خود بدولت اراده دائره شریف
نمودند و در سرای الوله و از انجا در موضع سونهٹه که از ابناء کشش کروه ست بسمت دائره منزل نمودند
و بمزار جعفر علیخان شاه آبادی منصبدار بادشاهی و مرید راسخ الاعتقاد انجا بنا بود خطوط متواتر میفرستاد
و افر قلمی میفرمودند که زود اسباب خود را بحضور رساند در این اثنا زین الدین احمد خان نوجدار طبیبی برای
علاج دو صد روپیه بقدار رسال خدمت او دو بار یافتگان حضور اقدس بعرض رسانیدند که زین الدین احمد خان

دو صد روپیه بسازد و یک شخص حکیم برای معالجه فرستاده است در بیاب هر چه امر شود ارشاد شد که فقرا
مذکور به طبیب موصوف نخشند و بگویند که حالا کار بانجام رسید وقت از معالجه درگذشت حکیم را رخصت
فرمودند وقتیکه در موضع سیوانه نزول اجلال فرمودند قدری اوراربول بظهور آمد و برزمینی که در آنجا
شناشه کرده بودند مثل حبرات یا مسکه بسته شد و زمین سفید گردید از آمدن و کشودن بول اندکی فرصت داد
و مردم بسیار مبارکباد بیا بعرض رسانیدند خورد میها پدید آمد در انوقت دوازده هزار روپیه نقد در رکاب موجود
بود بدرویشان و مسکینان و مستحقان صدقه مرحمت شد چون وقت نماز مغرب رسید غش بمزاج مبارک
طاری گردید و حالت دگرگون شد در آندم سید شرف جهان و میان شاه نورنگ که هر دو مقبول مرشد
بودند سر مبارک بر زانوی ایشها بود بعد از زمان از غشی اندکی افاقت رو نمود آنحضرت جنبش نمودند سید
اشرف جهان عرض کرد که در حق درویشان و مریدان اکثری بالفعل در حضور و اکثر از اینجا دور اند چه ارشاد
میشود فرمودند که جمله یاران را بخدا و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و بحضرت غوث الاعظم قدس سره و حضرت
خواجه معین الدین قدس سره سپردم پس ازان بار دیگر ضعف غالب آمد و قبض فرو رفت بعد دیر یکه افاقت
آمد سید شرف جهان دیگر مرتبه عرض نمودند که در باب یاران چه امر است فرمودند حواله خدا و پیغمبر خدا و پیران
عظام نمودم بعد ادای این سخن باز بیهوشی دست داد بار سوم که هوشیاری و افاقت آمد شرف جهان
باز عرض ساخت که در حق طالبان و مریدان و خادمان هیچ ارشاد شد فرمودند ای شرف جهان انکه حواله خدا
و رسول خدا و پیران عظام سلسله خود نموده ام معلوم نکه نظر شما کمتر میگزرد و بالاتر ازانشان کیست
که حواله او نمایم و مقصود شرف جهان از تکرار این مقولات آن بود که شایان منصب خلافت باشد بحضور
خود سرفرازی بخشند چون در حق مریدان بدین قسم ارشاد یافت باز عرض کرد که سادات عظام برادران
آنحضرت اند فرمودند که برادری ندارم نه من برادر کسے و نه کسے برادر من اگر حاضر اند در چاه گور افتند
ای شرف جهان از غیوبت آگاهی نداری که چه قدر نازک ست بار بار چه جای تکرار ست شرف جهان ساکت
ماند وقتیکه شب بآخر رسید پنج شش گهڑی باقیمانده باشد در آن غشی و بیهوشی دفعتاً بسرعت تمام
برخاستند بسر و قدم مردم حاضرین دست بدست گرفته استاده کردند باواز بلند گفتند السلام علیکم رسول
باز مدهوشی غالب آمد بعد از دیری فرمودند که زود مرا آبرو دارید که تمام پیران عظام تشریف آورده اند
بموجب امر برداشتند و آنحضرت بتعظیم آنها پرداختند وقتیکه طلوع صبح صادق گردید پنجم ماه شعبان
المبارک سنه ۱۱۳۱ هجری یکهزار و یکصد و سی و یک هجریه گوش هوش به ندای یا ایتها النفس المطمئنة
ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی نموده متوجه سفر آخرت

آخرت گردیدند چنانچه شیخ اسمٰعیل در تاریخ وفات آنحضرت قطعه تصنیف کرده اینست ❊ آن سید شاه بیکه مقبول خدا ❊ سرکردهٔ عارفان بحق راه نما ❊ از بهر تفرج گلستان ارم ❊ بگزشت ازین دار سوی دار بقا ❊ تاریخ چو خواستیم ز سروش ❊ فرمود که شاه بیکه مقبول خدا ❊ القصه ازینواقعه بر جمیع خاص و عام جهان تیرهٔ و تاریک گردید و خانه نجانه و دیه بدیه و شهر بشهر و بحر و بر و ماده شیون و ماتم گردیدند جن و انس و طیور و وحوش و فرشتگان و همه باشندگان زمین و زمان همه بحسرت میناليدند پس ماندگان با دل بریان و دیده گریان از انجا کوچ کردند و سادات سیوانه که هم کفو آنحضرت اند مجواستند که جنازه بطرف خویش برند در اینجا دفن سازند تا موجب افتخار و قرب منزلت آنها باشد و مراتب عزت بیفزاید و نیز دعوی وراثت در پیش کردند که وارث میت مایان هستیم هر کجا که خواهیم ببریم و هم مردم کثیر و شجاع بودند ازین جهت درویشان را جواب گفتگو نبود نفس مبارک را ازان مکان برداشته بطرف سیوانه روان گشتند بقدرت الٰهی راه گم کردند هیچ نمیدانستند که کجا میروند تا که منصل گهرام رسیدند درویشان این معنی را از مغتنمات شمرده بساکنان و رئیسان قصبه مذکور خبر رسانیدند که داعیه سادات باین قسم است که جنازه بطرف سیوانه میروند اگر می توانید فکر نگهداشتن اینجا کنید بمجرد اصغای اینخبر اکابر اصاغر قصبهٔ گهرام هجوم عام کرده با جماع کثیر برآمده با درویشان ملحق گشته از سادات راه سلوک و مدارا پیش کردند و گفتند که درویشان باشندگان گهرام و هم دائره هر دو بغلط اند وارث میت بایشان مسلم است هر جاکه خواهند دفن نمایند لیکن الحال پیشگاه شده و شب بر سر آمده امشب همین جا توقف نمایند و از اینجا سر انجام تجهیز و تکفین نموده صبح همه کس باتفاق یکدیگر روانه سیوانه خواهم شد بر ین سخن سادات هم رضامند گشتند درویشان بسرعت تمام قریب نماز عصر نعش مبارک را داخل گهرام نموده در حجرهٔ خاص بشرائط غسل پرداختند بعد انفراغ اغتسال اندکی آب بر بالای سینهٔ مبارک مانده بود خود بخود جانب پهلوی راست بغلطایند آب از سینه بر بخت و رانوفت میان شاه نور رنگ و میان ادریس و حاجی بیت الله و میان شاه کرم علی و شاه بهادر و میان شاه امان الله و امین خان و شیخ موسے و جماعت درویشان حاضر بودند ماجرا مذکور معائنه نموده عرض کردند که ذات مبارک همیشه حی و قایم اند زنهار گمان ممات و وفات مبنید لیکن باین شریعت محمدی پر ضرور در تمام عالم شهرت خواهد شد که بعد از وفات حرکت خلاف شرع بوقوع آمد همان ساعت باز راست شده بغلطیدند در زمینی که حضرت مرشد آفاق چند سال پیش ازین در حین حیات خود از جای دفن آنحضرت بشارت داده بودند چنانچه مفصلاً تحریر می یابد تنها تمام چوڑی فروش از مریدان حضرت مرشد آفاق در قصبه گهرام متصل مسجد یکه

ریاضت گاه حضرت پیر دستگیر بوده سکونت داشت روزی بتقریب دعوت در حجره خود فرش گسترانیده
حضرت مرشد آفاق را بخواهند آنحضرت برهنه پا در حجره در آمدند و نعلین مبارک دور تر از فرش نگاه داشتند
مقربان عرض کردند که در گذاشتن نعلین پیش از حد فرش سری خواهد بود فرمودند که اینجای ادب است
چراکه این مکان مدفن حضرت میران سید بیکه ست و با انگشت مبارک اشارت فرمودند که این قطعه
زمین بشرف تکین زیارتگاه خلق الله خواهد شد حضرت پیر دستگیر هم در آنوقت حاضر بودند این سخن شهرت
گرفت بعد چندی فتحیاب خان خانوگوی ساکن قصبه گرام منصب سه هزاری سرفرازی یافت و به پایه دولت رسید
از روی اعتقاد بجناب پیر دستگیر عرضکرد که اکثر اوقات آنحضرت در قصبه گرام تشریف فرما میشوند غلام امیدوار
که مکانی برای سکونت آنحضرت تیار شود حضرت پیر دستگیر اجازت دادند هما نجا که حضرت مرشد آفاق نشانده
بودند جوڑی فروش را رضامند ساخته حویلی بنا کرده آنحضرت هرگاه بگرام تشریف می آوردند همان حویلی نزول
میفرمودند آخر الامر بهما نجا دفن کردند بعد انفراغ تدفین مردم اکابر و اصاغر باهم صلاح کرده بنوه عام نموده
مورچها بسته اسباب جنگ مهیا ساخته با سادات سیوانه از چوب و سنگ جنگ در پیش کردند چون سادات
سیوانه هنگامه کثیر دیدند از جنگ پیاپی ساخته به سیوانه روان شدند و درویشان از انطرف گونه تعلی حاصل
نموده بماتم و رسوم فاتحه و ختم وغیره پرداختند روز دوم به بعضے مقربان بارگاه معلوم شد که حضرت
پیر دستگیر میفرمایند که چوب تابوت شکسته شده و تخته هایش بهلو می غلطند آنها را از قبر برآرند و ما را بر زمین
بغلطانند چون پیش قبر گردند همانجا یند که مذکور شد تخته های تابوت ریزه ریزه شده و ذات مبارک دست
راست زیر جبهه مبارک گذاشته رو بقبله غلطیده اند تمامی حاضران مجلس بچشم خود زیارت نمودند بعده
چوبهای ریزه ریزه شده را برآوردند و نعش مبارک را بر زمین بغلطانیدند مرتبه دیگر مردم اشارت شد
که کرنے معمار زیر پشت پا مانده ست از بهمت تکلیف یافته میشود و بار دوم قبر مبارک را شگافتند و کرنی
مذکور را از زیر پشت پا برآوردند چنانچه کرنی مذکور تا الی یومنا هذا تبرکا و تیمنا موجود و انگشت بخایق زیارتنما یند
و قتیکه مردم کرام کار خود بقسمیکه مسطور شد با نجام رسانیدند عارف کامل سید فاضل جانشین دائره تسخیر
و سید عبد المومن و بهادر خان فوجدار کرنال و تهانیسر وغیره را رفیق خود نموده و راجپوتان آن دیار
قوم چوهان و تونور قریب ده هزار کس فراهم آورده بداعیه آنکه در کرام رسیده جنگ نموده نزد و قتلے
قبر مبارک را شگافته لاش مبارک برآورده در ٹسکه آورده مجمع مذکور را قرار همیان آوردند که مابان
جنگ و جدل همراه شما خواهیم بود لیکن قبر مبارک را نخواهیم کشود شما خود مختارانه مابان با بن امر مجبور ایم مرگاه
هجوم عام جمع شد و عازم و قاصد کرام شدند دفعتاً باران رحمت الهی نزول کرد حتی که سه روز متوالی کسیا غت

دیگ لحظه فرصت ندارد و طغیانی آب بحدی بوقوع که تهکه تا بکرام دریای عظیم بود احدی را طاقت قتا
نبود ناچار همه کهتر و مهتر با خودها میگفتند که واعیه و اراده مادم خلاف مرضی انحضرت کی نماید که اسباب آن
بالعکس بظهور می آید همه جا بخانه خودها راهی شدند و هنگامه پراگنده شد و نواب روشن الدوله که مرید با اعتقاد
بود و مصروف از جان و مال با بخاندان گفته فرستاده که زنهار زنهار سبیه زوری نفرمایند و خلاف مرضی
حضرت پیر دستگیر کاری تجویز و تدبیر خود نه نمایند از انجمنی هر کس بجای خود ساکت و رنجیده خاطر شد
نشستند بعد چندی روضه مبارک در کهرام باجازت عالی به تحمل تمام باتهام نواب روشن الدوله تعمیر یافت
و عمارات دائره نیز بجاه و جلال باهتمام عارف کامل سید محمد فاضل مرتب شد و روز عرس آن قطب زمان
و غوث دوران تاریخ پنجم ماه صیام مقرر است و یکدو سال بهر دو مکان بروز مذکور عرس میکردند و روشنی
طعام بقدر زیاده از حد بیان و از دحام خلایق بشمار میبود چو عرس در ماه رمضان قرار داده شده بود اکثر
مردان و طالبان از دور و نزدیک سترلباطے کرده میرسیدند و از سبب هنگامه در سن نزاریخ و اوراط
و وظائف قصور و فتور واقع میشد یاران اعلی مثل صاحبزاده و الاقدر میان محمد باقر و سید عبد المومن
و سید مرتضی گردیزی و میان نورنگ و میان شرف جهان و میان غلام قدوس و میان محمد حیات و میان
بدا و شیخ نعمت الله و میان شاه امان الله و شیخ هیبت الله و سید فاضل و جمیع اصاغر و اکابر سردار ان
و زمینداران باکید گیر صلاح نموده بنواب روشن الدوله نوشته فرستادند که عرس حضرت پیر دستگیر در ماه
صیام واقع شد از دور و نزدیک برای حصول سعادت آمده جماعت کثیر و ازدحام عام فراهم میشود و هنگام
تمام میگردد در نصورت از اکثری در سن نزاویح و اشتغال اوراد خللے در میان می آید و نیز همه کس را
بوقت افطار و شراب لابد است و درین ازدحام از شام صبح میگردد که فراغ از مهمانداری حاصل آید
اولی و انسب چنان می نماید که عرس بتاریخ دهم شعبان مقرر گردد تا که طالبان و مریدان پیش از
رمضان مبارک حصول نموده رخصت شده بمکان خود ها رفته صباحهای ماه رمضان بفراغ خاطر
بگزرانند در روز عرس یعنی پنجم شهر رمضان هر کسے بقدر مقدور و استعداد طعام پخته به نیاز انحضرت
فاتحه خوانده بفقرا و مستحقان بخورانند و ثواب آن ذخیره عاقبت سازند نواب موصوف هم انجمنی را پسند
در جواب آن نبوشت که بسیا خوب تجویز نموده اند همین طور بعمل باید آورد چنانچه تاریخ دهم و یازدهم ماه
شعبان ختم بدائره شریف میخوانند و بتاریخ دوازدهم و سیزدهم تمامی جماعت بکرام آمده ختم میکنند ان شاء الله
تعالی تا قیام قیامت این عادت جاری خواهد بود و بتاریخ چهاردهم مردم رخصت میشوند اول مرتبه بصلاح جمله
اکابر عرس پنجم رمضان و دائره شریف شده بود از انجهت اول ختم بدائره میخوانند بعد بکرام می آیند

رسوم فاتحه وختم بجا می آرند وعمر شریف آنحضرت کسری زیاده از هشتاد وچهار سال یعنی در آغاز سال
هشتاد وپنجم بوصال دوست حقیقی در پیوستند وآنحضرت را خلافت از خاندان طیفات حاصل است که عالم
فیضها برمی دارند وتفصیل اشجار که آغاز آن از حضرت شیخ عبد القدوس گنگوهیست پیش ازین مشروحاً
بقلم آمده ؛ یادگار آمد زهر خاص وعام ؛ مظهر قدوس روشته تمام ؛ طاز انجا در یابد ؛
یافت سید بهیک زنعمت تمام ؛ بهر ورگشته از هر خاص وعام ؛ خامس رمضان چو بدآن شیخ دین ؛
شد خرامان سوی فردوس برین ؛ من چه گویم وصف آن عالیجناب ؛ هست بیرون از بیان واز حساب ؛
شجرهٔ چشتیه را هر رونخوان ؛ امین از آغاز تا شی در جهان ؛ عاقبت جانب بود دار السلام ؛ در ریاض
قرب حق باقی مقام ؛ هر کرا اجداد یابد جنت المأوا بهشت ؛ هر زمان با صدق خواند شجرهٔ پیران چشت ؛
؛ در تاریخ وفات زاد فکر غلام علی ؛ بهر تضمین تواریخ وفات شه دین ؛ شاه لطف الله بابن خادم فقرا
فرمود ؛ هاتف غیب بمن گفت کزین دار فنا ؛ سید بهیک نقل کرده بر ضوان آسود ؛ ۱۳۱۱ هجری
؛ غنچه گلبن وجود قرة العین دیده مشهود وصاحبزاده والاقدر حضرت شاه محمد باقر خلف الصدق حضرت مرشد
آفاق اند شرح عظمت وشان آن والاجناب زیاده از انست که بتحریر آید خاطر فیض مآثرش گنجینه اسرار
الهیه هست وزبان الهام ترجمانش ابواب مشکلات را مفتاح است در صغر سن آثار بزرگی از جبهه مبارکش
هویدا بود مانند خورشید گیتی افروز ذرات جهان را از فیض صحبت بدرجات عالی رسانیده اند اگر خوارق
عادات آن عالیجناب املا نمایند کتابی دیگر باید ؛ کتاب فضل نزد آب بحر کافی نیست ؛ که تر کنم سر انگشت و
صفحه بشمارم ؛ حضرت پیر دستگیر اکثر اوقات بزبان فیض ترجمان حضرت مرشد آفاق چنان بیان می فرمودند
که شاه محمد باقر مثل پیرزاده ها مرتکب افعال نامشروع نیست بلکه جامع صفات پسندیده وصاحب اخلاق حمیده
وعارف کامل وبحق واصل ست حضرت پیر دستگیر در بجا آوری آداب چندان مستعد بود که بقید قلم نگنجد و
اسباب جمعیت ظاهر مسلم وافر داشتند وخود از ماکولات ومشروبات لابد تجاوز نمیکردند وانچه از ارسال
امرایان زمان از قسم طعام رنگا رنگ ومیوهای تر وخشک وغیره می آمد صرف خانقاه میفرمودند وبخرج ذات خود
کمتر تصرف میکردند صورتاً ومعناً جامه لباس حضرت مرشد آفاق وحضرت پیر دستگیر سلامت آن عالی
درجات دوخته بودند وزیبا بود وفات ایشان بتاریخ نهم ماه رمضان المبارک واقع گردیده در جنب
مرشد آفاق اندرون گنبد مدفون اند زیارتگاه خلق ست ؛ شمع دانش وبینش چراغ ملت آفرینش
حضرت شاه امام الدین خلف عالیقدر حضرت شاه محمد باقر اند در فضیلت وکمالات یگانه دوران و
در اخلاق حمیده مسند زمان بوده اند از صبح تا شام واز شام تا صبح بجز تعظیم وتکریم ورد زبانشان دیگر

دیگر کار بنود تا بر بلیات شانه لیل و نهار میبری بردند آخر از این جهان فانی در گذشتند رحمة الله علیه این هم در گنبد
مرشد آفاق است بزیارت انتخاب خلائق فیض پذیر میگردد و چراغ شهر و ملت شد دین و دولت ثمر شجر
بوستان ولایت غنچه گلستان هدایت حضرت سید شاه نظام الدین خلف الصدق شاه محمد باقر قدس سره و کمالات
معروف و بصلاح و صفائی باطن موصوف نعم و احسان ایشان گذرگاه خلق شده از نیاز مندان بسیار دون است
مثل نواده ریزه گوار در ریاضات و عبادات کوشش بلیغ نموده متوجه سفر آخرت گردیدند نیز در گنبد حضرت
مرشد آفاق مدفون اند - خطاب مرشد مشرف به بقای سرور - از یاران اعنی حضرت پیر دستگیر
روزی حضرت پیر دستگیر بخدمت حضرت مرشد آفاق رانبطه حاضر بودند حضرت مرشد آفاق فرمودند که
میران جیو شاه محمد لایق و قابل ارشاد هست چرا اجازت نمیدهند عرض کردند اگر ترش و نوا کند اجازت خواهند
یافت آنحضرت هم در باطن نظر فرمایند که عمر شاه محمد تا آخر رسید مهران ایام میان شاه محمد را عارضه لاحق
گردید و بیماری سر کشید وقت نزع در رسید پیر دستگیر در کرام تشریف بردند و داد بعرض رسانیدند که
شاه محمد وداع روح میخواهد فرمودند که آدم بجلدن مدارا کرده برود و شاه محمد گوید که فقیر متعاقب میرسد در رخصت
روح جلدی نکنند انتظار رسیدن ما نمایند آدم زود تر رسیده بمقام مذکور بگوش مبارک میان شاه محمد
رسانیدند ایشان انگشت اجابت بر دیده های خود نهادند که درین اثنا حضرت پیر دستگیر تشریف فرما شده قوالان را
طلبیده بسماع و سرود امر کردند میان شاه محمد در حالت نزاع از شنیدن سماع بالای چارپائی بمقدار چوب
دستی بجنبید و میخواست که مثل مرغ پرواز نماید لیکن دیده یشان از هر جانب میگرفتند و باز میداشتند آنحضرت
در آنوقت فرمودند نقشبند یاز ابا بدر رسید تا درین محل چه فتوی دهند در عین سماع جان بجان آفرین سپرد
و یاران در تجهیز و تکفین پرداختند حضرت پیر دستگیر فرمودند هر گاه که در قبر فرود آیند اطلاع دهند تا وقت آخر
هم دیدار شده دیده شود بموجب امر بجا آوردند حضرت پیر دستگیر بر سر قبر استاده شده محاسن شریف خود بدست
مبارک خود گرفته میفرمودند اگر شاه محمد را موت امان میداد و پس از فقیر باعث آبروی اینده رویش میگردید حالا که
رخت اقامت بر بستند در عاقبت وسیله فقیر هست و خرق عادات آن عالیجاه را نهایت هست از انجمله
اینکه بعد رحلت بارها اکثر درویشان در نماز پنجوقتی بچشم حال حاضر میدیدند و چون این ماجرا بسمع شریف حضرت
پیر دستگیر رسانیدند ذات مبارک بهر گوره استاده شده فرمودند آیا اکنون هم نماز بر شما فرض و واجب هست این قسم
در شریعت باعث نفاق میشود عالا بدین قدر تکلیف بر خود جائز داشتن چه لازم هست و هم میگویند که روزی
حضرت پیر دستگیر بوقت تهجد بجهت استنجا از درویشی کلوخ طلب فرمودند برای تلاشش کلوخ رفته میان شاه محمد
از قبر بر آمده کلوخ بدست آنحضرت داد پس ازان درویش هم کلوخ حاضر کرد آنحضرت بغیر تعیین نام فرمودند که بار دیگر

انچنین کار نباید کرد درویش نیز رسید و بلرزید که آنحضرت از ویر رسید رنجیده خاطر گشته باشند از بازگان
حضور درخواست شفاعت بجهت عفو تقصیرات نمود میان کرم علی بعرض اقدس رسانیدند که فلان درویش
عرض میکند که آنحضرت برای استنجا کلوخ طلبیده بودند در رسانیدن کلوخ از غلام اندکی تساهل واقع شد انجنیت
جناب اقدس اعتراض میتوانند امیدوار است که تقصیرش معاف گردد آنحضرت فرمودند که آن بیچاره هیچ
تقصیری نکرده شاه محمد از قبر برآمده کلوخ داده بود و رفتم که همین درویش آورده باشد بعد این عزیزم کلوخ
آورد معلوم کردم اگر مرتبه اول کلوخ آورده است شاه محمد خواهد بود با وگفته ام که بار دیگر مرتکب چنین امور نشود
حرکات خلاف شریعت لازم نیست و ازین قبیل مقولات و خرقه عادات از ایشان بظهور آمده اند از تطویل
کتاب اندیشیده برین مقدار اکتفا نمود مزار شریف در قصبه دائره شریفه است ۞ مستجمع فضائل عارف کامل
از سادات عالی تبار اولاد شاه حامد کوهله وال همگنو حضرت پیر دستگیر و مرید راسخ العنجاب اند در زهد و پرهیزگاری
یگانه آفاق و محبوب خلق در عالم طاق بوده است در گفتگو و قیل و قال کسان بود در سلیقه کار نادره دوران
حضرت پیر دستگیر صفائی طینت و حسن اعتقادی معائنه فرموده بعهده جانشینی دائره ممتاز گردانیدند ایشان
در خدمت درویشان بجان و دل میکوشیدند شب و روز کمر بسته در تردد اسباب و پخت و پز طعام
و بندوبست آن مقید می بودند و پانصد کس درویش در اوایل حال بدائره شریف کار ها بسته بیاد الهی
مشغول می بودند همین قدر صادر و وارد مجمع هر روز تا هزار کس بوده باشد سنجد متگزاری و مهمانداری ایشان
مصروف میبودند و می از یاد حق تغافل نبودند انچه از وظائف و اشغال شبانه روزی در روکار معمول بود
ناغه نمیفرمودند زنهار در دیانت دامانت تصوری جائز نمیداشتند و در حین آنحضرت هر کار یکه نو ایجاد را
بنا کردن میخواستند بدون اجازت جرأت نمیکردند چنانچه روزی بزبانی شخصی عرض کرده فرستاد که رندها
و زاهدان خام همیشه مرمت طلب می باشند اگر حکم شود از خشتهای پخته بنا کنانیده شود ارشاد شد بدستور
بگزارد روزی سید فاضل و سید عبد المؤمن عرضکردند درویشان که ودیعت روح می نمایند بیرون دائره
دفن کرده می شوند هرگاه باران می بارد قبور مسمار شده برابر زمین میگردد اگر حکم شود چبوترهای کلان
تیار کرده شود تا درویشی ازینجهان نقل کند و اکابر فرض کرده آید تا از طغیانی آب بی آسیب باند آنحضرت
فرمودند بسیار احسن است هر کسکه از یاران خود متوجه سفر آخرت شود دران مکان دفن میکرده باشند
و حقیقت قبر بین نمط است وقتیکه اجل برباید در پایم رسن بسته لاش را کشیده بر گلخنی باندازد و اگر طامع
یاوری نماید و بایمان سلامت سفر آخرت شود این خاکسار را زیر اقدام درویشان بسپارند بعد رحلت
آنحضرت عمارات دائره باحشمت تمام باهتمام مومی الیه ترتیب یافته نواب روشن الدوله هر چند آرزو کرده

که در بیماری این مکان بنده را شریک غم فرمایند قبول کرده احوال ما قال و قیل درین مختصر تحریر آورد مضجع
ایشان بدائره شریف واقع است قدوة الواصلین زبدة المحققین زاهد زمانه عابد یگانه حضرت ذوالمنن مرید طالب
حضرت مرشد آفاق اند سید عالی تبار هم کفو حضرت پیر دستگیر ساکن سادهوره از یاران اعلی و ترتیب یافته
دلبیش و انیس حضرت پیر دستگیر از شرح عظمت و شان آن یگانه زمان از حوصله بیان بیرونست حضرت مرشد آفاق
دست ایشان بدست حضرت پیر دستگیر سپرده فرموده بودند که عبد المومن مستجمع فضایل و سید صحیح النسب و همکفو
برادر دینی شماست در حق اینوجه خواهند کرد آنحضرت انگشت اجابت بر دیده خود قبول فرمودند در ترتیبش کوشش
بلیغ مبذول داشتند و پاس احترام ایشان را چندان مرعی داشتند که گاهی بخمیر انجیر بنام نخوانده اند درمیان
یاران ادنی و اعلی پاس ادب و فرمان برداری بجای آوردند آنحضرت بموجب ارشاد حضرت مرشد آفاق بر
ریاضت ارشاد فرمودند تا مدت چهل سال از درون حجره پا بیرون نگذاشتند از صبح تا شام و از شام تا صبح
بریاضت شاقه اشتغال داشتند و در مدت چنین حیات خود حضرت پیر دستگیر چهار مرتبه مجال ایشان توجهی فرمودند
لیکن یک سر مو بخنبید گاهی در تمام عمر از سماع همچو حالتی پدید نشد هرگز رقص و جد نکرده بودند
چون توجه آن ذات فائز البرکات تاثیر تمام داشت بعد رحلت حضرت پیر دستگیر روزی در تنهائی سر عرس حلقه
اجمیر یاران و سردفتر ازکیاء جهان حضرت شیخ جلال الدین تنهائی قدس سره بوده است سماع میکردند
در آنوقت ایشان را حالتی رو داد و بیهوشی غالب آمد حتی که ازین عالم خبر نداشتند از آنجا بر جهان سوار
کرده بدائره رسانیدند تا چهل روز هیچ و نه آشامیدند و سخنی نمیکردند پرستاران بیماری تصور نموده معالجات
بکار بردند هیچ فائده نمی بخشید اگر میان نعمت الله می پرسیدند که یاران و برادران برای عیادت شما آمده اند
می شنیدند جواب بزبان نمیگفتند سری می جنبانیدند که آری می شناسم بعد روز چهلم چون شیخ نعمت الله
استفسار حقیقت نمود فرمودند که بر خاطرم اسم ذات مستولی گشته از عالم باز داشته هیچ خبری ندارم
درهمان حالت متوجه سفر آخرت گردیدند بمضجع ایشان در دائره شریف واقعست مقبل درگاه برگزیده آله
از عارفان کامل و سالکان واصل مرید و طالب حضرت مرشد آفاق بود جناب عالی سید حضرت پیر دستگیر
نموده بودند صوفی جبروت اعلی بوده است و وجه وقعه درین منزل آنست که گوینده بسمع حضرت مرشد آفاق
رسانیدند که میر افضل صاحب شیخ نعمت الله را بسبب چون نخوردن ارشاد میفرمایند یعنی بخاطر مبارک نمیپسندند افتاد از همین جهت
بهمان منزل قرار گرفت و بالا تر عروج نمود و قریب منزلت آنولا شاه نزدیک حضرت پیر دستگیر زیاده از حد
تقریر است آنچه بر مریدان و طالبان ارشاد یافته انتخاب را حالات و اتفاقات روی داد باستفسار
حقیقت آنها بایشان امر میشد ایشان بوجه احسن واقعات ذاتی و صفاتی را ادا میفرمودند مستحسن و مستحسن

بجناب عالی گزارش میکردند واقف مرتبه ناسوتی وملکوتی وجبروتی ولاهوتی بوده اند همه مراتب منکشف
بود آنحضرت مستمع گردیده کسی را تجلیات ذاتی روحیه اد مبارکباد میگفتند خوشحال میگردیدند و آن کس را
که وسوسه شیطانی در پرده اخفا شده برای او اولی آوارگی روحی نمود حکم بخواندن استغفار میفرمودند
واز مقدمه ووسوسه آگاه وهشیار میساختند وتقید میفرمودند که بریاضت ومشقت سرگرم باشند گویا ذات
شیخ دومیان طالب ومرشد وسیله بوده ست وجمله طالبان استاد خود میدانستند الحق ذات ایشان
مستجمع جمیع فضائل بوده ست پائین روضه شریف مدفون اند - کامل عارف واصل یادگار همرنگ - از
اولاد دلآبهشتی اند در اوائل حال بسیار حسین الوجه وجوان قوی هیکل وتنومند در فرقه قطاع الطریقان
در اوزبان اخوانان خود مختار وگوئی سبقت از سائر انبار جنس خود برده اند روزی در مسجدی عالم فقهی
مسائل خوف خاتمه وصوم وصلوة وسلامتی ایمان بیان میکرد وقت بدایت رسیده بود آن کلام بخاطر
ایشان جاگرفت وتاثیر کرد الفاظ وعظ وپند را بگوش جان شنیده خوفناک گردیده واین همت از ایشان
اسباب واعتبارات دنیوی چیده در جستجوی طلب آخرت وخاتمه بالخیر کمر تلاش محکم بسته بلاهور رسیده
تا هفت سال طالب علمی نمود فضیلت تمام حاصل کرده اعلم علماء زمان وافضل فضلای دوران در مسئله
توحید یگانه ودر تنزک وتجرید سرآمد زمانه باشند در خاطر خود قصد سیاحی قرار داده از لاهور روانه شده
در قصبه بنور وارد گردید بمسجد یکه بدو تیر پرتاب بیرون شهر واقع ست سکونت ورزیده تا چهار روز بهمان
گزرانیده آنچه از مازندران بقدر قلیل بهمرسید افطار میکردند هرگاه برباشندگان آنجا معلوم شد که مسافر
وفاضل ومتوکل از چهار روز بدین نمط اوقات بسر برده ماحضر برای تناول ایشان میاورند آنها که اشتیاق
طالب علمی در سر داشتند سبق میگرفتند چند روز بر نیوجه بگذشت بعده در قصبه مذکور مسجدی بی چراغ وبی مرمت
افتاده بوده ست وآن مسجد تاریک بغیر بستر خواب وبغیر آب شب میگزرانیدند وصبح پیش از نماز از مسجد
بیرون میرفتند تمام روز درس میگفتند بعد ادای نماز عشا باز بهمان مسجد اندرون می آمدند چنانچه مسجد
الی یومنا هذا بنام ایشان مشهور ست چون اکثر اکابر شهر از وضع شریف ایشان خائف گردیدند
کسی گاهی دعوت میکرد اما ایشان در کمال استغنای وبی تعلقی زیست بسر می برد - از قید تعلقات رسته
در گوشه انزوا نشسته - رفته رفته مردم شهر رجوع آوردند در خدمت ایشان بجان میکوشیدند تا چهل سال
بهمین روش بسر برده مدتی که مردم آرزو میکردند که میان جیو آنچه فرمایش نمایند بجا می آریم هرگز جائز نمیدانستند
شخصی بالتجا تمام بحالی را رو برو گردانده تقید نموده که هرچه میان چه درخواست نمایند برداشت نموده باشند
ایشان در مدنیم بهلولی راچانول برداشته اند دران ایام کوس ولایت حضرت پیر دستگیر از مشرق تا بمغرب

در شهر و مکان بلند آوازه شده بود و اکثر وضیع و شریف آنشهر مرید انجناب بودند و تعریف و توصیف و
کشف و کرامات در هر محل باعظمت و شان بیان مشد میان شاه نورنگ تسمع جان می شنیدند و روز بروز
اشتیاق دو بالا میشد عزم زیارت عالیمرتبت فیضیاب گردیده دست بیعت بانجناب داده در اندک مدت
دانا بر رموز حقیقت عالم اسرار طریقت شد و جناب عالی پاس عزت و حرمت ایشانرا چندان مرعی داشتند
که گاهی نام ایشان بزبان نیاوردند باسم میان جیو میخواندند و مخاطب میشدند و ایشان با کثر یاران سبق فقه
یاد میدادند میان تاگردان حق استادی مدنظر داشته بجناب حضرت پیر دستگیر چیزی ناگفتنی عرض
نموده بنجا طر مبارک از طرف میان جیو رخصتی بهمرسانیدند آنحضرت ایشانرا برای کار تحصیل غله موضع بیکه
تعین فرمودند چون بدانجا رسیدند بزبانی شخصی گفته فرستادند که میان جیو را بگویند در نیولا بروند بمجرد
اطلاع حکم بی قیل و قال روانه شده رکردیده مدت چهار سال در هجرت بسر بردند روزی حضرت پیر دستگیر
خود بخود یاد فرمودند بلکه اهمال و بلا توقف راهی شدند بعد قدمبوس مستفید گشت آنحضرت پرسیدند که
مدتی در مهاجرت گزشت عرضکرد که در حضور هم غلام آنحضرتام و در غیب داغ غلامی بناصیه اقبال خود
میدارم و همعال سگ این آستانه ام و اکثر در خدمت شریف حاضر و در خلوت و جلوت باریاب بودند بعد
وصال آنحضرت بدستور در قبضه نبوده می بودند و قتیکه سید فاضل جانشین دائره شریف رحلت اقامت از
جهان فانی بسقای جاودانی بربست مردم بمنت و سماجت ایشانرا بسرداری و جانشینی دائره مصر شده در نیجا
آورده بنشانیدند بکمال دیانت و غمخواری و تواضع تکریم آینده و رونده و حسن خلق معاش میکردند بجوار
رحمت الهی پیوسته پائین روضهٔ متبرکه بدائره شریف مدفون اند — فرد ایوان تقوی قدوه رجال لطفه
کمال طالب صادق مقبول مرشد برحق المخاطب ظفرخان بهادر و از خواجه عبدالقادر اغزه خواجه زادگان
که اجداد امجدش مثل آفتاب مشهور و معروف اند نسبت شریفه شد بخواجه احمد جام زنده قبل از انل قابلیت
قابلیتش بشریف کمالات صوری و معنوی ارسته در خمیازه نجابتش بزیور سعادت ظاهری و باطنی
پیراسته قدوه دانشمندان روزگار بسیار خوش اعتقاد و پاکیزه نهاد و در وصفت مردی حسن توفیق
و صفائی طینت یگانه آفاق بود در رهبت گوی از خاتم برده در بدایت حال چندی باختلال اوضاع
بسر برده بجناب فیضمآب حضرت پیر دستگیر اراده آورده آنحضرت در حق وی مرحمت و شفقت مرعی
داشته در تربیت و پرورش میکوشیدند و اکثر اوقات از خوراک و پوشاک وغیره خبر گیران میبودند
چون نظر عاطفت و توجه باطن در باره آن راسخ الاعتقاد مبذول و مصروف بود اوایل جلوس
بیاورشاه بادشاه بوساطت امیری بمنصب و جاگیر علی قدر منصب سرفرازی یافت بهرحال نو

وجه معیشت وگزران معین شد درین اثنا حضرت پیر دستگیر زبدة الواصلین میان هیبت الله در شیرا
بشاهجهان آباد روانه فرمودند که نزد خواجه مظفر برود و حکم برساند که گهڑیال مینو خته باشد بلکه همه سامان
روبروی خود مهیا ساخته در گهڑیال نواخته باید چون هیبت الله مذکور را ابلاغ رسانیدند خواجه مظفر
عرض کرد که بنده را بالفعل طاقت نگهداشتن گهڑیال معلوم است که منصب قلیل و جاگیر اندک که محاصل آن
کمتر که وجه گزران متعذر و بعسرت است چون تقید بسیار رفت آن پاکباز اعتقاد ارشاد مرشد حقیقی بادمن
دواجب دانسته در تدبیر و سرانجام آن گردید از اهلیه خود زیور گرفته و رباز فروخته همانروز گهڑیال خرید
کرده دو نفر گهڑیالی نوکر داشته و چیزی شیرینی نیاز پیران عظام فاتحه خوانده تقسیم کرده گهڑیال مینوا خت
قرب و جوار تمسخر میکردند که عجب مردسوده زده مینماید که بر منصب صد و پنجاهی گهڑیال مینوازد اتفاقاً
همان روز بدستور معمول رفته بود امیر مذکور که ظفرخان بر خافت وی بود بحضور بادشاه
استاده کرده بمنصب نهصدی اختصاص یافت بادشاه بسمت لاهور تشریف فرمود امیر موصوف
دیشانزا بجهت سرانجام کاری در شاهجهان آباد گذاشت چندی نرفته بود که بادشاه مذکور رخت اقامت
از ین جهان فانی برلست و بجای محمد معزالدین ملقب بجهاندار شاه اورنگ نشین مسند شهریاری گردید
بر سریر سلطنت جلوس کرد این خبر مشهور نزدیک و دور گشت خواجه مظفر بجناب حضرت پیر دستگیر
عرض داشت کرد که غلام نو ملازم سرکار بادشاهیست و اکنون بادشاه دیگر اجلاس فرموده اند دولت
تازه و عزل و نصب بی اندازه رو داده رفتن حضور پر ضرورست درین باره هرچه امر آنحضرت
باشد منتظیر و در جواب آن قلمی فرمودند که زنهار زنهار قصد رفتن لاهور نکنند اولی و انسب آنست که
خود را بهر نوع که باشد دو تا نند در لشکر ظفر اثر شاهزاده والا قدر محمد فرخ سیر برسانند بموجب حکم والا بلا
توقف روانه شدند و آن ایام محمد فرخ سیر خروج نموده اراده جنگ با عموی خود مصمم کرده و امیر الامرائی
بنام حسین علیخان و وزارت بنام عبدالله خان سادات بارهه قرار یافته بود خواجه مظفر بدو سلطنت
هر دو امیران بملازمت مفتخر گشته بمنصب سه هزاری و سوم بخشی گری اختصاص یافت چون بادشاه
جمجاه بر اعدای خود فیضیاب گردیده بر سریر سلطنت جلوس فرموده نهال قامت اقبالش بالا گرفت
بترقی نمایان گشت از اعاظم امرای هندوستان گردید بپایه عمارت اعلی رسید و بخطاب نواب
روشن الدوله ظفرخان بهادر علم امتیاز برافراشت و اکثر خدمات عمده متعلق متوسلانش گردید و مرجع
خاص و عام گشت بجناب پیران عظام رسوخ بدرجه لانهایت داشت صدها و هزارها و لکها بنام پیران
عظام صرف کرده در خدمت درویشان از اعلی و ادنی از جان و مال دریغ نداشت و مقبول جناب ایشان

سید محمود عالم مشهور آفاق گردید غرضکه دولت کونین حاصل گردید و حق تعالی از کرم و فضل خویش آنچنین
نعمت لازوال دینی و دنیوی نصیب همه گردانا و روزی در قصبه کرام حضرت پیر دستگیر تشریف مسند نشستند
و نواب روشن الدوله برای زیارت آمده بود آنحضرت فرمودند نواب روشن الدوله آمده اند و من این باین معظم
نخوانده اند گاهی مظهر خان گاهی خواجه مظفر میگفتند از نمیعنی مردم متعجب شدند که خلاف عادت بعمل آمد و نواب
زار میگریست از آنوقت صاحبزاده و والاقدر محمد باقر حاضر بودند و اکثر اوقات حضرت پیر دستگیر میفرمودند که مظفر خان
مثل حضرت امیر خسرو مقبول درگاه الله ست و از سر بالین سلاره که عبارت از اذای رنگ آمیز ست برداشته
بصاحبزاده امر کردند که دو طرف گوشهای سلاره را آنصاحب بگیرند و از طرفی فقیر میگیرد و مظفر خان میگویند
که عاقبت داوانیکس بکجا خواهد بود بعد عطا خلعت ملبوس خاص حضرت فرمودند و نواب انگریزی آسوده
مردم میگفتند بفضلی که در حق شما مبذول گشته جای شادیهاست غم واندوه و گریه و زاری از بهر چیست
گفت که در مهربانی و توجهات شکی نیست لیکن از کلام معجز نظام چنان مفهوم میشود که بار دیگر در حیات
حضرت پیر دستگیر زیارت میسر آید یا نه امروز ملاقات آخر بست و فی الواقع همین نهج در وقوع آمد و آنچه از
وفات شریف از جان و مال بنام حضرت پیر دستگیر مصروف مانده اظهر من الشمس ست حاجت تحریر نیست
و اینهمه عمارت در قصبه کرام باهتمام نواب معزالیه ترتیب و تعلیم یافته و اکثر در و نشان طبقات از هر خاندان
وظیفه خواران احسانش بوده اند از خدمتگزاری هیچکدام مکدر خاطر نمیشد سعادت دارین خود در کفش پرداخته
و خدمتگزاری این فرقه علیه تصور میکرد و بر نام یاران سلسله خود مثل پروانه کرده شمع قربان میشد و بفنون لشکر
پروری و سپه داری نیز اعجوبه زمان و نادره دوران بوده ست آخر ازین سرای فانی بعالم جاودانی
خرامید و بجوار رحمت حق پیوسته متصل بر سایه قدم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم
آرمیده ست و بروضه اش هر پنجشنبه مجلس عام ترتیب می یابد و سماع میشود و اکثر خلایق بدان روز بطرف
مزار کثیر الاقتدار ثواب برمیدارند و سبحانه همه کس را از مومنان دین آنچنین قبولیت و مراتب میسر گرداند
و بعضی احوالات در باب فرق عادات حضرت پیر دستگیر تحریر آمده طالب را باید که از انجا باید و رزید انتخاب
یقین مقبول درگاه برگزیده الله - قدس سره از یاران اعلی آنحضرت اند اصل وطن ایشان موضع
کانیتان واقع کمسار که متصل شاه نور جمال ست در بدایت حال با یام خرد سالگی از والدین خود از افتاده
و از خانمان آواره گشته در جماعت آزادگان پیوسته بخدمت فقیرے آزادی مے بودند فقیر مذکور
در موضع سراور که از ابناله سه کروه باشد سکونت اختیار کرده بود حضرت مرشد آفاق و حضرت پیر دستگیر
در موضع مذکور تشریف فرما شده بودند شبے حضرت برای قضای حاجات بیرون دیه میروند و در اثنار راه میان

امان الله را دیدند که بر گلخنی نشسته آلتی می افروزند فرمودند که ای طفلک آفتابه آب برای طهارت بیار
ایشان آفتابه گرفته همراه رکاب روان شدند و قتیکه از قضای حاجت انفراغ حاصل کرده طهارت نموده بطرف
مکان مراجعت فرمودند در اثنار راه چند دانه کشمش که بگوشه ردا مبارک بسته بود برآورده بمیان شاه
امان الله دادند و همراه خود داشتند فقیر را بارای آن نشد که چیزے تکرار نماید یا طفلک را باز گرداند آن حضرت
بکهرام تشریف آوردند و ایشان را بخدمت آبکشی برای وضوی درویشان مقرر ساختند تا مدت دوازده سال
بدان عهده مامور بودند بعد ازان ارشاد کردند که حالا بهر جائیکه دل شما قرار گیرد بخاطر جمع نشسته بیاد آلهے
اشتغال داشتند ایشان در موضع بربال پور سکونت داشتند ولی بستی چنان بود و اکثر بافندهای مسلمانان در آن دیهه
ساکن بودند آنجا سکونت اختیار کردند بافندگار یعنے سپاهیه برای ایشان از کاه تیار ساختند و سید سلطان
ساکن دوکریه سادات که متصل جالندهر واقع ست از مریدان حضرت پیر دستگیر بعهد محفلی آن دیهه مقرر بود تعلیم
سبق حضرت کلام الله کوشش نموده بمیان امان الله سپاهی خت بعده ایشان بریاضت و تلاوت مشغول
بودند بعد چندی از انجا برخاسته به بلده سرهند در مسجد بافندگان سکونت اختیار کردند حتی که سید مرتضی گوریری
دیهه از سرکار رياد شاهی بنام التمغا آورده بخدمت ایشان داعی شد که الحال حقتعالی برای بسر بردن معاش
بلا تردد دیهه سیر حاصل بخشیده ست چرا تکلیف میکشند بیکجا گزران نموده خواهد شد اکثر بخانه سید مرتضی
میبودند و اکثر اوقات بکهیری سادات هم میرفتند و روزها و ماه ها باهم میماندند در ریاضات و مجاهدات بسیار کوشیده
صاحب ورع و تقوی و مجاهده و وجد و حال گردیده چنانچه روزی حضرت پیر دستگیر در قصبه پانی پت تشریف
میداشتند میان شاه امان الله در عین سماع نعره زنان و وجد کنان بمثابه که حضرت پیر دستگیر نشسته بودند بیامد
آنحضرت متعظیم برخاستند بدرسهار حقائق بیان محمد عاشق از فرزندان خاص اسرار معرفت ناظر انوار حقیقت
قدوه اهل کمال حضرت شاه جلال حاضر بودند در مجلس فرمودند که پیر را در باره مرید تعظیم اگرچه موجب از دیاد حرمت
مرید ست فی الحقیقت برخلاف ست ازین شنیدن ست ارشاد فرمودند که درین امر فقیر ناچار بود وقتیکه امان الله را
دیدم وجد کنان می آمدم بنیم که دست راست وی بدست حضرت شاه شرف بوعلی قلندر ست و دست چپ وی
بدست حضرت شاه جلال ست به تعظیم آنها چگونه تساهل ورزیده شود ازین قبیل حکایت بسیار ست اکثر خوارق عادات
که ازایشان بظهور آمده بیان آن درین مختصر گنجایش ندارد وقتی که هنگام رحلت حضرت پیر دستگیر عقرب برسید
ایشان را طلبیده امر برزمین کهرام فرمودند که شما در آنجا رفته سکونت اختیار نمایند فقیر هم متعاقب میرسد چنانچه بعد
ایام معدودی چند تابوت و نعش مبارک در آنجا رسید که ذکر آن مشروحا پیش ازین تحریر یافته بجای که حضرت
مرشد آفاق اشارت فرمودند مدفون گشته چون میان شیخ امان الله قدس سره متوجه حضرت محبوبیت شده

ازین جهان فانی برستند تاریخ نوزدهم شوال بعالم بقا خرامیدند پائین روضهٔ منوره باغچه که وارد قصبه مذکور است مدفون گردید - عرصه دلاوری رستم معرکه سپاهگری شرف عباد کشف زهاد سید جواد مرید راسخ الاعتقاد همکفو حضرت پیر دستگیر بود و آخر سید راجوانده سل که نسبت شریف میرسد بحضرت شاه زید شهید قدس سره خاطر حقایق و ذخائرش گنجینه انوار الهی دل معارف منزلش مخزن اسرار نامتناهی از صغر سن بحکم سلیقه قدم در وادی سپاهگری نهاد از همگنان خویش از میدان معرکه ربود قامت قابلیتش بتشریف ظاهری و باطنی ارآسته در خانه بخانه بجلیه زهد و صلاح پیراسته سحر خیز و متهجد و اکثر اوقاتش بصحت مبدل گشته ارباب کمالات و عبادت حضرت ذوالجلال میگزشت لیل و نهار بعبادت و ریاضت مشغول میبود و پیوسته با خلق در کمال انکسار و حسن خلق و دیانت معاش بسر بردی اکثر امیرے بر محلات و جاگیرات خود عامل کرده میفرستاد چندان تقید بکار می برد که هرگز بر رعایا و برایا ظلم و تعدی نرود و از مال غصب دانه و کاه و آسپان و نفران بکار نبرد و امرایان و اعوذ هندوستان در توقیرش فروگزاشت نمیکردند و در پاس احترامش قصور جائز نمیدانستند چه افعال حسنه و اخلاق حمیده در همه حال موجب توفیق می شود بر عالیجناب هرگز بے شور و محبت و جذبه مودت نبود و از هر ذره کائنات جلوهٔ محبوب حقیقی میدید و بے اختیار میشد و بارها برای تبدیل لباس بجناب عالی التماس کرد آنحضرت میفرمودند که ملباس رنگین هیچ منحصر نیست - مردمی باید که باشد شه شناس ٭ تا شناسد شاه را در هر لباس ٭ در کعبه اگر دل سوی غیر است ترا طاعت همه فسق و کعبه دیر است ترا ٭ دل بیت است و ساکن میکده خوش باش که عاقبت خیر است ترا و می فرمودند خلق لباس رنگین کرده اند و سید جواد دل رنگین دارد الحق انقدر خوبی و صفات حمیده و اطوار پسندیده حق تعالی از توجهات حضرت پیر دستگیر بان قدوه اهل کمالات عنایت نموده بود هیچ احدی را درین لباس ندیده و نشنیده نشد و در زهد و پرهیزگاری یگانهٔ آفاق و در ورع و تقوی در عالم طاق بوده باعتقاد راقم از متقدمین و متاخرین و درین فرقه کمتر کسے باین صفائی طینت و پاکی طبیعت بوده است چه جمیع محسنات را جامع بوده مع خصوصیت و محرمیت که باین راقم حرف داشت ازان گزشته که از عهد تقریر و تحریر آن توان برآید هر سینه نگار و غم خوار دل بیچاره درین محبت کده غیر هم بوده است هرگاه بسبب ضرورت مفارقت و مهاجرت اتفاق می افتاد جامه صبر جا بجا بین چاک و شعلهٔ آه طرفین بافلاک میرسید و بعد واقعه آن عالیدرجات نیز بهمین روش میگزرد و مزار شریف ایشان در قصبه گنگوه متصل گنبد حضرت محمد سعید گنگوهی قدس سره واقع است - گوی حقیقت دار آسته باد بطریقت صاحب زهد و تقوی بوده اند مرید آنحضرت اند ریاضت شاقه نفس سرکش شاقه نفس سرکش را گوشمال داده منقاد خود ساخته در اوایل کسب سلوک در قصبه کدام بمسجد عباسیان تادت

چهارده سال اقامت ورزیده شب و روز بعبادت گزرانیده تا مدت مذکور پشت بر زمین آشنا نساخته
روزی حضرت پیر دستگیر در قصبهٔ کهرام تشریف فرما شده بودند مصر شنکر بلازمت عظامی فیضیاب گردیده عرض
کرد که الله بنده درویش از مدت چهارده سال بیاد حق مشغول است و چندان جهاد نموده که درین عرصه یکدم
و یکساعت پشت بر زمین کرده نه آسوده از اضعای این ماجرا فرمودند که الله بنده را بیارید چون حاضر شده رکوشات
بجا آورد پرسیدند که الله بنده اشمار را چندین مدت میگزرد که یاد حق نمایگاهی از حالات و اتفاقات خود اطلاع نکردند
عرض کرد که ذره را با آفتاب چه نسبت و چه قدرت و چه یارا که هوش همکلامی بخاطر آرد آنحضرت ازین سخن مخطوظ
و مبسوط گردیده آفرین و تحسین فرموده دست گرفته بحجرهٔ خاص برده کاروی با تمام رسانیدند یکی از واصلان حق
گردید انصار روزی در قصبه شاه آباد که متصل قصبه آبادی است موسوم بحبیب آباد در انجا طرح مجلس بود
حضرت پیر دستگیر هم دران مجلس تشریف میداشتند و اکثر یاران و درویشان قبل میان امان الله شاه و میان شاه
نورنگ و میان عبد المومن و شیخ نعمت الله حاجی بیت الله و میان الله بنده و غیرهم که هریک صاحب حال
بوده اند حاضر بودند مجلس سماع گرم بود و فقیر حقیر کاتب الحروف سرنجد مت مرشد حق بر عهده چوری بر داری حاضر
بود و درین اثنا میان عبد المومن از حالتی وجد و شوق رو داد و دران مجمع یک سید زاده حسن الوجه عدیم المثال
استاده بود ایشان رقص کنان جائیکه امرد مذکور استاده بود یکدیگر نگرستند و نظر بسوی وی انداختند
آن عزیز مقتضی بغرت و میل است کرده کار بجوانی فرمود طپانچه بر روی ایشان حواله کرد و ایشان یکسر و آنجا
گشتند و بطرف دیگر برگشتند چون مجلس سماع اختتام یافت و کس بجانب خانهای خود رو نیافت آن عزیز
بمرض لقوه مبتلا شد گردنش کج و رو بقفا گردید مردم اعوانش دانستند که این نتیجه بی ادبی نمایان گشته چند
اقربایش نالان و گریان بجناب حضرت پیر دستگیر آمدند و عرض کردند که این جوان از راه بیهوشی و بغفلی خطا
کرده امیدوار از توجهات کریمانه آن هستم که خطا و برا عفو فرمایند آنحضرت فرمودند دیده و دانسته باو رویشان
بی ادبانه پیش می آیند که هرگاه در بلا و غضب مبتلا میشوند معذرت می نمایند عفو تقصیرات میخواهند باز و گریان
او جزع و فزع کردند آنحضرت ترحم کرده فرمودند خطای ما نکرده است بحمد الله بنده بودند که بی ادبی بجناب
او شان نموده اند جانب فقیر هم گویند که اینجوان المانی از کرده خود پشیمان شده و سزای آن یافته ممنون
عند الله تقصیرش معاف فرمایند جوان را برا قدام میان الله بنده انداختند و ابلاغ حکم حضرت پیر دستگیر بسمع
ایشان رسانیدند و آنجوان در حسن و جمال ماه پاره بود بحال وی ترحم نموده از خطای او در گزشتند و معاف
فرمودند چهرهٔ او بهیئت اصلی باز آمد گردنش راست گردید قیاس باید کرد که بغلامان آنجناب این قدر دستگاه
و قدرت بوده باشد پس همه شکل انوار تجلی های آن آفتاب عالمتاب و نتیجه آن عالیجناب است مزار شریف

متصل مرزا مبارک متبرکه حضرت شاه کهو قدس سره در قصبه کهرام واقع است - زمان و اهل فضلای دوران
مقبول خنجر رضا و تسلیم بعد تحصیل علم شریعت بجهت طلب یاد مولی حضرت پیر دستگیر سعادت اندوز گردیده ارادت
آورد و تلقین شد بعد چندی بموجب امر عالی از قصبه پانی پت بدائره شریف رسیده مشغول بعبادت و ریاضت
گردیده حضرت پیر دستگیر هم عنقریب تشریف فرا گشتند میان محمد نعیم را با فرمودند مست و سرشار بود حاضر شد
و قدمبوس نمود آنحضرت از ایشان درخواست معنی این سه است فرمودند - سمای و براورنگ زمانه صد نیرنگهای
مختلف از روی نیا بر طرف به مجرد شنیدن این فرد بخود و سرشار محبت گردید باز حضرت پیر دستگیر پرسیدند
که حالا از علم ظاهر و باطن خود چیزی آثاری یابند عرض کرد که هر خوانده بودم بالکل از خاطر فراموش کردم
آنحضرت خوشحال گشته بودند با بر پیشانی زده مرحبا مرحبا گفتند چون آنحضرت بطرف پانی پت مراجعت فرمودند
میان محمد نعیم را در دائره گزاشتند ایشان در حالت مستی سرشار محبت ایزدی بطرف لنگر خانه دیدند که تا نهای
بسیار انبار آمده دست تصرف دراز کردند میان سید فاضل قاسم لنگر خانه ازین حرکت مانع آمد که چندین اسراف
بود آن جائز نیست و هم این مقدمه را بجناب حضرت پیر دستگیر عرض داشت نمود که از محمد منعم انتقیم نظهور آمده آن
حضرت جواب عرضی هیچ قلمی نفرمودند بلکه این سخن بر زبان آوردند هر کسی را که من میخواهم سید فاضل میخواهد
و جواب عرضداشت بدائره رسیده گفته خواهد شد بعد چند روز حضرت پیر دستگیر از قصبه پانی پت تشریف
ارزانی فرموده در حجره نشسته بودند که حقائق و معارف آگاه محمد نعیم از حجره خود مست و سرشار دلی اختیار
در خدمت حضرت پیر دستگیر آمد و گفت السلام علیکم یا شیخ من خصم تو حق تو حق را نمی شناسی آنحضرت فرمودند
محمد نعیم ازین سخن منصور را بر دار کشیده اند تو صرفه جان خود میکنی و دو کس در رویشان را امر کردند که دست این
گرفته بحجره اش رسانند بعد چند روز آنحضرت در مجلس قطب العالم شاه عبد الهادی قدس سره بقصبه شاه آباد تشریف
فرموده تمامی درویشان دائره را طلب فرمودند همه درویشان حاضر شدند آنحضرت در آن وقت در حویلی
عبد السبحان به مسجد سید تشریف داشتند میان نعیم بر دروازه حویلی رسیده نعره زد آنحضرت شنیده فرمودند
السلام علیکم یا محمد نعیم قطب الله و محبوب الله شما معه درویشان در مسجد خانقاه بندگی شیخ احمد مقام سازند روز
دوم از مجلس حضرت قطب العالم انفراغ حاصل کرده میان نعیم را معه جماعت فقرا بطرف دائره رخصت فرمودند
اینواقعه زبانی میان صاحب حقائق میان محمد پسر که بحضور ایشان بوقوع آمده مسموع گشته بتحریر آمد صفات
پسندیده صاحب اخلاق حمیده قرة العین شاه ابنتا عیون باغ ول اولیا از مریدان راسخ الاعتقاد و از یاران
اعلی آنحضرت اند چاشنی شرب توحید از رحیق کلامش پیدا و حلاوت مذاق تصرف از شکر گفتارش هویدا در صفت
خود کوی از حاتم ربوده شب و روز در عبادتگزاری درویشان و مسکینان مصروف بود اوقات شبانه روزی را بنیابت

شاقه میگزرانید واندکی احوال آن ملبذ اقبال در باب کشف حضرت پیر دستگیر گذارش یافته باز بداوران دینی خود از حال و مال دریغ نداشت آنحضرت بارها میفرمودند که سید مرتضی بهلب یعنی دروازه خانه این فقیر است چرا که هرکس در دروازه نزدیک وارد میشود سومی الیه بتعظیم و تکریم آن می پردازد و خدمت صادر و وارد را کما حقه بجا می آرد با کتاب الحروف اتحاد و رابطه اخلاص زیاده ازان داشت که تحریر در آید آخر ازین نگنای جهان فانی بدرود کرده بنعیم جاودانی پیوسته بخیبت وصال آسوده گشت در سهر مرباغ متصل و پائین باغ مزار والدین خود مدفون گردیدند گلستان کمال برگزیده ایزد متعال حافظ کلام الله خلف الصدق سید مرتضی کرویری ست مثل والد بزرگوار بر سنت آبادی ثابت قدم بود و بخدمتگزاری یاران و دریشان جان و مال ایثار نموده بلکه خدمت ایشانرا به از ما حصل کونین و ما فیها دانسته کفش برداری فرقه علیه صوفیه سعادت دارین خود تصور نموده تا روز وداع برین طریق مستعد و سرگرم بود زینهار تقاعد تساهل نورزیده امید تعالی اجر عظیم بخشد ❊ ازان پرسنر بی هنر چون بود ❊ که آموزگارش فریدون بود ❊ روزی در مصر سن همراه والد بزرگوار بخیال حضرت پیر دستگیر حاضر بود در آن هنگام حضرت پیر دستگیر وضو میفرمودند که پای مبارک خشک مانده بود غلام الله عرض کرد یا پیر مرشد قدری بمبارک از تراوش آب همچنان مانده ست تر باید فرمود آنحضرت بسیار منبسط خاطر گردیده آفرین و تحسین فرموده قامت قابلیتش را بکمالات ظاهری و باطنی از آسته شب و روز بعبادت الهی و تلاوت کلام الله مشغول می بود و پیوسته با خلق در حسن سلوک میکرد و در زهد و پرهیزگاری چنان یگانه آفاق بود که قلم از بیان آن قاصر ست و کاتب الحروف چند اتحاد داشت که تاب مهاجرت بایکدیگر نبود بحدیکه بیک جا و یک جامه میخوابیدیم و بیک مجلس ذکر و اشغال می نمودیم چون بحسب اتفاق بگروی گرودن برفاقت هجرت رو داد شبها بیاد آن جامع کمالات و حسنات بروز می آوردم رفته رفته به مهاجرت خو پذیرفته بتصور آن یار همگی را می گذشته چند سال مرسم نه سینه نگار را زنامه و پیام مانده چون کل نفس ذائقة الموت واقع و متوجه سفر آخرت گردیدند آخر الامر از ناشکیبائی چاره ندیده بسیر پرداختم مضجعه مبارکش در قصبه بریلی مدفون ست عابد و اصل و زاهد و راتبا و برکات شاهزاده بلند مکان بمنصب سه هزاری امتیاز داشت چون طالع رهنمون گشت از الائش دنیوی دامن برچیده ترک منصب و علائق نموده بخیال حضرت پیر دستگیر سید مربع نشین چار باش تجرد کرد و بده مفصلا احوالش در باب کشف و کرامات حضرت پیر دستگیر مذکور شد برگزیده اوقات و صاحب ریاضات بوده ست در قصبه کرنال که اصل وطن و مسکن ایشان ست مدفون گشته ـ بارگاه الله را بر بیت الله ـ مرید اصح الاعتقاد آنحضرت ست اوقات شبانه روزی بریاضات شاقه و تشغل کتاب میگزرانیدی در سرت توحید فخر الدین عراقی وقت خود بود آنچه بیاران و دریشان خود از روی نصایح رشید و زجر و توبیخ کردی آنها بجان و دل قبول میکردی و سرا پا مهبو و خود میدانستند و بعضی اوقات

واقعات در کشف و کرامات حضرت پیر دستگیر قلمی آمده و بحضور آنحضرت قرب منزلت انصد زیاده بوده در قصبهٔ
کهرام مدفون اند - مرید و مقبول آنحضرت از بسیار گزیده صفات حمیده اوقات بوده اند در میدان نفس
قدم راسخ نهاده اند و از عالم بشریت پا بیرون نهاده لیل و نهار بذکر و شغل مشغول و اکثر اوقات بصلاح و
گفتگو مسلوک همکلام آنحضرت بردی و همیشه در سفر و حضر در رکاب سعادت آنجناب حاضر ماندی قلم از بیان ممیزهٔ اوقات
ایشان قاصر است آخر از این جهان رحلت نموده و بدایره شریف مدفون اند - الواصلین متصل درگاه لم یزلی
بعهدهٔ چیهان بردار ایتیاز داشتند و از کار و اشغال را در سفر و حضر ناغه نمیفرمودند شرح حالش و بزرگوارانش
زیاده از انست که بتحریر و تقریر در آید شمهٔ از ان انست هر کسی که باراده بیعت و ارادت بجناب حضرت پیر دستگیر
منجوهت گردید فایض گردد اول بخدمت ایشان حاضر میگشت و کسیکه از دور و نزدیک بعد سالها آمد حضرت پیر دستگیر
احوال او را از ایشان استفسار فرمودند که انیکس از مریدان این خاندان است تا بلا تاویل احوالش را بعرض
رسانیدند روزی محمد امین خان صحت ایشان و فدوهٔ الواصلین محمد شاهد را دریافته بود همچنان خوشنود
و محظوظ گردید که در بیان نیاید گفت سبحان الله شخصی را که یاران و مریدان و طالبان باین کمالیت و لیاقت
و نعمت فیض موهبت معمور اند بس نفس نفیس آن ذات والا درجات بچه حد اعتدال - و افعال بوده باشد
وفات یافت در قصبه کم تهله مدفون اند عارف عالیدرجات میان محمد حیات مرید آنحضرت حضرت پیر دستگیر
در موضع سارنگ بولپی سادات متصل قصبه انباله معه سیصد کس درویشان و زائران توقف اجلال
فرموده بودند بافنده از ساکنان موضعه مذکور بجناب عالی نفس گردند که بخانه غلام شادی درویش طعام تیار است
بدرویشان امر شود قدم رنجه فرموده طعام حاضر تناول فرمایند نازیدر بر گشت حاصل گردد آنحضرت شاد فرمودند
که دعوت ما بخانه رمیسان و سادات انجا خواهد شد شما طعام با قربا و برادران خود بدهند همراه فقیر درویشان
جماعت کثیر هستند انچه برای مردم اقربای خود تیار کرده باشند ایشان تکلیف بخورند مراسمان را می باید که از
سر نو تردد کرده شود این معنی موجب تکلیف شما میشود فور باف عرض کرد که سیصد من غله بوزن اصلی و پاکیزه معه
مصالح بموجب وزن مذکور موجود است و برای مردم همراهیان دیگر پخته خواهد شد بالفعل گاو ندی ما همین است
که قدم درویشان بخانه غلام در رود فرمایند تا ازدیاد برکت بظهور آید بجناب اقدس قبول افتاد مریدان
امر کردند که خاطر این غریب باید داشت بروند و بخورند درویشان برفتند و هر کس علی قدر مقدوره بیش سیری
حاصل کرد دست از خوردنی باز کشیدند و برخواستند مکرر زبدة المحققین میان محمد حیات باز نکشیدند و بخوردن
مشغول ماندند که قریب دو اداوه من پخته و موجب آن جمعیت و تشکر و سد غن و دال بخورد و هنوز پس نیکرد این
خبر بسمع مبارک رسانیدند که محمد حیات در رویش انقدر طعام خورده و چشمهایش از حدقه بیرون افتاده و کف از دهان

جا ریسب و هنود چون دیوانگان میخورد و با فندگان برنج و جغرات و شکر و روغن و دال و غیره طعامی طبقها
پر کرده پی در پی می آرند و ایشان بیاریار میگویند و میخوانند عجب نیست که ازین حالت رو ده شگافته شود آنحضرت
بزبدة الکاملین میان کرم علی امر کردند که محمد حیات را برداشته بیارد میان کرم علی عرض نمود که در نیوقت غلام
طاقت ندارد و مبادا آنحضرت با من امر فرمایند که دست گرفته بگویند که ای محمد حیات برخیز تا میران صاحب میطلبند
و کشیده بیارد میان کرم علی بموجب ارشاد مرشد کامل برفت و محمد حیات را دست گرفته برخیزد و اتهام تمام
گفت که برخیز که حضرت صاحب ترا میطلبند هماندم بی قیل و قال برخاسته روان شد و بروی آن حضرت
حاضر کردند حالت دگرگون داشت آنحضرت روبروی خود نشانده آب دم کرده قدری بروی پاشیده دمادم
بنوشیدن امر کردند تا بحالت اصلی باز آمد اگر از شفاخانه آنحضرت پیر دستگیر شربت دارو و نجات بخشیدند
چه طاقت بود که از ورطهٔ هلاکت برآوردی بلکه زیاده تر در گرداب حسرت انداختی - و زبانی میباشاه شجاع دل
منقول است که حضرت در کمتهله تشریف میداشتند و قریب پنجاه توشه نیاز حضرت مخدوم صاحب جمع شده
بود آنحضرت فرمودند که توشها پخته بدرویشان بخورانند بموجب امر تیاری پرداختند و خواستند که درویشان را
خوردن طعام پوسته ها از کرام طلبند میان محمد حیات گفتند که درویشان را من طلبیده ام بسیاقت میرسند
وقتیکه توشها تیار شدند انتظار درویشان بود میان محمد حیات گفتند که شما سخه بخوانید درویشان در راه
هستند اکنون میرسند هرگاه ازما مفروغ شدند خود بخوردن مشغول گشتند پنجاه توشه تمامه بخوردند
و از لنگر خانه سرکار قریب سی آثار نان و گندم و طعام پخته آورده پیش نهادند همه بخوردند این ماجرا بسمع
شریف آنحضرت رسید که او را بترسانند و بگویند که میران صاحب آمده اند چون درویشان بترسانیدند
گفتند اینک میران صاحب جوشریف آوردند محمد حیات از انجا برخواسته بالاء بام رفته بخوردن خاکستر
مشغول شد بجناب عالی عرض کردند که مالا خاکستر میخورد فرمودند که گرفته بیارند و بردآوردند و بحضور
نشانیدند بعد دیرے باخانه آمد و ازین قبیل مقولات در بر خباب اند که درین مختصر گنجایش ندارد و
صاحب حالات بوده است در کدام بجوار خانقاه حضرت شاه کهوکهوند خون اند - عارف و اصل مقبول بارگاه
الله خواجه عبدالله که در اصل از هنودان و سردار موضع بی بی پور است و احوال استقلال و استحکام که
در طریق کفر داشت مفصل در باب کشف و کرامات آنحضرت بقلم آمده که تا یکماس روز بر آمده روی اهل
اسلام نمیدید چون طالع رهنمون شد پایه جاهش ازان عالی تر گشت که سیارا ندیشه پرامون آن
تواند رسید ترک علایق دنیوی نموده قشقهٔ غلامی عبودیت بر ناصیهٔ اقبال خود کشیده مشرف باسلام
قبول کرده بحیات کرامات حضرت پیر دستگیر ارادت آورده بندهٔ حلقه بگوش خباب پاک گردیده فیضها

برداشته ترقی درجات بهر ساید مقتدای عهد خویش گردید بسا عالی فطرت و بلند همت بود در سخا وجود نظیری نداشت از توجه ذات مبارک مرجع خاص و عام شریک دائره در موضع بلاکور که واقع است متصل قصبه بودیه احداث نمود و یک دائره در موضع بی بی پور که وطن مورو ثیش بود ترتیب داده تا حال در دودمان دست بگرفته اوشان در آن مکان بکمال شوکت سکونت ورزیده خود زهار انجا بے اختیار نکرده تحت لواقدام درویشان و خادمان اینجناب در دائره شریف سکونت ورزیده در ریاضات و عبادات و مجاهدات عمر بسر برد در کمال بے تعلقی و استغنا بزیست آخر که بجوار رحمت الهی در پیوست بدائره شریف مدفون گشت قدوه کاملان و زبده واصلان جهان شاه عبدالرحمن ساکن بهلول پور از مریدان کامل آن حضرت اند و احوال ابتدا رحال و ترک علایق و اسباب دنیوی و ارادت آوردن بجناب اقدس مشروحا در باب کشف و کرامات حضرت پیر دستگیر بیان نموده شد اول بریاضات و مجاهدات مشقت کمال نموده رفته رفته ترقی درجات رو داد مجمع خاص و عام گردید و انچه خوارقات از ایشان بظهور پیوسته بر السنه جمهور خصوص در ضلع بهلپور معروف است از سبب طوالت کلام اندیشیده عنان قلم را معطوف گردانیده موقوف بر شهرت گزاشته در حینیکه نهگامه سکهان رو نموده وزیر خان فوجدار شهر سرهند شهید شده بود واز حضرت پیر دستگیر عرض کرد که اگر اجازت شود تیرو کمان میداشته باشم آنحضرت فرمودند که برضای الهی شاکر باید بود چه لازم است خلاف مرضی او سبحانه عمل نمودن چون ازین جهان رحلت نمودن در وطن اصلی خود مسکن گردد و بیاسود - قدوه ارباب دین زبده اهل یقین مقبول پیر و مرشد میان غیاث الدین از مریدان خاص حضرت پیر دستگیر از عارف کامل و عابد واصل بود مدتے ریاضات شاقه نموده بتکمیل رسیده خلائق را رهبری و ارشاد مینمود و از صبح تا شام در مطالعه اسم ذات غرق بود و حالات و اقعات آن برگزیده صفات بیرون از قیاس است بتاریخ پنجم ماه رمضان شریف متوجه سفر آخرت گردید در بهلپور بیرون گنبد مقبره میان شاه عبدالرحمن مدفون گردیدند - و ابل یقین میان غلام محمد از مریدان آنحضرت اند شیخ برادر کلان و شیخ درویش محمد برادر خود سپاهی منش و نوکری پیشه و مادر و خواهر ایشان معتقد عفت و عصمت بود مرید آن حضرت بودند و خواهرش از صغر سن پیوسته گشته بیاد الهی اشتغال داشت تا شصت سال بلا ناغه بست و پنج سیپاره از کلام مجید تلاوت میکرد و دایم الصوم میبود و روزی غلام محمد با لباس فاخره و یاسه بر دست بزیارت حضرت پیر دستگیر استسعاد یافت در انوقت بمیر جعفر ملقب امیر شاه آبادی که مرید آنحضرت است حاضر بود و یاسه از دست غلام محمد گرفته بوی نخشیدند و با ایشان امر شد که در سرهند بخانه سید مرتضی کردیری رفته بنشینید و بیاد الهی مشغول باشند و شقه نیام سید مرتضی

قلمی نمودند که یک حجره برای سکونت غلام محمد خالی کرده بدهند و از فراخور ما یحتاج ایشان خبر گیران باشند
میان غلام محمد همان وقت روانه سرهند گردید راست بخانه سید مرتضی رفت و برای ملاقات مادر و همشیره
خود که در همین بلده سکونت داشتند نرفت امر مرشد از همه مقدم دانست و تا مدت بست سال باضافات
و مجاهدات مشغول ماند و مدام دوازده سیپاره قرآن مجید تلاوت میکردند و مرتبه سلوک را با قصی الغایت رسانیده
بجناب حضرت پیر دستگیر اند واقعات عرض میکرد که هر شب بی ناغه ملازمت حضرت غوث الثقلین شیخ محی الدین
عبد القادر جیلانی و حضرت خواجه معین الدین چشتی مشرف میبود آنحضرت درباره ایشان شفقت و مرحمت
لانهایت مبذول میداشتند و مبارکباد بها میگفتند و اظهار واقعات آن برگزیده اوقات درین مختصر
گنجایش ندارد قریب بست و پنجسال معتکف بود آخر بوصال محبوب حقیقی پیوست در باغ سید مرتضی گردیزی
مدفون گردید قدوه کاملان بنده و اصلان میان متوطن دنیا ماجره مرد آن حضرت اند پرده حجاب
برداشته بود با جمادات و حیوانات گفتگوی عظیم داشت و شبها درختان را در کنار گرفته بهای های میگریست
روزی سید شرف جهان بعد نیاز که آن حضرت بالای سقف سر بر استراحت علیحده بودند عرض کرد
که در مناقب حضرت علی کرم الله وجهه دیده ام که حضرت شاه مردان در حالتی فرموده اند بیت
زمین منم آسمان منم ۰ نماز منم قرآن منم همه منم ۰ آنحضرت فرمود که چه اینجای تکرار است بالفعل هم اکثر درویشان
فقیر مانند و جه گفتگو ها دارند اگر فقیر بر سر ایشان نباشد منصور وار بجان خود را باد دهند میان موهن خان
کف پای آنحضرت را بالیدند ایشان را حالتی رو نمود که بهمان کلام متکلم گشتند چنانچه مشروحا در باب کشف و
کرامات حضرت پیر دستگیر ذکر کرده شد آنحضرت بدرویشان امر فرمودند که موهن خان را از شفقت بپائین
آوردند کف از دهان جاری بود و سخنهای از همان قبیل بر زبان می راندند آنحضرت آبدم نموده برای نوشیدن
عطا فرمودند از نوشیدن آب با فاقت آمد خاموش شد به نسبت بسیار برگزیده اوقات بوده بیان آن طولی
دارد و اکثر بدین دو سه بند دری متکلم نشده - جب ٹھاکو دون سرا چون این سخن بسمع مبارک آن حضرت
رسید فرمودند که این درویش بدرجه منصور حلاج است لیکن هزار شکر و احسان پروردگار که منصور ضبط
نتوانست کرد بر ملا شد انی اختیارا انا الحق بر زبان راند و موهن خان باین حرف او امیاز دوزار خاش
نمیکند آخر الامر ازان ورطه عبور نموده بدرجه اعلی رسید در کهنه مدفون است - عارف کامل فاضل مجمع البحرین
مولوی غلام حسین مرید آنحضرت اند صاحب تقوی و ورع بود روزی در قصبه تهانیسر روز عرس حضرت قطب
العالم شیخ جلال الدین محمود تهانیسری مجلس عالی ترتیب یافته بود حضرت پیر دستگیر هم تشریف آوردند و حقایق
آگاه میان شیخ محمد پیر در رکاب حاضر بود مولوی هدایت الله وغیره های حصول المجلس و زیارت ازانی ثبت

در تهانیسر آمدند در سماع مولوی غلام حسین را ذوق و شوق پیدا شد در حالت مجبوبت بی اختیار از زبان سرزد
که من خدا را دیده ام خدا را باصورت دیده ام مگر این حالت مقربان درگاه حضور پیر دستگیر بیان کردند
آنحضرت خاموش بودند وقت نماز عصر همه درویشان و مولوی هدایت الله و میان شیخ احمد محدث تهانیسری
حاضر بودند حضرت پیر دستگیر با شیخ احمد بذکر ات کلام مجید و توحید مشغول بودند شیخ احمد گفت آنچه حضرت
بیان میفرمایند اینهمه ترجمهٔ زبان خداست درین اثنا مولوی غلام حسین آمده تسلیمات عرض کرد آنحضرت فرمودند
ای طالب علم خام طبع انحراف که هنگام سماع گفتی بچوپایان و گوسفندان ما را هم قدرت است که باینچنین کلام متکلم
میشوند مولوی مذکور بمجرد سماع اینمعنی لرزان و گریان سر خود را بقدوم میمنت لزوم حضرت پیر دستگیر نهاده عرض کرد
که از غلام تقصیر شد برای خدا تصدق سر حضرت شاه ابو المعالی معاف فرمایند آن حضرت فرمودند این مرتبه معاف
کرده شد بار دیگر مرتکب این کلام نگردد از آن روز که بقید حیات بود متوجه سماع نشد و بریاضات و مجاهدات
پرداخت در موضع بجوا ضلع سهارنپور ست آسوده اند - زبدة الکاملین میان شیخ محمد ساکن انبالهٔ درویش
صاحب حالات بودند روزی آنحضرت سید عبد المومن و شیخ نعمت الله مخاطب شده فرمودند که شیخ محمد مردم شایجان
این زمان در هر خانقاهی که بروند بصد آرزو و منت خلافت خود میدهد از درویشان قریب پانصد کس دادم
بدرجه ابتدا و متوسط و انتها و کمال خواهند بود قریب دو صد کس بحالت منظور بوده ما شاء الله اگر فقیر را نشان پیر پوش
نباشد بر بلا پدید شده مثل منصور سر خود را فاش نموده سر خود را بباد دهند و همدران مجلس نقل فرمودند که در وقتیکه
از درویشان بندگی شیخ داؤد گفتگوئی بوده ست هرگاه سماع میکرد در رقص میبود و در مجلس طی کرده جائیکه
حضرت شیخ او ستاد بودند رو برو آمده استاده شد میگفت که سرپوش از سر بردارم حضرت شیخ هم جواب دادند
باز در ذوق و شوق در مجلس تمام شده پیش آمده بهمان کلام متکلم شد همین نهج دو سه دفعه کرد فرمودند مرا
ازین درویش خوف می آید از من که اجازت میخواهد سرپوش از سر بردارم مبادا ابرو داشته خود را برباد دهد
و گردن بزیر تیغ می نهد و تن بکشتن میدهد حضرت پیر دستگیر فرمودند برای همین نمیخواهم که کسی خلافت بدهم اگرچه بعضی
درویشان بحالت حضرت شمس تبریز و بعض مانند فخر الدین عراقی و بعض مانند اوحد الدین کرمانی و بعض همچو منصور
حلاج اند هیچ درین شکی و شبهی نیست وجه اهمال در دادن خلافت یکی آنست که مذکور شد دیگر آنکه این روم
مثل خانه دار زیست هر کسیکه بر سجاده نشست او را لازم افتاد تواضع و تعظیم صادر و وارد کوشش کند و هیچ
فروگذاشت ننماید آنچه از لوازمات بوده باشد فراخور آنها را بذمهٔ خود واجب شمارد هرگاه که صوفی
درین کار و بار مشغول شد از یاد الهی موقوف ماند فقیر مے خواهد بقسمے که اینها ذوق و شوق بیاد
حق مشغول و مستغرق اند همین منوال بلکه روز بروز ترقی درجات زائد باشند والا بی تکلف هر یکے

بر یک بنایان این منصب ست ایشان در اثنای راه دفن گردیده - عارف کامل میان محمد فاضل ساکن
سامانه صاحب تقوی و ریاضت بوده ست روزی حضرت پیر دستگیر در قصبه سامان تشریف بیده اشتند
خط صاحبزاده والا دودمان میان محمد باقر بدین مضمون رسید که ایام مجلس حضرت پیر و مرشد آفاق شاه
ابو المعالی قدس سره عنقریب سیوم بجلدی در نجا تشریف فرمایند آنحضرت متوجه بدائره شریفه گشتند و
به محمد افضل امر کردند که در مجلس عرس حضرت مرشد آفاق به انبهٹه رفتن ست شما تاریخ فلان خود را
بدائره رسانید باتفاق یکدیگر در انجا رفته خواهد شد چون بدائره تشریف آوردند خطوط متواتره از
طرف صاحبزاده رسیدند که دو چهار روز پیشتر از ایام مجلس خود را در اینجا رسانند بعضی کارها موقوف بصلاح
ایشان هستند آنحضرت بموجب ارقام صاحبزاده صاحب بجانب انبهٹه روانه شدند و محمد افضل بموجب
اوشاد بهمان تاریخ که قرار یافته از سامانه بدائره رسید وقت نماز عصر و موسم بارش و دریا طغیانی
و کشیده میرفت بجهت آوردن کشتی و عبور دریا ملاحان استعاکرد ملاحان گفتند که دریا از خانه
ما بیرون ست کشتی ما بروی آب نمیتوانیم برد هر چند بکشتی بانان تاکید کردند که رفتن فقیر در مجلس مرشد آفاق
پر ضرورت ست آنها قبول نکردند ناچار شده قدمی چند گزرگاه را گزاشتهم معه جفتهای پاپوش بدریا در آمد
و بروی آب میرفت و عبور کرده بکناره دیگر رسید ملاحان اینحالت را مشاهده کرده دست تعجب تاکید بگزیدند
افسوس کنان فرموده اینچنین وجود کامل ما کردیم شخصی که باین قسم دریا عبور کرده کشتی او را از جواهرات امتعه
چه محاطره بود حاصل کلام آنکه وقت نماز مغرب بملازمت حضرت پیر دستگیر بانبهٹه رسیدند آنحضرت پرسیدند
که سامانه را کے گزاشتند عرض نمود که بضمیر منیر روشن ست که دریا بچه نوع عبور شد التماس کرد که ملاحان
بر چند برای انداختن کشتی گفته شد قبول نکردند ناچار بغیر کشتی عبور کرده شد فرمودند اسباب ظاهر را از دست
داون چه سود بود آینده اینچنین حرکت ننمایند مضجعه ایشان در سامانه واقع ست - صفات پسندیده
صاحب اخلاق حمیده رکن محرم مرد حضرت پیر دستگیر دستگار سید فاضل جانشین دائره شریفه اند در
مشقت زحمت قدم راسخ نهاده در تردد لوازم خدمتگاری و مهمانداری در روزیشان شب و
روز حاضر بود بنوع و تکریم می پرداخت و تساهل نمی نمود در چاشنی شربت توحید گفتگو غالب داشت
و کمال دیانت و امانت زیست بسر برد آخر بهمون راسخ اعتقادی جان بجان آفرین سپرد در دائره
شریفه مدفون شد - اسرار حقیقت باطن انوار طریقت نیک منظر شیخ جمجو از مریدان آنحضرت بوده است
در ابتدا سلوک از منزل ناسوت که عالم غفلت و عالم بیدار نیز گویند عبور نموده منزل ملکوت را بغیر سیر
گزاشته مراتب جبروتی بروی منکشف گردید بطالعه عین ذات الهی و دوام مشهود رسید حالات و واقعات

عالم جبروت طاری شدن گرفت چون خوست که احوال خود پیش حضرت پیر دستگیر گزارش نماید شیخ نعمت الله
حکم شد که از حقیقت این درویش مطلع شده عرض نماید میان شیخ نعمت الله را استفسار فرمودند شیخ
جهجو آنچه از تجلیات بدید خود داشت بشرح بیان نموده آثار و صفات ملکوتی را هیچ ذکر نکرد و گفت که چیزها دیده لیکن
قسم نشان داد شیخ نعمت الله بجناب عالی عرض کرد که شیخ جهجو بمنزل جبروت رسید مبارک باشد بمطالعه
ذات الهی دوام شهود مستغرق است آنحضرت فرمودند آنچه مبارکباد مستغرق احوال او بمرتبه نقصان می نماید
تا که صوفی زینه بزینه بوجه احسن ملکوت راسخ نموده بمنزل جبروت برسد فی الحقیقت مایه نقصان است
ذات و الاصفات شیخ جهجو را ازان منزل باز گردانیده بمرتبه ناسوت گردانیده چون در آنجا
قرار گرفت رفته رفته بحال وی ترقی نمایان گردیده صفات ملکی پیدا کرد و منزل مذکور بآئین شایسته
طی نموده واقف اسرار ها گشت بعده بدوام مشهود رسانیدند بعد رحلت بدائره شریف مدفون شد
وحدت مسلوب عزت درویش نیک محضر بود بمطلع برزخ مرشد بر خاطر وی چندان مستولی شد که در هر چیز
و هر مکان بجز جلوه محبوب حقیقی دیگر هیچ در نظرش نبود حتی که در آتش و آب عمیق بی اختیار خود را می انداخت
غرض که مغلوب الحال بود چون احوال بشیخ مبارک رسید فرمودند اگر بیند که تصور ما نگزارد شیخ نعمت الله
عرض کرد که این موجب اضطراری خواهد شد فرمودند که بحضور بیارند چون روبرو آوردند که مطلع برزخ ما را بالفعل
موقوف باید داشت چرا که حوصله تنگی مینماید هرگاه حوصله وسیع هم خواهد رسید و روباصادقه روخواهد نمود
در آنوقت اجازت خواهد یافت و جلوه محبوب حقیقی از هر دره کائنات خواهد دید محمد ظاهر بسیار جزع و فزع کردن
گرفت که یا پیر دستگیر ما را چرا هلاک میکنید چون ستم رسیدگان واویلا میکرد و آخر سکوت ورزید اگر بتصور
جمال مبارک خیال می بست در نظرش قرار نمیگرفت و از خاطرش محو میشد تا مدت مدید بر این حالت ماند چون
حوصله وسیع پیدا کرد بر برزخ هم کشود و نمود و بدرجه تکمیل رسید بدائره شریف مدفون است الوجه و للزمان سلسله
الرحمن از اولاد امیر دار خان افغان ساکن و سردار قریه نهنه که واقع است متصل قصبه کرنال در اخلاق حمیده
متفرد زمان بصفات طینت یگانه دوران است از ازل تا است قابلیتش فطرتش کمالات صوری و معنوی
و در لباس دنیوی فی الحقیقت لباس تصوف دارد و از عمر خود سالکی دست ارادت و سبیت بجناب حضرت
پیر دستگیر داده آنحضرت در حق ایشان شفقت بیش مبذول میداشتند اکثر اوقات در خلوت و جلوت بازیاب
و محرم اسرار بوده است و شب و روز بعبادت و ریاضت شاقه اشتغال دارد و پیوسته با خلق در کمال
انکسار و خلق حسن بسر می برد الحق در ذات آن برگزیده صفات حمیده چندان یافت میشوند که از عهده تحریر
بیرون است و دام بکفگو واقعات حضرت پیر دستگیر قبل ازین قال دارد چرا که عمر طویل و حوصله شان وسیع

در حال تحریر که سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و نهم هجریست از حق تعالی سلامت و دیرگاه و ارد و درین
کساد زمان مثل ایشان شخص از جمله مغتنمات متصورست الواصلین عابد روشن ضمیر - متوطن قصبه شاه آباد
در عنفوان سالگی دست ارادت بدامن حضرت پیر دستگیر زده کمال حاصل کرده عمر بریاضات گزرانیده
وقتیکه برای سلام حضرت پیر دستگیر حاضر شده تسلیمات بجا می آورند باو ازمی گفتند حضرت سلامت آنحضرت
از راه شفقت و مهربانی میفرمودند بیا ای فخر الدین عراقی و اهل سماع و صاحب وجدست روزی بحضور کاتب الحروف
برین بیت شوق دست داده بود ❊ شوق زلف نه تنها دل پاشیدا کرد ❊ هر کرا این سلسله را دید جنون پیدا کرد
تمام مجلس عجب شورشی برداد که هیچ احدی نبود از غلاف دیدها مروارید اشک میریخت و دلجوئی و خاطرداشت
واردو صادر کما حقه دریش دارند پیش ازین گاهی در شاه آباد بدائره شریف میگزرانیدند اکنون که بس
کهولیت رسیدند سکونت خود بدائره شریف مقرر کرده بیاد الهی اشتغال دارند حق تعالی سلامت دارد مرزا
جعفر علیخان ولد مرزا الله یار بیگ منصبدار هفتصدی و مقرب بادشاه عالمگیر بود در شب در چوکی پلنگ خاص و بعهده
خواصی اختیار داشت چون جعفر علیخان بعمر شعور رسید بجناب حضرت پیر دستگیر ارادت آورد و جبین نیاز بر آستانه
مرشد سائیده منور گردانیدند در رسوخ عقیدت بدرجه نهایت رسانیدند در ادب و اخلاص یگانه آفاق بود گفتگو مسرت
توحید بفصاحت مینمود حتی که آنحضرت تا چهار چهار گهڑی بادی در خلوت همکلام می بودند و اگر گاهی در قصبه شاه آباد
اتفاق نزول می افتاد بحویلی مزار موصوف نزول میفرمودند در جدائی و هجرت یک لحه هم گوارا نمیداشتند از اصح
الاعتقاد از جان و دل مصروف بود چنانچه در عهد محمد فرخ سیر بادشاه بوساطت نواب روشن الدوله منصب سه
هزاری امتیاز یافت و دران عصر قحط و گرانی غله بحدی گزشته که بیکروپیه سه آثار می آرند و بدائره شریف
با نصد و هفتصد کس درویش ذاکر و شاغل بیاد الهی و نوالهخوار خوان احسان آنحضرت پیر دستگیر بودند همه تصدق
فرق مبارک درچنان قحط آسودگی بری حاصل میداشتند و سوای آن بسیار فاضل امر فرموده بودند که پنج یک
کهچڑی و دلیه پخته به مستحقان داد این خبر بسمع مبارک حضرت پیر دستگیر رسید که غله در سرکار معمورست امروز
از دلیه گندم پخت کرده اند بمرزا جعفر علی بنویسند که چنری غله بدائره رساند تا درویشان و مستحقان عسرت
نگشتند مرزا موصوف بمجرد ورود شقه خاص و هزار من پخته غله اعرابها بار کرده ارساله داشت و همین قسم همیشه
خدمت درویشان را سعادت دارین خود میداشت اهل سماع و صاحب درد و وجد بود روز در مجلس عرس
قبله ارباب کمال حضرت شاه جلال که اکثر مشایخ عظام و درویشان ذوی الاحترام حاضر آمده بودند حضرت
پیر دستگیر در آنجا تشریف میداشتند و فقیر کاتب الحروف خاکپای ایشان نیز در ان مجمع حاضر بود که در
سماع میرزا مذکور حالت ذوق و شوق و نمود و وجد کنان دوست ایشان گرفته بی اختیار معه قوالان و جماعت

کنیز از مشایخان و درویشان بجناب حضرت پیر دستگیر که از مجلس علیحده تشریف میبردند روان شد
آنحضرت پرسیدند که این غلغله چیست عرض کردند که مرزا جعفر در همین رقص و وجد بجهت زیارت آنحضرت
می آید فرمودند مگزارید که درحضور بیاید اگر برزخ پیش می موجود است چه احتیاج دارد اگر نصور برزخ ندارد حال
و وجد برای چیست چون در کار خود کامل بود و خالی از جلوه محبوب حقیقی اینحالت نداشت زیاده تر از سابق کشود
کار نمود و روبرو وفات یافت آنحضرت در محبت و اخلاص در سوخ اعتقاد مثل پروانه گرد شمع قربان بوده
و تمام عمر در خدمتگزاری بسر برد بهمان محبتی که بجناب پیران عظام داشت جان بجان آفرین سپرد و در شاه آباد
مدفون است - در بدایت حال درویشی اهل دعوت رسوخیت داشت مدت مدید بداومت دعوت ملازم بود
چون کشود کار هیچ بظهور نیامد و سعادت ابدی همنمون شد مرشدی و مقتدی هر دو هم صلاح نمودند که بخدمت
بزرگی صاحب کمالی ارادت باید آورد که حفظ القلوب از همه مراتب مقدم است و دران زمان آوازه کوس
ولایت حضرت پیر دستگیر از مشرق تا بمغرب فرو گرفته بود هر دو بجناب حضرت پرسیدند و ارادت آورده
مرید گشتند آنحضرت میان الله بخش را از روی نوازش میفرمودند که این مجنون نیست محبت یاد آلهی در خاطر
ایشان جاگرفت شب و روز بذکر و اشغال و رزیده و جلوه محبت حقیقی مستفید گردید - سالار شریعت محمدی
مؤید رهروان کیش احمدی - جانشین هری سلمه الله تعالی از سادات عالیمقدار و علمای نامدار و بفضل و صلاح
و محامد صفات معروف و مشهور اند و در علوم فقه و حدیث و تفسیر و غیره مهارت کمال دارند از صغرسن تدریس
فقه حسب الاستحقاق بذات ایشان مرجوع است از فیض صحبت کثیر الوهاب عموم مستعدان و طالبان
بهره یاب شده و میشوند اکثر تصانیف عالیه مدار علیه فضلای نامدار گردیده از فرط شهرت محتاج بتفصیل نیست
مجملاً جناب سید موصوف در فضیلت نادر دوران و در حدت ذهن و حافظه و علوی فطرت و حسن سلیقه اعجوبه
زمان اند و در فصاحت لسان و بلاغت بیان بمرتبه کمال از درعین شباب دست بیعت بجناب آنحضرت داده
در فضل عرفان صاحب مرتبه عالی گردیده بالفعل اوقات گرامی را بفراغ بال مرونانه شب و روز بمعرف مطالعه
و مذاکره میگزرانند باوجود شغل تدریس اوقات شریف را از ریاضات و مجاهدات معاف نمیدارند این متاع
و صاحب حال هستند الغرض جناب ایشان درین زمانه از جمله مغتنمات است خدا تعالی درگاه سلامت دارد
منبع بحری نهنگ لجه سخنوری حباب ولی خبا ولی قضیه ایست از توابع سهارنپور مریدیاکه اعتقاد و اخلاص
و منقاد آنحضرت است چون شایسته و برگزیده اوقات بود در حدت ذهن نظیری نداشت همگنان از آن
عهد از سخنوران مجال سخن نبود در اوایل اراده طالب علمی بطرف پانی پت قصد مصمم فرموده از والده عود
درخواست رخصت نمودند پدر بزرگوارش از رفتن پانی پت ابا نموده و گفت که از هر چهار سوی عالم بطرفیکه

دست خواهد برد بقضیه پانی پت اجازت نمیدهم چرا که در آنجا قطب زمان حضرت سید شاه بهیک شریف
فرماستند و تو چون بلبل هزار دستان طراز زبان سستی مبادا کار بغرور و جوانی نموده بجناب اقدس
ایشان سخنی خلاف مرضی عرض نمائی و بجذبه آنحضرت گرفتار آئی باز مارا مثل تو پسری قابل و لایق کجا
بهم رسد محمد اشرف التماس کرد چه قدرت دارم که بجناب ایشچین او بیاده کامل زبان درازی نمایم و بی ادبی پیش
آرم آخر الامر از والد خود رخصت گرفته در خدمت قدوة السالکین میان محمد عاشق بقضیه پانی پت رسیده
بطلب علم مشغول گردید و اکثر اوقات بزیارت حضرت پیر دستگیر فتحیاب میگشت و شبانه گاهی اطوار و لطائف
گفتار آنحضرت را چنان محظوظ و خوشوقت گردانید که از تقریر بیرون است و آن حضرت در حق وی شفقت
بسیار مبذول میفرمودند و اکثر برای ارادت آوردن او مجوز و مصر میگشتند و از عاطفت می فرمودند
که ای محمد اشرف دلم میخواهد که تو مرید این خاندان شوی داو انکار میکرد باز چند روز تغافل داده بهمان طور
درخواست خواهش خاطر بیان میفرمودند چون تکرار زیاده شد و مدتی گذشت روزی محمد یوسف عرض کرد
که از مرید گشتن این فقیر چندی فائده هم منتصور خواهد بود آن حضرت فرمودند آری منفعت آنست که
عزیز گفتگوی عالی دارد و فهمیده مشرب توحید و تصوف نظیری ندارد و جواب آنرا بوجه احسن ادا می نمایم
که در خلوت و جلوت مخاطب با ما باشی بمجرد اصغای این سخن شادی و خرمی عرض کرد اگر غرض حضرت
صاحب این است که مخاطب کلام آنحضرت باشم پس محو کرده می آیم فرمودند بنده را تلقین فرمایند و همانوقت
مرید شده و زهد و تقوی و پرهیزگاری پیشه کرده مقبول و مقرب درگاه جناب اقدس گردید و اکثر اوقات
مخاطب و همکلام میشد روزی سوال کرد که درویش سیر کن فیکون میسر گردد آنحضرت فرمودند آری
میسر میشود عرض کرد که دوام قرار می یابد یا در وقت حال رو داده باز زائل میگردد آنحضرت فرمودند که قرار
این مراتب ممکن نیست چنانچه حدیث نبوی بر این سخن دلالت میکند لی مع الله وقت لا یسعنی
ملک مقرب و لا نبی مرسل و ازین قبیل سوالها عرض مشکل پسند میکرد و بجواب آن بهره یاب میشد
و بقیة العمر را بضمات بسر برد و مضجعه ایشان بعضی در دار الخلافت دهلی بجوار روضه منوره حضرت
سلطان المشایخ قدس سره و بعضی بقضبه جاول نشان میدهند و الله اعلم چونکه از مریدان آنحضرت
راسخ الاعتقاد و محرم راز و واقف اسرار است و آنحضرت درباره وی توجهی را غایت مبذول می فرمودند
و شبها با وی خلوت و کوشش می نمودند و برای خفتن او نزد خود جا میدادند و اسباب غسل و پوجا پی او را
نیز از راه از دیاد کرم بهمانجا مهیا میشد با وجود کبر سن خوش سیما بود و جمال نورانی داشت و در
کسب سلوک و جوک همتای نداشت مقتدای عهد خویش بوده است و پاس انفاس را چندان بضبط خود

که در تمام روز چهار مرتبه دم میگرفت و تفید حفظ قلوب نیز بی نهایت داشت و در ذکر کلمه طیب بسیار
سرگرم بود و سیر مشرب توحید طبقات صوفیه بی غایت دست داده بود و احوال تقرب وی آپیش ازین
بتحریر آورده شد و مسکن و استهلال ایشان در قصبه اسمعیل آباد است - فاضل و عارف کامل مرید و طالب
حضرت پیر دستگیر است بسیار خوش لباس خوش معاش بود و بر باطن خود کسی را راه نمی داد و مخفی میبوسته
در صوم و صلوة و تلاوت قرآن مجید مشغول می بود و بموظبت کلمه طیب بر رسم صوفیه مداومت می کرد جناب
حضرت پیر دستگیر تقرب کمال داشت عالم توفیق برگزین اهل طریق صوفی محمد صدیق مرد صاحب کمال
و اهل سماع و حال بود از مریدان راسخ الاعتقاد آنحضرت است مدتها در خدمت فیضدرجت حضرت پیر دستگیر
بسر برده چندی در ملک شده بخانه سید مرتضی کردی سکونت ورزیده بشغل ذکر و اذکار پرداخته
بریاضات کوشش بلیغ بسر برده این قدر مجاهده کمتر از کسی بظهور آمده باشد شش هفت مرتبه باستفاده
مجلس حضرت رسول الثقلین مستفید گردیده در مشرب توحید یگانه آفاق بود بعد وصال حضرت پیر دستگیر
براین فقیر کاتب الحروف عاطفت نموده و کلبهٔ احزان در قصبهٔ جالندهر قدم رنجه فرموده بقیة العمر
همین جا گذرانیده حالات و واقعات انچه سرمیزد بر خدا روشن است دیگر برادقیقت و محرمیت معلوم
متصل مقبره بهادر خان بودی افغان مدفون اند مقدم زهاد معظم عباد ساکن موضع بوسر بوسر موضعی
متصل قصبه سنور صد ساله عمر یافته بود از مریدان پاک نهاد آنحضرت است با وجود کبر سن از سماع ناشکیبا بود
و محبت الهی بروی رو نمود و بمجرد استماع سماع بیهوش میگشت و دیگریه می پرداخت و عمر بحضوری و سنجیدگی
حضرت پیر دستگیر بسر بردند و آنحضرت هم در حق ایشان شفقت بسیار مبذول میداشتند و در دائره شریف پائین
روضه منوره مدفون اند - صفات پسندیده میان شیخ جیون از راجپوتان نکو درست در اوایل عمر
بجناب حضرت پیر دستگیر ارادت آورده در کسب سلوک سعی بلیغ نموده بدرجهٔ کمال رسیده لیل و نهار
بجوش و خروش میبود روزی برای زیارت حضرت پیر دستگیر حاضر شد پرسیدند کیست عرض کرد که
غلام جیون فرمودند که کدام شیخ جیون عرض کرد نکودری فرمودند که آن شیخ جیون که شکمش از نور معرفت
الهی معمور است الغرض مقبول پیر مرشد و برگزیدهٔ درگاه صمدیت نزهت ایشان در موضع و بریان متصل قصبهٔ
نکودر است - محقق سید محمد فاخر جالندهری سید صحیح النسب و محامد حسیب است از خرد سالگی در زمره مریدان
حضرت پیر دستگیر منسلک گشته از خدمت پر برکت آن عالی درجات استفاده حاصل نموده آن حضرت
بجمال ایشان شفقت بلیغ داشتند مرید راسخ الاعتقاد بوده است و در طریقهٔ درویشی قدم راسخ داشت
تمام عمر بصلاح و تقوی بسر برده در قصبه وطن مدفون اند کمال الدین بسمارنپوری مرید آن حضرت اند و در

صاحب درد و حال و محرم اسرار و گفتگو عالی داشت تمام عمر بریاضات شاقه گزرانید آخر در اواخر
بفسحت حال آسوده گردید راز حقیقت سر دفتر هروان طریقت میان شاه محمد موسی نوری مرید
آنحضرت است بخدمت نورگ بمجاهدات مشغول بود و مشقت بسیار کرد و مراتب سلوک بپایان رسانید
و در انبهٔ پائین روضهٔ منوّره بیاسود ـ بالفعل در کرام بروضهٔ منوره مقدسه و مدائره شریف
مقبولان جناب اقدس میان محمد حیات و میان روح الله جیو و میان محمد عمر جیو سلمه الله تعالی بر استانهٔ
حضرت پیر دستگیر خادم و رئیس مستند و معظم و مکرم صادر و وارد آینده و رونده هیچ فرو گزاشت
نمی فرمایند و شب و روز در خدمتگزاری فرقه صوفیه مستعد اند حق تعالی همیشه با عزت و حرمت درگاه
سلامت دارد اگر احوال مریدان سرکار را یک بیک بیان کرده شود یا تحریر آورده کتابی دیگر باید درین
مختصر گنجایش ندارد و هم از شمار و حساب بیرون هستند در احاطهٔ تعداد آوردن دشوار است
لهذا بهمین قدر که بتحریر آمده اکتفا نموده که مشتی باشد نمونه خروارى و ازان هریک چه از جماعت کفنی
پوشان و چه از طالبان با لباس دنیاوی و آراسته برگزیده و احوال پسندیده و با اخلاق حمیده
بوده اند و هزاران هزار تابعین و تبع تابعین آن والا جناب تا قیامت برنخته هستی خواهد بود که
از برکت انفاس شان عالمی فیضیاب و فیض پذیر خواهد بود و این همه نتایج آن کرامت مآب است
این معنی بر ضمیر دانایان روشن و هویداست ـ مستعد انیکه امثال این رسایل تالیف نموده
با وجود کمال استعداد و جمیع اسباب و حضور خاطر و بمرور ازمنه به تنسیق و تکمیل پرداخته احوال
بروقت اطلاع مرقوم ساخته اند و این بی بضاعت محض باستمداد پیران عظام بدین مهم پرداخته
اما بسیاری احوالات از خاطر قاصر رفته مذکور نگردیده بدانسته در خاطر مانده بود یا از مردم صادق
احوال شنیده در مقام جانب املا نموده و نیز بجهت اختصار کتاب ترک ذکر بعضی احوال کرده
تا از فرط تطویل کتر کسی را رغبت بخواندن و نوشتن آن نشود لیکن نحویکه تصنیف و ترتیب این
کتاب را در دل میخواست صورت بنابت نیافت بر آنکه بتحقیق این مراتب بنهج دلخواه موقوف بیاری
دماغ و جمیع اسباب و مددگاران صاحب حافظه و فرصت بسیار در وقت تحریر اسباب مذکور
آمادگی نداشت مگر تنها یک راسخ الاعتقاد و اضعف العباد غلام علی که کاتب این اوراق ست آنهم
بسبب انقلاب دوران از وظیفه روزمره حیران خاطر پریشان داشت لاچار از آنجا که اراده
تحریر این اوراق قرار یافته بود و در تعویق هم آن بود که مبادا یک باره شاید مطلب در پردهٔ
احفاظ مانده بود جلوه ظهور بیابد لهذا بمصداق ؛ صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق ؛ نیست فردا

گفتن از شرط طریق ❊ انتظار حصول اسباب اخار راه مقصود دانسته دامن همت ازان درکشید
بی تکلفانه شروع در مقصود نموده بود در طرف معدودی از لیالی ایام این مجلس را فراهم آورده
الحمد لله والمنه که باتمام و انجام رسیده توقع و رقبولیت جناب هادی مطلق و مرشد برحق آن دارد
که جمع کننده و نویسنده و خواننده این کتاب را جمعیت کونین و نجات دارین حاصل گرداند تا به نزد
هیچ مخلوقی احتیاجی و حاجتی نبرد و از مطالعه کنندگان باصفا امید آنداردا گر سهوی و خطائی
در تحریر و تسوید واما لتضمن واقع شده باشد از روی اشفاق و اخلاق حسنه لله باصلاح کوشند
و مؤلف و نویسنده را بفاتحه خیر یاد فرمایند از تاریخ وفات حضرت پیر دستگیر هم تاریخ اتمام
این کتاب نوشته میشود ❊ یک شبی از خواب غفلت چون سری برداشتم ❊ در فراهم
کردن این تذکره پرداختم ❊ از طفیل ذات پاک سید سالار دین ❊ صد هزاران شکر
چون توفیق خدمتش یافتم ❊ چون قصصهای دگر هر گز مدان این تذکره ❊ بهر زاد آخرت
من زاد ره برداشتم ❊ سال تاریخ وفات آن شاه بهبک قطب وقت ❊ از حروف ولفظ
سلطان المشایخ یافتم ❊ در همین جوئی زمن تاریخ ختم این کتاب ❊ تا قیامت یادگار
در جهان بگذاشتم ❊ از برای طالبان این نسخه دو لاحرام در هزار و یکصد و شصت و شش
بنگاشتم ❊ تا قیامت باد باقی این رساله در جهان ❊ یافتم از فضل ایزد آنچه در سر داشتم ❊

الطبع

الحمد لله بر اتمام این تذکره انیق و تبصره لطیف مولفه مولوی حافظ لطف الله صاحب قدس سره
که حرف حرفش از مدح عالیجناب قدوة السالکین زبدة العارفین مجمع الفضائل
منبع الفواضل حقائق و معارف دستگاه حضرت شاه میران بهبک قدس الله
سره العزیز چون در آبدار و گوهر غلطان بی بها و لآلی ست اگر
چنین این را تعویذ بازوی جان خود سازند روا و اگر ضنان
بنقد جان خریداری نمایند بجا تاریخ یافتم شهر رضان
المبارک سنه ۱۳۱۳ هجری بقصبه زرخیز جناب شیخ
گل محمد صاحب در مطبع اعجاز صفدری عرف
اعجاز محمدی رونق
طبع پذیرفت

فہرست کتب موجودہ مطبع اعجاز صفدری

اعجاز صفدری واقع کبوتر خانہ شاہی قریب شیرینی

شرح الصوائد [illegible]	بکلام امیر المومنین حضرت علی
دار شادات [illegible]	کلام [illegible]
دیگر [illegible]	ہین کہ [illegible]
حضرت [illegible]	عرف اقرب صاحب خوشنویس
[illegible]	بہر ہشت قلم نے نہایت خوش خط
روضۃ الاولیا [illegible]	باقلم جلی بخط ثلث و صلیبونپر
اولیاے کرام [illegible]	تحریر فرمائی ہین اون صلیبونکا
دکن رحمۃ اللہ علیہ	بہر خانکہ اس مطبع مین چھپا ہے
دیوان حضرت شاہ خاموش	کہ جسمین کسطرح کا فرق نہین ہے
صاحب [illegible]	اگر اسکی معنی پہ خیال کرین تو

عاجت درست ہو جاے اور اگر

خوش خطی کو دیکھکر خوش کیجاوے تو چند روز مین خوشنویسی مین دستگاہ ہو

*